



بر یادگار
مکتب جهانی بزرگداشت هنرین سؤ تولد
حکیم نطنامی کنجوی

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه فردوسی مشهد

علمی - پژوهشی

شماره اول و دوم - سال بیست و سوم

شماره مسلسل ۸۸-۸۹

بهار و تابستان ۱۳۶۹ هجری شمسی



REVUE

de la

Faculté des Lettres et Sciences Humaines

de

l'Université Ferdowsi

(Machhad)

No. 1-2, Vol. 23

Printemps - Eté 1990 (1369)

مجله
دانشکده
ادبیات
و
علوم
انسانی
دانشگاه
فردوسی
(مشهد)
سال ۲۳

۱-۲

بهار
و

تابستان

مجموعه
و یادنامه
۴
۶
۲۶

فهرست مندرجات

عنوان	نام نویسنده	صفحه
یکتابینی و یکتاپرستی نظامی	محمد مهدی رکنی گروه زبان و ادبیات فارسی	۵-۳۴
تصاویر خیال در خسرو و شیرین نظامی	محمد جاویدی صباغیان گروه زبان و ادبیات فارسی	۳۵-۶۴
جمال و جلال خداوند در آئینه پنج گنج نظامی	حسین رزمجو گروه زبان و ادبیات فارسی	۶۵-۸۶
عشق و اعتقاد در مخزن الاسرار	محمد رضا راشد محصل	۸۷-۱۰۶
مقایسه رمثو و زولیت شکسپیر با «خسرو و شیرین» نظامی	بهرام طوسی گروه زبان و ادبیات انگلیسی	۱۰۷-۱۲۶
جامعه‌شناسی شعر نظامی	رضا انزابی‌نژاد گروه زبان و ادبیات فارسی	۱۲۷-۱۴۸
خصلت‌های ویژه کارخانه و تفاوت‌های آن با کار شغل	رامپور صدرنوی گروه علوم اجتماعی	۱۴۹-۱۸۰
زن و توسعه در جهان سوم	هما زنجانی‌زاده اعزاز گروه علوم اجتماعی	۱۸۱-۲۰۱
سهند، آتشفشان پلیو - ستوسن و تحول ژئومورفولوژیکی آن در کوتاه‌ترنر	مقصود خیام - گروه جغرافیا دانشگاه تبریز	۲۰۲-۲۲۱
ویزگیهای شوراهای اسلامی روستایی استان خراسان	احمد حامد مقدم رافتی گروه علوم اجتماعی	۲۲۲-۲۴۴
نگاهی به واژه‌های مرکب فارسی برپایه نظریه زایاگشتاری	محمدمستاجر حقیقی گروه زبان‌شناسی	۲۴۵-۲۵۷
توانش زبانی	نادر جهانگیری گروه زبان‌شناسی	۲۵۸-۲۷۲
درباره ریشه و اشتقاق چند واژه کهن فارسی	محمدرضا راشد محصل گروه زبان‌شناسی مرکز پژوهشهای علمی و فرهنگی تهران	۲۷۳-۲۸۰
امثال و تعبیرات فارسی و فرانسه و مضامین مشترک بین آنها	ابراهیم شکورزاده گروه زبان و ادبیات فرانسه	۲۸۱-۲۹۱
دژ نادره و اشعار عربی آن «نقد و نظر»	مؤید شیرازی گروه ادبیات فارسی دانشگاه شیراز	۲۹۲-۳۰۷
توسعه فقر یا فقر توسعه؟ نظری به استراتژی توسعه و فقرزدایی در ایران	مهدی طالب دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران	۳۰۸-۳۲۸

زیر نظر هیأت تحریریه

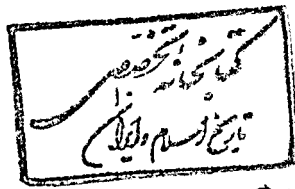
مقالات نمودار آراء نویسندگان است و به ترتیب تاریخ وصول و تصویب درج می‌شود

نشانی: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی - مشهد

کد پستی ۹۱۳۸۴ - قیمت ۳۰۰ ریال

بهای اشتراک سالانه مجله با احتساب هزینه پست برای کشورهای خارج ۲۰ دلار

برای آمریکا ۲۵ دلار



بسم الله الرحمن الرحيم

به مناسبت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی

«هنر ترفند آدمی است در برابر نیرنگ مرگ» تعبیر این تعریف، که در عین حال، از واقعیتی تهی نیست و مایه‌ای درخور اندیشیدن در خود نهفته دارد، اینست که آدمی می‌خواهد با آفرینش هنری، شرنگ مرگ را در کام خویش به‌شهد بَدَل کند.

زندگی، به‌راستی ارجمندترین موهبت است، پس شایسته نیست که آدمی این موهبت را ارج نهد و یاوه بینگارد و مفت دربارد. اینکه آدمی، مرگ را ناخواه‌انست از اینست که مرگِ اهرمن‌خو، این گوهر را از وی می‌ستاند، بنابراینست که او، که از قمر گل سیاه تا اوج زُخُل همه‌جا را می‌کاود و هر بند را می‌گشاید، آن‌گاه که از گشودن بند اجل وامی‌ماند از سر حسرت می‌نالد که «کاش می‌توانستم بمانم، کاش می‌توانستم نمیرم». تنها یک مرگ بایسته، و به از زندگی است، آن‌که بر خاکستر حیات حقیر خویش بتوانیم زندگانی آزاد و شاد برای دیگران پی افکنیم و نامی با شکوه و مانا برای خویشتن بگذاریم. از اینجاست که برخی را عقیده اینست که سقراط - آن غصارة خرد أعصار - که هزارواندی سال پیش، هنگامی که جام شوکران را سرکشید، بواقع نمی‌خواسته به‌پیشواز مرگ برود، بلکه می‌خواسته مرگ را از پیش خود بگریزانند.

همه فرزندگان و هنرمندان که شرف تبار آدمیانند چنینند؛ آنها چنان زیستند که نمیرند و چنان مردند که بمانند، آنها قطره وجود خویش را به اقیانوس رسانیدند و ذره را به خورشید برکشیدند.

و این چنین، نزدیک به نه‌صدسال پیش، حکیم سخنور ایران که با نام عادی و محدود «الیاس» چشم به‌هستی گشود، روزی که دامن از این خاکدان فرا می‌چید، نامی والا و آوازه‌ای بلند بر جای گذاشت و به پیامبر هم نام خود - الیاس جاودانه - پیوست. اگرچه خداوندگار «پنج گنج» در زندگانی خود، فروتنانه، گفته بود:

پس از صد سال اگر پرسى کجا او؟ ز هر بیتی ندا آید که : ها او

اما هنوز کلام بلندش، شکوه‌بخش کران تا کران بهنه شعر پارسی است، و امسال
به مناسبت نهمین سده تولّدش، در ایران و بسیاری از کشورهای دور و نزدیک انجمنها
آراسته شد و کنگره‌ها سامان یافت.
بدین‌روی ما نیز این دو شماره را به نام آن ستایشگر رادی و پاکی و پارسایی
آذین داده‌ایم.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه فردوسی مشهد

سال بیست و سوم

بهار و تابستان ۱۳۶۹

شماره اول و دوم

محمد مهدی رکنی

یکتابینی و یکتاپرستی نظامی*

با آنکه همه پیامبران مردم را به عبادت خدای واحد فرا می خواندند، و به تصریح قرآن مجید تمام انبیا منادی یکتاپرستی بوده اند^۱، با وجود این تنها اسلام است که دین توحید خوانده شده است، زیرا توحید در اسلام بدان حد از اهمیت و گستردگی است که عقیده ای در کنار سایر عقاید نمی باشد، بلکه ریشه و درونمایه سایر اصول اعتقادی و حتی فروع عملی و تعلیمات اخلاقی است^۲ و گرانبار از مفاهیم سازنده در زندگی فردی و اجتماعی ما. درباره تغییر بار معنایی یک کلمه به مناسبت های گوناگون، شادروان دکتر علی شریعتی سخنی دارد که نقل کردنی است:

«در جامعه شناسی بحثی است به نام درجه معنی دادن کلمات»^۳

* تفصیل سخنرانی است که در کنگره بزرگداشت حکیم نظامی گنجوی در تبریز ایراد شده است.

** Degre de Signification.

اصطلاحات و علامات. بدین معنی که مثلاً یک کلمه، یک اسم، در مراحل و شرایط و موقعیتهای گوناگون دارای یک معنی واحد و لایتغیر است، ولی در هریک از این حالات درجه معنی آن، شدت و ضعف، تنگی و وسعت قلمرو آن معنی، حقارت یا عظمت مصداق خارجی آن، کیفیت تأثیر و چگونگی احساس و روح آن کلمه فرق می‌کند... مثلاً کلمه قلم، آزادی، انقلاب، پیش از انقلاب کبیر فرانسه دارای همان معانی بود که پس از آن، اما درجه و کیفیت معنی و روح و احساس آن فرق کرد. پیش از انقلاب قلم ابزاری بود مثل میخ، قندشکن... آزادی تنها به حالتی گفته می‌شد از حالات، گاه معنی تضمینی و التزامی دیگری هم از آن احساس می‌شد: هرج و مرج، بی‌قیدی... انقلاب اصولاً کلمه محکوم و مطرودی بود مترادف عصیان، طغیان، حادثه شومی که همه چیز را به هم می‌ریزد... در صورتی که پس از انقلاب کبیر فرانسه، قلم سمبل مقدس معنویت و فکر و انسانیت می‌گردد، آزادی و انقلاب چنان قداست و عظمتی می‌یابند که هر کس حتی به دروغ خود را بدان منسوب می‌کند...»^۳

و چنین است اهمیت و عظمت توحید و مسائل وابسته به آن در اسلام. بی‌شک از مهم‌شمردن و ارزشمندی توحید است که شاعران و نویسندگان ما در ابتدای کتب و سروده‌های خود نام خدای تعالی را ذکر کرده‌اند، و گاه با توصیفات و صحنه‌پردازیهایی زیبا به ستایش و نیایش با او پرداخته‌اند، که از آن میان شاعر حکیم ما الیاس بن یوسف نظامی بهترین و مفضلترین اشعار توحیدی را در آغاز پنج گنج خود آورده است.

از آنجا که وی در این باب داد سخن داده، و در ابتدای هر مثنوی با ابداع ترکیبهای نو و تصویرهای کم‌نظیر، به گونه‌ای حمد و ثنای الهی گفته و در سفته، نویسنده مناسب دید در مجلسی که برای بزرگداشت و تجلیل او تشکیل شده، این

توحیدیه‌ها را موضوع سخن خود قرار دهد، و به تحلیل و تشریح آنها بپردازد، که در ضمن پاک اعتقادی و اطلاعات اسلامی‌اش نیز روشنتر شود. چون نظامی با توجه به آیات و اخباری که در فضیلت توحید و مباحث وابسته به آن رسیده اشعارش را سروده، بجاست در مقدمه نمونه‌ای اندک از آنها را نقل کنیم:

در حدیثی که غزالی در احیاء علوم الدین از پیامبر اکرم نقل کرده می‌بینیم که حضرت می‌فرماید: «أَفْضَلُ مَا قُلْتُهُ أَنَا وَالتَّيِّبُونَ مِنْ قَبْلِي لِإِلَهِ الْآلَهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. أَيُّ فَاضِلٍ شَيْءٍ مِنْ وَبِغَامِبِرَانَ بِيَشٍ مِنْ كُفْتَهْ أَنْدَ مِنْ كَلِمَةٍ اسْتُ»^۴.

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدران خود نقل می‌فرماید که پیامبر خدا گفت: همانا لا اله الا الله نزد خدای عزوجل کلمه‌ای بزرگ و بسیار پسندیده است، که هر کس آن را با اخلاص بر زبان آرد بهشت براو واجب شود، و هر کس به دروغ بگوید [نفاق ورزد] در دنیا مال و خونس حفظ می‌شود، اما در آخرت باز گشتش به آتش است.^۵

بیشتر و بیشتر از این گونه احادیث قرآن کریم بر اعتقاد به توحید تأکید و توصیه می‌نماید^۶، و یگانگی آفریدگار و پرستش او را نخستین و اصلترین دعوت انبیا معرفی می‌کند^۷، و در آیات بسیار و با تعبیرهای گونه‌گون یکتابینی و یکتاپرستی را تعلیم می‌دهد^۸، و «حَلَقَ وَ أَمَرَ» یعنی آفریدن جهان و فرمانروایی بر آن را فقط و فقط از آن خدای تعالی می‌شمرد و می‌فرماید: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ، أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۹؛ و بالأخره با استدلال عقلی وجود خالق جهان و جهانیان را اثبات می‌کند، و از منکران برای اثبات پندارشان برهان می‌طلبد.^{۱۰}

نکته دیگر که در مقدمه باید بدان اشاره کرد تقسیمی است که متکلمان اسلامی براساس آیات و روایات از «توحید» کرده آن را چهارنوع دانسته‌اند:

توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی^{۱۱}.

از این چهار، قرآن مجید بخصوص بر توحید افعالی - که آفریدگار را فاعل حقیقی در جهان و مؤثر در سرنوشت ما معرفی می کند - و توحید عبادی - که پرستش دیگر معبودهای انسانی و غیر انسانی را تحریم می کند - تأکید دارد. ظاهراً علت این است که توحید ذاتی و صفاتی فطری است، و بیشترین خطای انسان در عقیده و عمل این است که قدرتهای غیرخدایی را در زندگی اش مؤثر می شمرد، و این برخلاف توحید افعالی است، و یا به غیر خدا تا سرحد عبودیت تواضع و گرنش می کند، و دارندگان زر و زور را به طمع مال و مقام می ستاید، که مخالف توحید در عبادت است، و در روایات از آنها به «شُرکِ خفی» تعبیر شده است.

باری شاعر موحد ما این معانی را در نظر داشته، و با استادی و شیوایی در ابتدای مثنویهایش آورده است، که اینک با دسته بندی موضوعی ابیات برگزیده به شرح آنها می پردازیم.

آغاز کار به نام خدا چون توحید از زبان به دل راه یابد و خدا هدف زندگی و قبله آمال گردد، از جمله آثارش ذکر دائم اوست که در عین عظمت و جلال، نزدیکتر از من به من است. ثمره این به یاد بودن، یاد کرد نام اوست در آغاز هر کار و عملی، و اثر یاد کرد نام خدای زنده پاینده در ابتدای کارها، رنگ پایندگی پذیرفتن کار است از جاودانگی خدای قدیم. در این باره علمای فریقین از نبی اکرم (ص) نقل کرده اند که گفت: هر کار مهمی که به نام خدا آغاز نشود بی فرجام و ناپایدار خواهد بود^{۱۲}. بر طبق این حدیث و بنا به سنت اسلامی نظامی مثنویهای خود را با تعبیرهای گونه گون به نام خدا شروع کرده است، حتی در مخزن الأسرار که نخستین مثنوی اوست آیه «بسم الله الرحمن الرحیم» را تضمین کرده آن را کلید در گنج حکیم و آغاز اندیشه و انجام سخن شمرده است:

بسم الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم

فاتحه فکرت و ختم سخن نام خداست بر این ختم کن^{۱۳}
 در لیلی و معنون نام خدا را بهترین سرآغاز کارها می‌شمرد، و تأکید
 می‌کند که بدون نامبرد او نامه خود را شروع نمی‌کند، که او کارگشای همگان
 است و نام مبارکش کلید درهای بسته^{۱۴}.

هرچند مثنوی خسرو و شیرین با مناجات و طلب توفیق شروع می‌شود، اما
 بعد - بند ۲ - که به «توحید باری عز اسمّه» می‌پردازد در ابتدا این چنین به نام
 هستی بخش شروع می‌کند:

به نام آنکه هستی نام از او یافت فلک جنبش زمین آرام از او یافت
 خدایی کافرینش در سجودش گواهی مطلق آید بر وجودش
 تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند^{۱۵}

یادآور می‌شود مثنوی هفت پیکر و شرفنامه گرچه به شرح صفات جلال و جمال
 الهی با مناجات شروع شده، اما تعبیر «به نام خدا» که ترجمه بسم الله باشد صریحاً
 در ابتدایش نیامده است.

اثبات ذات حق تعالی پس از اینکه کار به نام خدا شروع شد، باید با زبان
 ادب و به نیروی هنر به اثبات مبدأ هستی پرداخت. بدین طریق حکیم نظامی با توجه
 به آفریده‌ها و پدیده‌های طبیعی، مارا به تفکر و تدبّر در آنها وامی‌دارد، تا دریابیم
 که عقلاً محال است این حرکتها بی محرک نخستین باشد و خاصیت اشیاء از خود
 آنها. استدلال او به اصطلاح منطقیان «برهان اِنّی» است که دلیل آوردن از اثر به
 مؤثر و از معلول به علت است. چون نظامی از علم نجوم بهره کافی داشته، در این
 مقام به ستارگان و حرکت افلاک توجه بیشتر کرده، چنانکه در خسرو و شیرین
 می‌گوید:

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند مجرد کعبه خاک
 در این محرابگه معبودشان کیست وزین آمد شدن مقصودشان چیست

سؤال خود را ادامه داده می‌پرسد: چرا یکی ثابت است و دیگری سیار و برگردنده (به اصطلاح منقلب)، سپس تصویری شاعرانه ساخته می‌گوید: از تأمل در این افلاکیان بدان حد مرا حیرت فرا گرفت که می‌خواستم در بتخانه افلاک به پرستش ستارگان پردازم، اما عنایت الهی بانگ برمن زد که:

مشو فتنه بر این بتها که هستند که این بتها نه خود را می‌پرستند
همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آورنده خود را طلبکار

پس تو نیز بتخانه دل را از پرستش صورتها پاک کن که اگر

نظر بر بت نهی صورت پرستی قدم بر بت نهی رفتی و رستی^{۱۶}
چشم خرد بینا کن و طبایع را مستقل مبین تا یکتابین باشی. درجایی دیگر از همین مثنوی گوید:

فلک برپای دارِ انجم افروز خرد را بی میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرتهای باریک به روز آورنده شبهای تاریک^{۱۷}

در شرفنامه می‌گوید: چون دلیل آفریدگاری تو بعد از آفرینش ثابت شد، نخست عقل بر وجودت گواهی داد، که اشاره به حدیث «لَیْسَ اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ»^{۱۸} دارد، و بعد می‌افزاید:

خرد را تو روشن بصر کرده‌ای چراغ هدایت تو بر کرده‌ای^{۱۹}

نیز در همین مثنوی گوید: همه آفریده‌ها به شخص بصیر و بینادل آفریننده را نشان می‌دهد، و سپس عارفانه می‌سراید:

ترا بینم از هرچه پرداخته‌ست که هستی تو سازنده و او ساخته‌ست
همه صورتی پیش فرهنگ ورای به نقاش صورت بود رهنمای^{۲۰}

اما در هفت پیکر نه تنها حیات موجودات را از خدای تعالی می‌شمرد، بلکه با ژرف‌اندیشی خاص می‌گوید:

به حیات است زنده موجودات زنده، بلکه از وجود تست حیات

هست بود همه درست به تو بازگشت همه به تست به تو^{۲۱}
 که بیت دوم ترجمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۲۲} می باشد.

در مخزن الأسرار با تعبیرهای ادبی و شخصیت بخشیدن به معانی مجرد آفرینش را چنین وصف می کند که: جودش وجود را که در بند عدم بود آزاد کرد؛ و چون گوهرهای فلکی به وجود آمدند، گرد عدم از موی سیاه شب سترد و روشنی هستی پیدا شد.^{۲۳}

نظامی عقیده فلاسفه مادی قدیم که انسان را صرفاً پدیده‌ای مرکب از عناصر اربعه می دانستند بصراحت رد می کند، و همچنین نظر کسانی که حیات کانی و گیاهی و جانوری را به تأثیر ستارگان منسوب می کنند نادرست می شمرد، و عوامل طبیعی را تنها آلت و ابزاری در دست قدرت آفریدگار توانا می داند که: اگر تکوین به آلت شد حوالت چه آلت بود در تکوین آلت؟^{۲۴}

و در جای دیگر با آنکه ترکیب موجودات را از اجزاء و عناصر مادی می پذیرد، اما صورت بخشی و شکل دادن به آنها را از سببی که بالأخره به مسبب الأسباب می رسد معرفی می کند، که ضمناً روانی لفظ و استواری دلیل در این ابیات قابل توجه است:

گیرم که ز دانه خوشه خیزد	در قالب صورتش که ریزد؟
در پرده این خیال گردان	آخر سببی است حال گردان
نزدیک تو آن سبب چه چیز است	بنمای که این سخن عزیز است
داننده هر آن سبب که بیند	داند که مسبب آفریند
زنهار نظامیا در این سیر	پابست مشو به دام این دیر ^{۲۵}

در راه خداشناسی برای پای بست نشدن به دام جهان مادی، رهنمود حکیم ما این است که از تفکر در چگونگی آفرینش و کیفیت کار خدایی صرف نظر کنیم، که آن برتر از بینش و ادراک ماست. صواب آن است در این نکته

بیندیشیم آیا ممکن یا خردپذیر است که چیزی به خودی خود آفریده شود و مبدعی نداشته باشد؟ اگر تأمل کنیم بقطع درمی یابیم که هستی هر موجودی ملازم وجود آفریننده آن است. آری چنانکه نقش به نقاش و خط به خطاط منسوب و مستند می شود، آفریده ها نیز همه به آفریدگاری نه مانند خودشان منسوب و مربوطند، و هستی از هستی بخشی قیوم دارند.^{۲۶}

ابداع و اختراع آفریدگار قرآن مجید گاه آفرینش الهی را با لغت «ابداع» بیان می کند: **بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**^{۲۷}. با توجه به معنی اصیل ابداع که «انشاء و ایجاد چیزی است نه از چیز دیگر و نه مثل نمونه ای که پیش از آن بوده»^{۲۸}، و به گفته راجب اصفهانی «بدون ابزار و ماده اولیه و زمان و مکان، که این نوع آفریدن جز خدای تعالی را نشاید»^{۲۹}، درمی یابیم که چرا شاعر دانای ما با در نظر داشتن معنی کلمه و به کار رفتن آن در کلام خدا، و همچنین معنی «اختراع» که «نوآوری و کاری نو کردن»^{۳۰} است، خدا را مبدع و مخترع گفته است:

مُبدِعُ هَر چِشمه که جودیش هست مَخْتَرِعُ هَر چه جودیش هست^{۳۱}

آفریننده خُزاین جود مبدع و آفریدگار وجود^{۳۲}

مخفی نماند تعبیر آفریدگار برای «وجود» از نظر عقلی بی اشکال نیست، ظاهراً مقصودش از «وجود»، «موجود» است.

امر «کن» و ایجاد بهره گیری نظامی از تعبیرات قرآن برای بیان آفرینش خدای تعالی به صورت دیگر نیز دیده می شود، و آن اشاره به دو حرف «کن» است که در کتاب خدا آمده: **وَإِذَا قُضِيٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^{۳۳}، **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^{۳۴}. چنانکه مفسران نوشته اند این تعبیر قرآنی تمثیلی است برای حصول و وقوع آنچه اراده حق تعالی [از ایجاد یا اعدام] به آن تعلق گرفته، که بدون آنی وقفه به آسانی و سرعت انجام می گیرد^{۳۵}، یعنی فرمانش بتدریج و در ظرف زمان و مکان جاری نمی شود.^{۳۶} تعبیر نظامی در این باره

چنین است:

بر هر ورقی که حرف راندی نقش همه در دوحرف خواندی
بی کوه کنی ^{۳۷} ز کاف و نونی کردی چو سپهر بیستونی
هرجا که خزینه‌ای شگرف است قفلش به کلید این دوحرف است
حرفی به غلط رها نکردی یک نکته در او خطا نکردی
در عالم و عالم آفریدن به زین نتوان قلم کشیدن ^{۳۸}

در این ابیات شاعر حکیم گنجه نه تنها فرمان قطعی و فوری خالق جهان را - که به لفظ «کن» تعبیر شده - بیان می‌نماید، بلکه آفرینش خدای حکیم را بدور از خطا و غلط کاری معرفی می‌کند، و در پایان سخن جهان هستی را بهترین صورت ممکن که می‌توانسته آفریده شود می‌داند، چنانکه در شرفنامه نیز آن را بیان می‌کند:

جهانی بدین خوبی آراستی برون زان که یاریگری خواستی
ز گرمی و از سردی و خشک و تر سرشتی به اندازه یکدگر ^{۳۹}

یکتابینی و یکتاگویی حقا که نظامی شاعری موحد و یکتابین است، و عالیت‌ترین معانی توحیدی را در ابتدای پنج مثنوی‌اش به صورت خطاب به خدای متعال یا مناجات اظهار کرده است، که نمونه‌های آن بسیار است، ولی به رعایت اختصار به نقل اندکی بسنده می‌کنیم:

در مثنوی مخزن الأسرار گوید: هستی همه کاینات به توست، ما به تو پابرجا و موجودیم، چنانکه تو به ذات مقدس خود قائمی، زیرا واجب‌الوجود بل مالک‌الوجودی. چنین وجودی به چیزی پیوند و وابستگی ندارد، و به هیچ چیز مانده نیست، همان‌طور که چیزی هم به او مانند نیست ^{۴۰}. او در ذات و صفات یکتا و بی‌همتاست، چنانکه در قرآن مجید آمده: لیسَ کَمِثْلِه شیءٌ و هوَ السَّمِیعُ البصیر ^{۴۱}. این حقیقت بی‌ظنیر دگرگونی و تحول ندارد، جاودانه است و مرگ را به آستانش راهی نیست. آری

ما همه فانی و بقا بس ترا ملک تعالی و تقدّس ترا^{۴۲}
 شاعر نوپرداز با تصاویری بدیع به قدرت خدا اشاره کرده می‌گوید: جز تو چه کسی فلک را خَم کرده (دورانی آفریده)، و جسد را که چون دیگی است با نمک جان حیات بخشیده. ای محبوب! اگر آرام بخشی تو نبود عشق - با همه شور و شوقی که دارد - از کشیدن بارِ نام بزرگ تو بی‌تاب می‌شد. سپس اهمیت و لزوم گویا بودن به نام مبارک آفریدگار و یادبودش را این چنین بیان می‌کند:

هر که نه گویای تو خاموش به هر چه نه یاد تو فراموش به^{۴۳}
 و از او می‌خواهد که پرده کثرات را براندازد، هر چند آن پرده - که حجاب است - هستی گوینده باشد، تا به لقای جمالِ فردش برسد. این راز و نیاز با تعبیرهای هنرمندانه خاصّ نظامی تا ۳۸ بیت ادامه دارد، و این است دو بیت پایانی آن:
 بنده نظامی که یکی گوی تست در دو جهان خاک سر کوی تست
 خاطرش از معرفت آباد کن گردنش از دام غم آزاد کن^{۴۴}

در آغاز شرفنامه با خطاب به آفریدگار، حکمروایی و جهان پادشاهی او را ذکر می‌کند، و اقرار می‌دهد که ما بنده‌ایم و تو مالک و آفریننده. پشتیبان همه تو هستی و هستی واقعی از آن تو، که آفریدگار همه آفریده‌ها می‌باشی^{۴۵}. سپس به طبایع اربعه - که اصطلاح پزشکی قدیم است - اشاره می‌کند و می‌گوید: از حرارت و برودت و خشکی و تری به اندازه معین و لازم آفریدی. بطوری که خرد بهتر از آن را در حساب نمی‌آورد، و مهندسی که می‌خواهد راز این ترکیب و آفرینش را دریابد هر قدر می‌جوید به آن نمی‌رسد. بلی از ما جز تأمل و نظر - نگاه عمیق جستجوگر - در مخلوقات یا استفاده از آنها نمی‌آید. پس باید با اقرار به ربوبیت و یکتاییات و سکوت در برابر پی‌جویی و علت‌پرسی از کارهایت، زبان به توحید تازه کنیم که:

حسابی کزین بگذرد گم‌رمی‌ست ز راز تو اندیشه بی آگهی‌ست^{۴۶}

نظامی نه تنها موجودات مادی و پدیده‌های طبیعی محسوس، بلکه احوال انسانی را نیز در دست توانای آفریدگار می‌داند و می‌گوید:

حال گردان تویی به هر سانی نیست کس جز تو حال گردانی^{۴۷}
و در فرمانروایی و نفاذ حکم او را بی شریک می‌شمرد (توحید افعالی):

خدا را ملک با کس مشترک نیست همه حقال فرمانند و شک نیست
کرا زهره ز حقالان راهش که تخلیطی کند در بارگاهش^{۴۸}

در مقام یکتاپرستی (توحید عبادی) تعبیرات نظامی گاه شبیه به تعبیرات عرفاست، مانند این ابیات:

نه هرک ایزدپرست ایزد پرستد که خود را قبله سازد خود پرستد^{۴۹}
ز خود برگشتن است ایزدپرستی ندارد روز با شب هم‌نشینی
خدا از عابدان آن را گزیند که در راه خدا خود را نبیند
نظامی! جام وصل آن شب کنی نوش که بریادش کنی خود را فراموش^{۵۰}

نظامی دانش نجوم را بخوبی می‌دانسته، اما به احکام نجومی عقیده نداشته، و تأثیر مستقلی که منجمان برای سعد و نحس کواکب قائل بودند رد می‌کند، و آن را برخلاف توحید افعالی می‌داند، چنانکه گوید:

بدو نیک از ستاره چون آید که خود از نیک و بد زبون آید
گر ستاره سعادت دادی کیقباد از منجمی زادی
کیست از مردم ستاره شناس که به گنجینه ره برد به قیاس
تو دهی بی میانجی آن را گنج که نداند ستاره^{۵۱} هفت از پنج^{۵۲}

آری تویی واسطه به کسی که هفت و پنج را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد گنج و مکنت می‌دهی، و با این تمثیل می‌خواهد اراده غالب و مشیت قاهر حق تعالی را در عطا و منع نشان دهد.^{۵۳} این بی اعتقادی به احکام نجوم دلیلی جز رسوخ عقیده توحید در روح نظامی ندارد، که خود هم گوید:

هرچه هست از دقیقه‌های نجوم با یکایک نهفته‌های علوم
خواندم و سِر هر ورق جستم چون ترا یافتم ورق شستم^{۵۴}

دهش و آفرینش اعتقاد راسخ به توحید و بخصوص توحید افعالی به انسان «جهان‌بینی توحیدی» می‌دهد، و عالم وجود را در فکر انسان وحدت می‌بخشد. بنابراین نگرش، اشیاء و افراد تأثیر مستقل ندارند، بلکه همه فرمانبردار اراده نافذ و قدرت کارفرمای آفریدگارند، و همه چیز و همه کس اثر خود را از او می‌گیرند. در جهان‌بینی توحیدی نه تنها موجودات و پدیده‌های طبیعی را خدا به وجود می‌آورد، بلکه آثاری هم که بر آنها مترتب می‌شود، و نعمتهایی که به ما می‌رسد همه و همه از اوست. نظامی آفرینش و دهش الهی را چنین وصف می‌کند:

تو دهی صبح را شب‌افروزی روز را مرغ و مرغ را روزی
تو سپردی به آفتاب و به ماه دو سراپرده سپید و سیاه
روز و شب سالکان راه تواند سفته (حلقه) گوشان بارگاه تواند
جز به حکم تو نیک و بد نکنند هیچ‌کاری به حکم خود نکنند^{۵۵}

نه فقط پدیده‌های طبیعی که حالات انسانی و قوای معنوی را هم او می‌بخشد. ابیات زیر با تشبیهات و استعاره بدیع «دُرّ دهان» برای سخن این نکته را بیان می‌کند:

نخل زبان را رطب نوش داد دُرّ دهان را صدف گوش داد
خنده به غمخوارگی لب نشاند زهره به خنیاگری شب نشاند^{۵۶}

و نیز گوید:

پرورش آموز درون پروران^{۵۷} روز برآرنده روزی خوران
داغ نو ناصیه‌داران پاک^{۵۸} تاج دو تخت‌نشینان خاک
خام کن پخته تدبیرها^{۵۹} عذریذیرنده تقصیرها^{۶۰}

نیروهای باطنی و غیرمادی ما چون عقل و جان هم داده و آفریده اوست:

ای واهب عقل و باعث جان با حکم تو هست و نیست یکسان^{۶۱}
همین معنی را با تعبیری ادیبانه نیز گوید:

مهره کش رشته یکتای عقل^{۶۲} روشنی دیده بینای عقل^{۶۳}

و چون می خواهد حرکت سیارات را به تقدیر و تدبیر خالق آنها نشان دهد، تصویری نو می سازد بدین گونه که: سیارات سبعة را هفت عروس آسمانی فرض می کند که نه فلک کجاوه آنهاست، و همه بر درگاه او به پرده داری و خدمتگزاری مشغولند:

ای هفت عروس نه عماری بر درگاه تو به پرده داری^{۶۴}

صفات حق تعالی یکتابینی و یکتاپرستی ارتباط تنگاتنگی با اعتقاد به صفات جلال و جمال الهی دارد. اما چنانکه ذات حق تعالی یکتا و بی همتاست، صفات او نیز شایسته خود او و بی مانند است، که آن را توحید صفاتی خوانند، و مقصود این است که صفات مبدأ متعال ذاتی اوست، و خدای سبحان واقعیتی است مستجمع همه کمالات و مبرّا از هر صفتی که شباهتش را با دیگر موجودات برساند، و نفی هر نوع ترکیب و تعدد بین صفات و ذات یا بین صفات با یکدیگر^{۶۵}.

نظامی همچنان که به اثبات ذات و بیان توحید پرداخته است، ضمن توحیدیه های ابتدای پنج گنج جای جای صفات الهی را نیز ذکر کرده است، که اینک به نقل گزیده ای از آنها می پردازیم:

نخست از صفات حق تعالی که مخصوص خود اوست یاد می کند:

ای تو به صفات خویش موصوف ای نهی تو منکر امر معروف^{۶۶}

قدم و جاودانگی خدای تعالی را که پیش از خلوت عدم بوده و پس از نابودی جهان هم خواهد بود چنین بیان می کند:

نبود آفرینش تو بودی خدای نباشد همین هم تو باشی به جای

به خلوت بُدی کافرینش نبود نه چون کرده شد بر تو زحمت فرود

قرار همه هست بر نیستی تویی آنکه بر یک قرار ایستی^{۶۷}
در مخزن الأسرار ازلی و ابدی بودن خدای عزوجل را با ترکیبهای زیبای «پیش
وجود» و «بیش بقا» ذکر می نماید:

بیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم مُرسله پیوند گلوی قلم^{۶۸}
همین معنی را در هفت پیکر نیز گفته است:

ای جهان دیده بود خویش از تو هیچ بودی نبوده پیش از تو
در بدایت بدایت همه چیز در نهایت نهایت همه چیز
اول الاولین به پیش شمار و آخرالآخرین به آخر کار^{۶۹}
درباره علم فراگیر خدای تعالی گوید:

تویی برترین دانش آموز پاک ز دانش قلم رانده بر لوح خاک^{۷۰}
وز آتش ظلم و دود مظلوم احوال همه تراست معلوم
هم قصه نانموده دانی هم نامه نانوشته خوانی^{۷۱}

نظامی با توجه به جهات ششگانه و چهار عنصر زمینی، خلافت آفریدگار
را رازی می شمرد که برای ما دریافتنی نیست، و اوست که در زمان وقوع رستاخیز
بساط گسترده حیات را درهم می نوردد:

جهت را شش گریبان در سرافکند زمین را چارگوهر دربرافکند
چنان کرد آفرینش را به آغاز که پی بردن نداند کس بدان راز
چنانش در نورد آرد سرانجام که نتواند زدن فکرت در آن گام^{۷۲}

خدای تعالی قرار گیرنده در مکان و متحرک نیست، با این استدلال عقلی:
جان که او جوهر است و در تن ماست کس نداند که جای او به کیاست
تو که جوهر نیسی نداری جای چون رسد در تو وهم شیفته رای^{۷۳}

آفریدگار جهان بی نیاز از خلقت یا عبادت ماست:

به هرج آفریدی و بستی طراز نیازت نه، ای از همه بی نیاز^{۷۴}
 خدای تعالی حکیم است و لازمه حکمت و علمش آن است که جهان و انسان را
 عبث و بیهوده خلق نکرده باشد^{۷۵}، بلکه هدفی عالی و خردمندانه از آن داشته باشد.
 نظامی در لیلی و مجنون زیر عنوان «فی الحکمة والموعظة» حکیمانه بودن آفرینش
 را بیان می کند:

ای ناظر نقش آفرینش بردار خلل ز راه بینش
 این هفت حصار برگشیده بر هزل نباشد آفریده
 وین هفت رواق تیز مرده آخر به گزاف نیست کرده
 کار من و تو بدین درازی کوتاه کنم که نیست بازی
 سپس گوید: ما برای خواب و خور - که کار حیوانات است - آفریده نشده ایم، بلکه
 «ما را ورقی دگر نوشتند»

تا درنگریم و راز جوئیم سر رشته کار باز جوئیم
 چون به زمین و آسمان و موجودات بنگریم درمی یابیم که:
 هر خط که در این ورق کشیده است شک نیست در آنکه آفریده است
 بر هر چه نشانه طرازیست ترتیب، گواه کار سازیت^{۷۶}
 عدم ادراک ذات از مسائل مربوط به توحید که نظامی مکرر از آن یاد
 می کند، و درباره اش دلیل می آورد، نارسائی عقل و سایر قوای ادراکی ماست
 برای شناخت خدای تعالی، زیرا میزان ما در خداشناسی نشانه های محسوس است
 که ما را بدو راهبر می شود، یا قیاس با چیزهای دیگر، و او برتر از این است که با
 این وسایل معرفت کامل نسبت به ذاتش پیدا کنیم:

شناسائیش برکس نیست دشوار و لیکن هم به حسرت می کشد کار
 ترازوی همه ایزدشناسی چه باشد جز دلیلی و قیاسی
 قیاس عقل تا آنجاست برکار که صانع را دلیل آید پدیدار

مده اندیشه را زین پیشتر راه که یا کوه آیدت درپیش یا چاه^{۷۷}
 چو دانستی که معبودی ترا هست بدار از جست و جوی چه و چون دست^{۷۸}

علت این نشناختن را بُعد مسافت معنوی می‌شمرد، یعنی بین بشر مادی و خدای مجرد، و فکر محدود و خالق نامحدود، و عقل محاط و خدای محیط فاصله بسیار است، و به مصداق «بِکَ عَرَفْتُکَ وَ اَنْتَ دَلَلْتَنی عَلَیکَ وَ دَعَوْتَنی اِلَیکَ»^{۷۹} او خود باید معرفتش را به ما عطا کند:

بسی منزل آمد ز من تا به تو شاید ترا یافت آلا به تو
 شود فکر اندازه را رهنمون سر از حد و اندازه نارد برون
 چو پایان پذیرد حد کاینات نماند در اندیشه دیگر حیات
 نیندیشد اندیشه افزون از این تو هستی نه ای، بلکه بیرون از این^{۸۰}

توضیح البته مقصود شاعر حکیم از پایان پذیرفتن حد کاینات، پایان یافتن عالم طبیعی و جهان مادی است، نه اینکه دیگر کائن یا موجودی نیست، زیرا - به عقیده قدما - بعد از عالم طبیعت، عالم مجردات و روحانیان است، و آنجاست که دیگر اندیشه را در آن راه نیست. در مصراع دوم بیت اخیر که خدا را «هستی» نمی‌داند، مقصود این است که هستی مادی و محسوس نیست، و گر نه آفریدگار متعال مالک هستی است و هستی بخش.

در جای دیگر هم نارسایی خرد ما را چنین بیان می‌کند که: اندیشه در حصار افلاک در بند است، و فکر بالاتر از جهان مادی نمی‌رود، پس ترا در نمی‌یابد، و اگر بخواهد به مقام قدس تو بیاید وجودت از بارگاهی که کس اجازه وصول بدان را ندارد، پیک ادراک ما را سنگسار می‌کند^{۸۱}. گاه با تمثیلی این نکته را ارائه می‌دهد:

عقل آبله پای و کوی تاریک وانگاه رهی چو موی باریک
 توفیق اگر ره نماید آن قفل به عقل کی گشاید

عقل از درِ تو بصر فروزد گر پای برون نهد بسوزد
ای عقل مرا کفایت از تو جستن ز من و هدایت از تو^{۸۲}
نه تنها عقل، که وهم و خیال هم به بارگاه جلال او راه ندارد. این نکته را با استعارات و توصیفات زیبایی شرح می‌دهد:

پای سخن را که دراز است دست سنگ سراپرده او سر شکست
وهم تهی پای بسی ره نوشت هم ز درش دست تهی بازگشت
راه بسی رفت، ضمیرش نیافت دیده بسی جست و نظیرش نیافت
عقل درآمد که طلب کردمش ترک ادب بود، ادب کردمش^{۸۳}

همچنان که شناخت ذات باری تعالی برای ما ممکن نیست، از شناسایی راز آفرینش و قدرت الهی هم عاجزیم، بلی اگر کسی علم به چگونگی ساختن جهان داشته باشد، ممکن است بتواند مانند آن را بسازد، ولی چون نمی‌توانیم جهان را خلق کنیم، پس طبعاً چگونگی آن را هم در نمی‌یابیم:

سر رشته راز آفرینش دیدن نتوان به راه بینش
این رشته، قضا نه آن چنان بافت کان را سر رشته واتوان یافت
سر رشته قدرت خدایی بر کس نکند گره‌گشایی
عاجز شده عاقلان شیدا کاین رقعہ چگونه کرد پیدا
گرداند کس که چون جهان کرد یُمكن که تواند آن چنان کرد
چون وضع جهان ز ما محال است چو نیش برونتر از خیال است^{۸۴}

نه تنها انسانهای معمولی راز خلقت را در نمی‌یابند، که پیمبران هم که در ازل تعلیم گرفته‌اند، مشکل علم ازلی و مُلک ابدی آفریدگار را حل نکردند، و این راز همچنان درنا یافته ماند^{۸۵}.

نکته مهمی که حکیم سخنور ما هوشیارانه بدان آگاهی می‌دهد این است که: از این عدم ادراک ذات یا درنیافتن راز آفرینش نباید این نتیجه را بگیریم که

چون دربارهٔ مسائل غیر محسوس و ماوراء طبیعت چیزی نمی‌توانیم بفهمیم، پس معرفت خدا و روز جزا و اموری از این دست برای ما ممکن نیست. برخلاف این پندار، خرد ما به آسانی حکم می‌کند که این نقش دائم که هر روز از کارگاه آفرینش رُخ می‌نماید سرسری و بی‌هوده و بی‌هدف نیست، بلکه پدیدآورنده‌ای دارد:

مرا بر سر گردون رهبری نیست جز آنک این نقش دائم سرسری نیست
اگر دانستی بودی خود این راز یکی زین نقشها در دادی آواز...
بلی در طبع هر داندن‌دای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست^{۸۶}

سپس به چرخ ریسندگی زنان استدلال می‌کند، و می‌گوید: از آن چرخه قیاس چرخ گردندهٔ جهان را باید بگیریم که بی‌هدف نمی‌گردد و محرک مختاری دارد و هدفی خردپذیر در این کار.

سخن نظامی در بحث از معرفت‌الله به اینجا می‌رسد که شناخت او هم به مدد او و هدایتش می‌باشد و همه به فیض محتاجیم:

رهنمایی و رهنمائی نه همه جایی و هیچ جای نه
عقل کلی^{۸۷} که از تو یافته راه هم ز هیبت نکرده در تو نگاه
ای ز روز سپید تا شب داج به مدهای فیض تو محتاج^{۸۸}

مناجاتها و دعاها مناجات راز و نیاز با خدای چاره‌ساز است با زبانی دوستانه و صمیمی، زبان امید و خواش، با چشمداشت به رحمت و عنایت او، برای روا شدن درخواستها و برآمدن حاجتها. انگیزهٔ دعا احساس نیازی است که انسان می‌کند و بی‌نیازی و قدرتی که در آفریدگارش می‌بیند. پس بطور طبیعی، خواه ناخواه چشمهٔ دعا در دلش می‌جوشد، و به صورت خواش و نیایش برزبانش جاری می‌شود. اما آنچه در باب نیازمندی انسان گفتیم نباید به نیازهای پست و گذرای مادی منحصر شود، زیرا حاجتهای معنوی آدمیزاد بسیار مهمتر است، و

درمان دردهای روحی بسی دشوارتر، که جز قادر متعال بر آن توانا نیست. از اینجاست که انبیا و اولیای الهی - و به دنبال آنان شاعران حکیم - که آگاهند و درد آشنا، و از مخاوف سلوک با خبر هستند، در سیر الی الله و راه تقرب به حضرت ذوالجلال بیشتر احساس نیاز و یاری طلبی می کنند، و جز او کارساز و بنده نوازی نمی شناسند، لذا همه او را می خوانند و حاجت از او می خواهند، و به نظر بنده چنین بوده حال شاعر یکتا بنین یکتا پرست نظامی گنجوی، که در آغاز مثنویهایش کمابیش اشعاری در مناجات و نیایش سروده، و به درگاه الهی عرض حاجت کرده، و احساسات پاک خداخواهی اش را ابراز کرده است. اینک نمونه هایی چند از شواهد فراوان نیایشهایش:

او کسی را می خواند که مقصد و مقصود و بینایی بخش و قتاح است:
 ای مقصد همت بلندان مقصود دل نیازمندان
 ای شرمه کش بلند بینان در باز کن درون نشینان^{۸۹}

در ابیات زیرین که دنباله اشعار مذکور است - لطف الهی را می طلبد:
 می کوشم و در تنم توان نیست آزر^{۹۰} تو هست باک از آن نیست
 گر لطف کنی و گر کنی قهر پیش تو یکی ست نوش با زهر^{۹۱}
 شک در دل من بود کاسیرم کز لطف زیم ز قهر میرم
 یا شربت لطف دار پیشم یا قهر مکن به قهر خویشم
 گهر قهر سزای ماست آخر هم لطف برای ماست آخر^{۹۲}

در طلب عفو با استناد به صفت آمرز گاری خالق متعال گوید:

گناه من ار نامدی در شمار ترا نام کی بودی آمرزگار؟
 شب و روز درشام و در بامداد تو بریادی از هر چه دارم به یاد^{۹۳}
 چو اول شب آهنگ خواب آیدم به تسبیح نامت شتاب آیدم
 چو در نیم شب سر برآرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب....

چو خواهم ز تو روز و شب یآوری مکن شرمسارم درین داوری
چنان دارم ای داور کارساز کزین بی نیازان شوم بی نیاز^{۹۴}
گاه نظامی را می بینیم احرام گرفته در طلب دوست لبیک می گوید:
احرام گرفته ام به کویت لبیک زنان به جست و جویت
احرام شکن بسی است زنهار ز احرام شکستنم نگهدار
من بی کس و رخنه ها نهانی هان ای کس بی کسان تو دانی
چون نیست بجز تو دستگیرم هست از کرم تو ناگزیرم
یک ذره ز کیمیای اخلاص گر بر من زنی شوم خاص^{۹۵}...

دز نمونه های زیرین شور مذهبی و شعور عرفانی و علایق معنوی نظامی را می بینیم،
و با حاجتپایش که از امور معنوی است آشنا تر می شویم:

چون خجلیم از سخن خام خویش هم تو بیامرز به انعام خویش
پیش تو گر بی سر و پا آمدیم هم به امید تو خدای آمدیم
یار شو ای مونس غمخوارگان چاره کن ای چاره بیچارگان
قافله شد واپسی ما ببین ای کس ما بی کسی ما ببین
بر که پناهیم تویی بی نظیر در که گریزیم تویی دستگیر
جز در تو قبله نخواهیم ساخت گر ننوازی تو که خواهد نواخت؟
درگذر از جرم که خواهنده ایم چاره ما کن که پناهنده ایم^{۹۶}

بی طمعی خود را به مردمان و امیدش را به خالق مهربان این چنین می سراید:
بی طمعیم از همه سازنده ای جز تو نداریم نوازنده ای
از بی تست این همه امید و بیم هم تو ببخشای و ببخش ای کریم
چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی به که روی آوریم؟^{۹۷}

در ابیات زیر تهیدستی خود را به پیشگاه غنی مطلق اظهار و برای افزایش معرفت
خود از حضرتش کمک می طلبد:

بیش تو نه دین نه طاعت آرم	افلاس تهی شفاعت آرم
تا غرقه نشد سفینه در آب	رحمت کن و دستگیر و دریاب
بردار مرا که افتادم	وز مرکب جهل خود پیادهم
هم تو به عنایت الهی	آنجا قدم رسان که خواهی
از ظلمت خود رهائی‌ام ده	با نور خود آشنائی‌ام ده ^{۱۸}

از بررسی اشعار آغازین پنج گنج برمی‌آید: مطالبی که حکما و عرفا و متکلمان اسلامی با تعبیرات و اصطلاحات خاص خود - و بسا با زبانی دشوار - در بحث از توحید و صفات آفریدگار متعال گفته‌اند، سخنور حکیم ما به‌صورتی هنرمندانه و زیبا، با استفاده از آیات و روایات، ضمن تشبیهات و استعارات و تمثیلهای بدیع ذکر کرده است، که از مطالعه آنها درمی‌یابیم نظامی نه تنها در مثنوی بزمی استاد و صاحب سبک است، بلکه در ستایش و نیایش و سرودن توحیدیه‌ها نیز سراینده‌ای شیواسخن و مبتکر و کم‌نظیر است. روانش شاد و مجلس بزرگداشتش مبارک باد.

یادداشتها و توضیحات

۱- به عنوان نمونه کافی است به سوره هود (۱۱) از قرآن کریم مراجعه کنیم. می بینیم علاوه بر اینکه در آیه ۲ بطور کلی عبادت غیر «الله» را نهی می کند، در آیه ۲۶ از قول حضرت نوح و در آیه ۵۰ از سخن حضرت هود و در آیه ۶۱ از گفته حضرت صالح و در آیه ۸۴ از بیان حضرت شعیب نقل می کند که همه امت خود را به عبادت خدای یکتا دعوت می کردند.

۲- مثلاً در اخلاق اسلامی تعلیم داده می شود: تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.

۳- دکتر علی شریعتی، اسلام شناسی، مشهد، چاپ طوس، ۱۳۴۷.

۴- ابو حامد محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۶۴۹. در همین باب غزالی احادیث متعدد دیگر در فضیلت تهلیل نقل می کند.

۵- محمد بن علی بن بابویه الصدوق، التوحید، مکتبه البوذرجمهری، طهران.

۱۳۲۵ ه. ق. ص ۶.

۶- چون نقل شواهدی از این گونه آیات بیرون از حوصله مقاله است، برای اثبات موضوع کافی است به کتاب المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم - تألیف محمد فؤاد عبدالباقی - و آیاتی که ذیل کلمات «إله» (۸۰ بار)، «الْهَکَم» (۱۰ بار)، «الله» (۹۸۰ بار)، «الله» (۵۹۲ بار)، «الله» (۱۱۲۵ بار)، «عبد» و مشتقات آن آمده مراجعه کرد، تا گستردگی و اهمیت توحید را در کلام الله دید، و به دلیل آن آیات و نمونه های دیگر قرآنی، «خدا محوری» را در جهان بینی اسلام ملاحظه کرد.

۷- از جمله این آیه: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (الأنبياء/ ۲۵) و از زبان پیامبران به قومشان نقل می کند که هریک می گفتند: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ (الأعراف/ ۴ بار، هود/ ۳ بار در آیات گوناگون).

۸- همانند این آیات که بسا الهام بخش شاعر نیز بوده است:

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ (الأنعام/۱۰۲). و نظیر آن در
سوره غافر (۶۲). هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (غافر/۶۵). إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ
الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (الكهف/۹۸).

۹- الأعراف/۵۴.

۱۰- مانند این آیه: ءَالَهُ مَعَ اللَّهِ؟ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (النمل/۶۴).
همانند جزء اول این آیه - که استفهام انکاری است - چهار بار دیگر در این سوره آمده
است. و این آیه شریفه: أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (الطور/۳۵). که چون
آفریده شدن موجودات بدون آفریننده (یعنی از هیچ چیز یا عدم) و یا آفریدگار خود بودن
هر دو به حکم فطرت و عقل سلیم باطل است. قرآن دریافت شق سوم را - که آفریدگاری
نه مثل آفریده های حادث همگان را هستی بخشیده - به وجدان ما وامی گذارد. که پاسخ
استفهام روشن است.

۱۱- رک: مرتضی مطهری. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی. جهان بینی
توحیدی (۲). دفتر انتشارات اسلامی. ۱۳۶۲. ص ۹۳-۸۷.

۱۲- رک: السيد محمد حسين الطباطبائي، الميزان في تفسير القرآن. بيروت.
۱۳۹۳ هـ. ج ۱. ص ۱۶: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْدَأْ فِيهِ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَر.

۱۳- نظامی گنجه ای. مخزن الأسرار. تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر بهروز
ثروتیان. انتشارات توس. ۱۳۶۳. ص ۳۳. ب ۲-۱.

۱۴- نظامی گنجه ای. لیلی و مجنون. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر بهروز
ثروتیان. انتشارات توس. ۱۳۶۴. ص ۲۵. ب ۲-۱.

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز
ای کارگشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند
۱۵- نظامی گنجه ای. خسرو و شیرین. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات دکتر بهروز
ثروتیان. انتشارات توس. ۱۳۶۶. ص ۷۰. ب ۳-۱.

- ۱۶- همان مأخذ، ص ۷۳، ب ۱۰-۱.
- ۱۷- همان، ص ۷۰، ب ۱۵-۱۴.
- ۱۸- رک: بدیع الزمان فروزانفر، احادیث منوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۰۲، مؤلف حدیث را از کتب اللالی المصنوعة و وافی تألیف فیض نقل می کند. توضیح اینکه حدیث در کتب صحاح بیته نیامده است.
- ۱۹- نظامی گنجه‌ای، شرفنامه، تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۶۷، ص ۵۳، ب ۶-۵.
- ۲۰- همان، ص ۶۱، ب ۱۵-۱۲.
- ۲۱- حکیم نظامی گنجوی، هفت پیکر، به تصحیح وحید دستگردی، با حواشی و شرح لغات، چاپ دوم، ابن سینا، ۱۳۳۴، ص ۲، نظیر آن ابیات در شرفنامه ص ۵۶، ب ۵۸-۵۷ آمده است.
- ۲۲- سورة البقره/۱۵۶.
- ۲۳- مخزن الاسرار، ص ۳۴، ب ۲۳ و ۲۶:
- چونکه به جودش کرم آباد شد بسند وجود از عدم آزاد شد
چون گهر عقد فلک دانه کرد جعد شب از گرد عدم شانه کرد
- ۲۴- خسرو و شیرین، ص ۷۴، ۳۴-۳۲.
- ۲۵- لیلی و مجنون، ص ۴۵، ب ۹۴-۹۰، نیز رجوع شود به خسرو و شیرین ص ۷۱، ب ۲۶-۲۴ و ص ۷۲، ب ۳۸-۳۴ و لیلی و مجنون ص ۴۱، ب ۱۹-۱۶.
- ۲۶- لیلی و مجنون، ص ۴۱، ب ۲۳-۲۰:
- منگر که چگونه آفریده‌ست کان دیده‌وری و رای دیده‌ست
بنگر که ز خود چگونه برخاست وان موضع خود چگونه شد راست
تا بر تو بقطع لازم آید کان از دگری ملازم آید
چون رسم حواله شد به رسام رستی تو ز جهل و من ز دشنام

- ۲۷- البقره/۱۱۷، الأنعام/۱۰۱.
- ۲۸- السيد عبدالله شُبَّير، تفسير القرآن الكريم، طبعة ثانية، القاهرة، ۱۳۸۵ هـ، ص ۵۷؛ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، لبنان، دار المعرفة، ۱۴۰۶ هـ، الجزء الأول، ص ۳۶۷-۳۶۶.
- ۲۹- ابی القاسم الحسین بن محمد المعروف بالراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید گیلانی، المكتبة المرتضوية.
- ۳۰- دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۰.
- ۳۱- مخزن الأسرار، ص ۳۳، ب ۵.
- ۳۲- هفت پیکر، ص ۲، ب ۴.
- ۳۳- البقره/۱۱۷؛ آل عمران/۴۷.
- ۳۴- یس/۸۲، و با اندک تفاوت در النحل/۴۰.
- ۳۵- رک: تفسیر القرآن الکَرِیم، ص ۵۷، نیز رک: مجمع البیان، ۱/۳۶۸.
- ۳۶- رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۲۶۱.
- ۳۷- چنین است املاء این کلمه در متن مورد مراجعه (تصحیح دکتر ثروتیان)، و چون مقصود از آن «یارینگر و کمک کننده نیرومند» است با املاء «کوهکنی» که در چاپ جدید لیلی و مجنون (ص ۲) آمده صحیح است. مشخصات چاپ جدید: لیلی و مجنون نظامی گنجوی، به تصحیح دکتر برات زنجانی (براساس قدیمترین نسخه‌ها)، ضمناً یادآور می‌شود مصراع اول بیت آخری که نقل شده در این چاپ چنین است: «در عالم عالم آفریدن». به نظر حقیر صورتی که در نسخه تصحیح دکتر ثروتیان آمده: «درعالم و عالم آفریدن» و معنی که در تعلیقات ذکر کرده‌اند: «در جهان و آفرینش آن...» اصح است.
- ۳۸- لیلی و مجنون، ص ۲۶، ب ۲۷-۲۳.
- ۳۹- شرفنامه، ص ۵۳، ب ۱۳-۱۲.
- ۴۰- مخزن الأسرار، ص ۳۷، ب ۵-۱.

- ۴۱- الشوری، ۱۱. این بی‌مانندی را در بیت زیر نیز گفته است:
هستی و نیست مثل و مانندت - عاقلان جز چنین ندانندت
(هفت پیکر، ص ۲)
- ۴۲- مخزن الأسرار، ص ۳۷، ب ۵.
- ۴۳- همان، ب ۱۲.
- ۴۴- همان، ب ۳۸-۳۷.
- ۴۵- شرفنامه، ص ۵۳، ب ۱-۳.
- ۴۶- همان، ب ۱۸-۱۳.
- ۴۷- هفت پیکر، ص ۴.
- ۴۸- خسرو و شیرین، ص ۷۲، ب ۴۰-۳۹.
- ۴۹- این بیت آیه شریفه ۴۳، سورة الفرقان را به یاد می‌آورد: أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (آیا دیدی آن کس را که معبود و خدایش را هوای خود گرفت، هواپرست شد).
۵۰- خسرو و شیرین، ص ۷۵، ب ۴۰-۳۷.
- ۵۱- نسخه بدل: شماره، و ظاهراً درست‌تر است.
- ۵۲- هفت پیکر، ص ۴.
- ۵۳- این گونه توجیهات - یعنی بی علت دانستن عطا و منع خالق حکیم - در سخن اشاعره زیاد است، از آن جهت که حسن و قبح را عقلی نمی‌دانند.
- ۵۴- هفت پیکر، ص ۵.
- ۵۵- همان، ص ۳.
- ۵۶- مخزن الأسرار، ص ۳۵، ب ۳۵-۳۴.
- ۵۷- درون پروران: اهل باطن، کسانی که به پرورش قوای معنوی خود می‌پردازند.
- ۵۸- داغ نه ناصیه داران پاک: داغ‌بندگی راتو - ای خدا - بر پیشانی بندگان پاکت

می‌نهی، تو توفیق عبادت می‌دهی.

۵۹- خام کن پخته تدبیرها: کسانی که به اتکای عقل و دوراندیشی خود تدبیرهای پخته و سنجیده می‌کنند، تو اگر نخواهی نتیجه‌اش را برعکس می‌کنی، تدبیر انسان با تقدیر تو بر نمی‌آید.

۶۰- مخزن الأسرار، ص ۳۳، ب ۸ و ۱۱ و ۱۰.

۶۱- لیلی و مجنون، ص ۲۵، ب ۹.

۶۲- رشته یکتا: ترکیب وصفی است مانند «دُرّ یتیم»، که مفهومی نزدیک به آن هم دارد، و شاعر عقل را بدان تشبیه کرده است، خرد ارزشمند.

۶۳- مخزن الأسرار، ص ۳۳، ب ۹.

۶۴- لیلی و مجنون، ص ۲۵، ب ۶. ناگفته نماند سیارات سبعة - بنابه عقیده قدما - در هفت فلک قرار دارند، و فلک هشتم فلک ثوابت است، و فلک نهم صاف و بی‌ستاره است.

۶۵- درباب کیفیت انتساب صفات به ذات الهی، بین معتزله و اشاعره اختلاف است، که جای شرح آن نیست، آنچه در متن آمد عقیده شیعه است.

۶۶- لیلی و مجنون، ص ۲۵، ب ۱۱.

۶۷- شرفنامه، ص ۵۴، ب ۲۲ و ۲۳ و ۹۴.

۶۸- مخزن الأسرار، ص ۳۳، ب ۴-۳. مُرسله پیوند: نظم‌دهنده و به رشته‌کشنده گوه‌های گلوبند (دکتر معین، فرهنگ فارسی).

۶۹- هفت پیکر، ص ۲.

۷۰- شرفنامه، ص ۵۳، ب ۴.

۷۱- لیلی و مجنون، ص ۲۷، ب ۳۲-۳۱.

۷۲- خسرو و شیرین، ص ۷۲، ب ۳۱-۲۹.

۷۳- هفت پیکر، ص ۳. ترکیب زیبای «شیفته رای» یعنی حیران قابل توجه است.

۷۴- شرفنامه، ص ۵۴، ب ۱۹.

۷۵- قرآن کریم بیهوده و بی هدف نبودن آفرینش را و اینکه بازگشت ما به مبدأ متعال است چنین بیان کرده است: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (المؤمنون/۱۱۵).

۷۶- لیلی و مجنون، ص ۴۱-۴۰، ب ۱۵-۱.

۷۷- یعنی اگر بخواهی اندیشه را بیش از این پیش ببری، یا به مانعی برمی خورد - که در نمی یابد - یا در چاه حیرت و ضلالت می افتد.

۷۸- خسرو و شیرین، ص ۷۱، ب ۲۳-۱۹.

۷۹- جملاتی است که ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن حسین علیه السلام ضمن دعایی طولانی - که در سحر ماه رمضان خوانده می شود - نقل کرده و ترجمه اش چنین است: [خدایا] به تو ترا شناختم، و تو مرا به خودت رهنمون شدی، و مرا به خودت خواندی. (شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ص ۱۸۶). و در همین مناسبت جملاتی از دعای صباح که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّاهُ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ». ای کسی که به ذاتش بر ذاتش راهنمایی کرده است، و از هم جنسی و مانده شدن به آفریده هایش بس دور است (همان، ص ۶۰).

توضیح - از نظر فلسفی این برهان برای اثبات ذات باری تعالی را برهان وجوبی یا کمالی گویند. برای تفصیل و شرح آن رک: محمدتقی جعفری، مجموعه مقالات، "برهان کمالی دکارت بر وجود خداوند" انتشارات حافظ، ۱۳۶۶، ص ۴۱-۱۶. نظامی در شرفنامه نیز همین مطلب را بیان کرده:

کسی کز تو در تو نظاره کند ور قهای بیهوده پاره کند

نشاید ترا جز به تو یافتن عنان باید از هردری تافتن

(ص ۵۹، ب ۹۸-۹۷)

۸۰- شرفنامه، ص ۶۱، ب ۱۸ و ۲۰ و ۲۱.

۸۱- همان، ص ۵۵، ب ۲۷-۳۰.

۸۲- لیلی و مجنون، ص ۲۷، ب ۳۶-۳۳. همین مطلب را در خسرو و شیرین به

این تعبیر گفته:

به جست و جوی او بر بام افلاک دریده و هم را نعلین ادراک
خرد در جستش هشیار برخاست چو دانستش، نمی داند چپ از راست

(ص ۷۰، ب ۱۳-۱۲)

آری خرد ابتدا در راه خداجویی هوشیارانه حرکت می کند، اما چون به عظمت او
پی برد حیران می شود، چنانکه راست و چپ را از هم باز نمی شناسد.

۸۳- مخزن الأسرار، ص ۳۵، ب ۴۵-۴۲.

۸۴- لیلی و مجنون، ص ۴۱، ب ۳۲-۲۷.

۸۵- مخزن الأسرار، ص ۳۴، ب ۱۸-۱۷.

۸۶- خسرو و شیرین، ص ۷۴، ب ۱۷ و ۱۸ و ۲۱.

۸۷- عقل کلی: در اصطلاح فلاسفه مثناء همان عقل کل یا عقل اول است، یعنی

آنچه نخستین بار از ذات حق صادر شده (رک: فرهنگ فارسی).

۸۸- هفت پیکر، ص ۴.

۸۹- لیلی و مجنون، ص ۲۶، ب ۱۴-۱۳. ضمناً توضیح می دهد که «درون نشینان»

یعنی کسانی که درون خانه دل نشسته از آن پاسداری می کنند، چنانکه «بلندیینان» یعنی
کسانی که دید قوی دارند و آفریدگار سرمه بصیرت به چشم آنها کشیده.

۹۰- آزر م: رفق، لطف، محبت.

۹۱- مصراع دوم شبه استدلالی است برای اینکه لطف او را بطلبد و از قهرش

برهد.

۹۲- لیلی و مجنون، ص ۲۷، ب ۴۳-۳۹.

۹۳- در جای دیگر از همین مثنوی نیز به یاد خدا بودن را ذکر کرده:

بی یاد توام نفس نیاید با یاد تو یاد کس نیاید

(ص ۲۹، ب ۷۹)

۹۴- شرفنامه، ص ۵۶، ب ۵۴-۴۸. این مناجات تا ص ۵۹ ادامه دارد.

۹۵- لیلی و مجنون، ص ۲۸، ب ۵۵-۵۱.

۹۶- مخزن الأسرار، ص ۴۱، ب ۱۹-۱۳.

۹۷- همان، ص ۴۰، ب ۶-۴.

۹۸- لیلی و مجنون، ص ۲۸، ب ۶۳-۵۹.

تصاویر خیال در خسرو و شیرین نظامی

آنچه در پی می‌آید بررسی اجمالی تصاویر شاعرانه خسرو و شیرین نظامی است. اما برای ارائه همین مختصر، نگارنده کوشیده است که تمامی دیوان را بدقت در مطالعه گیرد و به ثبت و یادداشت نمونه‌های مناسب عنوان این مقال پردازد. درین راستا یادداشت‌هایی بسیار فراهم گردید که از آن میان، تنها به ذکر دقیق‌ترین و گویاترین شاهدها پرداخته آمد. و هرجا، گاه، متن کار^۱ از ارائه شواهدی بسنده در باب موضوعی کاستی داشت و نگارنده، پیش‌تر، تمام آن‌را در تصحیح وحید دستگردی دیده بود از آن بهره یافت تا در حد امکان این بررسی کامل و از شک و تردید به‌دور باشد.

اما فصول بحث ما درین جستجو بدین ترتیب است:

تصویر معشوق، تصویر عاشق، تصویر زمان، تصویر مظاهر طبیعت، تشخیص، تشبیه، مجاز، کنایه، اغراق و مبالغه، و استعاره.

تصویر معشوق :

آنکه هیچ نمی‌داند به چیزی عشق نمی‌ورزد

پاراسلسوس : هنر عشق‌ورزیدن

این عشق چیست که شنیدنش از هر زبان نامکّرر است و شاید هرگز تعریفی

جامع و مانع برای آن به دست نتوان داد^۲؛ چرا که معنی مجردی است که چگونگی شناخت و دریافت آن در اشخاص مختلف تفاوت می‌یابد و زمینه انفعالی هر کس و نیازها و آروزهای او در تلقی آن تأثیر می‌گذارد.

نظامی حساب عشق را از دفتر دانش و خرد بیرون می‌نهد^۳ و آن را خمیرمایه حیات می‌داند که گریه ابر و خنده گل و جملگی کشش‌های طبایع، و حرکات و سکنت آفرینش بر آن مبتنی است، تا آنجا که:

گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش^۴

از این رو خود، برای عشقنامه خویش از آن رهنوشه می‌گیرد و جهان را صلاهی عشق درمی‌دهد^۵. و آنچه این تراژدی سوزان را تشخیصی بیشتر می‌بخشد خیال تیزپرواز شاعر است که چهره معشوق را چنین تصویر می‌کند:

شب افروزی چو مهتاب جوانی سیه‌چشمی چو آب زندگانی

کشیده قامتی چون نخل سیمین دوزنگی بر سر نخلش رطب‌چین^۶

او با قلم جادویی خیال، زیبایی رخساره نگار و قامت بالایش را در تابلو دو بیت نغز نقش می‌کند. در مصرع نخستین، خطوط کلی چهره شیرین را می‌نماید و در سه مصرع دیگر چشم و لب و دهان و گیسو و اندامش را نشان می‌دهد.

اما از آنجا که چشم را آینه جان و روان خوانده‌اند که شیفتگان جمال و زیبایی را تا هرز سرگشتگی و شیدایی پیش می‌برد در آینه آب حیات نموده می‌آید؛ چرا که آرزوی بی‌مرگی و جاودانگی اصیل‌ترین و سازنده‌ترین خصیصه آدمی است^۷ و همان است که در عشق به فرزند و حفظ و حراستش تجلی می‌یابد، چه، پدر می‌خواهد همه ناتوانی‌ها و نارسایی‌های خویش را در توان و رسایی فرزند باز بیند، و همه محرومیت‌هایش را در دارندگی و شکوفایی او جبران کند. و ضعف و فنای خویش را - که واقعیته تلخ و انکارناپذیر است - با قدرت و بقای فرزند - که ادامه او و حیات اوست - بپذیرد و تحمّل نماید.

این است که آب حیات، سمبل روح خلود و تعالی جوی انسان است که در ظلمات و تاریکی‌های تعلقات او نهفته است. و مهتاب جوانی برای بیان زیبایی طربناک و پرنشاط، تعبیری است دلپذیر که نگاه باریک بین و ذوق سلیم شاعر برگزیده است.

مغازله‌های دو دل‌داده از زبان باربد و نکिसا - دو خنياگر هنرمند توانای خسرو - یکی از طرفه‌ترین صورت‌گیری‌های نظامی است؛ چرا که هماره سر دلبران در حدیث دیگران خوش‌تر می‌آید، بویژه که نوای دل با آوای تار بیامیزد.

خسرو و شیرین رویاروی هم نشسته‌اند، و اینک یاد پریشانی‌ها و پریشان‌گویی‌ها، و یأس‌ها و دردها و ناکامی‌ها و حرمان‌ها، همه، و در ورای این همه، وفاداری‌های ایشان که زادهٔ عشق راستین است پیشاپیش همه، از ضمیر هریک می‌گذرد. و ترس جدایی و شور وصال، تمامی وجود ایشان را فرا گرفته است. و یأس و امید - این دو هم‌زاد ناتنی - هاله‌ای از اطمینان، و غباری از بیم، بر چهرهٔ هریک نشانده است، و جملگی، یارای سخن گفتن را از هر کدام گرفته است و مطربان، گزارشگر این شور و پیام‌گزار این حالند که به تعبیر شاعر «در ابریشم ساز به گوش چنگ، حلقه‌های محرم راز افکنده‌اند» و «نوا، بازیکنان در پردهٔ آهنگ، و غزل، گیسویشان در دامن چنگ» می‌خرامد. این تصویر مافی‌الضمیر شیرین در غزل نکيسا است.

مخسب ای دیدهٔ دولت زمانی	مگر کز خوشدلی یا بی‌نشانی
برآی از کوه صبر، ای صبح امید	دل‌م را چشم‌روشن کن چو خورشید ^۸
بساز، ای بخت با من روزکی چند	کلیدی خواه و بگشای از من این بند
به عتاری برآر ای دوست دستی	برافکن لشکر غم را شکستی ^۹
اگر گردنکشی کردم چو میران	رسن در گردن آیم چون اسیران ^{۱۰}

در آن حضرت که خواهش را قدم نیست شفیی بایدم، و آن چون کرم نیست^{۱۱}
 چو مشعل سر بر آوردم برین در نهادم جان خود چون شمع بر سر^{۱۲}
 چو بر فردا نماند امیدواری بیاید کردن امشب سازگاری^{۱۳}

چنانکه ملاحظه می شود داستان سرای گنجی حالات درونی شیرین را چنان می نماید که خسرو را تاب شنیدن نمی ماند و بارید را در پاسخ شیرین به یاری می طلبد و او باز تاب تأثرات خسرو را چنین ساز می کند:

بر برویی درین در خانه کرده دلم را چون پری دیوانه کرده
 به خواب نرگس جادوش سوگند که غمزه اش کرده جادو را زبان بند^{۱۴}
 بدان عارض کزو چشم آب گیرد ز تری نکته بر مهتاب گیرد^{۱۵}
 که گر دستم رسد کارم بدستش درون جان کنم جای نشستش^{۱۶}

همانگونه که پیش تر اشارت رفت با همه دل بستگی ها و جان خستگی های شیرین درین راه همه خطر عشق، و ناکامی های توان فرسایی که درین دراز راه تشویش گریبان جانش را می گرفت و تا پرتگاه تباهی می کشانید، باز همواره شیرین پاسدار پاکدامنی و عفاف خویش است، و حتی وصال حیات بخش دلدار را دریای آن قربانی می کند. و شاپور، این دانای رازهای نهانی، همچون سالکی «با خبر» و مرشدی رهشناس همراه این دوسالک طریق عشق است، و پیوسته یار دمساز دو دل داده و روشنگر هریک در دشوارترین لحظات ناشکیبی است. از این رو می بینیم آن گاه که سودای کامجویی، خسرو را از اندیشه نام و ننگ شیرین غافل می دارد، و دست از به سوی او دراز می کند، و او روی درهم می کشد، و خسرو، این مست شاد کامی و غرور متأثر می گردد، شاپور، بی درنگ تقید پارسایانه شیرین را فریاد او می آورد و به تبرئه امتناع دلدار می پردازد:

بری پیکر برون آمد ز خرگاه چنان کز زیر ابر آید برون ماه
 ... چو کار از پای بوسی برتر آمد تقاضای دهن بوسی در آمد

در آن آتش که برخاطر گذر کرد ترشروی به شیرین در اثر کرد
ملک حیران شده کان روی گلرنگ چرا شد شاد و چون شد باز دلتنگ
نهان در گوش خسرو گفت شاپور که: «گر مه شد گرفته هست معذور
ز بهر آنکه خود را تا به امروز به نام نیک پرورد آن دل افروز
کنون ترسد که مطلق دستی شاه نهد خال خجالت بر رخ ماه»^{۱۷}

زیبایی‌های نقش معشوق و شگفتی‌های قلم اعجاز گر نقش آفرین نظامی برتر
از آن است که درین اندک مایه سخن نموده آید.

تصویر عاشق :

تصویر زیبایی عاشق^{۱۸} از صورتگری معشوق اگر نگوئیم حتاس تر و
دشوارتر است، آسان تر نیست؛ چرا که تلفیق زیبایی‌های بیرون است و
شکوهمندی‌های درون، و انعکاس باطن در ظاهر^{۱۹}. و معیار ارزش‌های زنانه - در
بسیاری از موارد - با میزان ارزش‌های مردانه تفاوت دارد؛ که زیبایی مردان، تنها،
به خط و خال و چشم و ابرو محدود نمی‌ماند و سیرت و صورت را توأمان در معنی
جمال مردانه به کار می‌برند.

علاوه برین، آنچه در باب خسرو - یکی از دو قهرمان مهین نظامی - نباید
از نظر دور داشت پادشاهی اوست. هر چند شیرین از او می‌خواهد که در عشق، این
موقع خویش را فراموش کند؛ چه، نیاز، بایسته عشق است^{۲۰} و عاشقی و
گردن افرازی را اُفتی نیست. اما شاعر هیچگاه این واقعیت را از یاد نمی‌برد که
خسرو «شاه»ی است دلباخته. بدین سان درین سودا و سود، افتادگی و تواضع که
خوی تمامی عاشقان است کمتر دیده می‌شود، چندانکه معشوق را به فغان می‌آورد
که:

هنوزت در سر از شاهی غرور است درینا کاین غرور از عشق دور است^{۲۱}

فروتنی‌های معمول عاشقانه او را، تنها هنگامی می‌بینیم که باری چند شیرین را به تنهایی رها کرده و فروهشته است و شیرین همچنان وفادار و پایدار، عشق او را پاس می‌دارد. و اینک خسرو با لحنی دلجویانه با وی سخن می‌گوید که فی‌الواقع اعتذاری از رفتارهای گذشته اندوهبار اوست.

در آغاز آشنایی، هنگامی که شاپور صورت نگارین خسرو را به شیرین می‌نماید و او دل می‌بازد و از نام و نشان می‌پرسد، شاعر از زبان شاپور چنین به تصویر خسرو می‌پردازد:

جهانی بینی از نور آفریده جهان نادیده ، اما نور دیده
شگرفی، چابکی، چستی، دلیری به مهر آهو، به کینه تندشیری
هنوزش آفتاب از ابر پاک است ز ابرو آفتاب او را چه پاک است^{۲۲}

نور، سمبل قداست و زیبایی است که با چابکی و دلیری و مهر و خشم، رخسار آفتاب‌واری ابر نگار را می‌آراید. همه این خطاها و نقش‌ها صورتگر زیبایی خسرو است. و حتی شاعر، شجاعت و مهر و خشونت او را پیش‌تر ترسیم می‌کند و در جمالش که بزم افروز عید است، هنر را «اصل» و نیکویی و زیبایی را «مزید» می‌انگارد:

جمالش را که بزم افروز عید است هنر اصلی و نیکویی مزید است^{۲۳}

همچنین، زمین و چرخ را یارای تحمل خسرو و تقابل با او نیست:

قدمگاهش زمین را خسته دارد شتابش چرخ را آهسته دارد
فلک با او به میدان کند شمشیر بگشتن نیز گه بالا و گه زیر^{۲۴}

اما فرهاد، شیفته دل‌باخته‌ای است که تمامی دشواری‌های هفتخان خطر خیز عشق را در کوتاه‌زمانی درمی‌نوردد. او با همان نخستین دیدار با شیرین، آتش عشق در جانش می‌افتد و از همان‌گاه پیوند با خویش را فراموش می‌کند و از تن خویش دوری می‌گزیند تا «با دوست در یک تن نشیند»^{۲۵}.

صحرا گردی و تنهایی، بارزترین خصیصه عشق فرهاد است. که با خیال یار به کوه و دشت می‌گریزد و با این همسفر پاک و صمیمی - خیال دلداری - زندگی می‌کند، سخن می‌گوید، حرف می‌زند، حرف‌هایی که جز او و خیالش را یارای شنیدنش نیست...

تا سرانجام :

صلای درد شیرین در جهان داد زمین بریاد او بوسید و جان داد^{۲۶}

آری :

بباید عشق را فرهاد بودن پس آنگاهی به مردن شاد بودن^{۲۷}

تصویر زمان :

تصاویر زمان در پهنه بیکرانه خیال نظامی متنوع و گوناگون است؛ زیرا او از همه مظاهر طبیعت و حتی معانی مجرد و انتزاعی یاری می‌گیرد و نغزترین و لطیف‌ترین صورت‌ها را هنرمندانه می‌آفریند. آنچه اینک شایان ذکر است تناسبی است که غالباً میان تصویرهای زمان و منظور شاعر پدید می‌آید:

صبح :

اکنون «صبح» را از نگاه شاعر بنگریم:

فلک چون جام یاقوتین روان کرد ز جرعه خاک را یاقوت سان کرد

ملک برخاست جام باده در دست هنوز از باده دوشینه سرمست^{۲۸}

که طلوع صبح را در تصویر ریختن جرعه «یاقوت‌سان» از جام فلک ارانه می‌دهد، و آن با حالت شاه که «هنوز از باده دوشینه سرمست» است و جام صبحی برمی‌گیرد تناسب دارد.

یا :

به پیروزی چو بر پیروزه‌گون تخت عروس صبح را پیروز شد بخت

شه از بهر عروس آرایشی ساخت که حور از شرم آن، آرایش انداخت^{۲۹}
 که سپیده دم را در تصویر جلوس عروس صبح بر «پیروزه گون تخت»
 آسمان می نماید و تناسیش را با آرایش شاه برای عروس زیبایش نگاه می دارد.
 گاه - و بر سائقه ذوق سلیم خویش - آنجا که فوریت انجام امری ایجاب
 می کند - به اقتضای حال - زمان «واقعه» را در بیت یا مصراعی کوتاه تصویر
 می کند:

چو برزد آتش مشرق زبانه ملک چون آب شد ز آنجا روانه^{۳۰}
 که خسرو با دل بستگی و شوق فراوانی که به «شکر» - دلبر دیگر خویش - دارد،
 پس از آنکه او از پاکی و پاکدامنی خود چنان سخن می گوید که بر جان و دل
 خسرو می نشیند. عجولانه برمی خیزد و بزرگان سپاهان را برای تضمین و تأیید او فرا-
 می خواند تا چون «شدند آن پاکدامن را گواهان» وی را به ازدواج خویش
 درآورد.

تمامی این شتاب که معلول اشتیاق بسیار خسرو است از مصرع دوم
 برمی آید و تعبیر «چون آب روانه شدن» این معنی را نیک افاده می کند.
 و یا :

چو صبح از خواب نوشین سر برآورد هلاک جان شیرین در سر آورد^{۳۱}
 که سراسیمگی و شتاب شیرین در پیوستن به معشوق مجال سخن را کوتاه
 می کند بویژه که اینک زمان، خود، سودای هلاک شیرین را در سر گرفته است.
 و گاه برای آنکه درازی انتظار وقوع و انجام امری را بیشتر نماید، زمان را
 طولانی تر می کند و این معنی را در ابیات بیشتری نشان می دهد:

سحرگه چون روان شد مهد خورشید	جهان پوشید زیورهای جمشید
درآمد دزدی از مشرق سبکدست	عروس صبح را زیور بهم بست
بجنبانید مرغان را پر و بال	برآوردند مرغان بانگ خلخال

درآمد شهریار از خواب نوشین دلش خرم شده زان خواب دوشین^{۳۲}
که گویی درازنای زمان برای آن است که شهریار «به آرامی و خرمی» از «خواب
نوشین» برخیزد.

و یا:

سپیده دم چو دم برزد سپیدی سیاهی خواند حرف ناامیدی
هزاران نرگس از چرخ جهانگرد فرو شد تا برآمد یک گل زرد
شتابان کرد شیرین بارگی را به تلخی داد دل یکبارگی را^{۳۳}
که تصویر طولانی زمان، انتظار پر اضطراب شیرین را برای رفتن به سوی دلدادۀ
خویش بیشتر می نماید. علاوه بر آنکه در داستان عاشقانه ای چون خسرو و شیرین
برای بیان زمان واقعه، به کار گرفتن نرگس و گل را لطفی دیگر است و فروشدن
«هزاران ستاره» برای برآمدن «یک گل زرد» - خورشید - بر تشخص و اهمیت
زمان می افزاید.

شب:

اما تصویر شب در آینه خیال نظامی رنگی دیگر دارد. آرام، سنگین، وبا
وقار است؛ چه، روز همه کوشش ها و جوش ها، و بانگ و خروش ها را می بلعد،
و سکوت و سکون برای شب باقی می ماند. و ازین رو پرواز خیال در شب و سکون،
بیشتر، مرموزتر، و زیباتر است. اکنون به تماشای سیمای شب از برابر تابلوهای
نظامی بگذریم:

چو مشکین جعد شب را شانه کردند چراغ روز را پروانه کردند
به زیر تخته نرد آبنوسی نهان شد کبتین سندروسی
در آن دیر کهن فرزانه شاپور فرو آسود کز ره بود رنجور^{۳۴}
که شاپور اینک در جستجوی شیرین در نکاپو است و برای آسودگی و آرامش به
دامن شب پناه می برد و طول تصویر نیز - چنانکه پیش تر اشارت رفت - رنج سفر و

انتظار جوینده و هم کشتن زمان را بیشتر می نماید.

و یا :

ز قلعه زنگی در ماه می دید چو مه در قلعه شد، زنگی بخندید^{۳۵}

که شب بر فراز دژ مستحکم خویش بیدار نشسته است تا ماه را در انتهای خویش ببلعد و آنگاه بر مرگ انسان و مرگ عشق بخندد که خسرو مرده است، و عشق تباه شده، و شیرین بر بالین عزیزش می گرید.

اینجا، شب برخلاف عادت دیرینه اش، در پایان نمی گریزد و تا «روز» می ایستد، تا با «صبح» که بر آغاز زندگی می خندد، او بر آغاز مرگ بخندد. و این همه، در یک بیت تصویر می شود که فوریت انجام واقعه ایجاب کرده است.

و یا :

شبا هنگام کاهوی خستن گرد زناف مشک خود، خود را رسن کرد

هزار آهو بره لبها پر از شیر براین سبزه شدند آرامگه گیر

ملک چون آهوی نافه دریده عتاب یار آهو چشم دیده

به زین خسرو از برف درم ریز نقاب نقره بسته خنگ شبذیر

زبانش موی شد وز هیچ رویی به مشکین موی درنگرفت مویی

بسا نالید تا رحمت کند یار به صد فرصت نشد یک نکته برکار

جو پاسی از شب دیجور بگذشت از آن در، شاه دل رنجور بگذشت^{۳۶}

در ابیات فوق نیز شاعر برای آنکه انتظار جواب موافق یار و دلبره عدم قبول او و ناامیدی و «دل رنجوری» واپسین را بیشتر نمایان سازد تصویر طولانی شب با تصاویر دیگر که از تشبیه و توصیف و کنایه پدید آمده هماهنگ است. و «آرامگه گیری» هزار آهویره بر سبزه فلک و «زمستان» و «به کار نیامدن یک نکته به صد فرصت»ی که پیش می آید، همه به سکون و رکود و تعطیلی شب تشخیصی بیشتر می بخشد.

اقا شاهکار صورت‌های خیال نظامی تصویر یک شب است.^{۳۷} این شب شبی است که شاعر، خود آفریده و هرگز چنین شبی را طبیعت بخود ندیده است. با دیدن این گونه مظاهر زنده و فروزنده هنری است که بررغم افلاطون که هنر را تقلید محض طبیعت می‌دانست، با ارسطو هم عقیده می‌شویم که: هنر، تقلید صرف طبیعت نیست، بلکه، هنر اصیل و ارزنده، آفرینش چیزهایی است که یا در طبیعت وجود ندارد و یا ناقص، زشت، و ابتر است. این است که هنرمند با هنر خویش مکمل طبیعت می‌گردد.

شب طبیعت، تنها، تاریکی است که با حرکت وضعی زمین و در زیر آسمان کوتاهش پدید می‌آید. اقا، شب شاعر، شب خیال اوست و در آسمان بیکرانه خیالش پدید می‌آید، و ارتفاعش تا ماورای هستی، تا دورترین نقطه موهوم پرواز خیال اوست. شب طبیعت خود پدیده‌ای کوچک از آن است، و شب شاعر را همه مظاهر طبیعت می‌سازند. شب طبیعت بی‌جنس است، جنسیت ندارد، از نیستی است - نیستی خورشید - و شب شاعر از هستی پدید می‌آید و همه هستی مواد سازنده آن است. شب طبیعت روز دارد، شب شاعر بی‌روز است. شب طبیعت همواره مغلوب و گریزان از روز است، و شب شاعر چیره بر آن است و «پر و منقار مرغ صبحگاهی» را در عقا بین سیاهی می‌کشد. شب طبیعت مسیر ستارگان است، و شب شاعر مانع و خرابای آن‌ها است. شب طبیعت محاط است، و شب شاعر محیط، و حتی آسمان را در آغوش می‌گیرد. آری شب شاعر شبی تیره است، اقا:

شب‌ی تیره چو کوهی زاغ بر سر	گران جنبش چو کوهی کوه بر بر
شب‌ی دم سرد چون دل‌های بی‌سوز	برات آورده از شب‌های بی‌روز
کشیده در عقا بین سیاهی	پر و منقار مرغ صبحگاهی
دهلزن را زده بر دست‌ها مار	کواکب را شده در پای‌ها خار

گرفته آسمان را شب در آغوش شده خورشید را مشرق فراموش
 ز تاریکی جهان را بند برپای فلک چون قطب، حیران مانده برجای
 نه موبد را زبان زند خوانی نه مرغان را نشاط پرفشانی^{۳۸}

تصویر مظاهر طبیعت :

طبیعت زیبا است. اما برای دیدن زیبایی‌های بی‌شمار آن باید چشمی و ذوقی و دلی بیدار داشت تا آدمی ببیند و دریابد و احساس کند.

زیبایی چیست؟ شاید برای آن هیچ‌گاه تعریف جامع و مقبولی نتوان کرد^{۳۹} که سرمایه هنر است و هنر را نیز همچنان تعریفی جامع نکرده‌اند. آنچه هست ادراک زیبایی است و با این موهبت است که انسان زیبایی‌ها را درمی‌یابد و لذت می‌برد.

باری، در پهنه این طبیعت زیبا هریک از شاعران با ذوق ما با بال‌های سحرآمیز خیال خویش پرواز کرده و ره‌آورد احساس زلالشان را که همچون اشک شبنم بهاری پاک و لطیف است در قالب کلامی موزون به‌ارمغان آورده‌اند که ازین میان تنها، منوچهری را شاعر طبیعت خوانده‌اند.^{۴۰}

اما، طبیعت در تلقی نظامی یک وحدت زنده، متحرک و پویاست. ازین‌رو «تشخیص» - که در بحث‌های آینده بدان می‌پردازیم - بگونه گسترده‌ای همه مظاهر و جلوه‌گاه‌های طبیعت را از دید او فرا می‌گیرد. راز زیبایی تصویرهای نظامی نیز همین است.

هنگامی که زیبایی شیرین را برای خسرو وصف می‌کند و او با دیدن تصویر شیرین به وی دل می‌بازد و شاپور را در جستجوی دلدار به ارمن می‌فرستد، شاپور در بهارگاه شیرین فروود می‌آید آنجا که پیوسته او با مهربانی چند همه‌ساله روزی چند را در آن می‌گذرانند. تصویر آن را از زبان نظامی چنین می‌خوانیم:

چو شاپور آمد آنجا سبزه نو بود ریاحین را شقایق پیشرو بود
گرفته سنگ‌های لاجوردی ز کسوت‌های گل سرخی و زردی
کشیده بر سر هر کوهساری ز قردگون بساطی، لاله‌زاری
ز جرم کوه تا میدان بغرا کشیده خط گل طغرا به طغرا^{۴۱}

نظامی با همین چهار «خط» همه ویژگی‌های تابلو بهارگاه را ترسیم می‌کند: زمان رسیدن شاپور، پیشاهنگی شقایق‌ها، لاله‌ها و سبزه‌هایی که سر هر کوهساری را همچون بساطی زم‌زدین پوشیده است، و نیز گل‌هایی که مسیر معینی را - ز جرم کوه تا میدان بغرا - به شکلی خاص آراسته است.

حیوانات و پرندگان نیز در پرده خیال شاعر نقشی دیگر دارند. فی‌المثل در تیزگامی شب‌دیز^{۴۲} باد صرصرهم به گردش نمی‌رسد^{۴۳} و فراتر این که: زمانه گردش و اندیشه رفتار چو شب‌کار آگه و چون صبح‌بیدار^{۴۴} است.

اقا، چون در طلوع بهاری «گل از شادی علم در باغ» می‌زند فاختگان نیز در باز آفریدن طبیعتی زنده و پویانده و پرجوش و خروش بال در بال بلبلان و دُرّاجان و دیگر مرغکان خوش‌آواز سرود شادکامی می‌سرایند و صلائی نوش بر نوش بر گل می‌زنند^{۴۵}.

نسیم و صبا نیز در آفرینش بهار و شکفتن «سادگان» و صلائی عام عاشقان، و پیام‌آوری به دلداران باز نمی‌نشینند:

صبا برقع گشاده سادگان را صلا در داده کار افتادگان را^{۴۶}
نسیم سبزه و بوی ریاحین پیام آورده از خسرو به شیرین^{۴۷}

خورشید و ماه و ستارگان، این قندیل‌های زیبای آسمان را نیز باید در آسمان بی‌انتهای خیال شاعر نگریست و تماشا کرد. خورشید همیشه می‌دمد، و ماه و ستارگان همه شب، رقص‌های مرموز و اهورائیشان را آغاز می‌کنند، اقا برای ما

که تنها، نتیجه طلوع هور را می‌نگریم، و در پرتو آن، کارهای همواره ناتمام همه «دیروز»های گذشته را ادامه می‌دهیم، خورشید چیزی جز «چراغ روز» نیست که بر بالای طاق آسمان نهاده‌اند. و فایده این دیگری، یعنی بر آمدن ستارگان بجز چراغ کم‌فروغ خوابی نیست که «اطاق بزرگمان» را تا سپیده فردا با نور ملایمش روشن می‌دارد تا آسوده «بخوابیم».

خورشید و ماه و ستاره شاعر چراغ خواب و بیداری نیست، و روشنایی و رنگی دیگر دارد. هربار او از زاویه‌ای چشم به آسمان می‌دوزد و بگونه‌ای ستارگان را می‌بیند و به تعبیر و نامی می‌خواند و به شکلی تصویر می‌کند. خورشید برای ما همواره دارای یک شکل و نام است و برای نظامی هربار شکوهی و جلوه‌ای و نامی دارد:

گل زردی است که می‌شکند و نرگسان فلک تاب حضورش را نمی‌آرند و با طلوعش محو می‌شوند:

هزاران نرگس از چرخ جهانگرد فرو شد تا برآمد یک گل زرد^{۴۸}
 آهوی ختن گردی است که خود را از ناف مشکین خویش می‌آویزد^{۴۹}،
 جام یاقوت رنگی است که با فروغ جرعه‌اش خاک یاقوت‌سان می‌گردد^{۵۰}، و
 شاهنشاه صبح است که چون بر تخت می‌آید لشکر شب منہزم می‌شود^{۵۱}، و
 کشنده شب است^{۵۲}، و تاج زرّین زمانه^{۵۳}، و طاووس فلک^{۵۴}، و آتش مشرق^{۵۵}.
 ماه نیز در بهار بختیار عاشقان، قدح گیر است:

شبی از جمله شب‌های بهاری سعادت رخ نمود و بخت یاری
 شده شب روشن از مهتاب چون روز قدح برداشته ماه شب‌افروز^{۵۶}
 ثریا و عطارد و زهره نیز نقش دل‌انگیز خویش را درین شادمانی ازیاد
 نمی‌برند:

سماع زهره شب را درگرفته مه یک هفته نصفی برگرفته

ثریا در ندیمی خاص گشته عطار در برفلک رقص گشته^{۵۷}

تشخیص:

آنچه اینک زیر عنوان تشخیص با توسع معنی آن در نظر می گیریم^{۵۸}، تصرف ذهنی انسان در جمادات، حیوانات، گیاهان، و حتی معانی مجرد و انتزاعی است. چنانکه با انتساب صفات، حالات و افعال خویش به آنها همه طبیعت را به دنیای متحرک و پویا و برتر خویش فرا می خواند. در واقع با این تصور ذهنی جهان بیگانه بیرون برای او که اکنون با تلقی اندیشه و احساس خویش بدان می نگرد، مأنوس و آشنا می گردد. ازین رو پیداست که از میان تصویرهای گونه گون خیال آدمی، تشخیص، دارای صورتی طبیعی تر، صمیمی تر و زیباتر است.

قدرت تشخیص، و حیات و شخصیت بخشیدن به موجودات بی جان در هر کسی وجود دارد؛ از کودک کم سالی که پس از تلاش بسیار، با کندن بوته ذرتی از زمین، مغرورانه به پدرش می گوید: «همه زمین یکسرش را گرفته بود و من یکسرش را تا سرانجام من غالب شدم»^{۵۹}، تا شاعر نازک خیالی که موهوم ترین و مرموزترین معانی دوردست و ماورائی را در صورت نزدیک ترین، محرم ترین، و مطمئن ترین یار همدل خویش تجسم می بخشد و با او به گفتگو می پردازد. نهایت، هنگامی که این استعداد طبیعی از مرز عادی می گذرد و با سرمایه سخن توانایی می یابد، شاعرانه، دل انگیز و جاودانه می گردد.

آقا، آنچه شایان توجه است کیفیت تشخیص و چگونگی تخلیق و آفرینش شاعر است. و همان است که ارزش هنری آثار شاعران مختلف را ازین رهگذر نشان می دهد. چه اگر شاعری از عهده این کار خوب بر نیاید ارزش اثرش تا حد توهمات واهی و طفلانه کودکی که با عروسک های پلاستیکش مهمان بازی

می کند فرود می آید. و بدیهی است که هیچ کس آن کودک را هنرمند نمی خواند، بلکه احساسش را دریافتی کودکانه که ناشی از نادانی و ناآگاهی او از حیات جدی و پُرصلابت انسان آگاه است می شناسد.

شعر نظامی از حیث قدرت تشخیص هنری سرشار است، و ازین رو همه مظاهر طبیعت بسادگی در تصویر او تجلیگاه صفات، حالات و اندیشه های انسان قرار می گیرد. اما از آن رو که صورت های تشخیص در شعر گوناگون و بی شمار است چندانکه به دسته بندی آن نمی توان پرداخت^{۶۰}، ما برای سهولت ارائه صورت های تشخیص نظامی در خسرو و شیرین به یک تقسیم بندی دوگانه کلی می پردازیم و موجودات مادی را که صیغه و رنگ انسانی گرفته اند با عنوان تشخیص در عناصر مادی، و معانی مجرّد و انتزاعی را زیر عنوان تشخیص در مفاهیم انتزاعی بررسی می کنیم.

الف - تشخیص در عناصر مادی :

از آنجا که نیکویان و زیبارویان را در چنبره «جبر» روزگار دوامی نیست و امید را بقای، با شکفتن گلبنی خوروش، ابری خشماهنگ تیغ دردست به خونریزی ریاحین می شتابد:

شکفته گلبنی بینی چو خورشید به سرسبزی جهان را داده امید

برآید ناگه ابری تند و سرمست به خونریز ریاحین تیغ دردست^{۶۱}

در بیت نخستین نیز تشخیص دیده می شود که گلبنی با سبزی خویش جهان را طراوت امید می بخشد.

و با چون خسرو، سودای فریب فرهاد را در سر می پرورد تا این رقیب مقاوم و سرسخت دیرینه عشق را که به زر با او بر نیامده اینک - به پندار خویش - بر سنگ بیازماید و در همین هوا به کند کاری بیستونش روانه می سازد، و فرهاد هم که

انجام این مهم و هر خطری را همواره به شرط آنکه خسرو «به ترک شکر شیرین بگوید» به جان پذیراست، تیشه برمی گیرد و خطاب به کوه چنین می گوید:

که «ای کوه! ارچه داری سنگ خاره جوانمردی کن و شو پاره پاره
ز بهر من تو لختی روی بخراش به پیش زخم سنگینم سبک باش
و گر نه من بحق جان جانان که تا آن دم که باشد برتم جان
نیاساید تنم ز آزار با تو کنم جان بر سر پیکار با تو^{۶۲}

کوه در تمامی ابیات مزبور، همچون شخصی هوشیار و مصلحت‌اندیش رویاروی فرهاد ایستاده است.

چراغ نیز از تشخیص شاعر، توان انسانی می گیرد و با دیدن پرتو روی خسرو با حسرت و شگفتی انگشت بر لب فرو می ماند:

در آن مشعل که برد از شمع‌ها نور چراغ انگشت بر لب مانده از دور^{۶۳}
همچنین است در تشخیص شاعر: خندیدن صُراحی^{۶۴} خندیدن گل و
گریستن ابر^{۶۵} ساقی گری سمن و خماری و مستی نرگس و بنفشه و گل^{۶۶} و اشک
شوق ریختن فلک^{۶۷} و شبیخون سازی و لعبت بازی کردن جهان^{۶۸}.

ب - تشخیص در مفاهیم انتزاعی :

تشخیص مفاهیم انتزاعی و تصویر معانی، از زیبایی لطف بیشتری برخوردار است؛ چرا که راه تصوّر ذهنی برای شاعر درازتر و اوج پرواز خیال او برتر است.

یکی از آفرینش‌های زیبای خیال نظامی از رهگذر تشخیص هنگامی است که نکيسا، خنیاگر توانای خسرو، غزلواره‌ای از زبان شیرین با آوای چنگ هم‌نوا می سازد و بخت و طالع و صبح امید را روزکی چند به مماشات و مدارا می خواند:

برآی از کوه صبر، ای صبح امید دلم را چشم روشن کن چو خورشید
بساز ای بخت با من روزکی چند کلیدی خواه و بگشای از من این بند

ز سر بیرون کن ای طالع گرانی رهاکن تا توانی ناتوانی^{۶۹}
 یکی دیگر از جلوه‌گاه‌های زیبای تشخیص نظامی هنگامی است که خسرو شاپور
 را به جستجوی شیرین می‌فرستد. و او بعد از شکوه‌های بسیار از بی‌وفایی دلدار چنین به
 پاسخ او می‌پردازد که:

اگر خسرو نه، کیخسرو بود شاه نباید کردنش سرپنجه با ماه
 وگر با جوش گرمم برستیزد چنان جوشم که از جوشم بریزد
 بگویم غمزه را تا وقت شبگیر سمنش را به رقص آرد به یک تیر
 فرستم زلف را تا یک فن آرد شکیش را رسن در گردن آرد
 خیالم را بفرمایم که در خواب بدین خاکش دواند تیز چون آب^{۷۰}

که در همه بیت‌های فوق - بجز بیت آغازین - تشخیص و تصویر معانی
 بگونه‌ای نغز به چشم می‌خورد و جوش، و غمزه، و شکیب، و خیال، هریک
 قهرمانان جولانگر و چابک رفتار این پیکارند.
 همچنین در تشخیص و تصویر معانی، زمانه لعبت بازی می‌کند^{۷۱}، عشق
 فریاد برمی‌آورد^{۷۲}، و روزگار آزمون می‌دهد^{۷۳}.

تشبیه :

تشبیه از صورت‌های رایج خیال است، و تعریف‌هایی متعدد و گوناگون از
 آن کرده‌اند: صاحب‌التلخیص آن را «دلائل بر مشارکت یک امر در معنی امری
 دیگر»^{۷۴} تعریف می‌کند. مؤلف المعجم می‌گوید: «چیزی به چیزی مانند کردن
 است و درین باب از معنایی مشترک میان مشبّه و مشبّه به چاره نبود»^{۷۵} و انواعی
 برای آن برمی‌شمارد. نیز گفته‌اند که «تشبیه وصف کردن چیزی است به چیزهای
 مشابه و نزدیک بدان از یک جهت یا جهات مختلف»^{۷۶}.
 چنانکه ملاحظه می‌شود هسته مرکزی همه این تعریف‌ها یکی است. اما

مسأله‌ای که ذکرش ضروری به نظر می‌رسد این است که آیا درین همانندی اگر وجوه مشابهت میان دو چیز بیشتر باشد تشبیه زیباتر است یا وجوه اختلاف؟ درین باب عقاید مختلفی وجود دارد.^{۷۷} آنچه مسلم است در صورتی که وجوه اختلاف زیادت‌تر باشد ذهن صورنگر شاعر دریافتن روابط مرموز و ناپیدای دو شیء تلاش و کند و کاو بیشتری خواهد کرد.^{۷۸} و همین جستجو به خواننده اثر نیز محوّل می‌گردد. و آنچه تصویر را زیباتر و زنده‌تر می‌نماید همین تکاپوی ذهنی و خیالی است.

مسأله دیگر لزوم دست کم یک وجه تشابه است که امری بدیهی است، و این همان رابطه نخستینی است - هرچند مرموز - که شاعر را به مشابهت دو عنصر فرا می‌خواند، و بی آن هیچ تشبیهی تحقق نخواهد یافت. نکته دقیقی که دکتر شفیع کدکنی در «صور خیال...» خود بدان اشاره می‌کند و برای تحکیم نظر خود به نقل از شبلی نعمانی توضیح و مثالی بر آن می‌افزاید درخور تأمل است. او می‌گوید:

«در ادوار مختلف تاریخ ادبیات یک قوم، این خصوصیت کاملاً محسوس است که چگونه ذوق‌ها و پسندها در طول زمان دگرگون شده و ذهن از تداعی چیزهایی که جهات مشترک بسیار دارند، به تداعی چیزهایی که جهات مشترک کمتری دارند رو می‌آورد، همچنین از اشیاء مادی به اشیاء انتزاعی میل می‌کند. شبلی نعمانی نکته‌ای در باب تشبیه در ادب فارسی آورده که قابل توجه است. او می‌گوید: قدما تشبیه ساده و حسی را بیشتر می‌پسندیده‌اند و متأخران تشبیهات لطیف و نازک را... مثل عطر که در اقوام اوّلیّه تند و تیزش را می‌پسندیدند و امروز نرم و ملایم آن را که حتی مردم عادی بویش را درست درک نکنند».^{۷۹}

از انواع تشبیهات شعر نظامی تشبیهاتی است که یک سوی آن معقول و

انتزاعی است. فی‌المثل هنگامی که شاپور به‌وصف جمال شیرین نزد خسرو می‌پردازد چنین می‌گوید:

شب افروزی چو مهتاب جوانی سیه‌چشمی چو آب زندگانی^{۸۰}
یا تیزگامی، آگاهی، و هوشیاری شب‌دیز - اسب شیرین - را به زمانه،
اندیشه، صبح و شب مانند می‌کند:

زمانه گردش و اندیشه رفتار چو شب کارآگه و چون صبح بیدار^{۸۱}
و چون بهارگاه شیرین را وصف می‌کند، سرسبزی و اعتدال هوایش را
به‌جان خردمند و مهر‌فرزند مانند می‌کند:

بساطی سبز چون جان خردمند هوایی معتدل چون مهر‌فرزند^{۸۲}
همچنین است تشبیهات محسوس زیبایی که نشانه تبخّر شاعر و دقت و
نازکی خیال اوست. مانند تشبیه جبهیدن خون به جبهیدن برق از ابر:

چنان زد بر جگرگاهش سر تیغ که خون برجست از او چون آتش از میغ^{۸۳}
و تشبیه چهره به گل‌های تازه دلاویز:

رخی چون تازه گل‌های دلاویز گلاب از شرم آن گل‌ها عرق ریز^{۸۴}
آنچه در پایان این بحث گفتنی است این است که گرچه نظامی تشبیهات
معقول و غیرحسی فراوان دارد و به نمونه‌ای از آن اشارت رفت، اما بیشتر تشبیهات او
را نوع حسی آن تشکیل می‌دهد که غالباً زیبا است.

مجاز:

مجاز نیز از صورت‌های رایج خیال است که در برابر حقیقت قرار دارد. اما
تعیین مرز دقیقی میان حقیقت و مجاز دشوار است^{۸۵} چه همواره معانی مجازی با
کثرت استعمال به‌گونه حقیقی درمی‌آیند و این تغییر و دگرگونی پیوسته در زبان
وجود دارد.

بنابراین باید گفت تعریفی دقیق و مقبول از مجاز و حقیقت آسان نیست، اما ما تعریفی را که از دیرگاه علمای معانی و بیان پذیرفته‌اند می‌پذیریم و براساس آن نمونه‌ای چند از مجازات مستعمل نظامی را ارائه می‌دهیم:

طبق تعریف پیشینیان: حقیقت آن است که برطبق وضع واضع باشد، و از این رو مجاز، استعمال لفظ در غیر وضع واضع و معنی حقیقی آن است.^{۸۶}

مانند: «دست»، به معنی «قدرت» و دست داشتن، به معنی قدرت داشتن:

مرا نیز از بُود دستی، نمایم و گرنه در دعا دستی گشایم^{۸۷}

و پای داشتن، به معنی مقاومت و پایداری کردن:

به سختی، صبر ده تا پای دارم در آسانی مکن فرموش کارم^{۸۸}

دور کردن سر کسی، به معنی دور کردن خود او:

چراغم را ز نور خویش ده نور سرم را ز استان خود مکن دور^{۸۹}

سر کسی یا کسانی بودن، به معنی ممتاز و برجسته بودن:

سرو سرهنگ، میدان وفا را سپهسالار و سرخیل انبیا را^{۹۰}

کنایه:

از کنایه نیز با همه زیبایی و آرایشی که در سخن دارد، تعریفی جامع که مقبول همه علمای بلاغت باشد به دست نمی‌توان داد. اما این جا نظر اکثریت را ملحوظ می‌داریم و نمونه‌ای از کنایات نظامی را ذکر می‌کنیم.

چنانکه گفتیم در باب کنایه تعاریف گوناگونی کرده‌اند از جمله این که «کنایه دوری از تصریح به چیزی است، با آوردن مساوی آن چیز از نظر ملازمت، تا شنونده به ملزوم آن منتقل شود»^{۹۱} یا: «کنایه ترک تصریح به ذکر چیزی است و آوردن ملازم آن، تا از آنچه در کلام آمده، به آنچه نیامده انتقال حاصل شود. چنانکه گویند: بند شمشیر فلان بلند است، یعنی: قد او بلند است»^{۹۲}

اینک دونمونه از کنایه‌های نظامی :

دامن کشیدن کنایه از نگاه داشتن :

نخواهد کس ترا دامن کشیدن نه درشبدیز کس خواهد رسیدن^{۹۳}
در قلعه شدن ماه کنایه از غروب کردن آن است، و خندیدن زنگی کنایه از
سرزدن سپیدی صبح از سیاهی شب:
ز قلعه زنگی در ماه می‌دید چو مه در قلعه شد، زنگی بخندید^{۹۴}

اغراق و مبالغه :

اگر چه در باب قبول یا ردّ مبالغه و اغراق در زمره تصاویر زیبای خیال
عقایدی مختلف ایراد کرده‌اند، اما بی‌شک این صورت خیال نیز اگر از اعتدال و
مایه هنری برخوردار باشد، زیبا و دلپذیر است.
کسانی که از شعر، راستی و صداقت می‌خواهند ارزش اغراق را انکار
می‌کنند. و آن‌ها که زیباترین شعرها را دروغ‌ترین شعرها می‌دانند، اغراق و مبالغه
و پایه آن‌را در هنر شاعری می‌پذیرند. بعضی نیز با نظری نسبی و مشروط به ارزیابی
آن می‌پردازند.

اما چنانکه می‌دانیم برجسته‌ترین و درخشنده‌ترین صور خیال شاهکار
بزرگ شعر پارسی، شاهنامه، اغراق‌های زیبای آن است. ازین‌رو، بی آنکه در
مباحث دراز آهنگ بلاغی وارد شویم و به ذکر اقوال مخالف و موافق درین زمینه
بپردازیم، تنها به دلیل توفیق والای خداوندگار سترگ این اثر، فردوسی، درین فن،
و قبول بیشتر علمای بلاغت، بدین جلوه خیال شاعرانه نیز ارج می‌نهم و به بیان
نمونه‌هایی از صور اغراق آمیز خیال نظامی می‌پردازیم. اما پیش از ارائه شواهدی از
نظامی، شایسته است تعریفی از مبالغه به دست دهیم تا معیار بررسی ما
در صورت‌های خیال شاعر ازین رهگذر روشن باشد.

یکی از دقیق‌ترین تعریف‌هایی را که شاید بتوان درین باب پذیرفت تعریفی است که خطیب قزوینی در ابضاح می‌آورد. او می‌گوید: «مبالغه آن است که در مورد صفتی حدّی از شدّت و ضعف آورده شود که محال باشد یا بعید تا چنان گمان نرود که آن صفت را در شدّت و ضعف نهایی هست...»^{۹۵}

اینک نمونه‌هایی از شعر نظامی:

در وصف خسرو نزد شیرین:

جهان از موکبش ره تنگ دارد عَلمِ بالای هفت‌تورنگ دارد^{۹۶}

قدمگاهش زمین را خسته دارد شتابش، چرخ را آهسته دارد^{۹۷}

در وصف خسرو هنگام نبرد با بهرام چوبین:

جو کوه آهنین از جای جنبید زمین گفتی که سرتابای جنبید^{۹۸}

در پیروزی خسرو بر بهرام:

به مرگ سروران سر بریده زمین جیب آسمان دامن دریده^{۹۹}

در وصف فرهاد:

به پیشه دست بوسندش همه روم به تیشه سنگ خارا را کند موم^{۱۰۰}

استعاره:

استعاره که به تعبیر کروچه: «ملکه تشبیهات مجازی است»^{۱۰۱} زیباترین صور خیال را در شعرهای غنائی فارسی شامل می‌شود و هرچند «یکی از پریشان‌ترین تعریف‌ها، در کتب بلاغت پیشینیان تعریف استعاره است»^{۱۰۲}، اما از دقایق فنی تعریف آن که بگذریم ارج و تأثیر هنری آن از همه صورت‌های خیال بیشتر و بالاتر است.

استعاره، سرشارترین و عمیق‌ترین زبان بشری است. آن‌گاه که الفاظ و کلمات عادی و روزمره تاب تحمل دورترین و مرموزترین معانی منظور انسان را

نمی‌آرند، استعاره، این زبان عالی و برتر آدمی آفریده می‌شود.

زبان گفتار را هر کسی «یک حرف و دو حرف» از مادر و معلم و کتاب فرا می‌گیرد؛ اما زبان رمز و استعاره گرچه گهگاه از زبان هر کس شنیده می‌شود، لیکن مخصوص همگان نیست، و به‌میزانی که قدرت خلاقه و آفریننده خیال آدمی بیشتر باشد زبان استعاری او گسترده‌تر و زیباتر است. و پیچیدگی ابعاد آن تا بدانجا می‌رسد که هر کس به‌قدر فهمش مدعا را درمی‌یابد و استنباط و برداشت همه از یک سخن برابر نیست. قرآن ازین حیث غنی‌ترین و بارورترین منبع کلام الهی است، و تصوّف و آثار عرفانی ما تواناترین و گسترده‌ترین سرچشمه فرهنگ اسلامی و ایرانی.

اما، استعاره در زبان نظامی از دیگر انواع صور خیال او مؤاج‌تر و درخشنده‌تر است؛ چه نگارگر توانای «داستان عشق» بیش از همه باید ازین آرایش دلنواز و خیال‌انگیز کلام بهره گیرد و ترانه جان آهنگ شور و مستی را بیاراید. نمونه‌های زیبای تصاویر استعاری در شعر نظامی فراوان است که اینک از هر دو نوع استعاره مصرّحه و بالکنایه شواهدی ارائه می‌دهیم.

الف - استعاره مصرّحه :

چشمه برای شیرین :

به گرد خرگه آن چشمه نور طوافی کرد چون پروانه شاپور^{۱۰۳}

گل عنبرین برای شیرین و مرغ بهشتی برای خسرو:

بهشتی مرغی آمد سوی گلزار ربود آن عنبرین گل را به منقار^{۱۰۴}

ب - استعاره بالکنایه :

چشم برای کوکب :

به حمله جان عالم را بسوزند به ناوک چشم کوکب را بدوزند^{۱۰۵}

دست برای ایّام :

سر زلف گره گیر دلارام به دست آورد و دست از دست ایتام^{۱۰۶}
 درخور یادآوری است که بیشتر استعاره‌های نظامی در خسرو و شیرین از
 نوع مصرّحه می‌باشد.

یادداشتها

- ۱- متن مورد مطالعه ما «داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی» به کوشش
 عبدالمحمّد آیتی، بوده است، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۳.
- ۲- مولوی در دیباجة دفتر دّوم مثنوی می‌گوید:
 برسید یکی که عاشقی چیست ؟ گفتم که چو ما شوی بدانی
 بیت مزبور در کلیات شمس چنین آمده است:
 برسید یکی که عاشقی چیست گفتم که : «مپرس ازین معانی
 و بیت بعد :
- آنکه که چو من شوی بینی آنکه که بخواندت، بخوانی»
 کلیات شمس (دیوان کبیر)، با تصحیحات و حواشی بدیع الزّمان فروزانفر، چاپ دّوم،
 انتشارات امیرکبیر، جزو ششم غزل ۲۷۳۳.
- ۳- داستان خسرو و شیرین... ص ۱۵۳.
- خرد مارا به دانش رهنمون است حساب عشق از دفتر برون است
 ۴- همان مأخذ، ص ۴.
- ۵- همان، ص ۵.
- ۶- همان، ص ۲۱.
- ۷- آدمی در جای جای قرآن کریم به خلود و جاودانگی - که نیل بدان آرزوی
 اوست - فرا خوانده می‌شود. از جمله: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ
 أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بقره، آیه ۸۲.

- ۸- داستان خسرو و شیرین ... ص ۲۷۷.
- ۹- همان، ص ۲۷۸.
- ۱۰- همان، ص ۲۸۳.
- ۱۱- همان، ص ۲۸۴.
- ۱۲- همان، ص ۲۸۵.
- ۱۳- همان، ص ۲۹۲.
- ۱۴- همان، ص ۲۸۰.
- ۱۵- همان، ص ۲۸۱.
- ۱۶- همان، ص ۲۸۲.
- ۱۷- همان، ص ۲۹۸-۲۹۷.
- ۱۸- درین فصل، عاشق، خسرو است و فرهاد، و معشوق، شیرین است.
- ۱۹- و این یکی از تعریف‌هایی است که برای هنر کرده‌اند. این سخن هارتمن Hartmann است در کتاب جمال شناسیش در باب هنر که می‌گوید: «هنر نمایان ساختن باطنی است در ظاهر». رک: رجائی بخارائی، دکتر احمدعلی، هنر شاعری اقبال، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره اول، سال سوم، ص ۳.
- ۲۰- این خسرو بود که در برابر شیرین با همه نیاز ایستاد و:
زبان بگشاد و با عذری دلاویز زپرسش کرد بر شیرین شکرریز
(داستان خسرو و شیرین ... ص ۲۲۹)
- ۲۱- همان، ص ۲۳۹.
- ۲۲- همان، ص ۴۳ و ۴۴.
- ۲۳ و ۲۴- همان، ص ۴۵.
- ۲۵- همان، ص ۱۶۵.
- ۲۶ و ۲۷- همان، ص ۱۸۹.
- ۲۸- همان، ص ۱۱۴.
- ۲۹- همان، ص ۳۰۲.
- ۳۰- همان، ص ۲۱۲.
- ۳۱- همان، ص ۳۲۲.

- ۳۲- همان، ص ۲۷۲-۲۷۳.
- ۳۳- همان، ص ۵۴.
- ۳۴- همان، ص ۲۹.
- ۳۵- همان، ص ۳۲۲.
- ۳۶- همان، ص ۲۶۳-۲۶۲.
- ۳۷- این شب، شب تنهایی شیرین است، پس از آنکه خسرو، شاپور را از پیش او فرا می‌خواند تا «ز تنهایی مگر تنگ آید آن ماه».
- ۳۸- همان، ص ۲۱۵-۲۱۴.
- ۳۹- بند تو کروچه - که دانشمند علم‌الجمال است و ۱۵ سال در شناخت زیبایی مطالعه کرده و کتاب «کلیات زیباشناسی» را ازین مطالعه فراهم آورده است، تعریف جامعی از زیبایی به‌دست نمی‌دهد. (کلیات زیباشناسی، ترجمه فؤاد روحانی، ۱۳۵۴)
- نیز اقبال لاهوری می‌گوید: «درنظر اصحاب جمال، حقیقت نهائی چیزی جز «جمال سرمدی» نیست. جمال سرمدی به اقتضای ذات خود در پی آن است که روی خود را در آئینه جهان بنگرد. ازین‌رو جهان، نگار یا عکس جمال سرمدی است». رک: محمد اقبال لاهوری: سیر فلسفه در ایران، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، چاپ دوم، ص ۸۶.
- ۴۰- رجوع کنید به: زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین: با کاروان حله، شاعر طبیعت، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ۱۳۶۲ ص ۵۸-۴۳.
- ۴۱- داستان خسرو و شیرین... ص ۲۸.
- ۴۲- نام اسب خسرو پرویز است.
- ۴۳- داستان خسرو و شیرین... ص ۱۷.
- ۴۴- همان، ص ۲۵.
- ۴۵- همان، ص ۳۵.
- ۴۶- همان، ص ۹۷.
- ۴۷- همان، ص ۱۰۲.
- ۴۸- همان، ص ۵۴.
- ۴۹- همان، ص ۲۶۲.

- ۵۰- همان، ص ۱۱۴.
- ۵۱- همان، ص ۱۳۳.
- ۵۲- همان، ص ۱۳.
- ۵۳- همان، ص ۳۴.
- ۵۴- همان، ص ۹۵.
- ۵۵- همان، ص ۲۱۲.
- ۵۶- همان، ص ۱۰۷.
- ۵۷- همان، ص ۱۰۱.
- ۵۸- من این اصطلاح را به اقتضای آقای دکتر شفیمی کدکنی که بحثی با همین عنوان در کتاب «صور خیال...» خویش آورده‌اند برگزیدم، که دیگر اصطلاحی است جاافتاده و معروف. ایشان نیز خود این اصطلاح را از ناقدان معاصر عرب که به‌ازای Personification نقادان اروپایی در آثار نقد خویش به‌کار برده‌اند گرفته‌اند. این ناقدان در تعریف آن می‌گویند: بخشیدن خصایص انسانی است به چیزی که انسان نیست، و یا «بخشیدن صفات انسان و به‌ویژه احساس انسانی به چیزهای انتزاعی، اصطلاحات عام، و موضوعات غیر انسان یا چیزهای زنده دیگر» صور خیال در شعر فارسی، انتشارات نیل، ۱۳۵۰ ص ۱۱۶.
- ۵۹- نیز همان کتاب، ص ۱۲.
- ۶۰- همان کتاب، ص ۱۱۹.
- ۶۱- داستان خسرو و شیرین ... ص ۳۱۹.
- ۶۲- همان، ص ۱۷۶.
- ۶۳- همان، ص ۲۲۴.
- ۶۴- همان، ص ۱۲.
- ۶۵- همان، ص ۴.
- ۶۶- همان، ص ۹۷.
- ۶۷- همان، ص ۵۴.
- ۶۸- همان، ص ۱۵۷.
- ۶۹- همان، ص ۲۷۸-۲۷۷.

- ۷۰- همان، ص ۱۴۸.
- ۷۱- همان، ص ۳۳.
- ۷۲- همان، ص ۱۶۲.
- ۷۳- همان، ص ۳۱۵.
- ۷۴- خطیب قزوینی: التلخیص فی علوم البلاغه، چاپ عبدالرحمن برقوقی ص ۲۳۸.
- ۷۵- شمس الدین محمد قیس الرازی: المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمّد قزوینی، چاپ مدرّس رضوی ص ۳۴۵.
- ۷۶- صور خیال در شعر فارسی، (بنقل از: العمده)، ص ۴۷.
- ۷۷ و ۷۸- صور خیال ...، ص ۵۰.
- ۷۹- همان کتاب و همان صفحه، به نقل از: شبلی نعمانی، شعر العجم ج ۱/۲۳۹.
- ۸۰- داستان خسرو و شیرین ... ص ۲۱.
- ۸۱- همان، ص ۲۵.
- ۸۲- همان، ص ۳۵.
- ۸۳- همان، ص ۳۱۸.
- ۸۴- همان، ص ۳۰۷.
- ۸۵- صور خیال ... ص ۷۱.
- ۸۶- همان کتاب، ص ۷۷.
- ۸۷- داستان خسرو و شیرین ... ص ۱۱۶.
- ۸۸ و ۸۹- همان، ص ۲.
- ۹۰- همان، ص ۳.
- ۹۱- صور خیال ... ص ۱۰۹، بنقل از: الطراز علوی ج ۱/۳۶۱.
- ۹۲- همان کتاب و همان جا، بنقل از: البیان، بدوی طبانه، ۱۷۷.
- ۹۳- داستان خسرو و شیرین ... ص ۴۶.
- ۹۴- همان، ص ۳۲۲.
- ۹۵- صور خیال ...، ص ۱۰۳ بنقل از: ایضاح، ج ۶/۶۲.
- ۹۶- همان، ص ۴۴.

- ۹۷- همان، ص ۴۵.
- ۹۸- همان، ص ۱۱۹.
- ۹۹- همان، ص ۱۲۰.
- ۱۰۰- همان، ص ۱۵۵.
- ۱۰۱- کلیات زیباشناسی، ص ۴۶.
- ۱۰۲- صور خیال ... ص ۸۵.
- ۱۰۳- داستان خسرو و شیرین ... ص ۲۷۶.
- ۱۰۴- همان، ص ۱۰۳.
- ۱۰۵- همان، ص ۲۴.
- ۱۰۶- همان، ص ۱۰۸.

دکتر حسین رزمجو

بسم الله الرحمن الرحيم
هست کلید در گنج حکیم

جمال و جلال خداوند در آئینه پنج گنج نظامی *

در منظومه پنج گنج یا کلیات خمسۀ حکیم نظامی گنجه‌ای (۵۳۵-۵۹۹) شاعر عارف و داستان‌سرای چیره‌دست قرن ششم، که بی‌گمان گنجینه‌ای است گرانقدر از لطایف سخن و ظرایف ادب، همراه با قصه‌ها و داستانهای جالب و بدیع اخلاقی، بزمی و عشقی آن، که به‌ترتیب در پنج مثنوی: مخزن الأسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه (شرفنامه - اقبالنامه) به‌رشته نظم کشیده شده است، حکمتها و معارف فراوانی درباره خداوند و صفات جمالیه و جلالیه ذات باری تعالی به چشم می‌رسد که خود مبین اعتقاد راسخ شاعر نسبت به پروردگار هستی، همچنین نشانه استادی او در ساختن و پرداختن تعبیراتی آنچنان نغز و زیباست، که به‌مدد آن هم وجود آفریدگار جهان با استدلالی قوی به اثبات می‌رسد و هم در آئینه روشن براهین خردپذیر آن جمال و جلال خداوندی با چشم دل مشاهده می‌شود.

قریحه خلاق، لطف طبع و تسلطی که حکیم فرزانه گنجه برزبان فارسی دارد، برای وی این فرصت و امکان را فراهم آورده است تا بتواند در توحیدیه‌های

* متن سخنرانی نویسنده است که در تاریخ ۱۳۷۰/۴/۳ ضمن برگزاری کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی در تالار وحدت دانشگاه تبریز ایراد شده است.

آغازین منظومه‌هایش یا در نیایشهایی که جای جای در پنج گنج خود از سر اخلاص و نیاز سروده است، دشوارترین معانی کلامی و فلسفی را درباره ذات حق و صفات ثبوتیه و سلبیه او، در قالب زیباترین جملاتی که آکنده از تشبیهات جالب، استعارات لطیف و توصیفات بدیع است، بیان کند.

مظاهر قدرت و علم و اراده آفریدگار در جهان طبیعت، یعنی: آسمان رفیع پرستاره، خورشید درخشان، ماه تابان، شفق و فلق گلفام، رنگهای دلربا و متنوعی که به هنگام طلوع و غروب آفتاب در کناره افقهای شرقی و غربی پدیدار می‌گردد یا در قوس و قزح و در گلها، میوه‌ها، پرندگان دیده می‌شود، کوهساران، دریاها، دشتها. شگفتی‌های موجود در بدن و روح آدمی، کانیها، جواهرات الوان، خلاصه: ابر و باد و مه و خورشید و فلک و تمام عناصر سازنده کائنات که همگی در کار و حرکت و تکاپویند تا فرزندان آدم که اشرف مخلوقاتند، در سایه تفکر در آثار صنع، راه کمال را بیابند و بیمایند و عمر عزیزشان را به غفلت نگذرانند؛ خلاصه همه این مظاهر، در چشم انداز فریبا و خیال‌انگیز شعر داستانسرای گنجه جایگاهی خاص دارند و مورد توجه صاحب دلائند. بی‌گمان نظامی گنجوی از لحاظ داشتن ذوق لطیف و مهارت در سخن آفرینی و برخورداری از هنر شاعری، یکی از ارکان شعر و ادب فارسی به‌شمار می‌رود و به تعبیر خودش، شعر او به منزله آئینه غیب‌نما و تأثیر کلام وی از نظر فصاحت و قدرت تأثیر و القاء، چونان دم مسیحا، معجزه‌آسا است. چنان که در مثنوی لیلی و مجنون فرماید:

در سحر سخن چنان تمام	کائینه غیب گشت نام
شمشیر زبانه از فصیحی	دارد دم معجز مسیحی
نطقم اثر آن چنان نماید	کز جذر اصم زبان گشاید
حرفم ز تپش چنان فروزد	کانگشت بر او نهی بسوزد
شعر آب ز جویبار من یافت	آوازه به روزگزار من یافت

... بسیار سخن بدین حلاوت گـویند و ندارد این طراوت

هر بیتی از او جو رسته دُر از عیب تهی و از هنر بر

دنیای اندیشه حکیم نظامی و ذهن وقاد و هنرآفرین او، عرصه‌ای است وسیع و آکنده از رمز و راز، چه او: «شاعری است به سختی شیفته جمال این جهان و سخت‌تر از این، مجذوب به جمال آن جهان. با دلی مالا مال از علائق دنیا و پایی در زنجیر وعده‌های عقبی. عاشق و عابد، مفتون و تارک، خواهان و گریزان، پُرشور، پُرهیجان و پُراحساس و درعین حال شب‌زنده‌دار و زاهد و منزوی. رویهم‌رفته آثار او مجموعه‌ای از لطف و زیبایی است. به تعبیری دیگر، شعر او به آخرین روزهای با شکوه بهاری شبیه است که روائح جانبخش آنها در پرتو خورشید گرم و سوزانی پراکنده می‌شوند. استادی و مهارت در سخنوری، دقت بی‌پایان در انتخاب کلمات گوشنواز، احساس شدید و قوی، قدرت و حوصله زائدالوصف در لیاقت بخشیدن به هر چیزی، دلنشینی و جمال معانی، اصطلاحات و تعبیرات خاص و بی‌سابقه»^۲ از ویژگیهای سخن نظامی، بویژه در دیباچه‌های پنج مثنوی موجود در خمسه اوست که موضوعشان صفات باری تعالی است.

از مناجات‌ها و نیایش‌های شورآفرین و آکنده از سوز و گداز و حال و نیاز نظامی چنین برمی‌آید، که او همواره از خداوند می‌خواهد که توفیق تحقیق در عظمتش و رسیدن به حقایق را بیابد و بتواند یافته‌های خود را در این کنکاش، و احساسش را در ثنا و آفرین پروردگار، داودوار زمزمه کند و به صورت سروده‌های نغز و دلکش - زبورمانند - به اهل بصیرت و صاحب‌دلان تقدیم دارد، تا درد آگاهان صافی دل، دیدگان‌شان را به نور معرفت روشن کنند و مغزها را به سماعش معمور دارند و از آن به عنوان کلید قفل مشکلاتشان سود جویند. چنان که در مقدمه خسرو و شیرین فرماید:

خداوندا در توفیق بگشای نظامی را، ره تحقیق بنمای

دلی ده کو یقینت را بشاید زبانی کافرینت را سراید
 درونم را به نور خود برافروز زبانم را ثنای خود درآموز
 به داودی دلم را تازه گردان زیورم را بلند آوازه گردان
 عروسی را که پروردم به جانم مبارک روی گردان درجهانش
 چنان کز خواندنش فرخ شود رای زمشک افشاندنش خلخ شود جای
 سوادش دیده را پر نور دارد سماعش مغز را معمور دارد
 مفرح نامه دلهاش خوانند کلید قفل مشکهاش دانند^۳

به نظر نظامی ذات نامتناهی خداوند را با عقلِ اَبَرِ محدود، نمی‌توان درک کرد. چه به تعبیر او، ترازوی ایزدشناسی انسان، جز همین قیاسات عقلی و اندیشه سخته‌ او چیزی دیگر نیست:

ترازوی همه ایزدشناسی چه باشد جز دلیلی یا قیاسی^۴

و مهمترین کار عقل و قیاسات پرداخته در ذهن آدمی این است که به مدد آنها و از طریق غور در آثار خلقت، وجود صانع و آفریدگار آنها را بشناسد. اما درکِ کنه ذات نامحدود و خارج از حد توصیف یا چه و چونی او در توان فکر محدود انسان نیست. زیرا

قیاس عقل تا آن جاست بر کار که صانع را دلیل آرد پدیدار.
 لذا.

مده اندیشه را زین پیشتر راه که یا کوه آیدت درپیش یا چاه
 چو دانستی که معبودی تو را هست بدار از جستجوی چون و چه دست
 ز هر شمع که جویی روشنایی به وحدانیتش یابی گواهی^۵

ابیات مذکور، یادآور حدیثی است از پیامبر اکرم (ص) که فرموده است: «تفکروا فی الخلق ولا تفکروا فی الخالق فان التفکر لایحیط به»^۶ [در آفریده‌های خداوند بیندیشید و در ذات باری تعالی فکر نکنید، زیرا قدرت اندیشه نمی‌تواند بر

او احاطه یابد].

از دیدگاه نظامی، خداجویی صفت فطری و غریزی همه کائنات، از جمله انسان است و طبعاً:

همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرنده خود را طلبکار
بلی در طبع هر داندۀ ای هست که با گردنده، گردانده‌ای هست^۷

او این مضمون لطیف: که همه موجودات به تسبیح و ستایش پروردگارشان مشغولند یا مضمون این آیه مبارکه را که «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۸ در اشعار نغز ذیل با چنین تعبیراتی زیبا به رشته نظم درآورده است.

... تا به تو اقرار خدایی دهند بر عدم خویش گواهی دهند،
غنچه کمر بسته که ما بنده‌ایم گل همه تن، جان که به تو زنده‌ایم
پردۀ سوسن که مصایح توست جمله زبان، ازبی تسبیح توست^۹

استاد گنجه، معرفت وجود الهی را به منزله گنج طلسم شده‌ای توجیه می‌کند، که لازمه دسترسی به آن، شکستن طلسم است که آن هم جز در سایه کوشش و ریاضت و زدودن آئینه روح از زنگارهای گناه و جز با نفس کشی و ترک خویشتن پرستی و رستن از علائق صوری و پرداختن به اندرون و تصفیۀ باطن میسر نیست. چنانکه گوید:

نموداری که از من تا به ماهی است طلسمی بر سر گنج الهی است
طلسم بسته را با رنج یابی چو بگشایی به زیرش گنج یابی
طبیاع را یکایک میل درکش بدین خوبی خرد را نیل درکش...^{۱۰}
... نه هر کایزد پرست، ایزد پرست است چو خود را قبله سازد، خود پرست است
ز خود برگشتن است ایزد پرستی ندارد روز با شب هم نشستی
نظامی! جام وصل آنگه کنی نوش که بریادش کنی خود را فراموش^{۱۱}

نظر پاک و ژرف نگر و کمال جوی حکیم نظامی، به رغم اندیشه‌های علیل

خطابین و بعضاً «خطابوش»^{۱۲}، در نظام آفرینش و بر قلم صنع آفریدگار، کوچکترین نقص و خطایی نمی‌بیند. بلکه همنوا و همدل با عارفان روشن‌ضمیری چون امام محمد غزالی که معتقدند: «لیس فی الامکان ابداع مما کان»^{۱۳} چنین سرودهایی را خطاب به خداوند عالم، زینت بخش دیباچهٔ مثنوی لیلی و مجنون خود نموده است:

در صنع تو کآمد از عدد بیش	عاجز شده عقل علت اندیش
ترتیب جهان چنان که بایست	کردی به مثابتی که شایست
حرفی به غلط رها نکردی	یک نکته در او خطا نکردی
در عالم آفریدن	به زین نتوان رقم کشیدن ^{۱۴}

به اعتقاد داستانسرای مؤحد گنج، آفرینش با اهدافی متعالی تکوین یافته و خداوند، جهان را به عبث نیافریده و آدمیان را به بیهودگی به وجود نیاورده است. چنان که خود - در قرآن مجید - بدین موضوع تصریح فرموده است: «أفحسبتم أنما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون؟»^{۱۵} آیات ذیل، نمونه‌ای است از تعبیرات زیبا و براهین استوار سرایندهٔ پنج گنج، دربارهٔ هدفداری خلقت:

این هفت حصار برکشیده	بر هزل نباشد آفریده
وین هفت رواق زیر پرده	آخر به گزاف نیست کرده
کار من و تو بدین درازی	کوتاه کنم که نیست بازی
دیباچهٔ ما که در نورد است	نز بهر هوئی و خواب و خورد است
زان مایه که طبعها سرشتند	ما را ورقی دگر نوشتند
تا درنگریم و راز جوئیم	سر رشتهٔ کار باز جوئیم ^{۱۶}

به نظر نظامی، اولین گام در راه رازجویی و بازجویی سر رشتهٔ کارهای عالم یا توفیق در امر خداشناسی، خودفراموشی و ترک خویش‌پرستی است. زیرا همانگونه که نور را با ظلمت و شب را با روز، اجتماع و سازگاری نیست،

خداپرستی و خودپرستی نیز منافی یکدیگرند و خودبینی جز گمراهی نیست:

ز خود برگشتن است ایزدپرستی ندارد روز با شب هم نشستی
 خدای از عابدان آن را گزیند که در راه خدا خود را نبیند^{۱۷}

و بی گمان، لازمه خودفراموشی و ترک خودخواهی - که خود حاصل بی خبری و جهل و غرور انسان است - جز از راه شناخت خداوند و تفکر در عظمت و صفات جمالی و جلالیه باری تعالی و فرمانبری از دستورهای او - جلّ جلاله - میسر نمی شود. و اما جمال خداوند یا صفات ثبوتیه او، که متکلمان اسلامی آنها را شامل: «قدرت و اختیار مطلق، علم، حیات، ازلیّت و ابدیت، اراده، ادراک (سمیع و بصیر بودن) تکلم و صدق»^{۱۸} دانسته اند، چنان که گفته اند:

قادر و عالم و وحی است و مرید و مدرک هم قدیم ازلی، هم متکلم، صادق^{۱۹}

و جلال ذات باری تعالی یا صفات سلویه او که عبارت است از: بساطت (مرکب نبودن) و نفی جوهریت، جسمیت و عرضیت و بی نیازی از مکان و جهت و نفی معانی و احوال، مرئی نبودن و بی انبازی و بی نیازی از غیر. چنانکه گفته اند:

«نه مرکب بود و جسم، نه جوهر نه عرض
 بی شریک است و معانی تو یقین دان خالق»^{۲۰}

در پنج گنج نظامی، این صفات ضمن توحیدیه های آغازین مشنویها، به شیوه ای مستدل همراه با نکته ستجی هایی فاضلانه و مزین به تمثیلاتی آموزنده و جالب - نظیر نمونه هایی که در تقسیم بندی ذیل - ارائه شده است، به سلک نظم در آمده است.

۱- صفات جمالیه یا ثبوتیه خداوند

الف - قدرتمندی و اختیار مطلق:

نخستین صفت جمالیه خداوند - که عین ذات مقدس اوست - قادر بودن در

آفرینش کائنات و اختیار مطلق اوست که بدان هرچه خواهد کند و هرچه فرماید شود.

تواناست بر هرچه او ممکن است گر آن چیز جنبنده یا ساکن است^{۲۱}
و یا به تعبیر قرآن کریم: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۲۲}

در ابیات ذیل - حکیم گنجه، صفت جمالیه مذکور را در قالب زیباترین عبارات، و با ذکر مظاهری از قدرت الهی، چنین به سلک نظم درآورده است:

مبدع هر چشمه که جودیش هست	مخترع هرچه وجودیش هست
لعل طراز کمر آفتاب	حله گر خاک و حلی بند آب
مهره کش رشته باریک عقل	روشنی دیده تاریک عقل
اول و آخر به وجود و صفات	هست کن و نیست کن کائنات ^{۲۳}

*

فلک برپای دار و انجم افروز	خرد را بی میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرت های باریک	به روز آرنده شبهای تاریک
غم و شادی نگار و بیم و امید	شب و روز آفرین و ماه و خورشید
وجودش بر همه موجود قاهر	نشانش بر همه ذرات ظاهر
چنان کرد آفرینش را به آغاز	که بی بردن نداند کس بدان راز
بفرساید همه فرسودنیها	همو قادر بود بر بودنیاها ^{۲۴}

*

ای هست کن اساس هستی	کوته ز درت، دراز دستی
ای امر تو را نفاذ مطلق	و ازامر تو کائنات مشتق ^{۲۵}

*

پناه بلندی و پستی تویی	همه نیستند آن چه هستی تویی
خرد را تو روشن بصر کرده ای	جراغ هدایت تو بر کرده ای

تویی کآسمان را برافراختی	زمین را گذرگاه آن ساختی
تویی کافریدی ز یک قطره آب	گهرهای روشن تر از آفتاب
جهانی بدین خوبی آراستی	برون زآن که یاریگری خواستی ^{۲۶}

ب - علم و آگاهی :

از دیگر صفات جمالیة پروردگار، علم و آگاهی فراگیر اوست برهر چیز پیدا و پنهان و یا به تعبیر قرآن: «عالم الغیب والشهاده»^{۲۷} بودن ذات پاک اوست، زیرا به گفته شیخ اجل سعدی:

بر او علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکی است^{۲۸}
و یا به تعبیر قرآن کریم: «لایخفی علیہ شیء فی الارض و السماء»^{۲۹} و «إنه یعلمُ الجهر و ما یخفی»^{۳۰} یا: «إن الله بکل شیء علیم»^{۳۱}.

حکیم نظامی، این صفت جمالیة خداوند را در جای جای پنج گنج خود، با چنین توصیفات عارفانه بیان داشته است:

کز ازلش علم، چو دریاست این تا ابدش ملک چو صحراست این^{۳۲}

*

از آتش ظلم و دود مظلوم احوال همه تورا ست معلوم
هم قصه نانموده دانی هم نامه نانوشته خوانی
عقل از در تو بصر فروزد گر پای درون زند بسوزد^{۳۳}

*

راز پوشیده گر چه هست بسی بر تو پوشیده نیست راز کسی^{۳۴}

*

تویی برترین دانش آموز پاک ز دانش قلم رانده بر لوح خاک
خرد را تو روشن بصر کرده ای چراغ هدایت تو بر کرده ای^{۳۵}

ج - حیات :

حیّ بودن و زندگی جاودانه داشتن، از دیگر صفات ثبوتیه یا جمالیه‌ای است که خداوند متعال ذات اقدس خویش را با چنین تعبیرات ستوده است: «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^{۳۶} - «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^{۳۷} و مآلاً علاوه بر آن که زنده جاوید است و وجود یکتایش قائم بر غیر نیست، خالق زندگی و مرگ نیز هست: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»^{۳۸}.

در مثنویهای نظامی، موضوع حیات و زنده بودن خداوند، چنین نمودهای معرفت‌آموز و جلوه‌هایی تفکرانگیز دارد:

پیش وجود همه آیندگان	بیش بقای همه پایندگان
بود و نبود آنچه بلندست و پست	باشد و این نیز نباشد که هست
هرچه جز او نیست بقائیش نیست	اوست مقدس که فنائیش نیست ^{۳۹}

*

به حیات است زنده موجودات	زنده ملک از وجود توست حیات
هست بود همه درست به تو	بازگشت همه به توست به تو
هستی و نیست مثل و ماندند	عاقلان جز چنین ندانند ^{۴۰}

*

تنومند از او جمله کائنات	بدو زنده هرکس که دارد حیات
همه بودی از بود او هست نام	تمام اوست، دیگر همه ناتمام ^{۴۱}

د - دیرینگی و پابندگی :

ازلی و ابدی بدون خداوند یا دیرینگی (قدمت) و پابندگی، از دیگر صفات جمالیه است و در واقع:

هرچه جز او نیست بقائیش نیست	اوست مقدس، که فنائیش نیست ^{۴۲}
-----------------------------	---

این صفت ثبوتیه که در قرآن مجید ضمن چنین آیاتی بدان تصریح شده و ذات مقدس پروردگار بدان ستایش گردیده:

- «هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بكل شیء علیم»^{۴۳}

- «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام»^{۴۴}

در توحیدیه‌های آغازین مثنویهای خمسۀ نظامی، با تعبیراتی زیبا و نغز - همانند آنچه ذیلًا نقل می‌شود - به رشته نظم درآمده است:

ای به ازل بوده و نابوده	ای به ابد زنده و فرسوده
ما همه فانی و بقا بس تو راست	ملک تعالی و تقدس تو راست
اول او اول بسی ابتداست	آخر او آخر بی انتهاست

*

ای جهان دیده بود خویش از تو	هیچ بودی نبوده پیش از تو
در بدایت، بدایت همه چیز	در نهایت، نهایت همه چیز

*

نبود آفرینش تو بودی خدای	نباشد همی هم تو باشی به جای
ز توست اولین نقش را سرگذشت	به توست آخرین حرف را بازگشت

۵- اراده :

از دیگر صفات ثبوتیه باری تعالی، مرید بودن اوست. بدین معنی، که ذات مقدسش: هرگاه به آفرینش چیزی اراده کند، آن چیز - بی درنگ - صورت وجود می‌یابد. یا به تعبیر قرآن مجید: «إذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون»^{۴۸} و: «إذا قضی امرٌ انما یقول له کن فیکون»^{۴۹} و هم اوست که هرچه بخواهد می‌شود: «ان الله یفعل ما یرید»^{۵۰} صفت جمالیه اراده یا خواست خداوند، در سروده‌های حکمت آموز حکیم نظامی گنجوی، مظاهری چنین جالب و زیبا را داراست:

خاک به فرمان تو دارد سکون قبه خضرا تو کنی بی ستون^{۵۱}

*

ای هرچه رمیده و آرمیده در کن فیکون، تو آفریده
ای امر تو را نفاذ مطلق وز امر تو کائنات مشتق^{۵۲}

*

تا نخواهی تو، نیک و بد نبود هستی کس به ذات خود نبود
هر کسی نقش بند پرده توس همه هیچند، کرده کرده توس^{۵۳}

*

نبارد هوا تا نگویی ببار زمین ناورد تا نگویی بیار
جهانی بدین خوبی آراستی برون زآنکه یاریگری خواستی^{۵۴}

و - ادراک (سمیع و بصیر بودن) - تکلم و صدق :

مدرک بودن خداوند که بینایی و شنوایی او را - جلّ جلاله - شامل
می‌شود، و تکلم و صدق که از دیگر صفات جمالیّه ذات باری تعالی است و در
آیات مبارکات ذیل بدانها تصریح شده است:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»^{۵۵}

«كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»^{۵۶}

«وَمَنْ أصدقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا، أَوْ: قِيلًا»^{۵۷}

صفات مذکور را استاد فرزانه گنجه، در ابیات نغزی نظیر آنچه ذیلًا نقل
می‌شود، با خامه گوه‌ر زای خود در منظومه پنج گنج، هنرمندانه توصیف کرده و
این چنین به سلک نظم در آورده است:

ور دم نزنم چو تنگ حالان دانسی لغت و زبانی لالان^{۵۸}

*

راز گویم به خلق، خوار شوم با تو گویم، بزرگوار شوم^{۵۹}

*

خدایی که هست آفرینش پناه جو بیند نیازی در این عرصه گاه
به اندازه آنکه باشد نیاز نماید به ما بودنیهای راز^{۶۰}

*

سپردم به تو مایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را^{۶۱}

*

جنبش اول که قلم برگرفت حرف نخستین ز سخن در گرفت
پرده خلوت چو برانداختند جلوت اول به سخن ساختند
آن ترازوی سخن سخته کرد بختوران را به سخن بخته کرد^{۶۲}

*

درهای همه ز صدق خالی است الا در تو که لایزالی است^{۶۳}

۲- صفات جلالیه یا سلبیه خداوند:

صفات جلالیه یا سلبیه خداوند، صفاتی است که مسلوب از جلالتمندی ذات باری تعالی است. این صفات که بدانها صفات تنزیهیه نیز گویند، و وجود مقدس پروردگار مُبرّئ و منزّه از آنهاست، شامل: مرکب نبودن یا تنزه ذات اوست از این که جوهر و جسم و عرض باشد. لذا، مستغنی و بی نیاز از زمان و مکان و جهت است. و چون وجودش سنخیتی با کائنات ندارد، مرئی نیست و محل حوادث نمی باشد و معانی و احوال را در ذاتش راهی و تأثیری نیست. زیرا صفاتش، عین ذات اوست. وانگهی، بی انبازی که لازمه آن یکتایی است از دیگر صفات سلبیه آفریدگار به شمار می رود. بنابراین خداوند نظیر و مانندی ندارد - لا ضِدَّ لَهُ وَلَا نَدْلَهُ - و وجودش کامل من جمیع الجهات است.

در قرآن مجید، ضمن آیات متعددی - نظیر آنچه ذیلاً نقل می‌شود - بدین صفات جلالیه اشارت شده و ذات اقدس خداوند از داشتن آنها مُبَرَّئ گردیده است:

- «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^{۶۴}

- «لَا تَدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^{۶۵}

- «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^{۶۶}

- «سُبْحَانَهُ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^{۶۷}

- «لَا شَرِيكَ لَهُ»^{۶۸}

- «الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ»^{۶۹}

در آثار منظوم حکیم نظامی، ضمن تجلیل و بزرگداشت از صفات جمالیه (ثبوتیه) خداوند، به صفات جلالیه (سلبیه) او نیز توجه کامل شده و نکته‌های جالب آموزنده‌ای در این مورد، در قالب عباراتی بلیغ - که ابیات ذیل مشت‌هایی است از خروار آن حکمت‌ها - استادانه بیان گردیده است:

- دربارهٔ بسط مطلق بودن خداوند و بی‌نیازی او از جا و جهت و ...

دیدن او بی عرض و جوهر است کز عرض و جوهر آن سوتر است^{۷۰}

*

تو که جوهر نه ای، نداری جای چون رسد در تو، و هم شیفته رای
ره نمایی و رهنمایت نه همه جایی، و هیچ جای نه
هستی و نیست مثل و مانندت عاقلان جز چنین ندانندت^{۷۱}

*

چو پایان پذیرد حد کائنات نماند در اندیشه دیگر جهات

نیندیشد اندیشه افزون از این توهستی نه این، بلکه بیرون از این^{۷۲}

*

بهرچ آفریدی و بستی طراز نیازت نه، ای از همه بی نیاز
تو مستغنی از هرچه در راه توست نیاز همه سوی درگاه توست^{۷۳}

*

طلب کردن جای او رای نیست که جای آفریننده را جای نیست
خدا را شاید در اندیشه جست که دیواست هرچ آن ز اندیشه رست^{۷۴}
تو نژادی و دیگران زادند تو خدایی و آن دگر بادند^{۷۵}

- درباره مونی نبودن آفریدگار:

خداوندی که چون نامش بخوانی نیایی در جوابش «لن ترانی»
مُبَرّا حکمش از زودی و دیری منزّه ذاتش از بالا و زیری^{۷۶}

تغییر ناپذیری و محل حوادث و حالتها نبودن خداوند و متحد نشدن با غیر:

آنچه تغییر نپذیرد تویی و آنچه نمرده است و نمیرد تویی^{۷۷}

*

قرار همه هست بر نیستی تویی آنکه بر یک قرار ایستی
پژوهنده را یاهو ز آن شد کلید کز اندازه خویشتن در تو دید
نه پرکنده ای تا فراهم شوی نه افزوده ای نیز تا کم شویی
خیال نظر خالی از راه تو ز گردندگی دور، درگاه تو^{۷۸}

- بی انبازی (بکنایی) و بی نظیری خداوند:

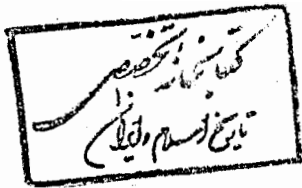
تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان، خداوند*

خداوندیش با کس مشترک نیست همه حقال فرمانیم و شک نیست^{۷۹}
 راه تو به نور لایزالـی از شرک و شریک هردو خالی^{۸۰}
 یکی، کز دویی حضرتش هست پاک نه از آب و آتش نه از باد و خاک
 بدو هیچ پوینده را راه نیست خردمند از این حکمت آگاه نیست^{۸۱}

علاوه بر صفات ثبوتیه و سلبیه‌ای که بد آنها اشارت شد، خداوند متعال را صفات دیگری است که: «قریب به زیاده از هزار است... بعضی از آنها صفات ذاتند، مثل: عظیم و حکیم و قوی و غنی و علیّ و کبیر و رفیع و حق و مبین و مکین و مجید و رشید و عزیز و حمید و امثال آنها. و بعضی از آنها - بلکه اکثر آنها - از صفات فعلند، چون: عفو و غفور و صبور و رحیم و رحمن و مصوّر و مدبر و خالق و رازق و امثال آنها که مضامین جوش کبیر است و مرجع جمیعشان سه صفت: قدرت و علم و حیات باری تعالی است جلّ جلاله»^{۸۲} و با عنایت به این که در توحیدیه‌های موجود در پنج گنج، بحثهایی ممتع و دلنشین درباره این صفات به عمل آمده است، اما از آنجا که گفتار حاضر را مجال و حوصله‌ای برای گزارش و بیان همه آنها نیست و به واقع به گفته خود شاعر:

گر صد لغت از زبان گشاید در هر لغتی ورا ستاید
 در نعتش، به صد هزار تشویر دارد رقم هزار تقصیر^{۸۳}

لذا ناگزیر، بحث جمال و جلال خداوند در آئینه پنج گنج نظامی را، همین جا به پایان می‌بریم و با نیایشی از مناجاتهای پر رمز و راز و آکنده از نیاز داستان‌سرای روشن ضمیر گنجه - در مخزن الأسرار - که شامل پاره‌ای از دیگر صفات ذات و فعلی باری تعالی نیز هست، سخن را حسن ختام می‌بخشیم و ضمن آرزوی توفیق کسب معرفت و آشنایی بیشتر با ذات اقدسش، برای روح بلند حکیم نظامی گنجوی شاعر عارف ایرانی طلب مغفرت می‌کنیم و به زبان خود آن گوینده بزرگ می‌خواهیم که پروردگار مهربان «نزل تحیت به روانش رساند و



رحمت خویش به جانش»

وی به ابد زنده و فرسوده ما	ای به ازل بوده و نابوده ما
هم تو ببخشی و ببخش ای کریم	.. از پی توست این همه امید و بیم
گر تو برانی به که روی آوریم؟	چاره ما ساز که بی‌داوریم
گفته و ناگفته پشیمانی است	این چه زبان وین چه زبانرانی است
مَنْ عرف الله فرو خوانده‌ایم	... درصفت گنگ فرو مانده‌ایم
هم تو بیامرز به انعام خویش	چون خجلیم از سخن خام خویش
چاره ما کن که پناهنده‌ایم	... درگذر از جرم که خواهند‌ایم
خواجگی اوست غلامی به تو	ای شرف نام نظامی به تو
رحمت خود نیز به جانش رسان ^{۸۴}	نزل تحیت به روانش رسان

یادداشتها و مآخذ

- ۱- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، کلیات خمسه، با مقابله و تصحیح از روی صحیح‌ترین نسخ معتبر چاپی و خطی، چاپ سوم تهران ۱۳۵۱ ش، انتشارات امیرکبیر، بخش لیلی و مجنون، صفحات ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۴۴.
- ۲- حمیدی، دکتر مهدی، بهشت سخن، چاپ اول تهران ۱۳۳۸ ش، انتشارات بیروز، ج ۲ ص ۲۹۷.
- ۳-۴- کلیات خمسه، - همان - بخش خسرو و شیرین، ص ۱۲۰ و ۱۲۲.
- ۶- رازی، ابوالفتح، تفسیر روح الجنان و روح الجنان، با تصحیح و حواشی: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ تهران ۱۳۵۲ ش انتشارات کتابفروشی اسلامی، ج ۱۰ ص ۳۵۵.
- ۷- رک: کلیات خمسه - همان - بخش خسرو و شیرین، صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴.
- ۸- سوره مبارکه جمعه/ ۶۲ آیه ۱.
- ۹- کلیات خمسه نظامی - همان - مخزن الأسرار، ص ۱۴.
- ۱۰ و ۱۱- مأخذ پیشین، خسرو و شیرین، صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴.
- ۱۲- اشارت است بدین بیت خواجه شیراز - حافظ -:
- پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک «خطاپوشش» باد
- رک: حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان اشعار، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران (بی) انتشارات زوار، ص ۷۲.
- ۱۳- غزالی، ابو حامد محمد - غزالی‌نامه - نوشته: جلال‌الدین همایی، چاپ دوم تهران ۱۳۴۲، انتشارات کتابفروشی فروغی ص ۴۲۸.
- ۱۴- کلیات خمسه نظامی - همان - لیلی و مجنون، ص ۴۲۷.

- ۱۵- سورة مبارکه مؤمنون / ۲۳ آیه ۱۱۵.
- ۱۶- کلیات خمسہ نظامی - همان - لیلی و مجنون ، صفحات ۴۳۶ و ۴۳۷.
- ۱۷- مأخذ پیشین، خسرو و شیرین ، ص ۱۲۴.
- ۱۸- رک: حسینی شهرستانی، میرزا محمدعلی، ترجمه و شرح باب حادی عشر ، چاپ تهران ۱۳۴۱ش، انتشارات مرکز نشر کتاب، صفحات ۲۶ تا ۱۰۳ و رک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ، للحکیم المحقق: الملامه جمال الدین ابی منصور الحسن الحلی، المشتہر بالعلامہ. صّفته: محمد بن محمد بن الحسن الطوسی، من منشورات مکتبۃ المصطفوی، قم، صفحات: ۲۱۷ الی ۲۳۲.
- ۱۹ و ۲۰- رک: طبرسی نوری، سید اسماعیل، کفایۃ الموحّدين ، چاپ تهران (بی تا) انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیہ، ج ۱ ص ۱۰۹.
- ۲۱- کلیات خمسہ نظامی - همان - خردنامه ، ص ۱۱۶۵.
- ۲۲- سورة مبارکه آل عمران/ ۳ آیه ۱۶۵.
- ۲۳- کلیات خمسہ نظامی - همان - مخزن الأسرار ، ص ۱۰.
- ۲۴- مأخذ پیشین، خسرو و شیرین ، صفحات ۱۲۱ و ۱۳۲.
- ۲۵- همین مأخذ، لیلی و مجنون ، ص ۴۲۶.
- ۲۶- مأخذ قبل، شرفنامه ، ص ۸۳۸.
- ۲۷- مأخوذ از آیه ۷۳ سورة مبارکه انعام/ ۶.
- ۲۸- سعدی، شیخ مصلح الدین، بوستان ، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم تهران ۱۳۶۳ش، انتشارات خوارزمی، ص ۳۴.
- ۲۹- سورة مبارکه آل عمران/ ۳ آیه ۵.
- ۳۰- سورة مبارکه اعلیٰ/ ۸۷ آیه ۷.
- ۳۱- سورة مبارکه عنکبوت/ ۲۹ آیه ۶۲.
- ۳۲- کلیات خمسہ نظامی - همان - مخزن الأسرار ، ص ۱۱.

- ۳۳- مأخذ پیشین، لیلی و مجنون، ص ۴۲۷.
- ۳۴- همین مأخذ، هفت پیکر، ص ۶۰۲.
- ۳۵- مأخذ پیشین، شرفنامه، ص ۸۳۸.
- ۳۶- سورة مبارکه بقره/ ۲ آیه ۲۵۵ و آل عمران/ ۳ آیه ۲.
- ۳۷- سورة مبارکه غافر/ ۴۰ آیه ۶۵.
- ۳۸- سورة مبارکه ملک/ ۶۷ آیه ۲.
- ۳۹- کلیات خمسة نظامی - همان - مخزن الأسرار، ص ۱۰ و ۱۱.
- ۴۰- مأخذ پیشین، هفت پیکر، ص ۶۰۰.
- ۴۱- همین مأخذ، خردنامه، ص ۱۱۶۵.
- ۴۲- کلیات خمسة نظامی - همان - مخزن الأسرار، ص ۱۱.
- ۴۳- سورة مبارکه حدید/ ۵۷ آیه ۳.
- ۴۴- سورة مبارکه رحمن/ ۵۵ آیات ۲۶ و ۲۷.
- ۴۵- کلیات خمسة نظامی - همان - مخزن الأسرار، صفحات ۱۰، ۱۱ و ۱۴.
- ۴۶- مأخذ پیشین، هفت پیکر، ص ۶۰۰.
- ۴۷- همین مأخذ، شرفنامه، صفحات ۸۳۹ و ۸۴۰.
- ۴۸- سورة مبارکه یس/ ۳۶ آیه ۸۲.
- ۴۹- سورة مبارکه غافر/ ۴۰ آیه ۶۸.
- ۵۰- سورة مبارکه حج/ ۲۲ آیه ۱۴.
- ۵۱- کلیات خمسة نظامی - همان - مخزن الأسرار، ص ۱۳.
- ۵۲- همین مأخذ، لیلی و مجنون، ص ۴۲۷.
- ۵۳- مأخذ پیشین، هفت پیکر، ص ۶۰۱.
- ۵۴- مأخذ پیشین، شرفنامه، ص ۸۳۹.
- ۵۵- سورة مبارکه نساء/ ۴ آیه ۵۸.

- ۵۶ و ۵۷- سورة مبارکه نساء/ آیات ۱۶۴، ۸۷ و ۲۲.
- ۵۸- کلیات خمسۀ نظامی - همان - لیلی و مجنون ، ص ۴۳۰.
- ۵۹- کلیات خمسۀ نظامی - همان - هفت پیکر ، ص ۶۰۲.
- ۶۰- کلیات خمسۀ نظامی - همان - اقبالنامه ، ص ۱۲۳۳.
- ۶۱- کلیات خمسۀ نظامی - همان - شرفنامه ، ص ۸۴۲.
- ۶۲- کلیات خمسۀ نظامی - همان - مخزن الأسرار ، صفحات ۳۱ و ۳۲.
- ۶۳- کلیات خمسۀ نظامی - همان - لیلی و مجنون ، ص ۴۲۹.
- ۶۴- سورة مبارکه شوری/ ۴۲ آیه ۱۱.
- ۶۵- سورة مبارکه انعام/ ۶ آیه ۱۰۳.
- ۶۶- سورة مبارکه اخلاص/ ۱۱۲ آیات ۱ تا ۴.
- ۶۷- سورة مبارکه زمر/ ۳۹ آیه ۴.
- ۶۸- سورة مبارکه انعام/ ۶ آیه ۱۶۳.
- ۶۹- سورة مبارکه اسراء/ ۱۷ آیه ۱۱۱.
- ۷۰- کلیات خمسۀ نظامی - همان - مخزن الأسرار ، ص ۱۹.
- ۷۱- کلیات خمسۀ نظامی - همان - هفت پیکر ، صفحات ۶۰۰ و ۶۰۱.
- ۷۲ و ۷۳ و ۷۴- کلیات خمسۀ نظامی - همان - شرفنامه ، صفحات ۸۴۳ و ۸۳۹ و اقبالنامه ، صفحات ۱۱۶۶ و ۱۲۲۹.
- ۷۵- کلیات خمسۀ نظامی - همان - هفت پیکر ، ص ۶۰۰.
- ۷۶- کلیات خمسۀ نظامی - همان - خسرو و شیرین ، ص ۱۲۱.
- ۷۷- کلیات خمسۀ نظامی - همان - مخزن الأسرار ، ص ۳.
- ۷۸- کلیات خمسۀ نظامی - همان - شرفنامه ، صفحات ۸۳۹ و ۸۴۲.
- * در بعضی از کتابهای کلام اسلامی که درباره مسائل الهی بحث شده است، صفات: احدیت (یکتایی) و صمدیت (بی نیازی) خداوند را جزء صفات جمالیه یا ثبوتیه

- باریتعالی داشته‌اند. رک: ثمره شجره الهیه تألیف: میرزا رفیعا ناینی، با مقدمه و تصحیح: عبدالله نورانی: چاپ تهران، ۱۳۵۳ش، از انتشارات یغما، صفحات ۹ و ۱۰.
- ۷۹- کلیات خمسۀ نظامی - همان - خسرو و شیرین، صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲.
- ۸۰- کلیات خمسۀ نظامی - همان - لیلی و مجنون، ص ۴۲۷.
- ۸۱- کلیات خمسۀ نظامی - همان - خردنامه، ص ۱۱۶۴.
- ۸۲- رک: کفایة الموحّدین - همان - ج ۱ ص ۱۰۹.
- ۸۳- کلیات خمسۀ نظامی - همان - لیلی و مجنون، ص ۴۳۰.
- ۸۴- کلیات خمسۀ نظامی - همان - مخزن الأسرار، صفحات ۱۴ و ۱۵.

عشق و اعتقاد در مخزن الأسرار

نظامی را مرید اخی فرج زنجانی و از اَحِبّه دانسته‌اند^۱. نسبت دادن او به شیخ فرج - به‌عنوان مریدی و مرادی - علاوه بر جهات دیگر از نظر تاریخی نیز نادرست است زیرا مرگ شیخ در دههٔ اول نیمهٔ دوم قرن پنجم بوده در حالی که نظامی در قرن ششم زاده شده است^۲. البته نظامی مشرب عرفانی دارد، به دریافت‌های دل بیش از استدلال‌های عقل توجه می‌کند و در شناساندن جلوه‌های مردانگی از عاطفهٔ سرشار و عشق بی‌کرانهٔ خویش مدد می‌گیرد، با این همه ظاهراً از مریدان خانقاه‌نشین و رسمی هیچ فرقه‌ای نیست و کمر بستهٔ هیچ جوانمردی نه، بلکه تصوف یا فتوّت او جنبهٔ فردی و انسانی دارد و از التزام به لباس خاص و آداب و رسوم ویژهٔ فرقه‌ای آزاد است و باید نظر آن دسته از شرح حال نویسان، که او را صاحب خلوت دانسته و گفته‌اند عمر را به قناعت، تقوی، عزلت و انزوا می‌گذرانید درست دانست و پذیرفت^۳. اما نسبت دادن او به فردی خاص و گروهی ویژه، به‌سبب شهرت و اقتدار فتوتیان و گسترش آئین جوانمردی همزمان با نظامی است، چه، روش خاص جوانمردانه که از قرن دوم در مرکز خلافت و ممالک تحت سلطه دارای تشکیلات، آداب و رسوم و حتی حکومت گونه‌هایی شده در قرن‌های بعد گسترده‌تر گشته و تعلیمات و تبلیغات و رفتار مسلمانان نسبت به امیران و اسیران صلیبی آن‌را قوّت بخشیده است تا آن‌جا که بازتاب این آئین در

آثار ادبی و اشتراک تعلیمات آن با اخلاق پیداست. چنان که گویند «موضوع علم فتوت نفس انسانی باشد از آن جهت که مباشر و مرتکب افعال جمیله و صفات حمیده گردد و تارک و رادع اعمال قبیحه و اخلاق ذمیمه شود به ارادت، یعنی تخلیه و تخلیه و تزکیه و تصفیه را شعار و دثار خود سازد تا رستگاری یابد و به نجات ابد برسد کما قال عزّ من قائل: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^۴.

همچنین از نشانه‌های گسترش این آئین، کتاب‌ها و رساله‌هایی است که در این زمینه نوشته شده است و سنت‌های مشخصی که ابتدای وضع و جایگزینی آن زمانی پیش‌تر از قرن‌های سوم و چهارم را می‌طلبد، چنان که در کتاب الفتوة از ابن‌معمار که ظاهراً قدیم‌ترین کتاب در نوع خود است به روایت از حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌آید که جدش رسول‌خدا (ص) فرمود: «جوانمردان اقامت مرا ده نشانه است، گفتند چیست؟ فرمود: راست گویی، وفای به عهد، ادای امانت، ترک دروغ، بخشودن بر یتیم، دستگیری سائل، بخشیدن آن چه رسیده است، بسیاری احسان، خواندن مهمان و سر همه آن‌ها حیا است. در همان‌جا به نقل از حسن بصری است که: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ در باب فتوت است»^۵.

گسترده‌گی این آئین و اقبال عمومی بدان سبب شده است که برخی از محققان فتوت را «تصوّفی عوامانه بدانند که راه و رسم‌های آن ساده و عملی و درخور فهم پیشه‌وران و صنعت‌گران و کشاورزان و خلاصه عاقله مردم است»^۶.

در میان جوانمردان اولیه و از تیره‌های قدرتمند این آیین، عیاران و راهزنانی بودند که به‌شیره خاص خویش اموال ثروتمندان و ستمگران را می‌گرفتند یا می‌ربودند و در راه کمک به مستمندان و رفع آثار ستم مصرف می‌کردند. وقتی سلجوقیان بر مرکز خلافت مسلط شدند در پی تعقیب و از بین بردن عیاران راهزن برآمدند، آنان هم ناچار خود را در پناه مذهب قرار دادند و در این زندگی پنهانی

از کمک‌های فاطمیان و قرمطیان بسیار استفاده کردند و علاوه بر جلوه‌های نامشخص، هروقت فرصت می‌یافتند به صورت تشکیلات رسمی سیاسی یا اجتماعی خود را نشان می‌دادند.

در سال ۵۷۸ خلیفه (الناصر لدین الله) سراویل فتوت را از دست شیخ زاهد سعید عبدالجبار بن صالح بغدادی پوشید و این گرایش سبب توجه عمده مردم بدین آیین شد. هندوشاه نخجوانی در تجارب السلف می‌نویسد: «شربت نمک آب ناصری در مشرق و مغرب انتشار یافت و در اقطار عالم او را رفیقان بودند که کس را بدان اطلاع نبود».^۷ آقای دکتر محجوب در همین راستا می‌نویسد: «در روزنامه فرانسوی Le Debat مقاله‌ای انتشار یافته و در آن گفته شده است که یکی از فرمانروایان آلمان رسولی نزد خلیفه بغداد - الناصر لدین الله - فرستاده و از او تقاضا کرده بود که وی را نیز در سلک جوانمردان وابسته به خویش در آورد و او را در عداد رفیقان و پیروان خود در این آئین محسوب دارد».^۸ در سال ۶۱۵ ناصر سراویل فتوت را برای سلطان روم عزالدین ابوالمظفر کی کاووس بن خسرو بن قلع ارسلان از سلجوقیان روم فرستاد و نخست بار بود که آئین جوانمردان به سرزمین ترکانی که در روم شرقی بودند وارد می‌شد.^۹ با این شهرت و گستردگی که فتوت حاصل کرده بود اگر نظامی پیوستگی رسمی به آن می‌داشت برخی از نمودها و نشانه‌های آن در اندیشه و عمل او یا در شعر و زندگیش آشکار می‌شد زیرا کسی که به فرقه‌ای خاص وابسته است ناچار به آداب و رسوم و سنت‌های آن نیز پای‌بند است. همچنین نظامی اگر مرید پیری خاص مثلاً اخی فرج می‌بود باز هم باید نشانه‌های آن را در اشعارش می‌یافتیم زیرا روابط در این فرقه‌ها براساس مریدی و مرادی است. پیر ولی است و دست او دست خدا است. هیچ نهادی و هیچ نهاده‌ای نیست که در زندگی و ذهن مرید با اندیشه پیر مقابله کند. مرید در مقابل او از خود اختیاری ندارد و «کالمیت بین بدی الغتال» است باید پنهانی‌ترین و

درونی‌ترین جنبه‌های زندگی خویش را از نظر پیر بگذرانند و به میل او به حرکت واداشته شود و از این همه در آثار نظامی نشانی نیست.

برخی از معاصران دوگانگی وجود انسان و دوجنبه‌ای اعتقاد نظامی را در نظر نیاورده و پنداشته‌اند که «محیط گنجه نظامی را به سوی ریاضت و تعصب خشک سوق داد و اگر قریحه شاعرانه به یاری او نمی‌رسید ناچار مردی متعصب و منجمد بار می‌آمد ولی پیش از آن که خیلی دیر شود ذوق شاعری که در نهاد او بود بیدار گشت و توأم با تخیلات مبهم و آمال و اوهام مذهبی بر او روی آورد و به شعرسازی و سخن‌پردازی آغاز نمود»^{۱۰}، حتی از این هم فراتر رفته و نوشته‌اند «شاعر از این لحاظ نه تنها از ریختن مقاصد دینی و اخلاقی در قالب شعر، به تدریج منصرف شد بلکه در نتیجه عوض شدن نظر او نسبت به هنر، اصلاً موضوع‌های دینی را ترک کرد و مانند صیادان پردل مروارید به کشف دفاین ادوار پیش از اسلام چنگ زد»^{۱۱}.

این نظر اگر ناشی از یک برداشت محدود نباشد سطحی و سرسری است اصولاً نظامی دارای دو دوره زندگی جداگانه نیست و اعتقاد مذهبی نیز با عشق به انسانیت تباین و اختلافی ندارد که به عوض شدن نظر او تعبیر شود. جلوه‌های اعتقاد مذهبی در همه آثار نظامی با نشانه‌های آشکار چون بخش‌های توصیفی در پرستش خداوند، ستایش حضرت رسول (ص) و وصف مقدسات مذهبی و احکام دینی اثبات می‌شود، و عشق گرم‌رو و انسان گرایانه او با جلوه‌های نوع دوستی و توصیف امتیازها و استعداد‌های انسان پیداست. بیشترین این جلوه‌ها را در مخزن‌الأسرار می‌توان دید. این‌جا، نظامی همان انسان دوگانه خاکی - افلاکی است که جلوه‌هایی از این جنبه‌ها را با صمیمیت توصیف می‌کند. شیوه بیان و تصویرسازی‌های مبتکرانه، نشان‌دهنده استعداد سرشار، و مضمون‌های حکمت‌آمیز مبین درون پاک و دل صافی اوست.

انسانی است آرمانخواه که به انسانیّت اعتقاد دارد و ارزش‌های انسانی باور اوست در عین حال فردی معتقد، مسلمان و در برخی موارد سختگیر و متعصب است. کتاب و سنت سرمایه اصلی او و عشق، انگیزه فعالیت‌ها و تلاش‌های اوست، جلوه‌های هریک از این دو جنبه را به‌ویژه در مخزن الأسرار که کارنامه تقوای جوانی اوست می‌بینیم. در دیگر آثار هم به‌خصوص در مقدمه‌ها به‌عنوان تبرک و تأیید، فصل‌هایی از اعتقادات دارد، سپس احساسات رقیق و عواطف ارجمند انسانی را که منشأ گرفته از عشق و صفای اوست در شعر به‌خدمت می‌گیرد تا ارزش انسانیت را باز گوید. اعتقاد او خمیره عشق دارد و عشق در نظر او فراتر از مپروورزی‌های ساده جسمانی، بلکه سردفتر اندیشه‌ها و سبب آفرینش است، مجموعه کاینات بدان برپاست و جهان بی‌وجود آن ارزشی ندارد، این گفته او در خسرو و شیرین نمونه را کافی است:

مبادا تازیم جز عشق کاری	مرا کز عشق بر باید شماری
جهان بی خاک عشق آبی ندارد	فلک جز عشق محرابی ندارد
که بودی زنده در دوران عالم	اگر بی عشق بودی جان عالم
گرش صد جان بود، بی عشق مرده است ^{۱۱}	کسی کز عشق خالی شد فسرده است

عشق مرکب کمال است و راهبر عاشق به سرمنزل جانان؛ معراج کامل‌ترین سیر عاشقانه است از کمال عشق و عاشق کامل:

زان سفر عشق به ناز آمده در نفسی رفته و باز آمده^{۱۲}
عاشق باید «آتش به جانی» باشد که «آب به سر» در پی معشوق است و
مجنون وار نه از خار نیش دار بادیه بترسد و نه از زخم زبان این و آن بیم داشته
باشد:

راه به دل شو چو برید خزان کاب به سر می‌شود آتش به جان

توصیف فرهاد در خسرو و شیرین از نمونه‌های زیبایی است که نماینده عظمت روح و احساس رقیق نظامی نیز هست. «مهندس مرداستاد» با تیشه آهن، نقش بیداد زمان را برکوه می‌کند و طبع سرشار نظامی، نام و تلاش او را به پهنه ادبیات جهانی می‌کشانند^{۱۳}. گویی او خود نیز شیفته فرهاد مغرور، قانع و زحمت کش ساخته خویش است. احساس رقیق و عاطفه سرشار، جزئی از سرشت نظامی و معتقدات او است چنان که در هفت پیکر هم که اثر پایانی زندگی اوست و آثار پیری به صورت شکایت از قامت خمیده، چهره زرد و سپیدی موی درجای جای آن پیداست، مضمون‌های احساسی با همان گستردگی و شکفتگی است. انصاف را نظامی برای منظومه‌های غنائی چنان طرحی ریخته که تمایلات و احساسات و خیالات عاشق و معشوق را در ساده‌ترین و درعین حال پرتصورترین زبان بیان می‌کند. بهتر که تأیید عنوان را از جلوه‌های اعتقاد و عشق او در مخزن الأسرار نمونه‌هایی یاد کنیم:

الف - نمونه از جلوه‌های اعتقاد :

سرخن همه آثار او نام خدا است که کلید همه گنج‌ها و هدف غائی همه اندیشه‌ها و مجاهدت‌ها است. قدیمی که کاینات مخلوق او و انسان - احسن الخالقین - خلیفه او و نشان دستکاری و هنرمندی اوست. لطفش قهری است غیرسوز که نافرمانی عزازیل را طوق لعنتش می‌کند و قهرش لطفی است غیرتزا که عصیان آدم را جلوه خال هندو می‌بخشد:

زلف زمین در بر عالم فکند (خال عصی) بر رخ آدم فکند

۳۵

پرستش خاص او و پناه خواستن تنها از اوست:

عقد پرستش به تو گیرد نظام جز به تو بر، هست پرستش حرام

۳۷

بر که بناهیم توئی بی نظیر در که گریزیم توئی دست گیر
جز در تو قبله نخواهیم ساخت گر ننوازی تو که خواهد نواخت
۴۱-۴۲

پیامبر (ص) برتر آفریده او است میوه درخت آفرینش و سرور فرزندان آدم.
امی فصیح سخن و دانای دانش لدنی، اول انبیا در رتبت و آخرشان در نوبت که
جهان طفیل وجود اوست و نبوت ختم شده بدو:

رسم ترنج است که در روزگار پیش دهد میوه پس آرد بهار
کنث نیثاً که علم پیش برد ختم نبوت به محمد سپرد
گوش جهان حلقه کش میم اوست خود دوجهان حلقه تسلیم اوست
امی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح
همچو الف راست به عهد و وفا اول و آخر شده بر انبیا
۴۳-۴۴

معراج پایه مقامات ظاهری و نماینده معرفت کمالی اوست:

با قفس قالب از این دامگاه مرغ دلش رفته به آرامگاه...
مرغ الهیش قفس بر شده قالبش از قلب سبکتر شده...
رخش بلند آخرش افکند پست غاشیه را برکتف هرچه هست
۴۵-۴۶

به اعتقادات مذهبی سخت پای بند است و چنان که اشاره شد گاه سخت گیر و
متعصب، مثلاً در بیان رؤیت که آن را با تنزیه از جهت، مکان، زمان و مقابله
ممکن می داند می گوید:

دیدن معبود پسندیدنی است دیدنی و دیدنی و دیدنی است
دیدن آن پرده مکانی نبود رفتن آن راه زمانی نبود
هرکه در آن پرده نظرگاه یافت از جهت بی جهتی راه یافت

در منظومه‌های غنایی او نیز چنین است مثلاً در شرفنامه:

کلامی که بی آلت آمد ، شنید لقائی که آن دیدنی بود دید
چنان دید کز حضرت ذوالجلال نه زان سو جهت بد نه زین سو خیال^{۱۴}
و در هفت پیکر :

دید معبود خویش را به درست دیده از هر چه دیده بود بشست
دیده بر یک جهت نکرد مقام کز چپ و راست می‌شنید سلام
زیر و بالا و پیش و پس چپ و راست یک جهت گشت و شش جهت برخاست...
بی جهت با جهت ندارد کار زین جهت بی جهت شد آن پرگار...
جهت از دیده چون نهان باشد دیدن بی جهت چنان باشد^{۱۵}
و در لیلی و مجنون :

بازار جهت بهم شکستی از زحمت تحت و فوق رستی
خرگاه برون زدی ز کونین در خیمه خاص قاب قوسین
هم حضرت ذوالجلال دیدی هم سر کلام حق شنیدی^{۱۶}

و سخت‌گیری و خشم او از این جا پیداست که :

مطلق از آن جا که پسندیدنی است دید خدا را و خدا دیدنی است
دیدن او بی عرض و جوهر است از عرض و جوهر آن سوتر است
دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که بدیدن نگفت

۵۰

انسان در نظر او بهار باغ روزگار و نگار زندان سرای دنیا است^{۱۷} . مقامی
والا دارد، خلیفه خداوند است و نظر زیادت بدو بوده است^{۱۸} . کرامت از او یافته و
خلعت شرافت از او برتن کرده است^{۱۹} . ارزش او به خلعتی است که یافته و
استعداد و اندیشه‌ای که دستگیر اوست :

آدمیم دفع ملک می‌کنم دعوی از آن سوی فلک می‌کنم

قیمتم از قامتم افزون تر است دورم از این دایره بیرون تر است
 آب نه و بحر شکوهی نگر حبه نه و گنج پژوهی نگر
 چون فلکم بر سر گنج است بای لاجرم سخت بلند است رای^{۲۰}
 با همه این‌ها انسانی که اندیشه او در عالم خاک نمی‌گنجد اگر به مقام والای
 خویش پی نبرد، روی در خلق کند و از وفا گریزان باشد ذره بی‌ارجی است که
 خاک خورد شود بهتر:

کشتی گل باش چو باد بهار تا نشوی لنگر بستان چو خار
 صورت شیریں دل شیریت نیست گرچه دلت هست دلیریت نیست...
 خلعت افلاک نمی‌زیبدت خاکی و جز خاک نمی‌زیبدت...
 عاشق خویشی توی صورت‌پرست زان چو سپهر آینه‌داری به‌دست
 گر جو سنگی نمک غم چشی دامن از این بی‌نمکی درکشی
 قصد وفا کن به وفا درگریز خلق چه باشد به خدا درگریز

۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲

مقایسه دین و دنیا سنجش تازه‌ای نیست، بشر تا چشم به دنیا گشوده و
 مظاهر طبیعی را گرداگرد خود دیده است، هم از آن بیم داشته و هم بدان امیدوار
 بوده است مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى^{۲۱}. نظامی نیز
 در این سنجش حق را به دین می‌دهد و پشت بردن می‌کند:

روی به دین کن که قوی پستی است پشت به خورشید که زردستی است

۱۲۷

دین، زادبرگ راه آخرت است که در آن راه آبادانی نیست و نم‌اشک باید آبش
 دهد:

توشه ز دین بر که عمارت کم است آب ز چشم آر که ره بی‌نم است

۱۹۷

دلی که از دین نیرو گیرد بر پنهانی‌ها آگاهی می‌یابد و بر ضمائر اشراف دارد و دارنده چنین دل خداوند گاری است دل بر خدا نهاده و خرسند:

دل به خدائی نه و خرسندی اینت جداگانه خداوندی...
آن دل کز دین اثرش داده‌اند زان سوی عالم خبرش داده‌اند

۱۳۶

خود را آینه دیگران می‌کند تا راه نشان داده باشد:

چند نظامی در دنیا زنی خیز در دین زن اگر می‌زنی

۱۵۱

دین چو به دنیا بتوانی خرید کن مکن دیو نباید شنید
می‌رود از جوهر این کهربا هر جو سنگی به منی کیمیا
سنگ بینداز و گهر می‌ستان خاک زمین می‌ده و زر می‌ستان

۱۳۶

تخیل توانای نظامی تصویرهایی از زیباترین صحنه‌های توصیفی را به صورت زمینه به خدمت می‌گیرد تا خواننده را به اندیشه وادارد و ژرفای ناراستی و دون همتی را به او بنماید که فضیلت انسانی و شرافت خویش را به بد نیالاید:

قرص جوین می‌شکن و می‌شکيب تا نخوری گندم آدم فریب
پیک دلی پیر و شیطان مباش شیر امیری سگ دربان مباش...
عذر به آن را که خطایی رسید کادم ازاین عذر به جایی رسید

۱۱۸

تمثیل‌های او همه آموزنده است، هم نیش است و هم نوش، بازگوکننده اندیشه‌های مردی پرتلاش، کوشنده و معتقد است که کثرتی و ناراستی را موجب بدبختی می‌داند و درستی را دیباچه خوشبختی می‌شمارد:

گر چو ترازو شده‌ای راست کار راستی دل به ترازو سپار

هر جو و هر حبه که بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو
 هست یکایک همه برجای خویش روز پسین جمله بیارند پیش
 با تو نمایند نهانیت را کم دهی و بیش ستانیت را
 خود مکن این تیغ ترازو روان گز نه فزون می ده و کم می ستان
 گل ز کزی خار در آغوش یافت نیشکر از راستی آن نوش یافت
 ۲۱۰-۲۱۱

پادشاه رعیت شکنی را که حجاج واردست به ستم برگشاده و در پی آزار مردمان
 است چون از سخن پیر پندآموز بیدار می شود و از گذشته پوزش می خواهد امید
 می دهد و نتیجه می گیرد:

راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار
 گر سخن راست بود جمله ذر تلخ بود تلخ که الحق فر
 چون سخن از راستی آری به جای ناصر گفتار تو باشد خدای^{۲۲}
 و معتقد است که نیکی و بدی به انسان باز می گردد و روزگار به طبیعت خویش،
 چیزی را بی پاسخ نمی گذارد:

هر که به نیکی عمل آغاز کرد نیکی او روی بدو باز کرد
 گنبد گردنده ز روی قیاس هست به نیکی و بدی حق شناس
 حاصل دنیا چو یکی ساعت است طاعت کن کنز همه به طاعت است

۱۳۲

ب - نمونه از جلوه های عشق :

معرفت هدف اوست و آن را در مراقبه و ریاضت می طلبد نه در پیچ و تاب
 «لَمْ وَلَانُسَلِّمْ» عقل و گفتار سکوت بخش نقل:
 فرق به زیر قدم انداختم وز سر زانو قدمی ساختم

گشته ز بس روشنی روی من آینه دل سر زانوی من
من که به آن آینه پرداختم آینه دیـــــده در انداختم

۶۸

چله نشینی و خلوت گزینی را اصل می داند و طبیعت بشری را کمترین نثاری می شمارد که باید به پای این پروانه رستگاری ریخته شود:

قدر دل و پایه جان یافتن جز به ریاضت نتوان یافتن
سیم ریاضت به طبایع شمار زر طبیعت به ریاضت سپار
تا ز ریاضت به مقامی رسی کت به کسی درکشد این ناکسی

۱۶۳

دل برای او نظرگاه پروردگار است و جایگاه حقیقت حقایق. معرفت را خانه است و پروردگار را آینه خانه، اعتبار انسان بدوست و جسم و جان طفیل او که:

دست در آویز به فتراک دل آب تو باشد که شود خاک دل
چون ملک العرش جهان آفرید مملکت صورت و جان آفرید
داد به ترتیب، کرم ریزشی صورت و جان را به هم آمیزشی
زین دوهم آغوش دل آمد پدید زان خلفی کو به خلافت رسید
دل که براو خطبه سلطانی است یکدش جسمانی و روحانی است
نور ادیمت ز سهیل دل است صورت و جان هر دو طفیل دل است

۹۰-۹۱

با این همه، آزمندی هایی در سرشت انسان است غالباً بی وجه و گمراه کننده:

جلمه عالم تو گرفتاری رواست چون بگذاری طلبیدن چراست
حرص بهل کو ره طاعت زند گردن حرص تو قناعت زند
مرکز این گنبد پیروزه رنگ بر تو فراخ است و بر اندیشه تنگ

۲۲۵

چاره این آزمندی قناعت است و ریاضت که انسان را از دام تعلّقات می‌رهاند و تاج رضا بر سرش می‌نهد:

ای به تو سر رشته جان گم شده	دام تو را دانه گندم شده
قرص جوین می‌شکن و می‌شکيب	تا نخوری گندم آدم فریب
چرک نشاید زادیم تو شست	تا نکنی توبه آدم درست
عذر به آن را که خطائی رسید	کدام از این عذر به جائی رسید

۱۱۸

هر کمری کان به رضا بسته شد	تا ابد از خدمت تن رسته شد
حرص رباخواه ز محرومی است	تاج رضا بر سر محکومی است
کیسه برانند بر این رهگذر	هر که تهی کیسه‌تر آسوده‌تر

۲۲۹

فنا پروانه باز گشت به اصل، و رساننده انسان به مقصود است:

عقل تو جانی است که جسمش توئی	جان تو گنجی که طلسمش توئی
کی دهد این گنج ترا روشنی	تا تو طلسم در او نشکنی

۲۳۱

جذبه حق و توفیق او را شرط معرفت می‌داند و شناخت را در زاویه مدرسه و در بحث‌های دراز دامن عقل نمی‌جوید:

مَنْزَل شب را تو دراز آوری	روز فرو رفته تو باز آوری
چرخ روش، قطب ثبات از تو یافت	باغ وجود آب حیات از تو یافت
غمزه نسرين نه ز باد صبا	از اثر خاک تو شد توتیا...
بنده نظامی که یکی گوی توست	در دو جهان خاک سرکوی توست
خاطرش از معرفت آباد کن	گردنش از دام غم آزاد کن

۳۹

از آن جا که طریقت، پیروی سنت رسول (ص) است، بایسته های آن بیرون از شریعت و احکام دینی نیست، این اشتراک، مانع تصوّر هرگونه تباین حتی در جزئیات اعمال می شود بدین رو علاوه بر نکته هایی که گذشت به برخی دیگر از این بایسته های مشترک فقط اشاره می شود:

توکل دنیا: نه بدان معنی که انسان از کوشش باز ایستد، بلکه بدان اعتبار که آستین بر سر عالم افشاند و نخوت ارباب مدارانه را از سر بیرون کند:

یک نفس ای خواجه دامن کشان آستنی بر همه عالم نشان
رنجه مشو راحت رنجور باش یک نفس از محتشمی دور باش...
صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند...
ملک رها کن که غرورت دهد ظلمت از این سایه چه نورت دهد

۱۳۳-۱۳۴

یقین و توکل: که نشانه ای از فنای صفات بشری است، منزلی مبارک که نتیجه بخش سعادت است و رساننده به مقصود:

هر که یقینش به ارادت کشد خاتم کارش به سعادت کشد
راه یقین جوی ز هر حاصلی نیست مبارک تر از این منزلی...
گر قدمت شد به یقین استوار گرد ز دریا نم از آتش برآر
هر که یقین را به توکل سرشت برکرم الرزق علی الله نوشت

۱۵۹

فرزانگی و گم روی: عشق راهی است پُر خون، که یادآور ناکامی های مجنون و سربازی های خیل عاشقان ناکام، به درازای ابدیت است. این راه را جوشی دیگر باید که رساننده به مقامات معنوی باشد و ملتزم کننده به عواطف انسانی، رفته توشه او در این سیر معنوی صفای درون و سینه چون آینه ای است که تجلی پروردگار را قابل است و خورشید حقیقت را مایل:

گنج نظامی که طلسم افکن است سینه صافی و دل روشن است

۲۵۰

اندیشه‌های اجتماعی و قطعه‌های انتقادی نیز مبتنی بر عشق به انسان و علاقه به انسانیت است. در صدر این اندیشه‌ها و باورها ملیت و ایران‌دوستی است: «... زمین عجم گورگاه کی است در او پای بیگانه وحشی پی است» در پی برگزیده و خسرت دیدار دادگران را دست‌مایه انتقاد از معاصران می‌کند و تلویحاً پایان ناخوش ششم را هشدار می‌دهد:

سیاست بین که می‌کردند ازین پیش نه با بیگانه با دردانه خویش

کجا آن عدل و آن انصاف سازی که با فرزند از آن‌سان رفت بازی...

جهان ز آتش‌پرستی شد چنان گرم که باد ازین مسلمانی ترا شرم

مسلمانیم ما، او گنبر نام است گر آن گبری، مسلمانی کدام است

۱۳۳-۱۳۴

انتقادهای غالباً ضمن تمثیل‌هایی هشداردهنده آمده است و این زمینه خود به جایگزینی بایسته‌های اخلاقی کمک می‌کند. بویژه که بیشتر نتیجه‌ها صریح است و مشخص:

سنجر کافلیسم خراسان گرفت کرد زیان کاین سخن آسان گرفت

داد در این دوده پرانداخته است در پر سیمرغ وطن ساخته است

شرم در این طارم از رق نماند آب در این خاک معلق نماند

۱۴۳

گاه هم همراه با توصیفی است نومیدکننده از هم‌زمانان حاسد که نامردمی‌شان را فرسنگ فرسنگ باید گریخت:

دورنگر کز سرنامردمی بر حذرند آدمی از آدمی

معرفت از آدمیان برده‌اند و آدمیان را ز میان برده‌اند

چون فلک از عهد سلیمان بری است آدمی آن است که اکنون پری است
با نفس هر که در آمیختم مصلحت آن بود که بگریختم

۱۳۵-۱۳۶

خودنمائی‌ها و کژاندیشی‌ها همه را از راه بدر کرده و در سراسیمه سقوط فرو
می‌برد:

راه روان کز پس یکدیگرند طایفه از طایفه زیرک‌ترند...
هرچه کهن‌تر بتزند این گروه هیچ نه جز بانگ ز بازوی کوه
آن که تو را دیده بود شیرخوار شیر تو زهریش بود ناگوار

۲۱۶

عامه مردم و حکومتگران‌شان نیز از این دایره بیرون نیستند، همگان چشم
دریدگانی بی‌شرم‌اند دور از جوانمردی و وفا که دانایان را رنجه دارند و هوشیاران
را در شکنجه، بدنامانی عهدشکن و ستمکارند که خلعت آنان رنج است و سپاس
از آنان فریاد:

حال جهان بین که سرانش کیند نامزد نامورانش کیند
این دوسه بدنام کهن مهد خویش می‌شکنند همه چون عهد خویش
من به صفت چون مه گردون شوم نشکنم اربشکنم افزون شوم
رنج گرفتم زحد افزون برند با فلک این رقه به سر چون برند
بر سخن تازه‌تر از باغ روح منکر دیرینه چو اصحاب نوح

۲۵۳-۲۵۴

در چنین زمانه‌ای گمنامی نکوتر، مباد که کس چون نظامی شهرند شهرت بی‌نظیر
و شعر جهانگیر خویش باشد:

برمکش آوازه نظم بلند تا چو نظامی نشوی شهرند

۲۵۶

با وجود این از اهمیت مقام والای خود و ارج سخنش آگاه است. اثر اندیشه را آن گاه که شعله برکشد سایه‌ای از پیغمبری می‌داند و شاعران این بلبان عرشی را، روز بازپسین در صدر پیروان انبیا می‌جوید:

قافیه‌سنان که سخن برکشند	گنج دوعالم به سخن درکشند
خاصه کلیدی که در گنج راست	زیرزبان مرد سخن‌سنج راست...
بلبل عرشند سخن‌پروران	باز چه مانند به آن دیگران
ز آتش فکرت که پریشان شوند	با ملک از جمله خویشان شوند
پردۀ رازی که سخن‌پروری است	سایه‌ای از سایه پیغمبری است
پیش و پسی بست صف انبیا	پس شعرا آمد و پیش انبیا

۸۱-۸۲

و شعر خویش را نقطه پیوستگی اعتقاد و عشق می‌شمارد که زاهد و راهب روی در آن دارند و خرقه به‌شکرانه برمی‌افشانند:

شعر به من صومعه بنیاد شد	شاعری از مصطبه آزاد شد
زاهد و راهب سوی من تاختند	هر دو به‌من خرقه درانداختند

۸۵

شعرش حاصل اندیشه‌ها و ابتکار اوست که نه برخوانش مگی نشسته و نه مگشش شکر آلود خوان دیگران است:

من که سراینده این نوگلم	باغ تو را نغز نوا بلبلم...
عاریت کس نپذیرفته‌ام	آن چه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبده‌ای تازه برانگیختم	هیکلی از قالب نو ریختم...
مایه درویشی و شاهی در او	مخزن اسرار الهی در او
بر شکر او ننشسته مگس	نه مگس او شکرآلای کس

۷۴

مرغ عرشی است که چون نوائی زند جمله مرغان شهر بانگ بر آرند و
صلای سلطنت او را با خروش خویش بر کوس روزگار باز کوبند:
شنیدم که بالای این سبز فرش خروسی سپید است بالای عرش
چو او برزند طبل خود در دوال خروسان دیگر بکوبند یال
همانا، که آن مرغ عرشی منم که هر بامدادی نوائی زنم
بر آواز من جمله مرغان شهر بر آرند بانگ اینت گویای دهر

۲۹

و سخندانی را بی آبرو شده چند «یک نانی» می داند که سر بر سر زانو نهاده اند و
اندیشه را بر کرسی قضاوت نشانده اند، از حکمت بهره ای ندارند و در این
پرده نوائی نمی دانند:

چشمه حکمت که سخندانی است آب شده زین دوسه یک نانی است
آن که در این پرده نوائیش هست خوش تر از این حجره سرائیش هست
با سر زانوی ولایت ستان سر نهد بر سر هر آستان

۸۲

و خدای را سپاس دارد که بدو توفیق داد تا گنجینه رازهای حکمت آمیز خویش را
پیش از به پایان رسیدن عمر به پایان رساند:
شکر که این نامه به عنوان رسید پیش تر از عمر به پایان رسید

۲۵۹

بی شک عشقی چنان جان بخش و احساس و عاطفه ای بدین سان کار ساز، انسان را
از سخت گیری های انحصار طلبانه و محدود کننده که گوش ها را می آگند و
چشم ها را بر دیدن نیکی ها می بندد باز می دارد. نظامی را ممکن بود اما ما را نه!
که آرزوهای حقیر و نیازهای روزمره حتی برای محبت های زودگذر مادی هم
فرصتی نمی گذارد:

جان همه روز از لگدکوب خیال وز زیان و سود وز خوف زوال
نی صفا می ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر^{۲۳}
امید که به انسانیت هم معتقد باشیم و درد عشق کارسازمان گردد.

یادداشتها

- ۱- دولت شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به تحقیق محمد عباسی، انتشارات بارانی ص ۱۴۳ ظاهرأ نتایج الافکار و شعرالعجم در پیروی او این نسبت را یاد کرده اند.
- ۲- برای شرح حال او: جامی - مولانا عبدالرحمن، نفحات الانس، به تصحیح مهدی توحیدی پور، انتشارات محمودی، تهران ص ۱۴۸.
- ۳- همان ۶۰۸، نیز تذکره دولت شاه ۱۴۳، شعرالعجم ج ۱ ص ۲۲۸.
- ۴- ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، فتوت نامه سلطانی، به اهتمام دکتر محمدجعفر محجوب، بنیاد فرهنگ ایران ص ۸ قس خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، به کوشش حیدری - مینوی، چاپ خوارزمی ص ۴۸.
- ۵- سوره ۱۶ آیه ۹۰، فتوت نامه، مقدمه ص دوازده.
- ۶- همان، هفتاد و هفت «نظر آقای دکتر محجوب».
- ۷- هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف، به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، انتشارات طهوری ص ۳۲۰.
- ۸- فتوت نامه، مقدمه، شصت و یک.
- ۹- همان جا.
- ۱۰- هرمان اته، تاریخ ادبیات، ترجمه دکتر شفیق، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۷۲-۷۳.
- ۱۱- نظامی گنجه ای، خسرو و شیرین، به تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، تهران ص ۱۱۵ «ارجاع های متن و حاشیه به همین چاپ است».
- ۱۲- نظامی گنجه ای، مخزن الأسرار، به تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات

- توس، ص ۵۱ و نیز در همین مورد ۱۹۷. «ارجاع‌های متن و حاشیه به همین چاپ است».
- ۱۳- خسرو و شیرین، ص ۴۰۲.
- ۱۴- نظامی گنجه‌ای، شرفنامه، به تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، تهران ص ۷۰ نیز خسرو و شیرین، ۷۲۱-۷۲۰.
- ۱۵- نظامی گنجه‌ای، هفت پیکر، چاپ وحید دستگردی، انتشارات علمی ص ۱۳.
- ۱۶- نظامی گنجه‌ای، لیلی و مجنون، تصحیح شادروان وحید دستگردی ج ۲ بخش ۲ ص ۱۵.
- ۱۷- باغ زمانه که بهارش توئی خانه غم‌دان که نگارش توئی مخزن ۱۹۹
- ۱۸- زان ازلی نور که پرورده‌اند در تو زیادت نظری کرده‌اند مخزن ۱۲۵
- صفات و خصوصیات انسان را در آثار نظامی - موضوع شماره‌های ۱۸-۱۹-۲۰- مقایسه کنید با ویژگی‌های کمالی انسان قرآنی که خود دلیل دیگری بر اصالت عشق و اعتقاد در ذهن نظامی است. پاره‌ای از ویژگی‌ها: خلیفه خدا (بقره ۳۰ انعام ۱۶۵)، مشتاق و آفریده بر فطرت (اعراف ۱۷۲، روم ۴۳)، موجود دوگانه و پذیرنده امانت (طه ۱۲۱، احزاب ۷۲، دهر ۳)، دارای کرامت و شرافت (اسراء ۷)، دارای استعداد شگرف (بقره ۳۳-۳۲-۳۱)، دارای نفس ناطقه و تشخیص‌دهنده (والشمس ۹-۸)، مشتاق دیدار پروردگار (انشقاق ۶) آرام‌گیرنده با یاد او (زعد ۲۸)، وظیفه پرستش (ذاریات ۵۶)، بهره‌ور از نعمت‌های زمین (بقره ۲۹، جاثیه ۱۳).
- ۱۹- مخزن ۱۵۳ نیز مقاله اول که مرتبه آدم را توصیف می‌کند ۱۱۵.
- ۲۰- مخزن ۲۴۷-۲۴۶.
- ۲۱- سوره طه آیه ۵۵ (شما را از این خاک آفریدیم و هم بدان خاک باز می‌گردانیم و هم بار دیگر از این خاک بیرون می‌آوریم).
- ۲۲- مخزن ۲۱۴-۲۱۳ نیز ۱۲۹ به بعد تمثیل دوبرگ برای نشان دادن آثار ستم و ۱۲۵ مقاله درعدل.
- ۲۳- جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی، تصحیح زینولد. ا. نیکلسون، به کوشش پورجوادی، چاپ امیرکبیر، دفتر اول ابیات ۴۱۲-۴۱۱.

مقایسه «رومئو و ژولیت» شکسپیر با «خسرو و شیرین» نظامی گنجوی

در میان شاهکار آفرینان ادبیات در زبان انگلیسی کمتر شاعری توانسته است تغزل و زیبایی ظاهری کلام و غنای معنی را مانند شکسپیر در آثار خود به نحوی بگنجانند که حلاوت و لطف و جاذبه‌اش را قرن‌ها حفظ کرده و چون گوهری تابناک جای والای خود را در پهنه ادبیات کشور انگلستان نگهدارد. در میان شعرای عظیم‌النظیر ایران زمین نیز نظامی گنجوی با آثاری نغز چون لیلی و مجنون و خسرو و شیرین ظرافت و لطافت و زیبایی و کشش و جاذبه عشق را آن‌چنان ظریف و دقیق بیان کرده است که آثار دل‌انگیز و جذاب وی قرن‌ها درخشیده و باز برجای خواهد ماند و خواهد درخشید.

صرف‌نظر از شباهتهای بارز در کاربرد صنایع ادبی و زیبایی کلام در دو اثر مورد بحث، که می‌تواند ابزار کار هر استاد سخنی تلقی گردد، متن اصلی هردو داستان دارای شباهتهائی به شرح زیر است:

۱- هردو شاعر با خلق ترکیبات نو و ابداع معانی و مضامین تازه و انتخاب کلمات به جا و دقیق و مناسب موضوع و زمان و مکان و حال و وضعیت‌های گوناگون و با به کار بردن تشبیهات و استعارات بدیع و دلنشین نه تنها آثار خود را جاودانی ساخته‌اند بلکه تازگی و حلاوت و عذوبت و غنای تازه‌ای به زبانهای

انگلیسی و فارسی بخشیده‌اند.

الف - حکیم نظامی، استاد مسلم داستانسرایی در میان شعرای فارسی زبان با ایجاد و تکمیل روش خاص خود این رشته را به حد کمال رساند (صفا، ص ۳۵۵) و به قول دکتر صورتگر، «کار مهم نظامی پرداختن داستان است. در این داستانهای معروف که قرنهای مردم ایران را به طرب آورده وقایع و اشخاص و مناظر پی در پی عوض می‌شوند و هریک از آنها فرصتی به دست گوینده سخن پرداز برای توصیف و تشریح جزئیات فراهم می‌کند» (صورتگر، ص ۴۷). وی اضافه می‌کند که نظامی هیچیک از این فرصتها را ضایع نمی‌کند و همه جا با هوشیاری و نازک بینی بسیار به هنرنمایی می‌پردازد و جزئیات مناظر و وقایع و قیافه و قامت و رفتار اشخاص داستان از نظر شما پنهان نمی‌ماند و در اثر همین توجه بجزئیات ساخته انگشت هنرمند و خامه افسونگر او از نعمت کمال که زبیده آثار خالد و جاودانی و ابدی است برخوردار است. (همان منبع)

ب - توصیف بالا به طور کامل در مورد شاعر و نمایشنامه‌نویس بزرگ و جاودانه انگلیسی که شاهکارهایش از کمال زیبایی، موسیقی کلام و سحر و غنای تخیل و ابداع هنرمندانه (مکیت، ص ۹) سرشار است نیز صادق می‌باشد. زیرا این نمایشنامه‌نویس و داستانسرای بزرگ یکی از نازک خیال‌ترین شعرای غزلسرای انگلیسی نیز محسوب می‌گردد و غزلیات یا (Sonnet) های او در ترسیم ظرایف و نکات دلپذیر، عشق و عاشقی، در نقاشی ظواهر طبیعت، زیبایی‌های معشوق و صدها نکته باریکتر از مو دست کمی از حکیم خوش بیان گنجه ندارد. و از این نظر ظرافت طبع و زیبایی کلام و ترسیم وقایع، حالات و صحنه‌های پرشور و شراردار که هر دو شاعر به حد کمال نمودار است. و هر دو شاعر هنر خود را در داستان‌سرایی به حد کمال رسانده‌اند.

نیازی نیست ازین بابت از دو کتاب مورد بحث نمونه‌ای ذکر کنم که هر دو

کتاب از ابتدا تا آخر پُر است از چنین نمونه‌های جذاب و جاودانی.

۲- نکته دیگری که می‌توان مورد توجه قرار داد اینست که هر دو شاعر داستانرا قهرمانان داستانهای خود را از شاهزادگان و بزرگان طراز اول انتخاب کرده و وقایع پُرشور زندگی آنان را به ترسیم کشیده‌اند:

رومئو و ژولیت فرزندان دو خانواده از اشراف «ورونا» یعنی «مونتآگو» و «کاپولت» می‌باشند این دو خاندان با یکدیگر اختلافی دیرینه داشته‌اند که دامنه آن به اطرافیان و حتی مستخدمین آنها کشیده و همین اختلاف و در کنار آن بازی سرنوشت، عاقبت منجر به مرگ دو دلدادۀ جوان، اندکی پس از ازدواج محرمانه‌شان می‌گردد. این تراژدی غم‌انگیز سرانجام به تنبّه و آشتی سران دو خانواده منجر می‌شود.

قهرمانان داستان نظامی نیز از اشراف و بزرگان کشور می‌باشند. یک طرف خسرو پادشاه ساسانی و طرف دیگر شیرین برادرزاده فرمانروای ارمنیان است و حکیم بزرگ گنجه نیز مانند شکسپیر قهرمانان داستان خود را به نابودی می‌کشاند تا نتیجه اخلاقی بگیرد زیرا نابودی آن دو به زعم نظامی، مکافات اعمالی است که در گذشته مرتکب شده‌اند. در آخر این مقاله اشاره‌ای به این مورد نیز خواهد رفت.

۳- هیچیک از دو شاعر توانا داستان شاهکارهای خود را از خود ابداع نکرده و از داستانهای که سالیان دراز در میان مردم شایع بوده و از تکرار آن نسلهای زیادی لذت می‌برده‌اند استفاده کرده‌اند.

دکتر ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: داستان عشقبازیهای خسرو شیرین از جمله داستان‌های اواخر عهد ساسانی است که در کتابهایی از قبیل المحاسن والاضداد جاحظ بصری و غرر اخبار ملکوک الفرس ثعالبی و شاهنامه فردوسی آمده است. (صفا، ص ۳۵۵).

درین داستان‌ها عشقبازی خسرو با شیرین (سیرا) کنیزک ارمنی (یا آرامی) از عهد هرمز آغاز شده و همین کنیزک است که بعدها از زنان مشهور حرمسرای خسرو گردید. لیکن در خسرو و شیرین نظامی شیرین شاهزاده ارمنی است. گویا این داستان بعد از قرن چهارم تا دوره نظامی [اواخر قرن ششم] توسعه و تغییراتی یافته و با صورتی که در خسرو و شیرین می‌بینیم به نظامی رسیده است. (همان منبع).

خود نظامی نیز اشاره‌ای دارد به شرح داستان خسرو شیرین توسط حکیم طوس، فردوسی و یادآوری می‌کند آنچه وی در کتاب خود آورده است تکرار گفته‌های مرد «دانا» یعنی فردوسی نیست بلکه در شبه‌ای از عشقبازی که ناگفته مانده بود سخن رانده است:

حکیمی کاین حکایت شرح کرد است حدیث عشق از ایشان طرح کردست
نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را باز
در آن جزوی که ماند از عشقبازی سخن راندم، نیت بر مرد غازی
در آغاز داستان خسرو شیرین نیز متذکر می‌گردد که داستان را از گفته‌های «پیر سخن گوی» و از افسانه‌های «کهن» نقل قول می‌نماید:

چنین گفت آن سخن‌گوی کهن زاد که بودش داستانهای کهن یاد
همچنین در سابقه و مأخذ داستان خسرو شیرین حکیم گنجیه می‌فرماید:

بیاضش در گزارش نیست معروف که در بردع^۱ سوادش بود موقوف
ز تاریخ کهن‌سالان آن بنوم مرا این گنجنامه گشت معلوم

به‌طوری که ملاحظه می‌شود نظامی به همه یا اکثر روایات مختلف داستان خسرو شیرین وقوف داشته و از چند و چون همه آنها مطلع بوده است و جز این از بزرگی

۱- بردع یکی از ولایات ارمنستان است. (وحید دستگردی - خسرو شیرین،

چون او انتظار نمی‌رود. و بهمین علت است که کار این بزرگان چون براساس آگاهی کامل و مطالعه عمیق استوار است همیشه باقی می‌ماند.

داستان رومنو و ژولیت نیز به صورت‌های گوناگون مدت چند قرن در اروپا مشهور بوده مثلاً قسمتی که مربوط به نوشیدن داروی خواب آور است خیلی قدیمی است و به گزنوفون یونانی اهل افروز نسبت داده شده و داستان دو خانواده اشرافی و اختلاف‌های آنان با جزئی تفاوت‌هایی مربوط به قرن سیزدهم میلادی (سه قرن قبل از شکسپیر) است که در داستان «پرگتوریو» (Pergotorio) بقلم دانتی شاعر و نویسنده ایتالیایی ذکر شده ولی خود داستان در «ایل نوولینو» (Il Novellino) در سال ۱۴۷۶ بوسیله «ماسوجیوسالرینتانو» (Masuccio Salernitano) به رشته تحریر درآمده و ۵۰ سال بعد نویسنده‌ای موسوم به «لونیچی دون پرتو» (Luigi Don porto) آنرا به صورت تازه‌ای نوشت و اسامی بیشتر بازیگران را ابداع کرد. (بازارگادی ص ۱۳-۱۲) همین داستان بعدها در اواسط قرن شانزدهم با تغییرات تازه‌ای در آثار «سوین» (Sevin) فرانسوی به چشم می‌خورد و در سال ۱۵۶۲ «آرتور بروک» (A. Brooke) انگلیسی با الهام از داستان منظوم «چوسر» (Chaucer) موسوم به «ترایلوس و کرسیدا» (Troilus & Cressida) آنرا به صورتی نو می‌آفریند. ترجمه دیگری هم پس از آن بوسیله نویسنده انگلیسی «ویلیام پینتر» (W. Painter) به نام «قصر لذات» (Palace of Pleasure) انجام گرفته است. (همان منبع).

بدین ترتیب این داستان در تمام اروپا مشهور بوده ولی هر کدام با دیگری جزئی تفاوت‌هایی داشته است و احتمال دارد شکسپیر بیش از هریک از منابع فوق از منبع اخیر استفاده کرده باشد.

بدین ترتیب هردو شاعر بزرگوار منابع موجود در میان مردم را مورد استفاده قرار داده ولی آثاری که با قلم‌های سحرآمیز خود خلق کرده‌اند آب و

رنگ و جلوه و جلایی جاودانی به دو داستان قدیمی بخشیده است که همیشه باقی خواهد ماند.

۴- متن اصلی هردو داستان یعنی رومئو و ژولیت و خسرو و شیرین بر محور عشق و عاشقی استوار بوده و شور و شوق و فداکاری و از جان گذشتگی دلباختگان آنها را رونقی خاص می‌بخشد. درین زمینه نیز نیازی به شاهد و نمونه نیست که هر جای هریک از دو کتاب مذکور را بگشائیم نمونه‌ای بارز از این موارد می‌باشد و این خصیصه‌ایست که در کمتر اثری یافت می‌شود که از ابتدا تا انتها پُر از شاهیت‌های نغز و دلفریب و نمونه باشد.

۵- هر دو داستان قهرمانان مرد به‌تصور اینکه معشوقه‌هایشان مرده‌اند (درحالی که آنها عملاً زنده بودند) خود را می‌کشند و دلدادگان زن با مشاهده جسد بی‌جان محبوب با نیش جانگرای خنجر به‌زندگی خود خاتمه می‌دهند. (البته در اینجا فرهاد با رومئو و شیرین با ژولیت مقایسه شده‌اند).

الف - رومئو با این پندار که معشوق وی دارفانی را بدرود گفته است، خود را با زهر هلاک می‌کند. جالب آنکه راهبی که قرار بود خبر بیهوشی ژولیت را در اثر داروی خواب‌آور به اطلاع رومئو برساند با یک بازی ساده تصادف گرفتار شده و «لارنس»، راهب دوم که از ماجرای گرفتاری وی آگاه می‌گردد با همه تلاشی که به عمل می‌آورد، وقتی به محل حادثه می‌رسد که «سرنوشت» کار خود را کرده است:

رومئو.....

ای دیدگان من، از آخرین نگاه خود بهره برید.

ای بازوان! برای آخرین بار وداع کنید،

و ای لبها که دروازه تنفسید.

با بوسه‌ای پاک مهر خود را به سودای نابهنگامی بگذارید،

که همه چیز را دستخوش مرگ می سازد.

(زهر را بیرون می آورد)

بیا ای راهنمای تلخ! بیا ای رهبر نامطبوع!

ای ناخدای مأیوس! اکنون قایق خود را

که از دریا بیزار و بیمار شده به روی صخره ها فروکوب

این را به سلامتی عشق خود می نوشم

(زهر را می نوشد)

ای عطار راستگو! داروی تو عجب تأثیری دارد!

پس با این بوسه جان می سپارم.

(لارنس راهب (راهب دومی) با فانوس و بیل و اهرم وارد می شود)

متأسفانه وقتی از راه می رسد که از رومئو جز جسدی بی جان برجای نمانده است و ژولیت تازه دارد به هوش می آید.

ب - در زیر داستان خسرو و شیرین، فرهاد با شنیدن خبر جعلی مرگ

شیرین توسط فردی که از سوی خسرو اجیر شده بود با تیشه فرق خود را شکافته و از کوه به پایین پرتاب می گردد.

سوی فرهاد رفت آن سنگدل مرد زبان بگشاد و خود را تنگدل کرد

که ای نادان غافل در چه کاری؟ چرا عمری به غفلت می گذاری

بگفتا بر نـشـاط نام یاری کنم زینسان که بینی دستکاری

چه یار آن یار کو شیرین زبانت مرا صد یار شیرین تر ز جانست

چو مرد ترش روی تلخ گفتار دم شیرین ز شیرین دید درکار

برآورد از سر حسرت یکی باد که شیرین مرد و آگه نیست فرهاد

درینا آن چنان سر و شغنیباک ز باد مرگ چون افتاد بر خاک

ز خاکش عنبر افشاندند بر ماه به آب دیده شستندش همه راه

هم آخر با غمش دمساز گشتند سپردندش به خاک و باز گشتند
 درو هر لحظه تیغی چند می‌بست به رویش در درینی چند می‌بست
 چو گفت آن زلف و آن خال‌ای درینا زبانش چون نشد لال ای درینا
 کسی را دل دهد کین راز گوید ؟ نبیند، و ببیند باز گوید
 جو افتاد این سخن در گوش فرهاد ز طاق کوه چون کوهی در افتاد
 برآورد از جگر آهی چنان سرد که گفתי دور باشی بر جگر خورد
 به زاری گفت کاوخ رنج بر دم ندیده راحتی در رنج مردم

و این درحالی اتفاق می‌افتد که شیرین به سلامت در کاخ خود می‌زیست.

ج - جالب‌تر از همه سرانجام کاملاً یکسان و تلخ زندگی ژولیت و شیرین «دو قهرمان زن داستان» است. هردو (ژولیت پس از «به‌هوش آمدن» در کنار جسد شوهرش) و شیرین که بعد از، از میان رفتن فرهاد و ازدواج با خسرو جای خالی او را با عشق خسرو پُر کرده و تمام وجود خود را وقف همسرش کرده بود، پس از «برخاستن از خواب» و تشییع بی‌سابقه و پُر جلال جسد همسر، هردو پس از بوسیدن لب‌های بی‌جان همسران خود با خنجر می‌کشدند که در سینه فرو می‌برند دارفانی را وداع می‌گویند، جالب اینکه هردو صحنه خودکشی ژولیت «با خنجر» و خودکشی شیرین «با خنجر» در دخمه‌ای که جسد شوهران آنها در آن قرار داشت و با نگهبانان و بزرگان احاطه شده بود اتفاق می‌افتد.

در کنار دخمه آرامگاه خسرو همه بزرگان شهر حضور داشتند و در کنار دخمه آرامگاه رومئو و ژولیت شاهزاده «فرمانروای شهر» و سران دو خانواده بزرگ شهر و دیگر بزرگان حضور پیدا می‌کنند.

ژولیت : این چیست ؟ یک جام در دست عشق حقیقی من است ؟ (اشاره

به جسد بی‌جان رومئو).

پس زهر موجب این مرگ نابهنگام شده است.

ای حریص، تو تمام آن را نوشیده و یک قطره
 به جان گذاشته‌ای که مرا بعد از تو یاری کند.
 من لبان تو را می‌بوسم، شاید زهری روی آن مانده باشد.
 که چون داروی مرگ جان مرا بگیرد.
 آه، لبان تو هنوز گرم است.
 (قراولان و مستخدم پاریس (که قرار بود با ژولیت ازدواج کند)
 وارد می‌شود.....

ژولیت - صدا می‌آید؟ پس من هم باید عجله کنم
 ای خنجر مهربان! این هم غلاف تو است.
 همانجا بمان و بگذار بمیرم (خود را خنجر می‌زند و می‌افتد)
 حکیم نظامی پایان دلگداز شیرین را بدین نحو بیان می‌کند:

جان دادن شیرین در دخمه خسرو

جو صبح از خواب نوشین سر بر آورد	هلاک جان شیرین بر سر آورد
[سیاهی از حبش کافور می‌برد	شد اندر نیمه ره کافوردان خرد
ز قلعه زنگی در ماه می‌دید	چو مه در قلعه شد زنگی بخندید]
بفرمودش به رسم شهریاری	کیانی مهدی از عود قماری
گرفته مهد را در تخته زر	برآموده به مروارید و گوهر
به آئین ملوک پارسی عهد	بخوابانید خسرو را در آن مهد
نهاد آن مهد را بر دوش شاهان	به مشهد برد وقت صبح گاهان

....

چو مهد شاه در گنبد نهادند بزرگان روی در روی ایستادند

....

میان در بست شیرین پیش موبد	به فراشی درون آمد به گنبد
در گنبد به روی خلق در بست	سوی مهد ملک شد دشنه در دست
جگرگاه ملک را مهر برداشت	بیوسید آن دهن کاو بر جگر داشت
بدان آیین که دید آن زخم را ریش	همان جا دشنه‌ای زد بر تن خویش
به خون گرم شست آن خوابگاه را	جراحت تازه کرد اندام شه را
پس آورد آنکهی شه را در آغوش	لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش
به نیروی بلند آواز برداشت	چنان کان قوم از آوازش خبر داشت
که جان با جان و تن و باتن بییوست	تن از دوری و جان از داوری رست
به بزم خسرو آن شمع جهانتاب	مبارک باد شیرین را شکر خواب
به آموزش رساد آن آشنائی	که چون این‌جا رسد گوید دعایی
کالهی تازه‌دار این خاکدان را	بیامرز این دو یار مهربان را
زهی شیرین و شیرین مردن او	زهی جان‌دادن و جان‌بردن او
چنین واجب کند در عشق مردن	به جانان جان چنین باید سپردن

۶- هر دو شاعر عشق یعنی لطیف‌ترین و بهترین احساس انسانی و همچنین بهترین پاک‌باختگان قهرمان داستان خود را قربانی می‌کنند تا از داستان خود نتیجه اخلاقی بگیرند.

در اندیش ای حکیم از کار ایام که پاداش عمل باشد سرانجام
 نماند ضایع ارنیک است اگر دون کمر بسته بدین کار است گردون
 منظور هردو شاعر آن بوده که بدین طریق بشر را که به شر آلوده است
 به‌خود آورند تا مگر از حسادت و کینه و خودخواهی و تنفر و اختلاف و بدی
 دست بردارد.

الف - شکسپیر رومئو و ژولیت، بهترین گل‌های حاصل زندگی دو خاندان
 سرشناس وروناي ایتالیا را که سالیان دراز اسیر کینه و نفرت و اختلافات

خانوادگی بودند قربانی می‌کند. تا در آخر موعظه کند که از رفتار ناشایست و کارهای غیرانسانی دست بشویند و چنان نیز می‌شود: پس از نابودی دو دلدادۀ فداکار، سران دو خانواده و جمعی از بزرگان و بستگان آنها و «شاهزاده» فرمانروای شهر در جلو دخمه‌ای در گورستان که اجساد در آنست جمع آمده و پس از بازجویی از «لارنس» راهب و خواندن نامۀ رومنو، شاهزاده می‌گوید:

شاهزاده - این سخنان راهب را تأیید می‌کند.

و شرح عشق بازی و خبر مرگ وی را ذکر می‌نماید.

این‌جا نوشته است که زهر از عطاری فقیر خریداری شده

و با آن خود را به این گورستان رسانده

که در آن‌جا بمیرد و به جولیت پیوندد.

این دشمنان یعنی کاپولت و مونتاگو کجا هستند؟

بینید چه تنبیهی نصیب تنفر شما گردیده.

که خداوند بوسیله عشق، خوشبختی شما را نابود ساخته است.

و من هم به خاطر اغماضی که نسبت به کینه شما روا داشته‌ام

چندین تن از نزدیکان خود را از دست دادم.

پس همگی تنبیه شده‌اند.

این ماجرا همان‌گونه که اشاره شد، به آشتی دو خانواده که سالیان دراز در

آتش کینه و نفرت می‌سوختند منجر می‌گردد.

ب - نظامی نیز جابه‌جا در طول شاهکار خود مفاهیم عبرت‌انگیز را

به صورت کاملاً روشن و واضح در پیش چشم خوانندگان خود به تصویر درمی‌آورد

برای نمونه به هنگامی که خسرونامه طنزآمیز را درسوک فرهاد برای شیرین ارسال

می‌دارد و پس از جنایتی که درمورد مرگ فرهاد مرتکب شده دل آزرده او را به

آتش می‌کشد و به مصداق «کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است» شیرین نیز با

کمک «همت زهرآلود» یا نیروی مانیه تیسیم از راه دور مریم سوگلی خسرو را به نابدی می کشاند و خسرو که خود با فرستادن پیر بدسگال و دادن خبر دورغ مرگ شیرین باعث کشته شدن عزیز شیرین یعنی فرهاد گردیده بود در زمانی اندک پس از آن ماجرا خود سوگلی عزیز خود را چون گلی پرپر بر باد رفته یافته و خود گرفتار همان دردی که بردل نازک شیرین نشانده بود گردیده و در آتش حرمان یار به سوک می نشیند.

چو خسرو برفسوس مرگ فرهاد به شیرین آن چنان تلخی فرستاد
چنان افتاد تقدیر الهی که بر مریم سر آمد پادشاهی
چنین گویند شیرین تلخ زهری بخوردش داد از آن کو خورد بهری
و گر می راست خواهی بگذر از زهر به زهر آلود همت بردش از دهر

ولی ماجرای بادافراه و مکافات عمل به همین جا پایان نگرفته و در آخر داستان نه تنها خسرو به دست فرزند خود به مکافات جنایت هولناک خود می رسد، بلکه شیرویه همان بلایی را که شیرین بر سر مریم مادر وی آورده بود بر سر خسرو همسر دلبد شیرین می آورد تا شیرین نیز بادافره گناه خویش را ببیند و سرانجام خود را در کام مرگ اندازد.

بدین ترتیب هر دو شاعر در عین حالی که عامل اصلی نابودی قهرمانان داستان خود را نتیجه اعمال و رفتارهای بی رویه و نسنجیده انسان می دانند، شاعر انگلیسی دست سرنوشت و تقدیر را نیز باز می گذارد و با دست تصادف و اتفاق که در زندگی همگان نقش های مؤثر بازی می کند، سرنوشت آنان را رقم می زند و قهرمانان داستان خود را به کام مرگی رقت انگیز می فرستد و شاعر بزرگ و متدین آذربایجان همان گونه که باور هر مسلمان متدین و با ایمان است بازیهای زندگی و سرانجام کار را محصول کشتزار اعمال خود قهرمانان و آنچه خود با دست خود کشته اند تلقی کرده و به خواننده می فهماند که:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
جابه‌جا به‌وی گوشزد می‌کند که «چنان افتاد تقدیر الهی» و «کمربسته بدین
کارست گردون» و حکم نهایی با تقدیر است و سرنوشت زیرا آنچه باید بشود
خواهد شد:

اگر صد گوسفند آید فرا پیش برد مگر از گله قربان درویش
در خاتمه لازم است ببینیم که علت این شباهت‌ها در آثار این دو سخن‌سرای نامی با
وجود بُعد مسافت، به‌خصوص با وسایل ارتباطی قدیم، و چند قرن فاصله زندگی
آنان چگونه می‌تواند تفسیر شود:

به‌نظر نگارنده این موضوع می‌تواند با سه پدیده جدا از یکدیگر در ارتباط
باشد:

اول - اساطیر و افسانه‌های قومی و باورهای مردم درباره جهان هستی و
نیروهای گوناگونی که می‌پنداشتند، از منابع و جهات مختلف زندگی و هستی
آنان را در کنترل خود دارند.

به‌نظر مهرداد بهار «اساطیر در سه موضوع به بحث می‌پردازند: نخستین
بحث در چگونگی جهان خدایان، دشمنان محتمل ایشان و آفرینش جهان مادی و
معنوی است که در واقع سخن بر سر بیان سرآغاز هستی و آفرینندگان آنست.
موضوع مورد بحث دیگر اساطیر - به‌معنای کلی آن - داستانهای حماسی است که
بازمانده دوران شکل‌گرفتن اقوام و استقرار ایشان در اعصار کهن به‌شمار می‌آید و
نیز بعضی قصه‌ها و افسانه‌ها که در کنار آنها قرار گرفته و بازمانده است. سومین
موضوع مورد علاقه و بحث اساطیر مسائل مربوط به پایان جهان و زندگی پس از
مرگ است. (بهار، ص ۷۷).

لذا افسانه‌ها و داستانهای حماسی، پهلوانی، عشقی، ایثارگری، نیکی،
بدی، توطئه‌ها مردمی‌ها و نامردمی‌ها که در ادبیات عامیانه همه ممالک جهان

وجود دارد، در صورتی که ریشه‌ای مشترک در همان اساطیر داشته باشند، که بسیاری از آنها دارند، طی قرون و اعصار سینه به سینه نقل شده و از کشوری و سرزمینی به نقاط دیگر جهان، که با همه پهنای خود گوشه‌ای کوچک و در بسته و محدود بیش نیست، منتقل شده و به اشکال و روایات و سرانجام‌های گوناگون تغییر شکل یافته‌اند یعنی در طی این سفرها در قرن‌ها و اعصار - در عمق - و در شهرها و بلاد جهان - در طول و عرض - و در میان ملل و مردم گوناگون، هربار زیر تأثیر مسائل زیباشناسی - افکار و سبک و ذوق و سلیقه شاعر و گوینده و اثرات اصول و اعتقادات ملی و مذهبی مردم نسبت به آفرینش و سرانجام جهان از سوی دیگر هربار با رنگهای تازه و جلوه‌های نوینی جلوه گر شده‌اند.

مثلاً دکتر ولادیمیر مینورسکی اصل داستان ویس ورامین را در ادبیات پهلوی می‌داند که برخی از سخندانان آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند. (محبوب، ص ۱۹) و «شاعر هنگام پروراندن داستان افکار و اطلاعات خود را در آن گنج‌خانه است» (همان منبع، ص ۲۲).

همچنین در خلق شاهنامه گفته می‌شود فردوسی تحت تأثیر منابع داستان‌هایش که به زبان فارسی دری بوده و با به کار بردن زبان عادی و عمومی اهل خراسان کلمات عربی را در شعر خود کمتر به کار برده ولی «در داستان اسکندر تحت تأثیر یک مأخذ عربی یا ترجمه آن که طبعاً حاوی مفردات بیشتری از عربی بوده است لغات تازی بیشتری به کار برده». (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ صص، ۵۰۱-۵۰۰) مثال درین زمینه فراوان است که برای اجتناب از اطناب کلام به همین مختصر اکتفا می‌شود.

بدین ترتیب اگر چه منشاء بعضی از افسانه‌ها و داستانهای فولکوریک یکی بوده باشد، در طول قرن‌ها و در مکانهای گوناگون تغییرات فراوان یافته و به اشکال مختلف نقل گردیده است. ازین رو بعضی مطالب و مسائل مشابه در آنها دیده

می‌شود که گاه به هم نزدیک و قابل تطبیق است و گاه بسیار دور و ناهم‌اند.

دوم - اشتراک سر منشاء قومی و قبیله‌ای، چنانکه ایرانیان، هندیان و اروپایی‌ها از نژاد آریایی منشعب شده‌اند. بدیهی است که باورها و اعتقادات مشترکی نیز داشته‌اند که به تدریج تغییر کرده است. و همان گونه که با مطالعات زبان‌شناسی می‌توان ریشه‌های بسیاری از لغات مشترک را در زبانهای آنها ردیابی کرد که امروز از نظر تلفظ و آهنگ کلام و حتی کتابت بسیار از یکدیگر دور شده‌اند، به همان گونه نیز می‌توان حدس زد که بسیاری از افسانه‌ها و داستانهای که در قرون گذشته سینه به سینه در میان آنها رایج بوده است، و حتی بسیاری از داستانها و اشعار عامیانه امروزی ما ریشه در یک آبشخور داشته‌اند. به گونه‌ای که گفته می‌شود «تاجر ونیزی» شکسپیر از افسانه قدیم «دیوان بلخ» و نمایشنامه «مکبث» از داستان بهرام چوبینه و هرمز پادشاه ساسانی و تصادف او با زنی غیبگو با ذکر منابع گرفته شده است (حکمت، ص. ۷) و خسرو و شیرین در کتاب المحاسن ذکر شده است (محبوب، ص. ۲۲).

عامل دیگری که باعث انتقال داستانها، اشعار، آداب و رسوم و فرهنگ کشورها و تأثیر متقابل یکی در دیگری می‌شود ترجمه‌ها و سفرنامه‌ها و مناسبات سیاسی و تجاری است که از دیرباز و قدیم‌ترین ایام در میان ملل مختلف وجود داشته است، به طوری که به قول آقای حکمت، «مسلماً شاعر انگلیسی (شکسپیر) را با آثار و ترجمه‌های ادبیات شرقی به زبان ایتالیایی و نیز به سفرنامه‌های سیاحان اروپایی از قرن پانزدهم به بعد که به ایران سفر می‌کرده‌اند نظر بوده است. چه در آن زمان که تجار ونیزی و سفرای اسپانیا و ایتالیا به دربار سلاطین تیموری و صفوی و تراکمه آذربایجان آمد و شد می‌کرده‌اند آوازه کشور ایران به گوش مردم اروپا می‌رسیده و شاعر انگلیسی را نیز از آن سهمی بوده است (حکمت، ص. ۷).

دکتر لارنس لاک هارت در مقاله‌ای که در مجله انجمن ایران شماره ۴ سال

۱۹۵۲ به چاپ رسانده است نظریات فوق‌الذکر را تأیید می‌کند و اشاره می‌نماید که شکسپیر تحت تأثیر سفرنامه‌های سرآنتونی شرلی که دربار شاه عباس (ملقب به صوفی اعظم) مراده داشته دوبار کلمه «صوفی» را به معنای «شاه ایران» در نمایشنامه «شب دوازدهم» به کار می‌برد. و در جای دیگری به «لباس ایرانی» اشاره می‌کند. و سرمنشاء نمایشنامه «انتونی و کلئوپاترا» را مربوط به لشکرکشی‌ها و جنگ‌های میان «بولیوس» و «انتیدیوس باسوس» در سالهای ۳۹ و ۳۸ قبل از میلاد در شام با لشکر پارت‌ها می‌داند که در جنگ دوم «پاکوروس» پسرارد (اردوان) پادشاه پارت (اشکانی) به قتل می‌رسد (منبع قبلی) اشارات جالب دیگری نیز درین زمینه هست که توجه خوانندگان گرامی را به منبع مذکور جلب می‌کنم. و سوم اینکه مردم سراسر دنیا از هر رنگ و نژاد و با هر عقیده‌ای که باشند از یک سری عواطف و احساسات و نیازها و امید و آرزوهای یکسان برخوردارند و در تمام طول تاریخ، نیز در همه جای دنیا اکثر مواجعه با ناملایمات و مشکلات و سختی‌ها بوده و در همه اجتماعات گرفتار خودسری‌ها و خودکامگی‌ها و نامردی و نامردمی‌های عده معدودی خودپرست و سودجو بوده‌اند و هنوز هم هستند. لذا متفکرین و شعرا و نویسندگان و بزرگان علم و ادب همیشه کوشش بر آن داشته‌اند که با ارائه داستانهای عبرت‌انگیز و پند و اندرز، همه را به سوی اخلاق و انسانیت و درستکاری و مردی و مردانگی رهبری کنند و چون جهان‌بینی‌های مردم و مسائل اخلاقی و تربیتی در جوامع مختلف متفاوت است، چنانکه در یک جامعه موسیقی و رقص هنر به حساب می‌آید و در جامعه‌ای دیگر مطرود می‌باشد، متفکرین و هنرمندان داستانهای اقتباس شده را در طول سالهای دراز و قرنهای طولانی با رنگ‌های مورد نظر خود رنگ آمیزی کرده و هریک را به نحو مورد دلخواه خود تغییر داده‌اند. اینست که به تدریج یک موضوع و حادثه و داستان شکل‌های گوناگون و گاه آن قدر متفاوت می‌گیرد که بازشناختن آن از منبع اصلی‌اش

به سادگی صورت پذیر نیست.

لذا شباهتهای زیادی میان کارها و سرانجام قهرمانان داستانهای عشقی یک شاعر و نویسنده، یک دوره ادبی و یک ملت و گاه ملل و ادیان مختلف مشاهده می گردد. به طوری که در داستانهای عاشقانه‌ای چون «انتونی و کلئوپاترا»، «تراپلوس و کرسیدا» و «رومنو ژولیت» سه نمایشنامه داستانی از شکسپیر سرانجام عشاق پاک باخته به ناکامی منجر می شود. و در داستانهای دیگر عشقی - تراژدی، «درمیان سایر ملل نظیر داستانهای (یهودی - اسلامی) مانند سلیمان و بلقیس، یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون نیز سرانجام تلخ نصیب پاک باختگان می شود (مقدمه ویس ورامین ص ۲۲). و این شباهت هاست که ناچار خواننده را به تفکر وامی دارد.

شاید این مختصر انگیزه‌ای باشد تا در آینده پژوهشگران و آنها که در راه ادبیات تطبیقی گام برمی دارند - و جای این گونه بررسی ها در ادبیات فارسی بسیار خالی و کارهای انجام شده بسیار اندک است - بتوانند در گوشه و کنار و زوایای گذشته‌های دور و در اعماق تاریخ و ادب و فرهنگ ملل جهان رد پا و سرنخ‌های تازه و گویاتری را بیابند.

References:

Baker, Rollins, (1954) the Renaissance in England. U.S.A. Heath & Co.

Pooley, R.C. et. al. (1963) England in literature, U.S.A. Scott, Foresman & Co.

Shakespear, William (1959) Hamlet, London: Macmillan & Co ltd.

Shakespear, William (1961) The Merchant of Venice : (introduction & notes).
London: Macmillan & Co.

Shaksepear, William (1949) Much Ado about Nothing, London: Macmillan &
Co.

Shakespear, William (1963) Romeo and Julliet, London: Macmillan & Co.

منابع فارسی

- آذینفرم. ب. د شاهکارهای ویلیام شکسپیر تهران: مؤسسه انتشارات آسیا.
- بهار، مهرداد، (۱۳۶۲) پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات توس.
- بهمنش، دکتر احمد (۲۵۳۶) فرهنگ اساطیر یونان و روم، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- بازارگادی، دکتر علاءالدین (۱۳۴۴) نمایشنامه غم انگیز رومئو و ژولیت، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۲) پنج حکایت از آثار ویلیام شکسپیر، تهران: مؤلف.
- شکسپیر، ویلیام (۱۳۳۶) مکبث، ترجمه عبدالرحیم احمدی، تهران: انتشارات نیل.
- فخرالدین گرگانی (۱۳۳۷) ویس و رامین (مقدمه) به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: بنگاه نشر اندیشه.
- صفا، دکتر ذبیح الله (۲۵۳۵) تاریخ ادبیات ایران، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- صفا، دکتر ذبیح الله (۱۳۳۶) تاریخ ادبیات ایران، تهران:
- صورتگر، دکتر لطفعلی (۱۳۴۷) ادبیات توصیفی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- صورتگر، دکتر لطفعلی (۱۳۲۶) سخن سنجی، تهران: شرکت چاپ مهر.
- کزوجه، بندتو (۱۳۵۸) کلیات زیباشناسی، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

لاک هارت، دکتر لارنس (۱۹۵۲) **ایوان شکسپیر در پنج حکایت از آثار ویلیام شکسپیر**، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران.

مترلینگ موریس (۱۳۳۶) **مکبث**، اثر شکسپیر ترجمه عبدالرحیم احمدی (مقدمه)، تهران: انتشارات نیل.

نظامی گنجوی، خسرو شیروین یادگار و ارمنان وحید دستگردی، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

جامعه‌شناسی شعر نظامی

جوهر شعر، آمیزهٔ احساس و خیال است، احساس همچون دانه‌ای، از برون در جان شاعر می‌افتد و در نهانگاه دل با شیرهٔ جان پرورده شده، در لحظه‌ای خجسته به صورت مرواریدی از دریای جان به کناره افکنده می‌شود.^۱ پس شعر فرزند جانست.^۲ شعرِ حلال‌زاده، رنگ زمان خود دارد؛ شعر اصیل آینهٔ روزگاران خویش است. نبض شعرِ شاعرِ آگاه، در شادی مردم، شادمانه می‌زند و در غم آنها غمگانه. شاعر اگر فرزند زمان خویشتن باشد در بزم و سور مردم پایکوبی می‌کند و در غزا و سوگ آنها اشگ می‌ریزد. اینکه گفته‌اند: «شعر آینهٔ زمان خویش است» چنین شعری است. چنین شعری روایت شاعرانهٔ تاریخ است، پژواکِ مغز و دل است، هماوایی تاریخ و تخیل است. چنین شعری اگر هم دریایانش تاریخ سرایش ننشیند، کلمه کلمه شعر فریاد برمی‌آورد که در چه سالی، کدام سرزمینی و در چه احوالی زاده و سروده شده.

توان گفته هر چند آفریدگار شعر، شاعر است، لیکن مایه و الهام‌بخش آن، مردم و جوهر زندگی است، پس حلال‌زادگی شعر بسته به پیوند شعر با مردم و زندگی است شعرِ شاعرِ جدا از مردم، و خوی کرده به برج عاج فرمانروایان، گل کاغذی است، گل کاغذی ممکن است فریبده باشد اما نه رایحهٔ دل‌انگیز دارد و نه لطافت چشم‌نواز، گل باید ریشه در خاک داشته باشد و برگ و ساقه در زیر ریزش

باران و تابش آفتاب گسترانیده باشد.

این سخن، سخنی راست و بهنجار است که هیچ پدیده هنری - از آن جمله، شعر درخلاً بوجود نمی آید، بلکه حاصل تأثرات هنرمند و شاعر است از عوارض و عوامل بیرونی، اقا این، از شگفتی است که نویسنده و شاعر از یک سو، زیر تأثیر محیط و فرهنگ اجتماع است و از سوی دیگر، خود، عوامل و عوارض بیرونی و محیط را زیر تأثیر خود دارد: دگرگون می شود و دگرگون می کند.

پیوند همگن میان ساخت جامعه و اثر ادبی مقوله «جامعه شناسی ادبی» را پیش می کشد و محققان را بر آن می دارد تا به رابطه اثر ادبی و جامعه پرداخته از آثار ادبی، نورتابی به دست آورده به گذشته بنگرند و به قول پله خانف «معادل اجتماعی اثر ادبی» را پیدا کنند.

به نظر می رسد چنانچه چراغ روشن تحقیق از یافته ها و داده های دانش جامعه شناسی در دست باشد، حتی از مجامله آمیزترین مدایح، و از لابه لای تمجیدها و ستایشها و از زیر نه گُرسی فلک زیربای قزل ارسلان^۳ نیز می توانیم به واقعیتها و حقایق تلخ و شیرین گذشته پی ببریم.

بنابراین ضمن اینکه صراحتاً باید بگوییم که بحث در مقوله های دستوری، گفتگو از مباحث بدیعی و بلاغی و بافت و ساخت کلام، کشف ظرایف سخن و دقایق معنی در آثار ادبی و شعر شاعران هرگز نه بس است و نه بسنده، اضافه می کنیم که جای آن هست که از اینهمه آثار کهن ادبی - چاپی و خطی - نورتابی به گذشته پیدا کرده بینیم پدران و پدر بزرگان ما چگونه می زیستند، چه سان می گریستند و در سوگ چه می پوشیدند و در سور چه می نوشیدند... جامعه شناسی ادبی همین است و حرمت و اهمیتش نیز آشکار.

اینک به طور گذرا به نظامی و جامعه شناسی شعر او می پردازیم:

ناگفته معلوم است شاعری چون حکیم گنجه که سخن را چندان ارج

می‌نهد که آن‌را نخستین آفریده می‌داند^۵ و بی‌سخن برای جهان آوازه‌ای نمی‌بیند^۶، او که منطقی‌ترین و زیباترین تعریف را از شعر به‌دست داده، سخن را به‌کیوتری مانند می‌کند که اندیشه بر پر وی بسته شده^۷، او که علت غایی آفرینش را سخن می‌شناسد^۸ و شاعر را هزاردستان عرش الهی می‌شمارد^۹ و سخن‌پروری را سایه‌ای از پایه پیغمبری می‌بیند^{۱۰} و در صف آفریدگان خداوند، شاعر را پس از پیامبران قرار می‌دهد^{۱۱}، او که به شاعر آگاه از خویشتن خویش، پایگاهی می‌بخشد که آسمان در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورد^{۱۲} و از اینکه آب و رونق سخن، به‌دست سخن‌سرایان سخن‌فروش پایمال می‌شود خروشی غماگین سر می‌دهد^{۱۳} به‌یقین شعر چنین شاعری لبریز از مایه‌های واقعیت و بیانگر حقیقت و عینیت زندگی و منظر و مجلای بنیادهای دید و شناخت جامعه خواهد بود از نوع: هستی‌شناسی، جهان‌بینی، انسان‌شناسی، اندیشه‌های دینی و اجتماعی، آداب و رسوم و اخلاقیات و سیاست و اقتصاد، و در یک کلمه، هر آنچه به‌گونه‌ای زنده با آدمی بستگی، و با جامعه پیوستگی دارد.

هستی‌شناسی - عصر نظامی و به‌تبع، خود نظامی در برابر چیستان هستی^{۱۴} همچنان متحیر است:

در این جنبش گشایش چون نمایم چونگشادش کسی، ما چون گشایم

(خسرو و شیرین)

نظامی نیز همچون گذشتگان می‌بیند که «کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت»^{۱۵} و «زین تعبیه جان هیچ کس آگه نیست»^{۱۶} لذا به ناتوانی خویش و قصور دانش انسان اعتراف کرده می‌گوید:

چون وضع جهان ز ما محالست چو نیش برون‌تر از چنانست

در پـرده راز آسمانی سزیت ز چشم ما نهانی

چندانکه جنیبه رانم آنجا پی برد نمی‌توانم آنجا
(لیلی و مجنون - تصحیح ثروتیان - ۴۲)

لذا حکم اینست :

نه زین رشته سر می‌توان تافتن نه سر رشته را می‌توان یافتن
(اقبالنامه)

و

همه در کار خویش حیرانند چاره جز خامشی نمی‌دانند
(هفت پیکر)

و هرچند از جهت این سرگشتگی و ناتوانی در برابر اسرار آفرینش به‌خیام نزدیک می‌شود که:

با عاجزی چنین که ماییم اسرار فلک کجا گشایم
(لیلی و مجنون)

اما با اعتقاد به ذات پروردگار خود را از این دریای تحیر به پایاب تدین می‌کشاند و در مقابل سامان و هنجار آفرینش و آفریدگار، سرفروود می‌آورد که:

این هفت حصار برگشیده بر هزل نباشد آفریده
(لیلی و مجنون - ص ۴۰)

و این تعبیری است از بیان قرآن که: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»^{۱۶} و اعتقاد نظامی است که هستی را یاوه نمی‌بیند و آدمی را در «گهر تاج هستی» می‌شمارد و آفریده بر اصلی و هستی پذیرفته برای غایتی می‌بیند و می‌گوید:

کار من و تو بدین درازی کوتاه کنم که نیست بازی
دیباچه ما که در نورد است نز بهر هوی و خواب و خورد است
(لیلی و مجنون - ۴۱)

و زیر و بم نوای این ابیات با حرف حرف آیه «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً...»

(۱۱۵ - مؤنن) همنوایی دارد.

تقدیر و سرنوشت - نظامی از اینکه می‌بیند بسیار سخت کوشیها و تدبیرها به
پیروزی و فرجام خجسته نمی‌انجامد و از سوی دیگر بسا که رنج نابرده به گنج
می‌رسند به تقدیر دل می‌بندد و قضا را بر همه چیز حاکم می‌شمارد:
گر کنی صدهزار بازی چست نخوری بیش از آنکه روزی تست
(هفت بیکر)

و یا :

به دریا در آن کس که جان می‌کند هم آن کس که در کوه کان می‌کند
کس از روزی خویش درنگدرد به اندازه خویش روزی خورد
(اقبالنامه، تصحیح وحید دستگردی - ۱۵۵)
اعتقاد اینست که در روز جام‌بخشان، بد روزی و بهروزی بر پیشانی هر کس رقم
خورده.

چو دولت دهد برگشایش کلید ز سنگ سیه گوهر آید پدید
(اقبالنامه - ۲۶)
در مقابل سرنوشت جز تسلیم راهی نیست و از سرشت گریز و گزیری نه، بیان این
عقیده گاه چندان صراحت پیدا می‌کند که بوی جبر محض شنیده می‌شود:
سرشت مرا کافریدی ز خاک سرشته تو کردی ز ناپاک و پاک
اگر نیکم و گر بدم در سرشت قضای تو این نقش در من بهشت
(شرفنامه - تصحیح وحید، ۱۲)

و :

جز این نیستم چاره‌ای در سرشت که سر برنگردانم از سرنوشت
گر آسوده، گر ناتوان می‌زیم چنان کافریدی چنان می‌زیم
(شرفنامه - ۸)

و در یک جا، در مقابل سؤال مقدر، که «گر حکم همانست که رفته، آدمی چه می‌خواهد و چه می‌کند؟» با طنزی رقیق می‌گوید:

به حکمی که آن در ازل رانده‌ای نگردد قلم زانچه گردانده‌ای
و لیکن به خواهش من حکم‌کش کنم زین سخنها دل خویش خوش
(شرفنامه - ۹)

ناباداری جهان - نظامی دنیا را گذران و نادل بستنی می‌بیند:
جمله دنیا ز کهن تا به نو چون گذرنده است نیرزد دوجو
(مخزن‌الأسرار - ۱۸۸)

و:

خیز و بساط فلکی درنورد زان که وفا نیست در این تخت نرد
(مخزن‌الأسرار - ۱۸۹)
چون دنیا هماره، داده‌هایش را به سماجت بازپس می‌گیرد پس همان‌سان
که حضرت علی فرموده باید این عجزه را که در عقد بسی داماد است سه‌طلاق
گفت^{۱۷}:

آن کیست که او ستد نینداخت و آن پُر شده چیست کو نپرداخت
غولی است جهان فرشته بیکر تسبیح به دست و تیغ دربر
هان تا نفریید این عجزت چون خود نکند کبود و کوزت
(لیلی و مجنون - ۳۲۸)

نظامی در این گونه موارد به گونه‌ای زهد سنایی‌وار می‌گراید و سعادت را در
گسستن می‌داند:

خط به جهان درکش و بی غم بزی دور شو از دور و مسلم بزی
(مخزن‌الأسرار - ۱۹۰)

و سرانجام این بیت را می‌گوید:

ما ز پی رنج پدید آمدیم نه ز پی گفت و شنید آمدیم
(مغزن الأسرار - ۱۷۸)

که آیه «لقد خلقنا الانسانَ فی کبد»^{۱۸} را به یاد می‌آورد؛ با این بینش، نظامی راه
فلاح و رستگاری را در سبکباری می‌داند:

ای که در این کشتی غم جای تست خون تو در گردن کالای تست
بار درافکن که عذابت دهد پیشترک زانکه به آبت دهد
(مغزن الأسرار - ۱۸۹)

و:

رخت رها کن که گران رو کسی گر سبکی زود به منزل رسی
(مغزن الأسرار - ۱۹۶)

و این ابیات عبارت معروف: «نجا المَخْفون و هلك المَثقلون»^{۱۹} را فرایاد می‌آورد.
تأثیر جوخ - نظامی گرچه، گاه دست فلک را در کارسازیه‌ها و
سعادت‌بخشیه‌ها باز گذاشته و گفته:

چون فلکت طالع مسعود داد عاقبت کار تو محمود باد
(مغزن الأسرار - ۲۳)

و:

فلک چون کارسازیه‌ها نماید نخست از پرده بازیها نماید
(خسرو و شیرین - ۲۰۰)

اما جای جای آسمان و ستارگان و چرخ و دهر را در احوال آدمی و
زمینیان بی‌تأثیر می‌داند:

دهر مگو کرد بد ای نیک‌مرد دهر به جای من و تو بد نکرد
باده تو خوردی گنه زهر چیست جرم تو کردی خلل دهر چیست
(مغزن الأسرار - ۲۴۳)

مردم و حاکمیت - از ورای آثار نظامی، تصویر مردم و روزگار را - اگر محوومات، و اگر نه صاف و شفاف - می‌توان دید. در پایان یک حکایت از مخزن‌الأسرار، نظامی، سفره دل پر دردش را گسترده و از روزگار خویش که در آن «مردمی» نایاب و «مردان‌ناب» گم شده‌اند، چنین بیان می‌کند:

صحب نیکان ز جهان دور گشت	خوان عسل خانه زنبور گشت
دور نگر کز سر نامردمی	بر حذرند آدمی از آدمی
چون فلک از دور سلیمان‌بری است	آدمی آنست که اکنون پری است
با نفس هر که در آمیختم	مصلحت آن بود که بگریختم
سایه کس فتر همایی نداشت	صحب کس بوی وفایی نداشت

(مخزن‌الأسرار - ۱۳۵ و ۶)

در چنین روزگاری که درها بر پاشنه خبرکشی و جاسوسی می‌چرخد، نظامی، مصلحت‌اندیشانه، و خیرخواهانه به یاران و دوستان خود سفارش می‌کند که راز دل و درد درون را در سینه نهفته دارند:

به خلوت نیزش از دیوار درپوش که پُر باشد پس دیوارها گوش

(خسرو و شیرین)

تردیدی نیست که در روزگار نظامی شحنة وعس از سویی، و دور و نزدیک از سوی دیگر، چراغ خبرکشی به دست، و برای جستجو، تا پستوی خانه مردم را هم می‌کاویدند. و نظامی که سایه شوم ناامنی را همه جا می‌دید، سفارش می‌کرد:

لب مگشا گرچه در او نوشهاست کز پس دیوار بسی گوشهاست

(مخزن‌الأسرار - ۲۴۱)

نظامی در شعر تصویر می‌کند که در چنین حال و هوایی، هرچه بگویی بر تو وبال آید و تو چنان باشی که هر لحظه شلاق محتسبی بر گرده تو فرود آید، و لذا زندگانی را خالی از لطف و شیرینی می‌یابد و صمیمانه توصیه می‌کند که مبادا

ناگفتنی‌ها را بگویی که بسا زبان سرخ سرسبز برباد داده :

راحت این پند به جانها درست کافت سرها به زبانها در است

سر طلبی تیغ زبانی مکن روز نئی رازفشانی مکن

(مخزن الأسرار - ۲۴۰)

فرهنگ و اجتماع - تصویر و نمایی که نظامی از جامعه و حاکمیت روزگار خویش می‌کشد نشان می‌دهد که مانند همه‌جای روزگاران گذشته، حاکمیت به زور تکیه داشته و به تعبیری «هر که را زر در ترازو، زور در بازو» بوده، لذا می‌گوید:

دوشیر گرسنه است و یک ران گور کباب آن کسی راست کو راست زور

درحالی که فضیلت آدمی حکم می‌کند که آن یک ران گور میان دو کس برابر قسمت می‌شود تا هر دو سیر یا نیم‌سیر گردند.

وجود ناسازبها و بدفرجامیها نظامی را آزرده می‌سازد، آن‌سان که دم عصیان برمی‌آورد و می‌سپارد در برابر ستم و ستم‌پیشگان باید به‌پا خاست و مبارزه کرد:

به گرگی ز گرگان توانیم رست که برجهل جز جهل نارد شکست

(شرفنامه - ۱۰۷)

و جای دیگر می‌گوید: «که آهن به آهن توان نرم کرد» (شرفنامه - ۱۰۶)

اما از سخن نظامی چنین برمی‌آید که همواره حرف آخر از حلقوم قدرت و شمشیر برمی‌آمده و حق همواره با فرادستان بوده:

سر و سیم آن بنده در سر شود که با خواجه خود به داور شود

(شرفنامه - ۴۴۳)

زنان در روزگار نظامی - تصویر و موقعیت زنان - این نیمه زنده پیکره

جامعه - در آثار نظامی چنین توصیف شده:

الف - از زن، به خاطر آفرینش لطیفش، انتظار مردی و مردانگی نمی‌رفته:
سمن نازک و خار محکم بود که مردانگی در زنان کم بود

(شرفنامه - ۴۱۵)

ب - زن رازدار نیست، پس نه راز به زنان بگو و نه پند از ایشان بشنو:
ز پوشیدگان راز پوشیده‌دار وز ایشان سخن نانیوشیده‌دار

(اقبالنامه - ۱۶۴)

ج - زن موجودی است فریبکار:

بسا زن کو صد از پنجه نداند غطارد را به سحر از ره براند

(خسرو و شیرین - ۳۴۷)

د - زن بی‌وفا است:

زن گر نه یکی، هزار باشد در عهد کم استوار باشد
چون نقش وفا وعهد بستند بر نام زنان قلم شکستند
بسیار جفای زن کشیدند در هیچ زنی وفا ندیدند

(لیلی و مجنون - ۱۸۶)

ه - برای محکومیت زن همان زن بودن کافی است و این البته بسی دور از

انصاف و منطق است:

اگر زن خود از سنگ و آهن بود چو زن نام دادی نه هم زن بود؟!

(شرفنامه)

و:

زن گرچه بود مبارزافکن آخر چو زنست هم بود زن

(لیلی و مجنون - ۲۳۱)

بدین ترتیب دانسته می‌شود که عصر نظامی، سیطره محض مردسالاری

است، زن همان به که آرایشگر خویشتن برای دلبری از شوی خویش باشد، زن را

نمی‌برازد که در هیچ حرکت و کوشش اجتماعی شرکت کند:

زن آن به که زیور کشد پای او نه زن دان که زندان بود جای او
(شرفنامه - ۴۷۰)

همواره مرد بر زن و پسر بر دختر برتری دارد، در عصری که چنین نابرابری دور از منطق سایه افکنده:

ز فرزند فرخنده دادم خبر پسر بود و باشد پسر تاج سر
(اقبالنامه - ۸۰)

اما آن بینش حکیمانه نظامی، گاه او را وامی‌دارد که از سر آگاهی سخنی گذرا بگوید و شایستگی و اهلیت زن را تأیید کند:

نه هر کو زن بود نامرد باشد زن آن مرد است کو بی‌درد باشد
بسا رعنا زنا کو شیرمرد است بسا دیبا که شیریش درنورد است
(خسرو و شیرین، تصحیح ثروتیان - ۶۹۱)

و جایی هم زن را دوست و شریک زندگی مرد دیده، مردانه توصیه می‌کند که به یک دوست و شریک بسنده کنی بهتر:

به چندین کنیزان وحشی‌نژاد مده خرمن عمر خود را به باد
یکی جفت هم‌تا تو را بس بود که بسیار کس مرد بی‌کس بود
(اقبالنامه - ۵۹)

مضافاً، آداب و شیوه‌های زیستی - در هر زمان و هرجا، ناایمنی از نبود کالا و خورد و خوراک، مردم را به نوعی دوراندیشی و عاقبت‌نگری وامی‌دارد:

هر که جهان خواهد کاسان خورد تابستان، غم زمستان خورد
(مخزن‌الأسرار - ۱۷۶)

نگران بودن از فردا و فرداها نه تنها ایجاب می‌کرد که آذوقه ماه‌ها پس را گرد آورند و انبار کنند بلکه حتی چیزهای به‌دردنخور را هم نگاه می‌داشتند به

امید آنکه روزی به کار آید.

بخر کالای کاسد، تا توانی به کار آید یکی روزت، چه دانی
درستی گرچه دارد کار و باری شکسته بسته نیز آید به کاری
(خسرو و شیرین - ۶۱۰)

و:

میفکن گؤل* گرچه خوار آیدت که هنگام سرما به کار آیدت
(شرفنامه)

خرافات و اعتقاد به جادو و افسون - سایه شوم خرافات بر ذهن و زندگی
مردم سنگینی می کند عقیده مردم روزگار نظامی آنست که «چشم بد» آسیب
می رساند.

مباش ایمن از دیدن چشم بد نه از چشم بد بلکه از چشم خود
(اقبالنامه - ۱۴۲)

و برای پرهیز از این آسیب بایستی سپند در آتش ریخت:

به هر جا که باشی تنومند و شاد سپندی بر آتش فکن بامداد
(اقبالنامه - ۱۴۲)

و:

ز چشم بد آن کس نیابد گزند که پیوسته سوزد بر آتش سپند
(شرفنامه - ۶۷)

و:

سپند از پی آن شد افروخته که آفت به آتش شود سوخته
(اقبالنامه - ۱۱۸)

این اعتقاد نیز بوده که چون به کسی چشم زخم رسد همان دم به خمیازه

می‌افتد:

کسی را که چشمی رسد ناگهان دهن دره‌اش اوفتد در دهان
(اقبالنامه - ۱۱۸)

جستن چشم کسی خبر از رویداد عجیب یا دیدار غیرمنتظره شخصی
می‌داد:

کنونم می‌جهد چشمم گهربار چه خواهم دید بسم‌الله دگر بار
(خسرو و شیرین - ۳۵۶)

برای دفع دیو از آهن و بی‌اثر ساختن افسون از گیاه سداب بهره می‌جستند:
چنان در می‌رمید از دوست و دشمن که جادو از سداب و دیو از آهن
(خسرو و شیرین - ۳۸۱)

و:

ز سحر آن سرا را نیابی خراب که دارد سفالینه‌ای پر سداب
نیز عقیده بر این بوده که حال آشفته و عاشق و صرعی، به دیدن ماه نو بتر
می‌شود «کاشفته و ماه نو سازد» (لیلی و مجنون) و
شیفتم چون خری که جو ببند یا چو صرعی که ماه نو ببند
(هفت پیکر)

پری زده را با ورد و افسون علاج می‌خواستند:
از بهر پری زده جوانی خواهم ز شما پری نشانی
(لیلی و مجنون - ۱۵۳)

خروسی را که بی‌هنگام آواز می‌خواند صبح زود سر می‌بردند:
خروسی که بی‌گه نوا برکشید سرش را پگه باز باید برید
(شرفنامه - ۱۷۹)

و:

نبینی مرغ چون بی وقت خواند به جای پرفشانی سرفشانند؟
(خسرو و شیرین - ۵۴۶)
عاشق چون می خواست معشوق را بر خود مهربان، و او را به دیدارش
بی قرار سازد اسمی چند بر فلفل خوانده بر آتش می ریخت. (نک: لغت نامه):
پلپلی چند را بر آتش ریز غلفلی در فکن به آتش تیز
(هفت پیکر)

همزمانی فال زدن و دعا کردن با گذشتن اختر سبب اجابت دعا بود:
من قرعه زدم به آن چنان فال اختر بگذشت اندر آن حال
(لیلی و مجنون - ۴۸)
و فال بد زدن به بدسرانجامی منتهی می شد و فال نیک زدن سرانجام نیکو
به بار می آورد:

مزن فال بد کاورد حال بد مبادا کسی کو زند فال بد
(شرفنامه)

و:

بد آید فال، چون باشی بداندیش چو گفתי نیک، نیک آید فرایش
(خسرو و شیرین)

و:

ز بهبود زن فال، کان سود تست که به بود تو اصل بهبود تست
(شرفنامه - ۲۶۹)

تطیر و تفأل فکر رایج زمان بود، چنین که پرواز پرنده یا حرکت شکار از
راست به چپ را خجسته و از چپ به راست را ناخجسته و بدشگون می انگاشتند:
عاقبت گوری از کناره دشت آمد و سوی گورخان بگذشت

شاه دانست کان فرشته پناه سوی مینوش می‌نماید راه

(هفت پیکر)

چون ماه می‌گرفت پندار این بود که اژدهای فلک ماه را به کام گرفته قصد
بلعیدن آن دارد لذا پشت بامها رفته طاس و طشت و دیگر ظروف مسین می‌زدند تا
اژدهای پلید هراسیده، چراغ شبهای تارشان را بیرون بیفکند:

مه که سیه روی شدی، در زمین طشت تو رسواش^{۲۰} نکردی چنین

(مخزن‌الأسرار - ۱۶۹)

گوشت شیر درنده را تلخ می‌دانستند:

شیر مگر تلخ بدان گشت خود کز پی مرگش نخورد دام و دد

(مخزن‌الأسرار - ۲۰۷)

و اعتقاد داشتند که آب دهان شیر بسیار گنده و بویناک است و برای
آنکه شیر آهو را شکار کند معتقد بودند که آب دهانش را گرداگرد برکه آب
می‌ریخت، جز یک جله و خود در نزدیک همانجا کمین می‌کرد، آهو که برای آب
خوردن به کنار آب می‌رسید از بوی آب دهان شیر بدان نزدیک نمی‌شد مگر از آن
قسمت که بوی آب دهان شیر از آنجا نمی‌شنید و چون به آب خوردن می‌پرداخت
شیر از کمین بسته، حیوان را شکار می‌کرد^{۲۱}.

شیر تنیده‌ست در این ره لعاب سر چو گو زنان چه نهی سوی آب

(مخزن‌الأسرار - ۱۷۱)

خوراک مار را خاک می‌پنداشتند:

مار صفت شد فلک حلقه‌وار خاک خورد مار سرانجام کار

(مخزن‌الأسرار - ۱۸۳)

و:

آن مار بود نه مرد چالاک کو گنج رها کند خورد مار

(لیلی و مجنون - ۲۰۶)

زعفران را مایه شادی و خنده می دانستند:

زر آن میوه زعفران ریز شد که چون زعفران شادی انگیز شد
(شرفنامه)

و:

چو بی زعفران گشته ای خنده ناک مخور زعفران تا نگردي هلاک
(شرفنامه - ۳۴۱)

و رنگ سبز مایه قوت بینایی بود:

جان به سبزی گراید از همه چیز چشم روشن به سبزه گردد نیز
(هفت پیکر)

از اعتقادات بهنجار و هم سو با خرد یا نابهنجار که بگذریم در شیوه های
عادی زیستن نیز چیزهای دیدنی هست:

سر را با گل سرشور می شستند:

گل سرشور از آن معنی که پاکست به سر برمی کنندش گرچه خاکست
(خسرو و شیرین - ۵۰۳)

و:

گرت سر در گل است آنجا مشویش و گر لب با سخن، با کس مگویش
(خسرو و شیرین - ۲۲۸)

در عزا و دادخواهی جامه سیاه می پوشیدند:

گریان شد و تلخ تلخ بگریست بی گریه تلخ در جهان کیست ؟
پوشید به سوگ او سیاهی چون ظلم رسیده داد خواهی
(لیلی و مجنون - ۳۳۱)

بعکس در عبادت سپید می پوشیدند:

همه رنگی تکلف اندود است جز سپیدی که او نیالودست

در پرستش به وقت کوشیدن سنت آمد سپید پوشیدن
(هفت پیکر)

حال و هوای دبستان چندان نادلپذیر بوده که هنگام تعطیلی، کودک
چون زندانی از زندان، شادمانه بیرون می‌جست:

سوی دشمن آمد چنان تازه‌روی که طفل از دبستان درآید به‌کوی
(شرفنامه)

خوردنی مطبوع کودکان کلوچه بوده که گاه، رندی، به شیرین‌زبانی و
ترفندی دیگر و یا با دادن خرمایی، نان‌قندی وی را از دستش درمی‌آورد:

نه آن طفلم که از شیرین‌زبانی به خرمایی کلوچه‌م را ستانی
(خسرو و شیرین - ۵۰۴)

زناشویی - جدا از مهریه آنچه خانواده داماد به عروس می‌پرداخت شیربها
بوده:

دختری این مرغ بدان مرغ داد شیربها خواهد از او بامداد
(مخزن‌الأسرار - ۱۲۹)

در عروسیها، مهمانان و خاصان، حنا می‌گذاشتند:

ز دست خاصگان پرده شاه نشد رنگ عروسی تا به یک ماه
(خسرو و شیرین - ۶۴۱)

و از آرایه‌های رایج، خلخال بود که به‌پای می‌بستند و این خلخال هنگام
رفتن جرینگ جرینگ صدا می‌کرد:

به بانگ زیورش کز شور خلخال درآرد زاهد صدساله از راه
(خسرو و شیرین - ۵۹۰)

نیز از آرایه‌ها و لوازم عروس و عروسی، آینه بخت بوده و جنس آینه‌ها از فلز
بوده و نه هنوز از شیشه، فلز را در کوره می‌گداختند و صیقل می‌دادند.

در آن کوره کاینه روشن کنند چو بشکست، از آینه جوشن کنند
(اقبالنامه - ۱۱)
و به سبب فلزی بودن، مواظب بودند که بدان سرکه نخورد که مایه
کدورت آن می گشت:
سرکه نتوان بر آینه سودن صافی را به دُرد آلودن
(هفت پیکر)

و این آینه ها را معمولاً با خاکستر صیقل می دادند:
خاکستری از ز خاک سودی صد آینه را بدو زدودی
(لیلی و مجنون)
بزشکی و آگاهیهای طبّی - به هنگام سردرد از دو دارو استفاده می کرده اند:
یا گلاب:

بیا ساقی امشب به می کن شتاب که با دردرس واجب آمد گلاب
(شرفنامه - ۴۱۸)

و یا صندل سوده:
صندل سوده دردرس بیرد تب ز دل تابش از جگر بیرد
(هفت پیکر)

برای پیشگیری بیماری وبا یا قوت بکار می بردند:
دل راست کن از بلا میندیش یا قوت خور از وبا میندیش
(لیلی و مجنون - ۳۴۲)
حجامت و خون گرفتن را بویژه در فربهی و پُرخونی مایه تندرستی
می دانستند:

چو خون در تن ز عادت بیش گردد سزای گوشمال نیش گردد
(خسرو و شیرین - ۱۱۱)

و فصل حجامت معمولاً پس از ماه اول تابستان بوده، اما هرگاه در تیرماه یعنی «جوزا» فصد می‌کردند اعتقاد داشتند که جای حجامت ورم می‌کند:

طالع جوزا که کمر بسته بود از ورم رگ زدنت رسته بود
(مخزن‌الأسرار - ۱۶۹)

چنان می‌دانستند که نمک بوی بد بدن را زایل و تن را خوشبوی می‌کند:
نمک در مردم آرد بوی پاکی تو با چندین نمک چون بویناکی
(خسرو و شیرین - ۴۶۵)

و بوی بد دهان را با مصرف یک ساله سوسن و سیر مداوا می‌کردند:
به سوسن‌بوی گف تا شه چه تدبیر سمنبر گفت سالی سوسن و سیر
مار گزیده را علاج نمی‌دانستند الا که عضو را اندکی بالاتر قطع می‌کردند:
چون مار گزیده گرده انگشت واجب شودش بریدن از مش
(لیلی و مجنون - ۱۸۲)

کز دم زده را از خوردن کرفس پرهیز می‌دادند و آن را مایه مرگ وی می‌دانستند:

زهری است به قهر نفس دادن کز دم زده را کرفس دادن
(لیلی و مجنون - ۱۱۹)

تار عنکبوت را مایه بند آمدن خونریزی می‌دانستند:
آن خانه عنکبوت باشد که بندد زخم و گه خراشد
که بر مگسی کند شیخون که دست کسی رهاند از خون
(لیلی و مجنون - ۷۷)

خوردن شیرینی با چربی سازگار بود:
بکن چربی که شیرینیت یار است که شیرینی به چربی سازگار است
(خسرو و شیرین - ۵۵۲)

به عکس ، چربی با صفرا و سرکه نمی ساخت :

ایمنی از روغن اعضای ما رست مزاج تو ز صفرای ما
(مخزن الأسرار - ۱۵۸)

چو با سرکه سازی مشو شیرخوار که با شیر سرکه بود ناگوار
(اقبالنامه - ۱۶۱)

و خوردن حلوا و شیرینی را در حالت تب زیان بخش می دانستند :
ولی تب کرده را حلوا چشیدن نیززد سالها صفرا کشیدن
(خسرو و شیرین - ۲۸۵)

و «صفرا زده را شکر نسازد» (لیلی و مجنون)
از معروفترین داروها و معجونها یکی مفرّج است که معجونی بود از یاقوت
و عنبر و لعل و صندل و...

مفرّج هم تو دانی کرد بردست که هم یاقوت و هم عنبر تو را هست
(خسرو و شیرین - ۵۵۰)

و دیگری تریاک است که همواره در گنجینه شاهان پیدا می شد :
دانی که خزینه های چالاک خالی نبود ز زهر و تریاک
(لیلی و مجنون - ۴۲)

یادداشتها

- ۱- تعبیر ملک الشعراء بهار از این زایش شعر چنین است:

شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید شفت	شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای جان
باز در دلها نشیند هر کجا گوشتی شفت	شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب

- ۲- سخن همچو جان زان نگر دد کهن
- ۳- نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
- ۴- جنبش اول که قلم برگرفت
- ۵- بی سخن آوازه عالم نبود
- ۶- خط هر اندیشه که پیوسته شد
- ۷- اول اندیشه پسین شمار
- ۸- بلبل عرشند سخن پروان
- ۹- پرده رازی که سخن پروری است
- ۱۰- پیش و پسی بست صف کبریا
- ۱۱- خدمتش آرد فلک چنبری

شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید شفت
باز در دلها نشیند هر کجا گوشتی شفت
که فرزند جانست شیرین سخن
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
حرف نخستین ز سخن در گرفت
(مخزن الأسرار به تصحیح دکتر ثروتیان - ۷۸)

این همه گفتند و سخن کم نبود
(همان)

بر پر مرغان سخن بسته شد
(همان)

این سخن است، این سخن اینجا بدار
(همان)

باز چه مانند به این دیگران
(همان ص ۸۱)

سایه‌ای از پایۀ پیغمبری است
(همان)

پس شعرا آمد و پیش انبیا
(همان ص ۸۲)

باز رهد زافت خدمتگری
(همان ص ۸۳)

۱۲- رای مرا این سخن از جای برد کاب سخن را سخن آرای برد
(همان)

۱۳- که کس نگشود و نگشاید به حکمیت این معما را (حافظ)

۱۴ و ۱۵- خیام.

۱۶- قرآن، آل عمران - ۱۹۱.

۱۷- «علی مرتضی (ع) آن هز بر درگاه رسالت، هر گه که به دنیا برگزشتی، دامن دیانت خویش فرا هم گرفتی ترسان ترسان، و گفتی: «غری غیری یا دنیا، فقد بَنَتِکِ ثلاثاً. (کشف الأسرار ج ۲/ص ۵۹۸) و در نهج البلاغه آمده: یا دنیا قد طَلَعْتَکِ ثلاثاً لا رجعة فیها.

۱۸- قرآن، سورة بلد - ۴.

۱۹- سبکباران رستند و گرانباران مُردند (ظاهراً سخنی است از سلمان - رک ص ۳۶۳ - لطائفی از قرآن کریم به کوشش دکتر رکنی).

۲۰- ظاهراً اصطلاح «طشت رسوایی کسی را زدن یا از بام افکندن» از همین جا برگرفته شده مولوی هم در مثنوی گفته:

نوبتم گر ربّ و سلطان می‌زنند	مه گرفت و خلق پنگان می‌زنند
می‌زنند آن طاس و غوغا می‌کنند	ماه را زان زخمه رسوا می‌کنند
۲۱- خاقانی هم در این مورد گفته:	

چه عجب زانکه گوزنان ز لعابی برمند	که هزبرانش در آب سَمَر انگيخته‌اند
و همو گوید:	

چو شیر از بهر صید گاوساران	لعاب طبع گرداگرد من تن
----------------------------	------------------------

خصلت‌های ویژه کار خانه و تفاوت‌های آن با کار شغل

۱. خصلت‌های ویژه کار خانه

کار خانه^۱ یکی از مقولاتی است که به اندازه کافی مورد توجه واقع نشده است. هنگامی که واژه کار خانه عنوان می‌شود، اکثر مردم به جارو کردن و نظافت، پخت و پز، رختشویی، حفظ برودت و حرارت مطبوع در خانه، مواظبت از خورد و خوراک و رسیدگی به وضع پوشاک بچه‌ها، رسیدگی به نیازهای مادی و جسمانی مرد و غیره می‌اندیشند. حتی برخی از افراد در رابطه با کار خانه از تسهیلاتی که صنعت و تکنولوژی جدید به وجود آورده یاد کرده و خاطرنشان می‌سازند که کار زن خانه‌دار امروزی به گونه زنان خانه‌دار ایام گذشته دشوار نیست، چون نظافت را جاروی برقی انجام می‌دهد، لباسها را ماشین لباسشویی می‌شوید. ظرفها را نیز ماشین ظرفشویی می‌شوید و بنابراین کار مهمی برای زن خانه‌دار باقی نمی‌ماند که آن را با نیروی فیزیکی انجام دهد^۲. گاه گفته می‌شود، زن درآمد مرد را خرج می‌کند و وظیفه اصلی‌اش فراهم ساختن امکانات مصرف مفید و مؤثر این درآمد و هدف اصلی از مصرف این درآمد پرورش جسمانی

1- Hausarbeit.

۲- رک : Schweizer. R.V: Hausarbeitsanalyse und Haushaltsplanung.

Berlin. 1968. S. 12. ff.

فرزندان و همسرش می‌باشد. به هر صورت هرکسی بنابه‌میزان درک خویش برداشتی از کار زن در خانه دارد و حقیقت این است که کار خانه آن‌چنان وسیع و همه‌جانبه است که همه جنبه‌هایی را که به آنها اشاره شد به اضافه جوانب بسیار مهم دیگری که به آنها خواهیم پرداخت فرا می‌گیرد. امروزه کار خانه فقط پرداختن به پرورش جسم فرزندان و همسر و ظواهر زندگی مادی نیست، بلکه وظایف مهمی را از قبیل تجدید و بازآفرینی نیروی انسانی، حفظ تعادل روانی اعضای خانواده در رابطه با یکدیگر و خانواده و جامعه را منظور دارد که هر کدام از این موارد شقوق خاص خود را داشته و سعی ما براین است که در این گفتار به مواردی از آن بپردازیم.

پیش از این که به بیان جنبه‌های متفاوت کار خانه بپردازیم، بد نیست خاطرنشان سازیم که معیارهای کار شغل^۳ را به هیچ‌وجه درباره کار خانه نمی‌توان به کار برد. مثلاً معیارهای منطق اقتصادی و رفتار عقلایی اقتصادی حاکم بر یک بنگاه را (که مشاغل متعددی را دربرمی‌گیرد) نمی‌توان درباره کار خانه تعمیم داد. البته کار خانه جنبه‌های اقتصادی فوق‌العاده مهمی را داراست که جریان تولید در اقتصاد وابسته به آن است. مثلاً اگر در خانواده‌های جمعیت کم تولید شود، جمعیت فعال نیز کاهش می‌یابد و رشد اقتصادی احتمالاً کاهش خواهد یافت یا اگر در خانواده‌ها مصرف صورت نپذیرد، چرخ و پر تولید از گردش خواهد افتاد. ولی این بدان معنی نیست که در همه موارد بتوان معیارهای خشک اندیشه اقتصادی محض را در مورد کار خانه، که کاری است عاطفی و پیچیده، تعمیم داد. کار خانه ضمن این که به هیچ‌وجه با وسایل و ابزار منطق خشک اقتصادی قابل سنجش و اندازه‌گیری نیست، یکی از پایه‌های اساسی استمرار تولید را در خود دارد. کار خانه با به کار گرفتن عواطف، عشق و همه

موارد غیر عقلانی^۴ عاطفی آینده تولیدی کشور را تأمین می کند. چه برپایه عشق است که خانواده تشکیل می شود، تولید نسل صورت گرفته، فرزندان پرورش می یابند و تحویل جریان تولید، به عنوان جمعیت فعال، می شوند. پس این کار با وجود این که به نسبتی زیاد جنبه های عاطفی شدید دارد، مبنای تولید و استمرار و افزایش آن نیز قرار می گیرد^۵. کار زن خانه دار علاوه بر اهمیت محض و رابطه اقتصادی که با جریان تولید و مصرف و گردش چرخ و بر اقتصاد مملکت دارد، از نظر گاه اجتماعی شدن فرزندان و همسر و رابطه ای که با کل حیات جامعه برقرار می سازد، حائز اهمیت فوق العاده است. اعضای خانواده با یکدیگر و با کل جامعه روابطی پیچیده و آکنده از عواطف دارند که جنبه کار ندارد و از بازار داد و ستد و ارزشهای مادی برکنار است، ولی غیر مستقیم اهمیت اقتصادی دارد، چه گرداننده حقیقی کار خانه مادر است و قسمت اعظم کار او بر پرورش جسم و روان کودک متمرکز شده است. این کار بس مهم ضمن این که اهمیت عاطفی خاص خود را دارد، با نظم و سیاق خاص خویش چنان صورت می گیرد که در مقاطع سنی مشخصی فرزند را برای دوره کودکی، دبستان، دبیرستان و دانشگاه و نهایتاً مرحله ورود به شغل آماده کرده و بدین طریق مادر که معمار اصلی کار خانه است، یک محصول مهم کار خود را که فرزندش می باشد از لحظه ای که به شکل جنین در رحم او قرار می گیرد تا مرحله فراغت از تحصیلات عالی پرورش و تعلیم می دهد و او را در حالی که صاحب مهارت و تخصص شده است به بازار نیروی انسانی عرضه می دارد. تردیدی نیست که پدر سهم خاص خود را در تهیه امکانات مالی و اقتصادی چنین کار عظیمی، داراست ولی کسی که استفاده مؤثر و عملی

4- Irrational.

5- Schweitzer. R.V.: A. a. o. s. 164. 168. 169. ر. ک. : Reffe. H: Konsumenten Information und Beschaffungsentscheidung des Privaten Haushalts. Stuttgart. 1969. s. 18.

از این امکانات را در جهت پرورش و تربیت اولاد تحقق می‌بخشد، مادر است.^۶ اما علت این که اهمیت چنین کاری بس مهم و خطیر به نظر نمی‌آید، این است که کار زن خانه‌دار مزد رسمی و مشخصی در بازار کار مزد ندارد.^۷

برای این که اهمیت کار خانه مشخص شود، لازم است به گذشته آن مراجعه کنیم. گذشته کار خانه چنان در پرده ابهام قرار دارد که به هیچ وجه نمی‌توان، بجز در مواردی که به عهد باستان و ادوار مابعد آن مربوط می‌شود، به روایاتی قابل اطمینان تکیه کرد.

یعنی به طور خلاصه وضع زن و کار خانه در دوران ماقبل تاریخ آکنده از ابهام است.^۸

روایات بسیار و متفاوتی درباره وضع زن و کار او در خانه وجود دارد که

6- Beauvoir. S: Das Andere Geschlecht. Sitte und Sexus/der Frau. Hamburg. 1968.

۷- رامپور صدرنبوی، کارمزد. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد.

۸- جهت کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

رک : M: Okonomische Anthropologie, Untersuchungen zum Begriff der Sozialen Struktur Primitiver Gesellschaften. 1973. Krunitzky. H: Triebstruktur des Geldes. Ein Beitrag zur Theorie der Weiblichkeit Berlin. 1974. رک : Levi-Strauss. C: Strukturalle.

Anthropologie. Frankfurt. 1971. رک : Levi-Strauss. C. Das wilde Denken. Frankfurt. 1973.

رک : D. M: Mann und Weib. Zuerch. 1955. رک : Meillassoux. C: die Wilden fruechte der Frau. Uber Hausliche Produktion und Kapitalistixhe Wirtschaft. Frankfurt 1976. Ploss/Bartels: Das Weib in der Natur und Volkerkunde: Berlin 1927. II. Auflage. رک : Vaerting: Neubegrundung der Psychologie von Mann/und Weib. I. Band. Karlsruhe. 1921.

ما در این جا به ذکر روایاتی از لوی اشتروس کفایت می‌کنیم. لوی اشتروس نقل می‌کند که مردان سرخ‌پوست برزلی تمام روز را مسلح به تیر و کمان به قصد صید خانه را ترک می‌گفتند و گاه با دست خالی به خانه برمی‌گشتند، زنان‌شان نیز تمام مدت روز را جمع‌آوری میوه‌های جنگلی می‌پرداختند و این همه تلاش از سوی مرد و زن سرخ‌پوست به خاطر امرار معاش بوده است.^{۱۰} از این روایت چنین برمی‌آید که کار زن در بین سرخ‌پوستان برازلی با کار مرد مساوی بوده و هر دو به قصد تأمین زندگی^{۱۱} کاری را انجام می‌داده‌اند. کورنیستکی در این باره خاطرنشان می‌کند که با وجود این که کار زن در این قبایل از نظر اهمیت از کار مرد کمتر نبوده است، اما مردان قبایل به زنان به عنوان وسیله فوق‌العاده مؤثر تولیدی نگریسته و حتی آنان را معامله هم می‌کرده‌اند.^{۱۲} لوی اشتروس در کتاب سرخ‌پوستان برازلی به وضعی دوگانه و متضاد کار زن اشاره می‌کند. او می‌گوید با وجود این که زنان در این قبایل کارهای بسیار مهم و حیاتی انجام می‌دهند و برای مردان کار آنها جنبه حیاتی دارد، لکن کار زن را مهم نمی‌دانند و گاه آن را تحقیر هم می‌کنند. علت این امر این است که در این قبایل آرزوی بزرگ هر مرد صید شکاری بزرگ است. زیرا شکار بزرگ در این قبایل ارزشی والا است. درحالی که به دست آوردن میوه‌های جنگلی وسیله‌ای برای امرار معاش بخور و نمیر تلقی می‌شود. براساس همین تفاوت، کار زن از کار مرد بی‌ارزش‌تر شناخته می‌شود. کار زن می‌توانست نوعی فقر نسبی را استمرار بخشد، اما کار مرد که همان صید است هنگامی که قرین با نتیجه می‌افتد، مثلاً مرد صید بزرگی را به خانه می‌آورد، مفهومی بسیار

۹- Levi-Strauss, C. *Trurige Tropen Indianer in Brasilien*. Köln. ۱۹۷۴. s. 238.

۱۰- Subsistenzwirtschaft.

۱۱- Kurnitzky H. a. a. o. s. 80. f.

ارزشمند دارد.^{۱۲}

مرد در این قبایل نسبت به کار زن رفتاری جاذب و دافع دارد.^{۱۳} مرد از یک سوی می‌داند که کار جمع‌آوری زنبق نقش اساسی در امرار معاش اعضای خانواده دارد، با وجود این به هنگامی که ضروری می‌داند او و کارش را تحقیر و تمسخر می‌کند. یا مثلاً در همین قبایل ضمن این که باردار شدن زن را مهم تلقی می‌کنند، آن را نوعی کار بی‌زحمت می‌شمارند.

باور آنها این است که توفیق این کار بی‌زحمت، موهبتی است که شامل حال زن شده از طرفی هم سادگی این کار به این سبب است که جنین در شکم مادر بی آن که مادر کاری برایش کرده باشد رشد کرده بعد هم که به دنیا می‌آید تیمار زیادی لازم ندارد و فرزند خود بزرگ می‌شود.^{۱۴}

در جوامعی که اقتصاد آن دارای بازرگانی گسترده است و تولید انبوه یکی از ارکان آن می‌باشد، کار زن به تدریج اهمیت خود را برای مرد از دست می‌دهد و محدود به امور خانواده می‌شود. در این دوره دیگر زن شانه به شانه مرد برای گردآوری میوه‌های جنگلی کار نمی‌کند، بلکه کار او منحصر به امور خانه‌داری می‌شود. مرد هم در خارج خانه صاحب شغل و درآمد است و این درآمد را زن در داخل خرج می‌کند. یعنی این وضع که در قرون وسطی رخ می‌دهد، سبب می‌شود که مرد در بخش تجارت و صنایع درآمد خود را جهت گردش چرخ و پر زندگی در اختیار همسر خود قرار دهد و در برابر این عمل از او اداره صحیح اقتصاد خانواده را خواستار گردد. در این دوره زن کشاورز هم در کنار کمکی که

12- Levi-Strauss: a. a. o. s. 247-248.

13- Ambivalent.

۱۴- رگ: Jurczyk. K: Frauenarbeit und Frauenrolle. zum Zusammenhang von Familienpolitik und Frauenerwerbstätigkeit in Deutschland von 1918-1979 (SFB 101) Muenchen/Frankfurt. 1977.

به شوهرش در جریان تولید می کند، مسؤولیت اداره امور خانه را برعهده می گیرد. البته زن کشاورز به مراتب بیشتر از زن مرد شاغل در بخش صنایع و بازرگانی کار می کند، زیرا از یک طرف باید یاور شوهرش در مزرعه باشد، از دامها مراقبت کند و رویهمرفته حامی مردش در جریان تولید باشد، و ازسوی دیگر تمام وظایف یک زن خانه دار را انجام دهد. کار زن کشاورز پیوسته و مستمر است، برخلاف کار مرد کشاورز که با گردش فصول، نوسان و تعطیل دارد، چون به محض این که براساس گردش طبیعت و تغییر فصل همکاریش با مرد در مزرعه تعطیل می شود، به کار خانه می پردازد. در مزارع کوچک کشاورزی زن ستون فقرات اقتصاد خانواده است. حتی در مواردی که مرد به سببی قادر به انجام کار نیست، جای او را به نسبتی قابل توجه، در جریان تولید، پُر می کند و در ضمن اداره امور خانواده را برعهده می گیرد و بخوبی می تواند از عهده ایفاء نقش دوگانه پدر و مادر برآید.^{۱۵}

اما وضع زن در جامعه صنعتی مبتنی بر اصول مبادله وسیع و گسترده با کار زن در بخش کشاورزی تفاوت دارد. در این جامعه کار زن جنبه مستقیم تولیدی ندارد. زیرا کار او منحصر به مراقبت، پرورش و تربیت فرزندان خانواده می شود و اثرش بر جریان تولید مستقیم نیست. مرد خانواده در جامعه صنعتی به تولید درآمد اشتغال دارد، درعین حال که اداره بودجه خانوار را بطور کامل برعهده همسرش می گذارد، فرصت استفاده از خدماتی چون کارهای اتوشویی، هتل و رستوران، خانه سالمندان را نیز برای اعضای خانواده فراهم می سازد. یعنی پدر پیر را در صورت «ضرورت» به خانه سالمندان می فرستد، میهمانانی را که از عهده پذیرایی آنها بر نمی آیند به رستوران دعوت می کنند و غیره. البته هرچه درآمد مرد خانواده در جامعه صنعتی بیشتر و شأن اجتماعی او بالاتر باشد،

15- Mueller. O: Die Einstellung der Landarbeiter in Bauerlichen Familienbetrieben. Bonn. 1964. s. 84. ff.

مدیریت زن خانه‌دار از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود و دامنه ریخت و پاش هم وسیع‌تر می‌شود و درهمین رابطه با افزایش ابعاد مصرف خانواده، علاوه بر این که بر امور خانه نظارت عالی دارد، برخی از کارها را بطور کامل برعهده افرادی می‌سپارد و میزان توجه و اشتغالش به فرزندان بیشتر می‌شود. در ضمن دقت بانوی خانه درباره خدماتی که مورد توجه و علاقه همسرش می‌باشد، افزایش می‌یابد.^{۱۶}

هرچه جریان صنعتی شدن شتاب بیشتر گرفت، تعداد بیشتری از کارهای زن خانه‌دار از قبیل پخت و پز، تیمار از بیماران و معلولین و اطفال به رستورانها، شیرینی‌پزیها، بیمارستانها، خانه سالمندان، مراکز معلولین و شیرخوارگاهها انتقال یافته و زن خانه‌دار وقت آزاد خود را که ناشی از انتقال بخشی از این خدمات به بخش خصوصی بود، اختصاص به تربیت و پرورش فرزندان داد.^{۱۷}

زن خانه‌دار جامعه بزرگ صنعتی نیز به گونه زن در جوامع کشاورزی و سایر جوامع، ایام فراغت ندارد. ایام فراغتی که مثلاً مرد کارگر در این جامعه به عنوان مرخصی و غیره از آن برخوردار است. چون مراقبت از اعضای خانواده تعطیل‌بردار نیست. مثلاً مادر خانواده نمی‌تواند به بهانه مرخصی مراقبت مستمر خود را نسبت به وضع جسمانی و روحی فرزندش قطع کند، یا نمی‌تواند به سبب استفاده از ایام مرخصی به وضع سر و لباس شوهرش نرسد و آشپزخانه را هم تعطیل کند.

در این دوره زن نماینده وضع درآمد، شخصیت و مقام اجتماعی شوهرش نیز می‌شود. یعنی مرد با قراردادن بخش اعظم درآمد خود در دست همسرش،

16- Weber - Kellermnn. I: die deutsche Fa. .s. Versuch Einer Sozialgeschichte. Frankfurt. 1974. s. 108.

17- Schneider. L: Arbeits - und Familien - Verhältnisse in der Hausindustrie. Rosenbaum. 1974. s. 239.

قدرت پرداخت خانواده را به اختیار او می‌نهد و اواست که با این قدرت پرداخت شوون مادی و معنوی خانواده را فراهم می‌سازد.^{۱۸}

با اندکی دقت بسادگی می‌توان دریافت که بین طبیعت پاره‌ای از کارهای زن خانه‌دار با کارهای کشاورزی که تبعیت مستمر از جریان طبیعت دارد، شباهتهایی وجود دارد. که ما در این جا سعی می‌کنیم برخی از این شباهتها را به‌طور مختصر بیان کنیم:

۱- کار زن خانه‌دار و کار کشاورز، هر دو با توجه به استفاده از منابع طبیعی به یکدیگر شبیه می‌باشند.

۲- وحدت اجزای کار زن خانه‌دار با یکدیگر به وحدت اجزای یک کار کلی در بخش کشاورزی شباهت دارد و در هر دو زمینه از نیروی خود را به‌جای دیگری نهادن^{۱۹} و دریافت‌های درونی^{۲۰} و دانشهایی که حاصل تجربه‌های فردی و پیشینیان است، استفاده می‌شود.

۳- توالی زمانی کار آنها پیوستگی خاصی را با گردش فصول طبیعت نشان می‌دهد.

۴- در هر دو کار ایام فراغت مطرح نیست. مثلاً کشاورزی که گندم می‌کارد، نمی‌تواند پس از یک ماه، مراقبت از آن را قطع کند و به مرخصی برود،

۱۸- Weber - Kellermann: Die Deutsche Familie. Frankfurt. 1977. s. : رک

11. ff.

19- Empathie.

20- Intution.

منظور از Empathie استعدادی است که زن خانه‌دار در درک وضع اعضای خانواده و خود را به‌جای آنها نهادن و به‌نیابت آنها احساس کردن دارد همین استعداد را کشاورز نیز در رابطه‌ای که با حیوانات و مزرعه برقرار می‌کند احساس می‌نماید. رک: فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسین پویان، ص ۱۳۹.

همانطور که زن خانه دار قادر به قطع مراقبت از نوزاد خود نیست.

۵- کار در بخش کشاورزی طبق سلسله مراتب مدیریت صنعتی صورت نمی گیرد، به استثنای واحدهای عظیم کشاورزی، هر کسی به تناسب وضعی که در روز دارد، کاری را انجام می دهد. در خانه هم کارها را مادر، دخترها و پسرها و حتی مرد خانواده، همه برای یکدیگر انجام می دهند.

۶- کارهای کشاورزی غالباً نیاز به دیدن دوره های تخصصی ندارد، تجارب را ضمن انجام کار می آموزند، کار خانه نیز چنین وضعی دارد. دختر خانواده در عمل، ضمن کار کردن مهارت های لازم را از مادرش فرا می گیرد و دوره مخصوصی را به عنوان دوره خانه داری نمی بیند.

۷- کار کشاورز به وضع آب و هوا، میزان رطوبت، برودت گرما و غیره بستگی دارد. کار زن خانه دار نیز از عواملی چون نور آفتاب، برودت و حرارت و رطوبت تابعیت دارد.

امروزه کار زن خانه دار به گونه کار زن در قبایل ابتدایی و فعالیت زن در بخش کشاورزی نوعی خدمت اساسی به سلامت و بقای حیات مادی و معنوی اعضای جامعه نیز تلقی می شود و زن در جامعه صنعتی امروز دقیقاً همان خدماتی را انجام می دهد که زن در قبایل ابتدایی و اقتصاد کشاورزی در جهت حفظ حیات و تحقق امرار معاش و اقتصاد خانواده انجام می داده است. تلاشی که زن خانواده مدرن برای حفظ سلامتی شوهر نان آورش انجام می دهد، علاوه بر این که نوعی خدمت به سلامت جمعیت شاغل مملکت است، عملی است که منتهی به دوام اشتغال و استمرار درآمد شوهرش می شود و او با استفاده بخشی از این درآمد به عنوان بودجه خانوار نیازهای اعضای خانواده را برطرف می کند و در ضمن عوامل تجدید قوای همسرش را جهت کار بهتر فراهم می سازد. لازم به تذکر است که کار زن خانه در جامعه صنعتی نیز، به گونه کار زن خانه دار در قبایل ابتدایی و

در بخش کشاورزی از نوسانات فصلی، میزان رطوبت برودت و سایر عوامل طبیعی تابعیت دارد^{۲۱}.

البته تفاوتهایی هم بین کار زن کشاورز و زن در جامعه صنعتی وجود دارد. مثلاً زن کشاورز کاری را که انجام می‌دهد، هم‌آهنگی با توالی تغییرات طبیعی دارد، به نحوی که او در ساعت مشخص نمی‌تواند برنامه غذاخوردن را عملی سازد. اگر مثلاً مشغول به کار مزرعه و یا سرجمع کردن مرغها و یا گاوهای متواری شده است، نمی‌تواند رأس ساعت دوازده از جستجوی مرغها و گاوها دست بردارد و به غذاخوردن بپردازد. کار او تابعی است از طبیعت فعالیتهای کشاورزی و دامپروری، قواعد خاص خود را دارد که به هیچ وجه با قواعد کار زن جامعه صنعتی انطباق ندارد. در ضمن خود او غالباً صاحب کار است و براساس دلسوزی برای سرمایه و امکانات تولیدی خویش گاه فرصتهای فراغت را هم استراحت نمی‌کند. البته باز او آزادیهایی دارد که زن جامعه صنعتی از آن محروم است. مثلاً زن خانه‌داری که در جامعه صنعتی شاغل هم هست، غالباً با کسالت مزاج به کار می‌رود و نمی‌تواند به بهانه کسالت‌های جزئی دست از کار بکشد. در صورتی که زن کشاورز امکان این را دارد که به محض احساس کسالت به کار نرود، فرزندش را به جای خود روانه سازد^{۲۲}.

ضمناً زن خانه‌دار در قبایل ابتدایی، زن خانه‌دار در بخش کشاورزی و زن خانه‌دار جوامع مدرن صنعتی، هر سه گروه در زمینه استفاده از گیاهان دارویی و

21- Schmidt. A: Der Begriff der Natur in der Lehre von Marx/Über Arbeit. Ergänzt und mit einem Postskriptum. Versehene Neuauflage. Frankfurt. 1971. 2. Auflage. S. 75.

رک : D: Freizeit und Reproduktion der Arbeitskraft. Köln. 1975. s. 15 ff.

22- Levei-Strauss. D: Das Wilde Denken. Frankfurt. 1973. s. 16.

طب سنتی شباهتهای فراوانی به یکدیگر دارند، چون هر سه با تکیه بر نیروی همدلی و تصور نیازهای دیگری^{۲۳} و دریافت درونی مبنی بر احساس^{۲۴} آنچه را که اعضای خانواده واقعاً نیاز دارند، احساس می کنند و آن را در اختیارشان قرار می دهند. کاری که به هر حال منتهی به سلامت و شادابی اعضای خانواده می شود.

به نظر لوی اشتروس زنان با تکیه بر نیروی همدلی و تصور نیازهای دیگری و دریافت درونی مبنی بر احساس تخصصی را در خود پرورش می دهند و از آن به عنوان وسیله ای فوق العاده مؤثر در جهت تعالی زندگی زناشویی و رفع نیاز مادی و معنوی اعضای خانواده سود می جویند^{۲۵}.

کار زن خانه دار در مجموع کلیتی دارد که انجام اجزاء آن و ربط آنها به یکدیگر متکی بر هنر ترکیب و تلفیق زن خانه دار می باشد. به عنوان مثال در اجراء یک کار کلی مثل تهیه غذای ظهر زن خانه چنین اندیشه و عمل می کند:

۱- چه باید بخوریم؟ همراه با این سؤال، برداشت و رفتار شوهرش و سایر اعضای خانواده را ارزیابی می کند، اگر در گذشته واکنشهای منفی نسبت به آن غذا ابراز شده است، حتی المقدور از تهیه آن صرف نظر می کند. در غیر این صورت با در نظر گرفتن تمام جوانب آن غذا، به تهیه اش اقدام می کند.

۲- پس از این که غذا را انتخاب کرد، باید مواد خام آن را با توجه به مقدار، کیفیت و قیمت آن تهیه کند.

۳- به هنگام تهیه مصالح غذا، بودجه خود را سبک و سنگین می کند یعنی بعد اقتصادی غذایی را که می خواهد بپردازد در نظر می گیرد.

۴- به وضع وسایل پخت و پز و تهیه آن فکر می کند، اگر ابزار در آشپزخانه

23- Empathie.

24- Sinnliche Intution.

25- Kouth. H: Narzissmus eine Theorie Psycho - Analytischer, Behandlung narzisstischer Persönlichkeitsstörungen. Frankfurt. 1973. s. 338.

خودش موجود باشد، چگونگی عملکرد آن را کنترل می کند، مثلاً از چراغ گاز خبر می گیرد که معیوب نباشد و غیره و اگر پاره ای از وسایل پخت و پز آن را نداشته باشد، به قرض گرفتن آن از همسایه می اندیشد.

۵- در این که کار را از کجا باید شروع کند نیز فکر می کند.

۶- شروع و پایان کار را نیز تصور می کند، پایان کارش باید هماهنگ با آمدن شوهرش به خانه باشد یا با آمدن بچه ها از مدرسه؟ اگر شوهر و بچه هایش با هم به خانه وارد بشوند، مشکلی ندارد، ولی اگر یکی پس از دیگری با فاصله های متفاوت به خانه بیایند، مشکلاتی خواهد داشت که آنها را باز با تکیه بر هنرمندی خویش برطرف می سازد.

۷- ضمن این که مشغول کار تهیه غذا است، کارهای دیگری است که باید انجام دهد، به آنها می اندیشد و آنها را از نظر زمان انجام در ذهنش ردیف می کند. پاره ای از آنها را بر سایر کارها ترجیح می دهد. آن هم به خاطر ضرورت و رابطه ای که انجام آن کار، با فرزندان و با شوهرش پیدا می کند.

۸- سپس به این می اندیشد که پس از صرف غذا به وسیله اعضای خانواده، اضافات غذا را چگونه مورد استفاده قرار دهد، به بینوایی بدهد، برای عصرانه بچه ها نگه دارد یا برای شام؟ و یا اصولاً آن را در فریزر برای روزی دیگر به عنوان مکمل یک غذای دیگر نگهداری نماید؟

۹- فاصله زمانی غذایی را که امروز می پزد، چگونه با سایر غذاهای مشابه و خود آن غذا تنظیم کند تا در نتیجه مکرر شدن، بی ارزش نگردد.

و هزاران فکر دیگر که از مخیله زن خانه دار به هنگام تهیه یک غذای ظریف به عنوان کاری کلی می گذرد، ولی مرد خانه و فرزندان بدان پی نمی برند و گمان می کنند که غذا به همان سادگی که می خورند تهیه می شود. پس مشاهده می کنیم که کارهای خانه که هر کدام اجزاء فراوانی را شامل شده و کلیتی پیچیده را

تشکیل می‌دهند، از مادر خانه استعدادها و ظرفیتهای خاصی را می‌طلبند که اگر فاقد آنها باشد، موجب بروز اختلال‌هایی در روابط زناشویی می‌شود. با انتقال همین کار آشپزی، از خانه به هتل (بخش خصوصی) و شغلی کردن آن وضع بکلی عوض می‌شود. از سوی سرآشپزخانه هتل هرکس مأمور انجام جزئی از اجرای کار کلی که همان تهیه ناهار ظهر هتل باشد، می‌شود. برخلاف کارهای خانه که سلسله مراتب ندارد در آشپزخانه هتل سلسله مراتب شغلی به وجود می‌آید. رأس این نظام سلسله مراتبی را سرآشپز تشکیل می‌دهد و سایرین به تناسب اهمیتی که کارشان دارد، مقامات پایین‌تری را احراز می‌کنند. سرآشپز رابطه کارهای جزئی در حال انجام را پیوسته باهم کنترل می‌کند و هرکار را به افرادی یا فردی که تخصص خاص آن را دارد، می‌سپارد. درحالی که همه این کارها را زن خانه خود به تنهایی انجام می‌دهد. یعنی او خود هم رئیس کار خویش است و هم مرئوس. او ضمن این که مراحل مختلف کار خود را شخصاً کنترل می‌کند، نتیجه نهایی کارش از طریق اظهار نظر اعضای خانواده (درباره کم و کیف غذایی که ارائه کرده است) ارزشیابی و کنترل می‌شود. ضمن این که این ارزیابی و کنترل همراه با قهر و جبر نیست، ولی همیشه می‌تواند، در صورت عدم توفیق خانم خانه در تهیه غذای مطلوب اعضای خانواده و یا غیرمنطقی بودن توقعات آنان، منجر به اختلافات بزرگ خانوادگی گردد. از همه مهمتر این که زن خانه‌دار باید سایر کارهای خانه را در کنار کار آشپزی آنچنان انجام دهد که مورد قبول و تأیید اعضای خانواده قرار گیرد. یعنی اگر غذای مطلوب تهیه کند ولی چند کار دیگری را که مورد تقاضای فرزندان یا شوهرش بوده است به دقت انجام ندهد و به وقت آن را عرضه نکند، موجب کدورت خاطر آنان خواهد شد.

مسئله دیگر پاسخگویی مادر خانواده به نیازهای طبیعی اعضای خانواده است که هیچ کدام را نمی‌توان براساس یک جدول زمانی مشخص پیش‌بینی کرد و

به آنها پاسخ مثبت داد. در یکی از لحظات بدون پیش‌بینی قبلی یکی از فرزندان نیاز به آشامیدن آب یا یکی از مایعات دیگر را دارد، شوهر از راه رسیده نیز چیزی دیگری طلب می‌کند، به همه این نیازها که غالباً به‌طور ناگهانی بروز می‌کند باید پاسخ مناسب بدهد و این کار کوچکی نیست. زن با استفاده از استعداد کلی‌نگری خود می‌تواند همه این نیازها را که هرروز بارها تکرار می‌شود به‌خوبی پاسخگو شود.^{۲۶} علاوه بر این که کار زن خانه‌دار هیچ‌گونه وقفه و تعطیلی بر نمی‌دارد، آخر هفته هم که به اتفاق همسر و فرزندانش به رستوران می‌رود و با اصطلاح آشپزخانه تعطیل است، نگرانی مطبوع‌تر جلوه کردن غذای رستوران از غذای خانه او را رنج می‌دهد. علاوه بر این که زن خانه‌دار کارش ساعات فراغت در مفهوم کار شغلی ندارد، او پیش از اهل منزل از خواب برمی‌خیزد، به فکر صبحانه و نظم‌دادن به امور خانه است و پس از خوردن غذا و شام که هرکس دنبال کار خودش می‌رود او باید ظرفها را بشوید و آشپزخانه را تمیز کند. یعنی او از همه اعضای خانواده دیرتر به بستر استراحت می‌رود. این موضوع درباره زن کشاورز بیشتر مصداق می‌یابد. زن کشاورز علاوه بر این که قبل از همسر و فرزندان بیدار می‌شود و به فکر چای و صبحانه و سایر امور مربوط به بچه‌ها و همسرش می‌باشد، باید از دامهایی که سرپرستی آنها برعهده او نهاده شده سر بزند و نیازهای آنها را نیز برآورده کند و حتی پس از صرف نهار و شام نیز مقید به خبرگیری و انجام امور مربوط آنها است. او حتی به‌خاطر نیاز مادی مجبور می‌شود فرزندان خود را از سنین پایین به چرانیدن گوسفندان، تمیز کردن منزل و اصطبل وادارد.^{۲۷} فرزندان خانواده‌های قشرهای

26- Pross/Schweizer: Die Familienhaushalte in Wirtschaftlichen und Sozialen Handel (Rationalisierung, Technisierung, Funktions wandel der Privathaushalte und des Zeitbudget der Frau) Mai, 1975 Giessen.

27- Linde. H: Persönlichkeit in Landfamilie. Koln. 1974. S. 194. ff. Planck. U: Die Lebenslage der Westdeutschen Landjugend. Muenchen. 1955. s. 169.

کم درآمد نیز به انجام کارهای دشوار وادار می شوند، به نحوی که به گونه فرزند کشاورز فرصت استفاده کافی از اقام فراغتی را که برای هر کودک لازم است، ندارند.^{۲۸}

در جوامع کشاورزی و طبقات کم درآمد شهری دخترها از پسرها زودتر به کمک مادر می پردازند و کارهای دشواری را بنا به بضاعت مالی خانواده خود (از سنین پایین تر) انجام می دهند. در روسیه شوروی که به هر صورت مردمش از رفاهی به مراتب بهتر از مردم جهان سوم برخوردار بوده و فرزندانشان نیاز به انجام کارهای دشواری که کودکان جهان سوم صورت می دهند ندارند دخترها را از سنین پایین به انجام کارهای خانه وادار می کنند. لیستی مفصل از وظایف یک دختر بچه در قبال خانواده و کارهای خانه وجود دارد که ما فقط به ذکر مختصری از آن اکتفا می کنیم:

- ۱- در سه سالگی دختر باید بتواند خود لباسش را بپوشد و آن را بشوید و به هنگام چیدن میز غذا به مادرش کمک کند.
- ۲- در چهار سالگی باید بتواند گردگیری کند و کفشها را با پارچه پاک کند، گلها را نیز آب بدهد.
- ۳- در پنج سالگی باید بتواند دکمه ای را که کنده شده است بدوزد، تخت خوابش را مرتب کند و لباس عروسکهایش را بشوید و با مادرش برای خرید به کوچه و خیابان برود
- ۴- در شش سالگی باید بتواند استکانها و وسایل چای خوری را بشوید.
- ۵- در هفت سالگی سبزی برای سالاد تمیز کند و احیاناً برنج هم پاک کند.

۶- در هشت سالگی باید بتواند خواروبار از مغازه نزدیک خانه بخرد و با جاروبرقی بخشی از خانه را تمیز کند و لباسهای متحدالشکل مدرسه‌اش را مرتب کند.

۷- در نه‌الی ده سالگی باید بتواند جوراب و ژاکت بیافد. زمین را بشوید و گاه و بیگاه نیمرو درست کند.^{۲۹}

۲- تفاوت‌های کارخانه^{۳۰} با کار شغل^{۳۱}

کارخانه که انجام‌دهنده رسمی آن مادر خانواده است، تفاوت‌هایی با کار شغل دارد. کارخانه کاری است که نه مستقیماً تولید ارزش افزوده می‌کند و نه رسماً در مقابل مزدی انجام می‌شود، بلکه به‌طور غیرمستقیم سبب تولید ارزش افزوده می‌گردد. مثلاً زن خانه‌دار علاوه بر فراهم‌ساختن وسایل آسایش مرد خانواده و فراهم‌ساختن اسباب تجدید نیروی تولیدی او، فرزند را به‌عنوان جنین در شکم خویش پرورش می‌دهد تا به دنیا می‌آید، او را بزرگ می‌کند و به مدرسه و دانشگاه می‌فرستد، و این فرزند شاغل تولید ارزش افزوده خالص می‌کند. بظاهر او در این جریان سهمی ندارد ولی غیرمستقیم در آنچه که فرزند شاغلش تولید کرده است سهم است.^{۳۲}

پس کار زن خانه‌دار که «ثروت کار»^{۳۲} را در فرزند شاغلش به وجود

۲۹- رک : Auszug aus Informationen für die Frau. Folge. 2. Februar.

1976. S. 13, Rückseite Eines Sowjetischen Arbeitskalenders. Speziell für/Frauen.

Für das Jahr. 1976.

30- Hausarbeit.

31- Berufsarbeit.

32- Arbeitsvermoegen.

آورده است، مستقیماً جنبه مبادله‌ای ندارد و به همین دلیل هم مزدی به آن تعلق نمی‌گیرد ولی در حقیقت کاری است که سهم اساسی در تشکیل «ثروت کار» فرزند دارد و هرچه از آن در بازار نیروی انسانی به عنوان ساعات کار در مقابل مزد به فروش می‌رسد، مادر در آن مزد نیز سهمی را دارا است^{۳۳} که غالب فرزندان یا بدان آگاهی ندارند و یا برایشان مقرون به صرفه نیست که بدان آگاهی داشته باشند. یا اگر در جریان اجتماعی شدن کودک به نقش مادر بیندیشیم، خواهیم دید که قسمت اعظم اجتماعی شدن کودک از لحظه‌ای که زبان باز می‌کند و شروع به فهمیدن می‌کند تا پایان مرحله دیرستان برعهده مادر است. چنین کار عظیمی که تولید در جامعه بدان وابسته است به ظاهر جنبه تولیدی ندارد و مزدی هم به آن تعلق نمی‌گیرد^{۳۴}.

با یک نظر سطحی کار خانه و کار بیرون علاوه بر این که به هم ربطی ندارند متضاد هم جلوه می‌کنند ولی معنأً اگر کار خانه نباشد کار بیرون تحقق نمی‌پذیرد. همانطور که اگر کار بیرون نباشد و مرد خانواده (یا زن) مزدی دریافت نکند کار خانه نمی‌گردد. بنابراین، این دو به هم وابسته‌اند و هر کدام علت و معلول دیگری می‌باشد.

کار خانه همگام با جریان طبیعت صورت می‌گیرد و در مقاطع خاصی محاسبات مادی و اقتصادی در آن نقش ندارد. من جمله رابطه عاطفی فرزند و مادر و کارهایی که مادر در جهت پرورش فرزند انجام می‌دهد^{۳۵}. رابطه مادر - فرزند

33- Krovoza. A: Produktion und Sozialisation mit einem Vorwort von Peter Brukner. Frankfurt. 1976. ر.ک : Prokop. U: Weiblicher Lebenszusammenhang von der Beschraenktheit der Strategie und Unangemessenheit der Wunsche. Frankfurt. 1976.

34- Krovoza. A: a. a. o. s. 32. ff.

35- Shorter. E: der Wandel der Mutter - Kindbeziehung zu Beginn der ←

قبل از مرحله صنعتی شدن وجود داشته و امروزه هم این رابطه عاطفی همگام با رشد طبیعی کودک صورت می گیرد. مبنای کار مادر در این باره پاسخ صحیح به نیازهای معقول و همگام با رشد طبیعی کودک است^{۳۶}. درمورد مادر - فرزند باید گفت که قبل از مرحله صنعتی شدن و پس از آن یک نیاز دوجانبه بین مادر و فرزند وجود دارد به نحوی که فرزند نیازمند حضور مادر و مادر محتاج تیمار فرزند می باشد و البته مشخص نیست که کارهای مادر درباره تیمار فرزند واقعاً تا چه حدی مورد تأیید و قبول فرزند است و او را ارضاء می کند. چه کودک زبان و بیان شرح احوال خود را ندارد و هیچ کس هم نمی تواند مدعی فهم احوال حقیقی او به هنگام دریافت خدمات مادر باشد.

در جوامع مدرن، برخلاف جوامع گذشته که در آنها فرزندان را پس از دوره شیرخوارگی تقریباً به خود رها می کردند، فرزند برای مادر موضوعی مهم و مشغله ای دل انگیز می باشد. در جوامع سنتی غیرصنعتی فرزندان که نمی مردند، حتی از اوان کودکی به انجام کارهایی موظف می شدند و ثمره کارشان از جانب والدین کنترل و ارزیابی می شد. آنها واقعاً از دنیایی که کودکان امروزی برخوردارند محروم بودند. کودک آن روزگار از اتاق مخصوص خود، اسباب بازیهای متنوع و توجهات و حمایت های مستمر کودک جامعه امروز محروم بود. به گونه امروز ادبیات کودک، برنامه های متنوع مخصوص کودکان در رسانه های گروهی وجود نداشت. در ابتدای روز که کار در خانواده شروع می شد پاره ای نان و یا خوراکی دیگری به کودک می دادند و او تا ظهر به خودش و یا خواهر و برادر بزرگترش واگذار می شد. سر و رویش را مگس و کثافت می گرفت و

→
Moderne, in: Geschichte und Gesellschaft. 2/3. 1975. s. 256.

۳۶- البته همین کار بظاهر صددرصد عاطفی، جنبه اقتصادی نیز دارد که ما در جایی دیگر به آن خواهیم پرداخت.

روزگارش کمتر مورد توجه والدین واقع می‌شد^{۳۷}، والدین خیلی زود بچه‌ها را وارد جریان کار جدی می‌کردند و کارها و خدماتی شبیه به کارهای بزرگان را از آنها می‌خواستند. هرگاه در خانواده‌ای فقیر کودکی می‌میرد مرگ او را مصلحتی خداوندی تلقی می‌کردند و راضی به رضایت الهی می‌شدند^{۳۸}.

والدین در مجموع رابطه‌ای نسبتاً سرد و عاری از عواطف شدید مادرانه امروز با فرزندان داشتند، آنها را با خشونت کامل به کارهای دشوار و حتی کثیف وامی‌داشتند و سلامت آنان را به خطر می‌انداختند^{۳۹}. و این رفتار نتیجه فقر و جهل آنان نسبت به آموزش و پرورش کودک بود. آنها واقعاً از نظر مادی فرصتهای کافی نداشتند تا بتوانند به دنیای فرزندان خود بپردازند.

خانمهای خانواده‌های اشرافی و ثروتمندان به بهانه نداشتن شیر فرزندان خود را به دایه‌ها می‌سپردند و آنها نیز آن گونه که مادر امروز به فرزند خود مشغول می‌شود و به او می‌پردازد، از کودکان اشراف مواظبت نمی‌کردند. البته کودکان خانواده‌های ثروتمند به وسیله دایه‌ها و خدمتکاران بظاهر مراقبت می‌شدند و کمتر خود را به کثافات آلوده می‌کردند و این بچه‌های اقشار کم‌درآمد بودند که روزهای متوالی به حمام نمی‌رفتند. این کودکان گاه چنان به خود رها می‌شدند که مورد حمله سگان و لگد قرار گرفته، مجروح می‌شدند و یا در آب و آتش می‌افتادند^{۴۰}.

با شروع انقلاب صنعتی و پیدایش قشر خرده‌بورژوا وضع بچه‌ها بکلی تغییر کرد. تعلیمات اجباری که باب شد، بچه‌ها به مدرسه رفتند، مادران هم به تناسب

37- Firestone. Sh: Nieder mit der Kindheit. in KURSBUCH. 24-1971.

38- Ebenda. Lebrun. F: Le Hommes et la mort en Anjou aux 17 e 18 e Siecles. Paris. 1971. Zitirt Nach Shorter: a. a. o. s. 262.

39- Shorter. sh: a. a. o. s. 255-257.

40- Shorter. Sh: a. a. o. s. 255-257.

وضع اقتصادی خانواده، نیازهای روانی و گاه چشم و هم چشمی به کار خارج مشغول شدند. گروهی به کار تمام وقت پرداختند و عده‌ای مشاغل پاره وقت را برگزیدند. این زنان البته کار خانه را هم در کنار کار شغلی انجام می دادند و به گونه سایر بانوانی که فقط کار خانه می کردند از انجام تکالیف مادری و کارهای خانه شانه خالی نمی کردند. البته وضع زنان کشاورز قدری متفاوت بوده و هنوز هم متفاوت است، بدین معنی که آنها ضمن کمکهای مؤثر به مرد در جریان تولید، کارهای خانه را هم انجام می دادند. فرزندان آنها بندرت برای تحصیلات به شهرها می رفتند. چون نه درآمد کافی برای تحقق این منظور داشتند و نه امکانات رفاهی کافی در شهرها که مورد استفاده فرزندان قرار گیرد. بنابراین غالباً در سطوح پایین تحصیلی متوقف می شدند و کار پدر را دنبال می کردند. ثمرات مثبت تعلیمات اجباری بیشتر فرزندان شهرنشینان بخصوص اقشار متوسط و کارمندان را شامل شد. اما در بخش کشاورزی و صنعت و خدمات کار اصلی مادر در خانه همانا فراهم ساختن اسباب آسایش اعضای خانواده و پرداختن به نیازهای کودکان بوده است. بدیهی است که نیازهای کودک در قالب زمان و مکان صورت می پذیرد. مثلاً کودک در لحظاتی مشخص تشنه می شود و این تشنگی تحت وضعیت خاص زمانی و مکانی بروز می کند که مادر بلافاصله با اقدام متناسب با آن نیاز اسباب ارضای او را فراهم می سازد. و مادر بنا به انتخاب و سلیقه خود مشخص می کند که کودک کدام یک از رفتارها را ابتدا بیاموزد و کدام یک را در مراحل بعدی. نیاز بچه به یک چیز، ناگهانی بروز می کند، درحالی که مادر مشغول تلفن، دوختن دکمه، و یا کار دیگر است. چه اندازه او را معطل نگه دارد بستگی به وضع کار مادر در خانه و موقعیت روانی او دارد. البته در همه این موارد مادر سعی در تشکیل یک ترکیب و سنتز جامع از کارهای خانه و اقداماتی که در جهت رفع نیازهای کودکانش اعمال می کند، دارد. او به سبب این که نیازهای

کودک در زمان و مکان مشخص بروز کرده و بایستی به آنها پاسخ دهد، قادر به ایجاد طرح کلی و دقیق پیش‌بینی شده پاسخ به نیازهای کودک نیست. مادر نیازهای کودک را ضمن انجام سایر کارها در منزل و خارج از منزل پاسخگو می‌شود. مثلاً ضمن این که به خرید می‌رود، بچه را بغل کرده، نگهداری می‌کند، نیاز تشنگی او را با قراردادن شیشه شیر در دهان کودک برطرف می‌سازد و با هر کدام از این گونه اقدامات، اجتماعی شدن او را نیز ممکن می‌سازد. تقدم و تأخر اقدامات نیز به انتخاب و سلیقه او بستگی دارد.

همان گونه که کار خانه فقط جنبه ارضای نیازهای اعضای خانواده را به‌طور مطلق نداشته، بلکه نقش غیرمستقیم تولیدی دارد، کار بیرون نیز اثر بسیار زیادی در جهت تحقق حوایج خانواده دارد. زیرا تا نان آور خانواده کاری نکند مزدی نمی‌گیرد که خانم خانه آن را از مسیر بودجه خانوار برای تحقق مصارف گوناگون اعضاء خانواده خرج کنند. پس کار شغل پایه گردش چرخ و پر اقتصاد خانواده است، همان‌طور که کار خانه موقعیت تجدید قوا و تجدید نسل را به‌وجود می‌آورد، اساس کار شغل را نیز پدید می‌آورد و این دو هر کدام به‌سهم خویش جنبه مبادله‌ای مستقیم یا غیرمستقیم دارند و با هم اسباب ارضای نیازهای جامعه را فراهم می‌سازند.

هرکاری که انسان انجام می‌دهد برای او معنی و مفهوم خاصی دارد، لکن در همان حال جنبه اجتماعی نیز دارد، هرچند شخص ظاهراً هدف دیگری را دنبال می‌کند لکن کار او به‌نوعی به کار بیرون از خانه وابسته است. مثل مادری که غذا می‌پزد یا دکمه فرزندش را می‌دوزد، این کارها درحقیقت فراهم آوردن مقدمات کار بیرون از خانه است و دور یا نزدیک با آن ارتباط دارد هرچند خودش براین مسأله آگاه نیست، لکن اگر خود وی یا فرد شاغل بیرون از خانه نظری کلی و همه‌جانبه داشته باشد آن را درک می‌نماید.

به عبارت دیگر مادر هنگامی که دکمه فرزندی را که عازم مدرسه است می‌دوزد و به آن اهمیت می‌دهد، برای آن معنی خاص قائل می‌شود. اما دیگر فرصت و امکان ندارد که نقش آن کار را به عنوان جزئی از یک کار کلی یعنی «اجتماعی شدن» درک کند. مثلاً یک یا چند کارگر به کمک ابزار تولید، فیلتر روغن اتومبیل تولید می‌کنند ولی همه جنبه‌های عملکردی و مفید آن را در رابطه با کل سازمان اتومبیل اندیشه نمی‌کنند. مادری فرزندش را شیر می‌دهد و از این کار لذت می‌برد، برایش نیز معنی قابل می‌شود، ولی به نتایج درازمدت آن فکر نمی‌کند. لورنسر^{۴۱} می‌گوید که زنان خانه‌دار کارهای مشخصی را طراحی کرده و اجراء می‌کنند، بی آن که به آثار ژرف آن کارها در جریان اجتماعی شدن کودکان و اعضای خانواده بیندیشند^{۴۲}. همانطوری که هر کار جزئی از یک کار کلی (در بنگاه) طبق یک کلیشه خاص صورت می‌گیرد، مادر خانواده نیز با رعایت اصول کلیشه‌ای اجراء کار خانه عمل می‌کند. مثلاً هنگامی که فرزندش دروغ می‌گوید از رفتار کلیشه‌ای مادر در رابطه با فرزند دروغ گو استفاده کرده «رفتار مقتضی» را در مقابل فرزند خود اتخاذ می‌کند^{۴۳}.

تفاوت کار زن خانه‌دار با کار مرد شاغل در بخش صنعت و یا خدمات در این است که محل کار زن در خانه است و زن خانه‌دار در آهنگ خاص عاطفی که با اعضاء و جو خانواده برقرار می‌کند، آن را انجام می‌دهد و حال آن که کار مرد شاغل در بخش صنعت و خدمات کاملاً جدا از روابط عاطفی با اعضای خانواده صورت می‌پذیرد. البته در این میان وضع مرد و زن کشاورز کاملاً فرق

41- Lorenzer, J.

42- Lorenzer, J: Zur Begründung einer Materialistischen Sozialisations Theorie. Frankfurt. 1972.

43- Ritsert, J: Probleme Politisch - Ökonomischer Theoriebildung. Frankfurt. 1973.

می‌کند، چون آن دو در محیط بنگاه کشاورزی که همان مزرعه است، در آهنگ خاص عاطفی غالباً در حضور یکدیگر کار می‌کنند. مرد شاغل در بخش صنعت یا خدمات که از کار به خانه برمی‌گردد، کاملاً از جریان کار خانه بی‌اطلاع است، زیرا دنیای کار او از محیط خانواده‌اش جدا است، درحالی که مرد کشاورز چنین وضعی ندارد و غالباً شانه به شانه زنش در مزرعه و خانه کار می‌کند و محیط کار و شغلش گاه با محیط کار زنش اختلاط می‌یابد.^{۴۴}

خصیصه بارز دیگر کار زن خانه‌دار این است که آن‌را به‌طور کامل نمی‌توان تبدیل به یک شغل در خارج از منزل ساخت. ضمناً عقلانی ساختن^{۴۵} آن نیز دشوار است. حتی اگر برخی از کارهای زن خانه‌دار شغلی بشوند، باز دارای جنبه‌های عاطفی کار زن در خانه نبوده^{۴۶} و همیشه نیز جزئی از کارهای اساسی زن خانه باقی می‌مانند. مثل پخت و پز که هم در خانه انجام می‌شود و جزو کارهای اساسی هر بانوی خانه‌دار است و هم در رستورانها شغلی برای مردان و یا زنان مزدبگیر شاغل است و شکی هم نیست (همانطوری که به تفصیل در مقاله «مسائل ارتقاء شغلی زنان شاغل» آمده است) که هیچ کدام از این کارهای شغلی شده، مثل غذای بیرون، خدمات کودکان و غیره جای کار و خدمات زن خانه‌دار را در خانواده پُر نمی‌کند و ارزش عاطفی آن‌را به وجود نمی‌آورد. مثلاً یک لیوان شیر که مرد خسته از کار برگشته از دست همسرش در اوج مهربانی و عطوفت دریافت می‌کند، همان لیوان شیر کافه ترنا است، ولی اثر عاطفی و

44- Beck - Gernsheim/Ostner/Pieper: Familiäre Reproduktion in ihrer Bedeutung für Berufsarbeit (SFB 101). München. 1977.

45- Rationalisierung.

۴۶- رک : رامپور صدرنوی، مسائل ارتقاء شغلی زنان شاغل، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره سوم سال بیست و یکم پاییز ۱۳۶۷ ص ۳۴۷.

آرامش بخش آن چند صد برابر است.

تفاوت اساسی دیگر کارخانه با کار شغل در این است که کارخانه، یعنی خدمات مادر و پدر در رابطه با اولاد و تربیت آنها، طبق یک اصول دقیق به کودک می‌آموزد که چگونه بازی‌های بچه‌گانه را به مرور زمان به نفع آموزش و اجتماعی شدن در جهت کار مدرسه محدود کند. مرحله نخست آموزش فرزندان، از آموزش زبان آغاز می‌شود و تا مراحل کودکستان، دبستان و دبیرستان ادامه می‌یابد و در همه این مراحل پدر و مادر به او کاهش بازی را به نفع کار و تحصیل می‌آموزند^{۴۷}. یعنی به اصطلاح کودک به هدایت مادر و پدر، بخصوص مادر از اصل شادی و تفرج^{۴۸} به سوی اصل واقع‌گرایی^{۴۹} حرکت می‌کند و از مادر و پدر به تدریج قواعد و هنجارهای لازم را جهت تمام مواردی که بعد در زندگی شغلی‌اش مؤثر می‌افتد، فرا می‌گیرد. یعنی کار زن خانه بیشتر بر همین نکته مهم که ما آن را آماده ساختن فرزند برای احراز شغل در آینده می‌نامیم، متمرکز می‌شود. و به همین سبب است که مادر و پدر نقش مهمی در آینده شغلی فرزندان خود دارند. البته لازم به تذکر است که کودک به سبب این که اولین تماس‌های عینی را با دنیای خارج از مسیر مادر برقرار می‌کند و او را از هر کس به خود نزدیکتر می‌داند. خیلی زودتر و راحت‌تر در مقابل آموزش‌های مادر برای حذف بازی به نفع آموختن، واکنش مثبت نشان می‌دهد و به همین سبب خانواده محل درونی شدن هنجارهایی است که در آینده شغلی کودک مؤثر است و مادر نخستین و شاید بهترین معماری است که این هنجارها را در شخصیت فرزندش

47- Habermas, J: Thesen zur Theorie der Sozialisation. Stichworte und literatur zur Vorlesung im Sommersemester. 1968.

48- Lustprinzip.

49- Realitätsprinzip.

به نحو شایسته‌ای جای‌سازی می‌کند و در حقیقت او است که فرزند خود را از طریق منع تدریجی بازیگوشی و بلهوسی مستعد دریافت هنجارهای شغلی می‌کند و او را آماده ورود به بازار کار نیروی انسانی می‌سازد. و این گونه نیروی کار با ارزش و ارزنده تولیدی در خانواده به وسیله مادر و پدر (بیشتر به وسیله مادر) برای بخش صنایع، خدمات و کشاورزی فراهم می‌شود. یعنی مادر با کارهای تربیتی و آموزشی خود اعم از لحظه‌ای که کودک را جهت حذف بازی و افزایش فراگیری هنجارهای لازم برای شغل، زیر فشار قرار می‌دهد و برای مطیع کردنش او را در بغل می‌گیرد و نوازش می‌کند یا هنگامی که برایش بخاطر انجام صحیح تکالیف مدرسه اسباب بازی جایزه می‌خرد، گام به گام اسباب انتقال ماهوی او را از کودک بازیگوش و مصرف کننده، به سوی انسانی مولد فراهم می‌سازد. و او تمام این کار بزرگ را به برکت وحدت درونی که با کودک خویش دارد انجام می‌دهد، کاری که به دشواری از عهده پدر برمی‌آید.^{۵۰}

توفیق زن در کار شغلی‌اش به گونه مرد نیست که اگر زنی شاغل در محل شغلی‌اش کاملاً موفق بود ولی در خانه و جامعه شخصیت یک کدبانوی با شخصیت خانه‌دار را نداشت، واقعاً زنی موفق نیست. او واقعاً وقتی موفق خواهد بود که ضمن توفیق در کار خارج در خانه و جامعه از نظر منزلت مادری نیز موفق باشد.^{۵۱} او نهایتاً توفیق کامل خود را ضمن توفیق شغلی در ازدواج با یک مرد موفق و داشتن فرزندان برومند و «زندگی خانوادگی خوب» و قابل تحسین می‌جوید، ضمناً مردان شاغل بسادگی می‌توانند از فرصت‌ها و بورسهای تکمیل تخصص و اطلاعات و مهارت‌های شغلی استفاده کنند، در حالی که زنان به علت

50- Neidhardt. F. Strukturbedingungen und Probleme Familialer Sozialisation in Classens - Miehoffner. 1973.

51- Gipser. D: Madchen Kriminalitat. Munchen 1975.

تعهداتی که نسبت به کارخانه و تربیت و پرورش فرزندان خود دارند قادر به احراز چنین فرصتی نیستند. به عنوان مثال مرد شاغل از محل کار برگشته به همسرش اطلاع می دهد که برای گذراندن یک دوره تخصص دوسال عازم خارج است و بهتر است که او از فرزندان در این مدت نگهداری کند. زنها غالباً چنین مسؤولیتی را، در صورت فقدان موانع مادی، می پذیرند. ولی اگر زن شاغل از محل کار به خانه بیاید و همان سخن را بگوید غالباً با مخالفت شدید و مقوله ای شوهرش مواجه خواهد شد. غالباً زنان به سبب نداشتن تخصصهای بالا کارهای دشوار و کم درآمد را انتخاب می کنند و چون مزد ناچیزی دریافت می کنند، ساعات بیشتری را به کار در خارج سپری می سازند. درحالی که مردان به طور متوسط از تخصص بالاتری برخوردارند، مزد آنان نیز بطور متوسط از زنان بالاتر و ساعات کارشان به تناسب تخصصشان کمتر از زنان شاغل است.

پاره ای از کارها زنان شاغل را در جهت بازآفرینی نیروی انسانی یعنی پرداختن به پرورش اولاد و تیمار همسر، کمک می کنند. مثلاً کار در یک بنگاه پرورش کودکان بی سرپرست یا کار در یک بیمارستان به عنوان پرستار به گونه ای است که زن شاغل ضمن انجام آن تجاری برای انجام کارهای مشابه در خانه می اندوزد. مثلاً تجارب حاصله از پرستاری کودکان در پرورشگاه یا بیمارستان را در مورد فرزندان خود به کار می برد. یا مثلاً کار در یک بنگاه شیرینی پزی تجربیات او را در زمینه همین کار افزایش می دهد و به هنگام تهیه شیرینیهای منزل این کار را با سرعت و کیفیتی بیشتر و مرغوب تر انجام می دهد. بنگاهها غالباً نیروی انسانی زن را به سبب سطح تخصص پایین و ارزان بودن مورد استفاده قرار می دهند^{۵۲} و غالباً بنگاههای الکترونیک پاره بافی، کارخانه های تهیه مواد غذایی هستند

که تقاضا کننده این نیروی انسانی می باشند. زنانی که در این بخش های تولیدی کار می کنند:

۱- دقت و ظرافت زنانه خاص خود را در به کار گرفتن قطعات بسیار ظریف در مونتاژ اعمال می کنند.

۲- بی علاقهگی به ارتقاء شغلی که غالباً همراه با پشتکار و صبر همراه است، نشان می دهند.

۳- قناعت به مزد کمتر صبر و بردباری در انجام کارهای خسته کننده از خود بروز می دهند.

ضمناً کار زن در بنگاهها طبق نظام سلسله مراتب شغلی صورت نمی گیرد و مدیریت بنگاه آنها را به سبب پایین بودن سطح تخصص در مقاطع مورد نظر به کار می گمارد^{۵۳}. آن هم بدون این که با مشکلات مشابه ناشی از به کار گماشتن مردان در آن مقاطع مواجه شود. این امر به بنگاهها هم فرصتهای خوبی برای جایگزینی نیروی انسانی زن در مقاطع متفاوت را می دهد و هم سبب می شود که مزد نیروی انسانی زن را در این مقاطع، به سبب آسان بودن جایگزینی، پایین نگه دارند^{۵۴} البته در مواردی هم که احتمال خطر ربط دادن شدید و افراطی کار زن شاغل با مسائل فردی و خانوادگی می رود، بنگاهها به جای استفاده از نیروی انسانی زن از نیروی مرد استفاده می کنند. مشاغلی هم وجود دارد که زنان بخوبی از عهده انجام آن بر نمی آیند، من جمله کار با دستگاههای پیچیده اتومات و ماشینهای محاسب که متضمن گذراندن دوره های طولانی تخصصی است و غالب زنان به سبب

53- Weltz. F. Bestimmungsgroessen der Frauenerwerbstaetigkeit in M. H (I.H.B) 2/1971.

54- Rottmert/Rutenfranz/Ulrich u.a: Das Anlernen Sensumotorische R Fertigkeit/Frankfurt 1971.

گرفتاریهای خانوادگی از دیدن این دوره‌ها معذورند.

زنان بیشتر علاقه به کارها و مشاغلی دارند که به نحوی با کارخانه شباهت داشته باشد. مثلاً کار در کودکانستان، کمک به معلولین ذهنی، مددکاری اجتماعی، انجام کارهای خیر و کمک به فقرا و بینوایان، به صورت لباس دوختن و غذاپختن، حتی کار در بخش فروش لباسهای زنانه، کار در شغل پرستاری، کار منشی‌گری و ماشین‌نویسی، همه این کارها هر کدام به نحوی شباهت به کارهای زن در خانه دارد^{۵۵}. کار منشی‌گری یک مدیر شباهت به کار زن در خانه دارد. زیرا کارهای روتین را خانم منشی انجام می‌دهد، تا مدیر برای کارهای اصلی فرصت کافی داشته باشد. همان‌گونه که زن در خانه تعداد زیادی از کارهای مرد خود را انجام می‌دهد، (اعم از تهیه خوراک، لباس و سایر اسباب استراحت) تا مرد بتواند با خاطر جمع به کار شغلی‌اش بپردازد.

ضمناً این‌گونه کارها صبر و حوصله فراوان، دقت و حساسیت زیاد لازم دارد که از عهده مرد خارج است.

در مورد مشاغلی از قبیل منشی‌گری، کمک پرستاری و پرستاری نوعی اتکاء زن به مرد مشاهده می‌شود. چنان که منشی زن به مدیر کل کمک پزشک و پرستار زن به پزشک اتکاء درونی دارد. برخلاف مردها که در برخی از مشاغل فقط با منطق خشک شغلی عمل می‌کنند و کمتر عواطف شخصی خود را منظور می‌دارند^{۵۶}، زنان به هنگام انجام پاره‌ای از کارها، مثلاً انجام شغل معلمی، چه مدرسه

55- Fogarty, U.A: Women in top jobs - London. 1971. Purvis. J:

Schoolteaching as a professional. Career. B.J.S. 1. 1973.

۵۶- به نظر اشنیدر یکی از علل اساسی صبر و بردباری زنان در مقابل دشواری کار، همانا نشخوار تجربیات و خاطرات مثبت و منفی جنسی است. (که در رابطه با همسر یا مرد مورد علاقه خود) داشته‌اند. تکرار خاطره‌های خوش و یادآوری خاطره‌های دردآور است که زن را در مقابل کارهای شدید خسته‌کننده مقاوم می‌سازد.

پسرانه یا دخترانه، ضمن رعایت منطق شغل، عواطف خاص مادرانه خویش را در تربیت کودکان اعمال می‌کنند، چنان که والدین در این موارد از معلم زن (علاوه بر این که فرزندشان را آموزش می‌دهد) آموزش مجدد پاره‌ای از جنبه‌ها و رسوم و آداب را که خود در خانه به فرزندانشان می‌آموزند، توقع دارند.^{۵۷}

بدین منوال زن شاغل با استفاده از نیروی درک عواطف کودک و خود را به جای او گذاردن و فهمیدن علایق‌اش توان کافی فهم دنیای او را دارد و می‌تواند به گونه مادرش خواهشهای گوناگون مادی و تمنیات عاطفی او را پاسخگو شود، حال آن که مرد در انجام چنین کار مهمی ناتوان است.

تجربه نیز نشان داده است که معلمین مرد با کودکان رفتاری خشک‌تر، دارند. درحالی که آموزگاران زن ضمن اندیشه به مصالح شغلی به طرز عجیبی مسائل محیط کار خود را از دید عاطفی نیز ارزیابی می‌کنند و به راحتی بخش زیادی از دقت خود را، بدون رعایت اوقات مقرر کار با دانش‌آموز، اختصاص به مسائل کودک می‌دهند.^{۵۸} درحالی که شغل معلمی برای زنان مطلوب و هماهنگ با کار خانه آنها است و بخش اعظم آن آکنده از بار عاطفی است (چون زن در خانه نیز به پرورش و تربیت اولادش می‌پردازد)، برای معلمان مرد این شغل فقط یک کاری است که در قبال مزد (حقوق) انجام می‌شود. درحالی که مرد به شغل معلمی فقط از نظر درآمد، ارتقاء شغلی و منزلت اجتماعی می‌نگرد، زن معلم

ری : Selbstironie der Frauen: Schneider. P: Die Frauen Bei Bosch in KURSBUCH. 21-1970. ری : Herzog. M: Akkordarbeiterinnen. Bei AEG/Telefunken. in KURSBUCH. 21-1970.

57- Lange - Garistsen. Strukturkonflikte des Lehrberufs Dussel-Dort. 1973.

58- Purvis. J. Schoolteaching as a Proffessionel Career. B.J.S. 1. 1973. Zitiert Nach Ilone Ostner.

در آن مستغرق می شود و در بسیاری موارد همان کنشها و واکنشهای عاطفی تربیتی را که در باب فرزندانش انجام می داده است، در مورد شاگردانش نیز اعمال می کند. شغل پرستاری نیز چون خصیصه اصلی اش شفا بخشیدن بیمار است رابطه و شباهتهایی با کارخانه زن شاغل دارد. چه همه فعالیتهای زن شاغل در محیط خانه، مانند تهیه غذا و سایر اسباب زندگی و استراحت مرد و فرزندان، در جهت رفع خستگی، کسالت و تجدید نیروی از دست رفته اعضای خانواده صورت می گیرد. در این شغل رابطه مریض و پرستار شباهت زیاد به رابطه زن خانه و مردش دارد. در هر دوز مینه یکی دیگری را برای بهبود یافتن بیمار می کند. یاد شغل منشی گری زن شاغل با کارهای متنوع و گوناگون تماس دارد که آنها را انجام می دهد. کارهایی که از نظر تنوع شباهت زیادی به کارهای خانه دارد و انجام آنها مدیر یک بخش را از صرف وقت معاف می سازد^{۵۱}. همان گونه که کارهای متنوع مادر یک خانه برای مرد فرصت کافی جهت پرداختن به امور شغلی را فراهم می سازد. شباهتهایی بین کار زن منشی و کارخانه زن شاغل وجود دارد که ما آنها را با رعایت اختصار به شرح زیر ذکر می کنیم:

۱- زن خانه دار چمدان مرد خود را که مدیر بنگاه است، می بندد.

۲- منشی یک رئیس نیز برای او بلیط هواپیما تهیه می کند.

۱- اگر مادر خانه مرد را در مقابل تجاوزات احتمالی فرزندان به لوازم و اسباب مورد علاقه اش حمایت می کند، منشی برای مدیر کل شکل سپر انتقاد زبردستان را دارد و سعی می کند او را از تیر سخنان تند و غرض آلود آنان برکنار نگه دارد.

۱- مادر خانواده صورت مخارج خانه را تنظیم می کند و مجری بودجه خانوار

است.

۲- منشی رئیس یک بنگاه صورتحساب غذای مدیر کل را تهیه می کند و حتی پول

آن را از حساب شرکت می‌پردازد.

۱- اگر مادر خانواده کارتهای تبریک عید اقوام نزدیک را برای شوهرش که مدیر کل است پست می‌کند و احیاناً آدرس گیرنده نامه را می‌نویسد، منشی او نیز آدرس کارتهای تبریک عید را نوشته آنها را برای دوستان و همکارانش پست می‌کند.

۱- اگر پدر خانواده (به عنوان مدیر کل) مشکلات شغلی و عاطفی خود را با همسرش در خانه بازگو می‌کند، او در اداره نیز به هنگام دست دادن فراغتی ضمن گله و شکایت از بعضی کارمندان زیر دست مشکلات کاری را برای منشی خود بازگو می‌کند. یعنی همانطوری که مادر خانواده در منزل محرم پاره‌ای از اسرار مرد خویش است منشی نیز در اداره محرم پاره‌ای از اسرار مدیر کل است. شغل منشی گری شبهاتهای دیگری هم با کار خانه دارد. مثلاً همانطور که هر زن خانه دار با تهیه چای، فراهم کردن آشامیدنی و سایر اقدامات سعی در ایجاد استراحت برای مرد خانواده می‌کند، منشی مدیر کل نیز با انجام اعمال مشابه سعی در فراهم ساختن آرامش جسمی و فکری رئیس خود دارد. یا اگر خانم خانه وقت دید و بازدید را مشخص می‌کند، منشی نیز در اداره برای رئیس وقت ملاقات می‌گذارد و چون در همه این زمینه‌ها زن شاغل بانروی تصور کردن نیازهای فرزند، خود را به جای دیگری نهادن^{۶۰} و قدرت دریافت درونی^{۶۱} عمل می‌کند، اگر مزدوج باشد قطعاً مجبور خواهد شد که بین شوهر خود و زندگی خانوادگی یا مدیر کل و محیط کارش یکی را انتخاب کند و اگر چنانکه گاه در غرب معمول است، در این انتخاب مدیر کل را بر شوهرش ترجیح داده باشد، تسلیم دغل کاری و ریاضه، تن به ازدواجی دو گانه و نامشروع خواهد داد.

60- Empathie.

61- Sinnliche Intuition.

و در Empathie در فرهنگ جامعه‌شناسی خودپذیری تفسیر شده است و در شرحی که بر آن آمده است، معنی «خود را بجای دیگری نهادن» آمده است.
رک: فرهنگ جامعه‌شناسی، نوشته نیکلاس آبرکرافتی، استفن هتل، برایان اس. ترثر، ترجمه حسین پویان، تهران انتشارات چاپخش ۱۳۶۷، ص ۱۳۹.

زن و توسعه در جهان سوم*

موضوع بحث ما روابط بين زنان و توسعه در جهان سوم است. اما تحليل روابط بين زن و توسعه قبل از هرچيز مستلزم بررسى انتقادى مفهوم توسعه است و سپس طرز قالبهاى ذهنى (Stereotype) كه مشخص مباحثات راجع به زن در رابطه با روند توسعه است.

مى دانيم كه هيچ حوزه اى از شناخت، مصون از ايدئولوژى نيست و در حوزه علوم اجتماعى هرگاه بخواهيم پيشرفتى داشته باشيم بايد اصول و مفاهيم موردنظر را مورد نقد و بررسى قرار دهيم. علم بى طرف نيست، هرچند بايد بى طرف باشد اما نمى تواند و عالم همواره بايد با خطاهاى كه تحقيق او را كم اعتبار مى كند مبارزه نمايد. بنا بر اين قبل از آن كه به رابطه زن و توسعه بپردازيم نخست مفهوم توسعه را مورد نقد و بررسى قرار مى دهيم.

مفاهيم توسعه، عقب ماندگى، در حال توسعه، همگى در چارچوب نظم جديد جهانى ناشى از جنگ دوم جهانى قرار مى گيرد و مفهوم «جهان سوم» نيز اين مقولات را تكميل مى كند.

آلفرد سووى¹ اقتصاددان، جامعه شناس، جمعيت شناس فرانسوى برميناي

* موضوع اين مقاله متن سخنرانى است كه در بيست و دوم آذرماه ۱۳۶۹ در تالار فردوسى دانشكده ادبيات و علوم انسانى دكتور على شريعتى ايراد شد.

1- Alfred Sauvy.

مدل اصطلاح حقوقی Tiers Etat^۲ (مرتبه سوم) در رژیم کهن فرانسه، واژه جدیدی را برای نظم نوین جهانی یعنی تقسیم طبقاتی جامعه ملل تحت عنوان Tiers Monde (جهان سوم) پیشنهاد می‌کند. مفهوم جهان سوم متضمن این فرض است که مبارزه طبقاتی در سطح جهانی گسترده شده است^۳. مفهوم توسعه مدت ۳۰ سال به عنوان یک مفهوم یک بُعدی در نظر گرفته شده که بر حسب درآمد ناخالص ملی سرانه اندازه گیری می‌شود.

سازمان ملل متحد برای اولین بار دهه ۱۹۶۰ را به توسعه اختصاص می‌دهد و رشد اقتصادی به عنوان میزان آهنگ رشد یک کشور در نظر گرفته می‌شود و توصیه می‌شود که کشورهای جهان سوم سعی کنند از نظر صادرات، صنعتی شدن و... به کشورهای ثروتمند یا توسعه یافته برسند و در این جاست که بر افزایش تولید ناخالص ملی تأکید می‌شود با این اعتقاد که افزایش آن به نفع همه است. درآمد سرانه عبارت است از یک میانگین بدین معنی که کل درآمد سالانه یک کشور را بر تعداد افراد آن تقسیم می‌کنند و آنرا شاخص معتبر توسعه می‌شناسند و گمان می‌رود که کافی است درآمد سرانه افزایش یابد تا همه چیز حکایت از سلامت اقتصادی بنماید. به عبارتی در این جا رشد اقتصادی تولید تنها معیار کافی به شمار می‌رود.

۲- در جامعه اشرافی نظام کهن مراتب اجتماعی بر طبق قانون سستی سه مرتبه متمایز بودند: روحانیون و نجبا و مرتبه سوم که اکثریت عظیم مردم را شامل می‌شدند... ولتر در «مقاله‌ای در باب آداب و روح ملل» منتشر شده در سال ۱۷۵۶ مراتب اجتماعی را به عنوان تقسیمات حقوقی و «ملتهایی در درون یک ملت» توصیف و تعریف کرده است. این مراتب، طبقات اجتماعی را تشکیل نمی‌دادند. زیرا که هریک از آنها متشکل از گروه‌های متضاد المنافع بود.

سوبول، آلفرد: تاریخ انقلاب فرانسه، جلد اول ترجمه نصرالله کسرائیان، تهران، انتشارات شباهنگ، ۱۳۵۷ (ص ۴۹ و بعد).

3- Boudon, R. Bourricaud, F.: *Dictionnaire Critique de la Sociologie*, Paris, P.U.F. 1990, P. 168.

اصل دیگر این بود که هرچه برای توسعه خوب و سودمند باشد برای همه طبقات، اقوام و مناطق نیز مفید خواهد بود و بالاخره تصور بر این بود که فقط متخصصین می‌توانند تصمیم بگیرند که چه چیزی برای توسعه مناسب است و بالاخره از آن‌جا که احتیاجات افراد متفاوت است پس نمی‌توان تصمیم گرفت که احتیاجات اساسی کدامند.

در نخستین دهه رشد، تولید ناخالص بین‌المللی حدود یک میلیارد دلار افزایش می‌یابد، سهم کشورهای صنعتی از این رشد ۸۰ درصد می‌شود (رشد متوسط سالانه ۱۰۰۰ دلار) و سهم کشورهای فقیر (کشورهایی که درآمد سرانه کمتر از ۲۰۰ دلار دارند) فقط ۶ درصد. در پایان دهه اول توسعه، نرخ رشد سالانه متوسط اکثر کشورهای در حال توسعه فقط ۵ درصد است.^۴

در دومین دهه یعنی ۸۰-۱۹۷۰ که نخستین ارزیابیها به عمل می‌آید ملاحظه می‌شود که از نقطه نظر اجتماعی و جغرافیایی شکست بسیار است و موفقیت کم. نرخ رشد جمعیت و نرخ بیکاری و همینطور پراکندگی درآمد فردی افزایش می‌یابد. ملاحظه می‌شود که علی‌رغم درآمد ناخالص ملی سرانه احتیاجات اساسی برطرف نشده است. در ضمن کشورهای در حال رشد می‌دیدند که منابع طبیعی آنها با آهنگ خطرناکی به تاراج می‌رود و سر از کشورهای صنعتی در می‌آورد.^۵ استراتژی توسعه دهه ۶۰ اساساً افزایش تولید غذایی برای پاسخ به افزایش شتابان جمعیت بود. در حالی که کمبود مواد غذایی از بین نرفت و در این جاست که برای اولین بار ارضاء و احتیاجات اساسی مطرح می‌شود و بنابراین بهبود شرایط زندگی و افزایش تولید فقیرترین افراد بخصوص کشاورزان مطرح می‌شود و در این میان برای اولین بار در ۱۹۷۵ زنان فقیر رسماً از نامریی بودن بیرون می‌آیند و طرح کنترل جمعیت مورد توجه قرار می‌گیرد.

4- Unicef, Forum d'idees, n. 21, 1985/2, P. 1.

5- Unicef, ibid, P. 1.

و بالاخره در سومین دهه یعنی ۹۰-۱۹۸۰ از آن جا که بحران انرژی به کشورهای جهان سوم غیرتولیدکننده امکان تحقق اهداف را نداد، فاصله بین کشورهایی که تازه صنعتی شده و دیگر کشورها زیاد شد و در ضمن در درون هر کشور فاصله بین قشرهای مختلف اجتماعی ژرف تر و بیشتر شد. گرسنگی افزایش یافت در این حال برای اولین بار به تولید زنان و توانایی آنها برای تأمین درآمدشان توجه می شود و زن جهان سومی و توسعه مورد توجه قرار می گیرند.^۶ سوزان جرج در کتاب «چگونه نیم دیگر جهان می میرند»^۷ این سؤال را مطرح کرده است که آیا فقیرتر از یک فقیر جهان سومی که در پایین ترین رده اجتماعی قرار دارد وجود دارد؟ و پاسخ می دهد بله، زن او. و در این جاست که برای اولین بار از زنانه شدن فقر سخن می رود.

در برابر تمامی شکستها این مسأله مطرح می شود که باید اصل موضوع توسعه را مورد شک قرار داد و گفته می شود که توسعه جهان سوم براساس قوم مداری یا به عبارت بهتر اروپا مداری تعریف شده است. قوم مداری به معنای آن است که مشاهده کننده یک جامعه معین هنجارهای خود را فراقلمی می نماید و به عنوان معیار مطلق به کار می برد، مثل برخورد محققین اروپایی با جوامع دیگر. طبقه مداری وجه دیگر قوم مداری است یعنی اخذ هنجارهای طبقه خود و آنار به عنوان ملاک مطلق در نظر گرفتن^۸. در نتیجه توسعه به عنوان طرح غربی کردن و تخریب فرهنگ جهان سوم مطرح می شود. باید توجه داشت که وقتی توسعه به معنای رسیدن به وضعیت کشورهای پیشرفته یعنی مدرن شدن مطرح شود، تحقق

6- Mignot - Lefebvre, Y., "Les femmes dans l'économie, de l'unvisibilite a' de nouveaux Modes d'organisation Revue Tiers Monde, Tome XXVI - n° 102 (Avril - Juin 1985), P. 249,

7- George, Susan: *Comment meurt l'autre moitié du monde*, Paris, Robert Laffont, 1976.

8- Michel, Andree: *Feminisme*, Paris, P.U.F. 1986, P. 7.

آن غیرممکن می‌شود زیرا یک فرض غلط است. یعنی این فرض فراموش می‌کند که وضعیت توسعه جهان پیشرفته با این پیش فرض ممکن بوده است که یک اقلیت ممتاز، اکثریت بشریت و طبیعت را استثمار کند. آنچه مسلم است رسیدن به سطح توسعه کشورهای پیشرفته به‌طور عینی غیرممکن شده است. یک بررسی سازمان ملل نشان می‌دهد که هرگاه تمامی مردم جهان همانند یک شهروند متوسط کشورهای صنعتی، منابع را مورد استفاده قرار دهند، سیستم منابع جهانی ظرف ۴۸ ساعت تمام خواهد شد.^۹ به همین جهت است که می‌بینیم برای اولین بار سخن از توسعه درون‌زا، توسعه بدیل، متمرکز بر خود که تولیدگرایی و فن‌گرایی را طرد می‌کند به میان می‌آید و بازگشت به ارزشهای سنتی را مطرح می‌کند. این نوع توسعه سعی می‌کند که از خلاصه کردن و برگرداندن آنچه فرهنگی است به امور اقتصادی خودداری شود و بسیج همه مردم را فراهم می‌نماید و توسعه به‌عنوان یک مقوله یک‌بعدی یعنی افزایش درآمد سرانه در نظر گرفته نمی‌شود بلکه به‌عنوان یک فراگرد جامع با ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پذیرفته می‌شود و در این جاست که این سؤالات مطرح می‌گردد:^{۱۰}

- منظور از توسعه جمعیت و معیارهای ارزیابی آن کدامند؟

- توسعه برای چه کسانی است؟ (کدام گروهها و یا طبقات اجتماعی و یا

کدام جنس)

- توسعه توسط چه کسانی صورت می‌گیرد و یا باید صورت گیرد؟

منظور از توسعه در این مرحله برآوردن احتیاجات اساسی انسان مثل تغذیه،

بهداشت، آموزش، مسکن و تأمین شغل است و با این ترتیب دیگر شاخص سنتی

9- Marke, Erika: The Nineties: The decade of women's development? WIDE Bulletin 1990: 1, P. 12.

10- Michel, Andree: "Femmes et developpement en Amerique Latine et aux Caraibes" Recherches Feminist, 1988 Vol 1, n. 2, P. 20.

توسعه یعنی درآمد سرانه نمی‌تواند یک شاخص مناسب برای رفاه جامعه به حساب آید و درآمد سرانه و میزان رشد سالانه آن هرچند در بسیاری از موارد مفید شناخته شده است دیگر یک شاخص معتبر توسعه نیست: نخست آن که درآمد سرانه فقط بخشی از تولید را در نظر می‌گیرد که وارد بازار می‌شود و به هیچ وجه منعکس کننده عناصری مثل تولید مواد غذایی مورد استفاده خانوار، کار غیردستمزدی زنان، ساخت مسکن توسط خود افراد و... نمی‌شود. این فعالیتها و همچنین فعالیتهای دیگر که در محاسبات وارد نمی‌شوند، فعالیت اساسی برای میلیونها نفر به شمار می‌آید. ازسوی دیگر مفهوم درآمد سرانه که برای مقایسه توسعه کشورهای مختلف به کار می‌رود از تقسیم درآمد سالانه کشور بر تعداد افراد آن به دست می‌آید که منعکس کننده واقعیت نمی‌باشد. مثلاً توزیع ثروت را در بین گروههای مختلف جامعه نشان نمی‌دهد و به عبارتی پنهان کننده وضعیت فقر است یعنی پنهان کننده آنچه که باید بیش از همه مدنظر تئوریسین های توسعه باشد.

مثلاً هرگاه به جدول شماره ۱ نگاه کنیم که براساس داده های موجود تهیه شده است و شامل کشورهای صنعتی و کشورهای درحال توسعه می‌باشد، ستون اول ارقام مربوط به درآمد ناخالص ملی سرانه، ستون دوم درآمد ناخالص ملی سرانه ۴۰ درصد از فقیرترین قشر جمعیت و ستون سوم بخشی از درآمد ناخالص ملی کل را - که به ۴۰ درصد از خانوارهای فقیر تعلق می‌یابد - نشان می‌دهد. این جدول از آن جهت مفید است که شاخص توسعه اقتصادی است که بر فقیرترین افراد متمرکز شده است. مثلاً هرگاه مورد کنیا و بنگلادش را بررسی کنیم، مشاهده می‌شود که درآمد سرانه کنیا دوبرابر بنگلادش است درحالی که از نظر درآمد سرانه ۴۰ درصد فقیرترین افراد جامعه تفاوتی بین این دو کشور وجود ندارد و به همین ترتیب، برزیل دارای درآمد سرانه ای تقریباً دوبرابر تایلند می‌باشد

در حالی که درآمد سرانه ۴۰ درصد فقیرترین افراد تایلند بیشتر از برزیل می باشد. بدین ترتیب ملاحظه می شود که به صرف داشتن درآمد سرانه نمی توان به توزیع درآمد بین اقشار مختلف پی برد.

عدم اطمینان به درآمد سرانه را با مقایسه دیگر نیز می توان نشان داد. از آن جمله، مقایسه میزان بی سواد و یا میزان مرگ و میر کودکان کمتر از ۵ سال می باشد. شرایط تاریخی یا طبیعی مناسب و یا بی گیری یک سیاست به بعضی از کشورها امکان داده است که به افراد خود بهداشت و آموزش رضایت بخشی را ارائه دهند. در حالی که دیگران که دارای منابع یکسان و یا حتی بالاتر هستند این امکان را ندارند. مثلاً افریقای جنوبی که درآمد سرانه آن ۲۰۰۰ دلار است میزان مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال آن بیشتر از ۱۰۰ می باشد و سری لانکا که درآمد سرانه آن حدود ۴۰۰ دلار است یعنی یک پنجم افریقای جنوبی، دارای میزان مرگ و میری نصف افریقای جنوبی است (جدول شماره ۲ را ملاحظه نمایید).

با اینهمه درآمد سرانه یک وسیله کافی برای اندازه گیری تولید اقتصادی کل یک کشور است و بطور احتمالی می تواند رفاه یک جامعه معین را نشان دهد و علی رغم نقص آن هنوز مورد توجه و قابل استناد است ولی احتیاج به استفاده از شاخصهای اجتماعی متمم مثل میزان مرگ و میر کودکان کمتر از ۵ سال و یا میزان بی سواد و وجود دارد که بیشتر نتیجه توسعه هستند.

حال به اصل موضوعه دیگر یعنی Trickle down Theory می پردازیم که می گوید هرچه برای رشد تولید اقتصادی، صنعتی و خدمات سودمند و خوب است برای مجموعه همه جامعه، تمامی طبقات اجتماعی و زن و مرد نیز مفید است. در واقع تحقیقات نشان می دهد که رشد تولید کشاورزی لزوماً دسترسی به زمین را برای کسانی که بیش از همه بدان نیازمندند تضمین نمی کند و همچنین رشد تولید صنعتی نیز تضمین کننده دسترسی به اشتغال را برای کسانی که بدان محتاجند

فراهم نمی کند و بالاخره رشد تمامی تولیدات، برآورنده نیازهای اساسی اکثریت جمعیت جهان سوم نیست.

جدول شماره ۱

کشور	درآمد ناخالص ملی سرانه بر حسب دلار آمریکا ۱۹۸۵		درصد در آمد سرانه کل که به ۴ درصد از فقیرترین خانوارها می رسد
	کل	۴۰ درصد فقیرترین	
۱- هلند	۹۱۸۰	۵۱۴۱	۲۲/۴
۲- ژاپن	۱۱۳۳۰	۶۲۰۳	۲۱/۹
۳- بلژیک	۸۴۵۰	۴۵۶۳	۲۱/۶
۴- سوئد	۱۱۸۹۰	۶۰۹۴	۲۰/۵
۵- مجارستان	۱۹۴۰	۹۹۴	۲۰/۵
۶- آلمان فدرال	۱۰۹۴۰	۵۵۷۹	۲۰/۴
۷- ایرلند	۴۸۴۰	۲۴۵۶	۲۰/۳
۸- سوئیس	۱۶۳۸۰	۸۲۳۱	۲۰/۰
۹- اسپانیا	۴۳۶۰	۲۱۱۵	۱۹/۴
۱۰- نروژ	۱۳۸۹۰	۶۵۶۳	۱۸/۹
۱۱- یوگسلاوی	۲۰۷۰	۹۶۸	۱۸/۷
۱۲- انگلیس	۸۳۹۰	۳۸۸۰	۱۸/۵
۱۳- فنلاند	۱۰۸۷۰	۵۰۰۰	۱۸/۴
۱۴- ایتالیا	۶۵۲۰	۲۸۵۳	۱۷/۴
۱۵- دانمارک	۱۱۲۴۰	۴۸۸۹	۱۷/۴
۱۶- آمریکا	۱۶۴۰۰	۷۰۵۲	۱۷/۲
۱۷- کانادا	۱۳۶۴۰	۵۸۴۴	۱۷/۱
۱۸- بنگلادش	۱۵۰	۶۴	۱۷/۳
۱۹- جمهوری کره	۲۱۸۰	۹۳۱	۱۶/۹
۲۰- مصر	۶۸۰	۲۸۱	۱۶/۵
۲۱- فرانسه	۹۵۵۰	۳۹۱۶	۱۷

۱۶/۲	۲۵۱۹	۶۲۲۰	۲۲- هنگ کنگ
۱۶/۲	۱۰۱	۲۵۰	۲۳- هند
۱۵/۹	۲۹۰۶	۷۳۱۰	۲۴- زلاندنو
۱۵/۹	۱۴۷	۳۷۰	۲۵- سری لانکا
۱۵/۵	۲۲۵	۷۱۰	۲۶- السالوادور
۱۵/۴	۴۱۷۳	۱۰۸۴۰	۲۷- استرالیا
۱۵/۲	۷۴۹	۱۹۷۰	۲۸- پرتقال
۱۵/۲	۳۱۵	۸۳۰	۲۹- تایلند
۱۴/۴	۱۹۱	۵۳۰	۳۰- اندونزی
۱۴/۱	۲۱۳	۶۰۰	۳۱- فیلیپین
۱۴/۱	۷۵۱	۲۱۳۰	۳۲- آرژانتین
۱۳/۳	۱۹۹۸	۶۰۱۰	۳۳- ترنیده و توباگو
۱۲/۰	۳۸۷	۱۲۹۰	۳۴- کوستاریکا
۱۱/۵	۳۰۸	۱۰۷۰	۳۵- موریس
۱۱/۵	۳۲۵	۱۱۳۰	۳۶- ترکیه
۱۱/۲	۵۷۴	۲۰۵۰	۳۷- مالزی
۱۰/۸	۱۰۸	۴۰۰	۳۸- زامبیا
۱۰/۳	۸۰۱	۳۱۱۰	۳۹- ونزوئلا
۹/۹	۵۱۵	۲۰۸۰	۴۰- مکزیک
۸/۹	۶۵	۲۹۰	۴۱- کنیا
۸/۶	۱۳۲	۶۲۰	۴۲- ساحل عاج
۷/۲	۳۶۴	۲۰۲۰	۴۳- پاناما
۷/۰	۱۶۸	۹۶۰	۴۴- پرو
۷/۰	۲۸۷	۱۶۴۰	۴۵- برزیل

جدول شماره ۲- درآمد سرانه، میزان مرگ و میر کودکان کمتر از پنج سال میزان
بی سوادی ۱۹۸۶-۱۹۸۷

میزان بی سوادی ۱۹۸۶	درآمد سرانه ۱۹۸۶	مرگ و میر کودکان ۱۹۸۷	
۵۷	۲۹۰	۱۵۲	هند
۳۱	۳۰۰	۴۵	چین
۲۴	۳۰۰	۱۳۰	زامبیا
۱۳	۴۰۰	۴۵	سری لانکا
۵۷	۶۴۰	۱۷۷	نیجریه
۳۸	۹۱۰	۱۵۶	کامرون
۲۱	۱۸۱۰	۸۷	برزیل
-	۲۰۱۰	۱۰۱	افریقای جنوبی
۸	۲۳۰۰	۲۸	یوگسلاوی
۰	۴۵۵۰	۳۰	شوروی (۱۹۸۰)
۴۵	۴۸۶۰	۱۱	اسپانیا
۷۰	۴۹۸۰	۱۴۹	عمان
۴	۵۳۶۰	۲۴	ترینیداد و توباگو
۳۴	۷۱۷۰	۱۲۳	لیبی (۱۹۸۵)
۱۴	۷۴۱۰	۱۲	سنگاپور
۳	۸۵۵۰	۱۲	ایتالیا
۴۷	۱۴۶۸۰	۳۳	امارات متحده عربی
۱	۱۷۴۸۰	۱۳	امریکا

مأخذ: Unicef: La Situation des enfant dans le monde 1989.

تولید کشاورزی می تواند افزایش یابد بی آن که زمین بین طبقات اجتماعی

توزیع شده باشد و وقتی زمین که هنوز برای جمعیت جهان سوم وسیله مهم تغذیه است در اختیار آنها قرار نمی گیرد می توان از یک توسعه بیمار سخن گفت. مثلاً در امریکای لاتین برحسب محاسبات FAO (سازمان خواروبار جهانی) ۷۰ درصد جمعیت فقط ۲/۵ درصد زمینهای کشاورزی را مالک هستند^{۱۱}.

حتی اگر درآمد سرانه با توسعه محصولات تجارتي افزایش یابد این تغییرات برای اقشار مستضعف جامعه روستایی بخصوص زنان روستایی پیش آمد ناخجسته ایست درحالی که در جوامع سنتی مالکیت زمین یک ارزش استعمال داشته است و زنان همانند مردان برای کشت مواد غذایی مورد نیاز خود به آن دسترسی داشتند، همراه با استعمار و مدرنیزه کردن، زنان تبدیل به طبقات بدون زمین می شوند. سازمان ملل وضعیت زنان را با توجه به میزان فعالیت آنها چنین خلاصه می کند^{۱۲}.

«زنان که بیش از ۵۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دهند حدود ۶۶ درصد کل ساعات کار (اعم از کار دستمزدی و غیردستمزدی) را انجام می دهند. درحالی که فقط ۳۲ درصد نیروی کار مزدبگیر هستند، از آن جا که مردان اکثر کار دستمزدی را به خود اختصاص داده اند، زنان نقش ناچیزی در تصمیم گیری دارند و بالاخره زنان فقط یک دهم درآمد جهانی را دریافت می کنند و کمتر از ۱ درصد زمینهای جهان به آنها تعلق دارد. اقامت فشار کار روزبه روز بردوش آنان سنگینتر می شود و به طور متوسط ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار در روز را تحمل می کنند».

ازسوی دیگر تقسیم جدید بین المللی کار سبب شده است بعضی از کشورهای توسعه یافته تعداد معینی از مراکز تولیدی را در کشورهای جهان سوم

11- Andree Michel, Op. cit., 1988.

12- United Nations. Division for Economic and Social Information/DPI Women 1980. News Letter, No. 3, 1980.

ایجاد کنند که اغلب شرکتهای چند ملیتی این فعالیتها را بعهدہ دارند و این چنین ادعا می شود که این تقسیم کار جدید ایجاد اشتغال نموده است و در واقع این اشتغال بیشتر برای کشورهای اصلی بوده است. مثلاً در ۱۹۷۰ برآورد شده است که از ۱۳ تا ۱۴ میلیون شغل ارائه شده توسط شرکتهای چند ملیتی در جهان فقط ۲ میلیون شامل کشورهای جهان سوم شده است و علت محدود بودن ایجاد اشتغال توسط شرکتهای چند ملیتی نوع توسعه ای است که توسط کشورهای توسعه یافته تحمیل شده است یعنی مؤسسات بیشتر مکانیزه بوده و در آنها از نیروی کار کمی استفاده می شود.^{۱۳} مثلاً بانک جهانی کارخانه کفش پلاستیکی را نمونه می دهد که ۱۰۰۰۰۰ دلار ارزش دارد و در افریقای غربی با ۴۰ کارگر و کارفرما کار می کند که خود عامل بیکاری ۵۰۰۰ کارگر کفاش شده، ایجاد این کارخانجات در افزایش شغل برای زنان بسیار اندک و چیزی در حدود یک پنجم بوده است.^{۱۴}

یک تحقیق مؤسسه توسعه دانشگاه ساسکس انگلیس نشان می دهد رشد صنعتی شدن در کشورهای در حال توسعه سبب تقسیم بازار کار به بخشهای مختلف شده است به نحوی که عده کمی از کارگران (بخصوص مردان) دارای مزد بالایی هستند و اریستوکراسی کار را به وجود می آورند در حالی که زنان به کار غیررسمی اشتغال دارند که موقتی بودن، عدم وجود قرارداد کار و احتیاج نداشتن به سرمایه، لزوژگیهای آنست.^{۱۵}

حاصل آن که ارضاء و احتیاجات اساسی جمعیت فقیر هیچ رابطه ای با رشد اقتصادی که توسط درآمد سرانه اندازه گیری می شود ندارد. اما همانطور که تولید

13- Guy Caire: "Multinationals et relations Professionnelles" Tier Monde, 1978, XIX, n 74.

14- Cité Par Andree Michel, "Femmes et developpment eu Amerique Latine et aux caraibes. op. cit.

15- Noeleen Heyzer: Towards a framework of analysis, IDS Bulletin, July 1981, Vol 12, n 3.

کالا و خدمات به شیوه‌ای برابر بین طبقات اجتماعی توزیع نشده است این نابرابری در مورد زنان و مردان نیز همچنان مشهود است و این چنین است مقوله تغذیه، بهداشت، آموزش و مسکن. آمار جهانی نشان می‌دهد که با تحول تولید مواد غذایی، مردان کمتر از زنان از کمی تغذیه رنج می‌برند^{۱۶}. و درصد کودکان دختری که وزن آنها نسبت به سنشان کمتر است بیش از پسران است و این نمایانگر آن است که زنان، از همان کودکی فرا می‌گیرند که حق مصرف غذایی آنها کمتر از پسران و مردان است این تحمیل بعدها به شکل مصرف غذایی کمتر از شوهرانشان جلوه‌گر می‌شود.

زنان و بهداشت: تحقیقات نشان داده است که هرچند بهداشت زن و مرد هردو ناکافی است اما در این نابسندگی بهداشت نیز محرومیت زنان بیشتر از مردان است. سازمان بهداشت جهانی معترف است که برنامه‌ریزان بهداشت اغلب خصوصیات احتیاجات زنان را در این حوزه کمتر در نظر می‌گیرد و به همین جهت کمبود بهداشت نزد زنان بیشتر است. در آمار وضعیت کودکان در جهان در سال ۱۹۸۹ که توسط یونیسف منتشر شده است^{۱۷}، نشان داده می‌شود که غم‌انگیزترین ارقام مربوط به میزان مرگ و میر مادران است و تضاد بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته در این مورد بسیار است. خطر مرگ و میر ناشی از حاملگی و زایمان در جهان سوم ۴۰ بار بیشتر است و شاید در فقیرترین کشورها این رقم به ۱۵۰ برابر برسد. برای هر ۱۰۰۰۰۰ زایمان میزان مرگ و میر در افریقا ۷۰۰، در آسیای جنوبی ۵۰۰ نفر و در کشورهای صنعتی کمتر از ۱۰ نفر می‌باشد. این ارقام نشان می‌دهد که هر سال در جهان ۵۰۰۰۰۰ زن به علت عوارض ناشی از مادری جان خود را از دست

16- World Health Organization - United Nations Children's Fund Health implications of sex discrimination in childhood Geneva 1986.

17- Fonds des Nations Unies Pour l'enfance (Unicef): La Situation des enfants dans le Monde 1989, P. 42.

می‌دهند و این به معنای آن است که لااقل هر سال یک میلیون کودک بدون مادر می‌شوند. تخمین زده می‌شود که ۲۰۰۰۰۰ نفر از این زنان به علت سقط جنین غیرقانونی جان خود را از دست می‌دهند و این امر نیاز به خدمات مربوط به تنظیم خانواده را نشان می‌دهد. تعداد زیادی از مرگ و میر مادران به علت زایمان است که خود نتیجه نبودن خدمات بهداشتی است و می‌دانیم که جلوگیری از این مرگ و میرها می‌تواند با هزینه کمی تحقق پذیرد.

در مواردی که ازدواج در سنین پایین صورت می‌گیرد، هرگاه اولین حاملگی دیرتر صورت گیرد وضعیت سلامت زنان کمتر در خطر خواهد بود و مرگ و میر ناشی از حاملگی و زایمان کاهش می‌یابد و در ضمن نوزاد در شرایط بهتری چشم به زندگی خواهد گشود، و زن فرصت رشد جسمانی، فکری و عاطفی خواهد یافت. تخمین زده می‌شود که ۳۰۰ میلیون زوج در جهان مایل به داشتن فرزند نیستند اما هیچ روشی برای تنظیم خانواده به کار نمی‌برند، بخصوص در جوامع توسعه نیافته به علت عدم دسترسی به خدمات در روستا و مناطق فقیرنشین شهرها همواره فقیرترین بخش جمعیت آخرین افرادی هستند که از خدمات اجتماعی بهره‌مندی می‌شوند.

هرگاه زنان در جهان این حق و توانایی را داشتند که فقط فرزندان را داشته باشند که مایلند داشته باشند، میزان ناخالص تولد برای هر ۱۰۰۰ نفر بین ۲۸-۱۶ خواهد بود، حال آن که این رقم بین ۴۰-۲۸ می‌باشد.^{۱۸}

زنان و آمار مربوط به جمعیت فقال : آمار جهانی مربوط به جمعیت فقال در مورد زنان نیز دارای خطاست^{۱۹} . آمار مربوط به جمعیت فقال زنان ۱۵ تا ۶۴ سال برای آمریکای شمالی ۵۰ درصد، اروپا ۴۳ درصد، خاور دور ۵۳ درصد، آسیای جنوبی ۳۶ درصد و آفریقا ۴۲ درصد و آمریکای لاتین ۲۵ درصد است.

18- Forum d'idee, op. cit.

19- Andree Michel, op. cit.

کاهش این ارقام برای جهان سوم بدان علت است که زنان این منطقه بدون آن که مزدی به آنها داده شود کار می کنند و یا فعالیت آنها مزد ناچیزی را برایشان فراهم می کند (کارخانه) کارهنری، تولید مواد غذایی برای مصرف خود خانوار و...) و این امر ناشی از آن است که مفهوم کار اغلب منحصر به کاری است که دستمزدی برای آن معین و پرداخت می شود و دیگر اشکال فعالیت در این تعریف نمی گنجد و کار شناخته نمی شود. و در نتیجه در آمار فقط کاری به حساب می آید که ما بازای پولی داشته باشد. تحقیقات نشان می دهد^{۲۰} اگر به جای پرسیدن از زنان و مردان راجع به فعالیتشان، فن به کار برده شده در تحقیق، مشاهده مشارکتی باشد آمار دگرگونی خواهد پذیرفت، زیرا هم زنان و هم مردان اسیر قالبهای ذهنی (استرنوتیپها) هستند که هیچکدام فعالیت زنان را کار به حساب نمی آورند مثلاً در تحقیقی دیده شده است که وقتی خانواده ها راجع به کار اظهار نظر کرده اند.

آمار ۴۹ درصد زنان را فعال نشان می دهد در حالی که با استفاده از فن مشاهده مشارکتی این رقم به ۸۲ درصد رسیده است. و می دانیم که کارکرد استرنوتیپها توجیه نابرابریهاست و استرنوتیپهای مربوط به زنان نیز از همین گونه است. مثلاً در غرب پیدایی مفهوم مالکیت خصوصی که تجلی آشکار آن پول است سبب پیدایی واحد خانوار شد یعنی خانواده بورژوا که در آن مرد رئیس و سازمان ده اموال خانواده شد و به تبع آن، مهر ناتوانی بر پیشانی زن نقش بست. خانواده بورژوا که نخستین بار در قرن چهاردهم در قانون فرانسه پیدا شد، جانشین خانواده فئودال است که در آن زن نه تنها ناتوان نیست بلکه هم اموال خود را اداره می کند و هم در اتخاذ تصمیم آزاد است. برای آن که این ناتوانی توجیه شود، حقوقدانان اروپایی آن زمان استرنوتیپ جنس ضعیف را ابداع کردند و در پایان قرن ۱۹ به برکت کارفرمایان سرمایه دار و اعمال پُرتبعیض آنان نسبت به زنان

کارگر این استرئوتیپها زن طبقه متوسط را بیشتر اسیر کرد و لقب زن خانه‌دار مطرح شد و کار هم اگر برای زن مطرح شد کار نیمه‌وقت بود.^{۲۱}

زن جهان سومی که قبل از استعمار همپای مرد، فعال بود با استعمار نقشی بس محدود می‌یابد. گفته می‌شود این محدودیت نتیجه فرافکنی الگوی زن ضعیف غربی است بر زنان جهان سوم همان الگوی زن غربی قرن ۱۹. غرب که فاقد ادراک فرهنگهای متنوع کار زنانه بود در توان و وجود زن فقط تولید بیولوژیکی و تولید اجتماعی یعنی کار خانه را می‌دید. نامرئی بودن کار زنان در علوم اقتصادی سبب می‌شود که مشارکت آنها در درآمد ملی و درآمد خانوار ندیده گرفته شود و عنوان تولید غیرتجاری به‌خود گیرد لذا نه در درآمد سرانه و نه در درآمد خانوار به‌حساب نمی‌آید و بدین‌سان متخصصین توسعه، برنامه‌ریزان، دولتمردان، زنان را از برنامه‌ها و طرحهای توسعه، ایجاد تعاونی‌ها، دسترسی به فنون، اعتبارات و غیره حذف می‌نمایند، و همه اینها ناشی از اصول موضوع علم اقتصاد است که معتقد است ارزش استعمال هیچ رابطه‌ای با ارزش مبادله ندارد و همچنین تقسیم کار سنتی براساس جنس که زن به تولید غیربازار و مرد به تولید بازار می‌پردازد سبب می‌شود که زنان در توسعه و درآمد خانواده مشارکتی نداشته باشند. این اصول که ممکن است هنوز هم در علم اقتصاد پابرجا باشد توسط اقتصاددانان توسعه به کنار نهاده می‌شود. آندره گوندر فرانک می‌گوید تولید ارزش استفاده توسط زنان در کشورهای صنعتی برای توسعه سرمایه‌داری مفید واقع شده است. «هرگاه سرمایه از نیروی کار غیردستمزدی و سپاه ذخیره زنان استفاده نمی‌کرد، انباشت سرمایه ممکن نبود».^{۲۲}

تحقیقاتی که توسط مؤسسات تحقیقاتی در اروپا و آمریکا و همچنین توسط

21- Michel, Andree, Down with Stereotypes: Unesco, 1986, P. 18.

22- A. Gunder Franke: "Sur l'accumulation qu'on Appelle Primitive". L'homme et la Société, 1976, n 39-40.

سازمانهای بین‌المللی مانند UNESCO (سازمان تربیتی، علمی، فرهنگی ملل متحد) و BIT (دفتر بین‌المللی کار) و FAO (سازمان خواروبار جهانی) در حوزه علوم اجتماعی به عمل آمده است سبب شده است که کار زنان و بخصوص زنان کشاورز که تا به حال ندیده تلقی می‌شد به صورت مرئی درآید. زنان کشاورز که بیش از ۱۲ ساعت در روز در مزرعه، اطراف خانه و یا درون خانه کار می‌کردند، غیرفعال قلمداد می‌شدند و با توجه به این که هدف توسعه از بین بردن فقر مطلق (یعنی برآورده شده احتیاجات اساسی) است و از آنجا که فقر زنانه شده است، امروزه نیز هدف زنانه نمودن توسعه است. ایرادی که بر سیاست توسعه گرفته شد این است که زنان را در نظر نگرفته است و محققین معتقدند که توسعه به زنان و موقعیت زنان کشورهای جهان سوم صدمه زده است.

یگانگی زن و توسعه یعنی پذیرفتن زن به عنوان عامل توسعه و برخوردارشدن از مواهب آن است. توسعه فراگردی است که بدون شک منفعی دارد و نتایج منفی آن نصیب کسانی میشود که در آن مشارکتی ندارند. مشارکت وسیله‌ایست تا مردم به اهداف خود برسند. هدف توسعه عبارتست از رشد همراه با برابری و مشارکت، و از آنجا که یکی از وظایف توسعه درون‌زا (endogene) ارج‌گذاری به دانش و دانش عملی سنتی است چرا که با محیط مناسب است و احتیاج به هزینه کمتری دارد. توسعه بدیل یعنی توسعه نه بر شیوه غربی به معنای جذب زنان به عنوان شریکی برابر در تولید است. تحقیقات انجام شده در سطح جهانی تا حدود زیادی کار زنان و بخصوص کار زنان روستایی را مرئی کرده و بدان نمود بخشیده است و دیگر عنوان زن خانه‌دار برای زن روستایی زحمتکش نوعی ندیده گرفتن واقعیت است. برای آن که تصویری از فعالیت کشاورزی زنان داشته باشیم ذکر این مثال جالب است^{۲۳}:

در زمین گل آلود پوشیده از ۲۰ سانتی متر آب، زن کشاورز پای برهنه در آب خم می شود و برنج می کارد. چندبار؟ یک هکتار برنج حدود ۹۰۰۰۰۰ نشاء دارد و ۲۰ تا ۴۰ نفر در یک روز لازم است. بازده کار متغیر است اگر پایه را ۱/۴ هکتار در ۸ ساعت کار بگیریم باید ۵۰۰۰ نشاء را در روز کاشت یعنی ۶۳۰ نشاء در ساعت یعنی ۱۰ تا در یک دقیقه یعنی هر نشاء برای یک نفس. یک زن روستایی در روز چندبار باید خم و راست شود و چقدر خمیده بماند، شاید برای یک قهرمان این چنین کار کردن در دومین روز دشوار باشد اما زن روستایی کار همیشگی اش این است».

در گزارش وضعیت جمعیت جهانی در ۱۹۸۸ که توسط سازمان ملل ارائه شده است گفته شده است^{۲۴}: زنان قلب توسعه هستند. آنها قسمت اعظم اقتصاد غیرپولی، کشاورزی از نوع معیشتی را انجام می دهند و افزون بر آن زاد و ولد و تربیت کودکان و کارخانه جزو وظائف بی گفتگوی آنهاست؛ در تمامی جهان هم در خانه و هم بیرون خانه کار می کنند. بخش مهمی از این کارها شناخته شده نیستند و آنها هم که آن را انجام می دهند می دانند نباید از دیگران انتظاری داشت. تأثیر کار آنها بر سلامت، کار، کودکان و بالاخره خود توسعه احساس می شود. در نظر گرفتن احتیاجات زنان یعنی همه بدبختیها را جمع کردن یعنی افزایش غیرقابل کنترل جمعیت، مرگ و میر زیاد کودکان و نوجوانان، محدود کردن اقتصاد کشاورزی، ایجاد مشکلات محیط زیست، کیفیت نامطلوب زندگی». تعبیر و تأویل این کیفیت برای زنان عبارتست از نابرابری فرصتها، خطر بسیار و زندگی که در آن همواره باید تابع سرنوشت و میل دیگری بود.

برای بسیاری از زنان بخصوص در کشورهای در حال توسعه انتخابی جز

ازدواج و بچه آوردن وجود ندارد. زنان فرزندان بسیار می آورند زیرا از آنها این انتظار می رود. سرمایه گذاری کردن برای آنها یعنی طیف وسیعی از استراتژی را به آنها ارائه نمودن و این که دیگر کمتر وابسته به فرزندان باشند چرا که وجود فرزند یا برای حفظ زندگی زناشویی است یا برای تأمین زندگی در پیری. یک تحقیق سازمان ملل راجع به ۵۰ کشور نشان می دهد که بین هزینه های عمومی که به پانسیون و نگهداری افراد اختصاص داده می شود و میزان باروری رابطه وجود دارد. در چین وقتی مردم دانستند که دولت به هنگام پیری از آنها مواظبت می کند. نرخ زاد و ولد در کمتر از ۱۰ سال به نصف تقلیل یافت.^{۲۵} هر قدر پدر و مادر در آینده به فرزندان کمتر وابستگی داشته باشند، کمتر خواهان فرزندان متعدد می باشند.

سهم زنان در کل نیروی کار ۳۵ درصد است که همچنان باقی خواهد ماند، کار زنان سبب می شود که آنها کمتر متکی به فرزندان بخصوص پسران خود باشند. سرمایه گذاری برای زنان غیر از مقوله تنظیم خانواده، به آنها کمک می کند که نقشهای خود را بهتر از گذشته انجام دهند و بالاخره سرمایه گذاری برای زنان یعنی حذف همه چیزهایی که از شکوفایی آنها جلوگیری می کند یعنی دسترسی به زمین، اعتبارات، کار جالب، هرگونه تغییر در یکی از وجوه زندگی زنان منجر به تغییر در دیگر وجوه می شود. تأثیر آموزش وقتی احساس می شود که امکان شغل بهتر باشد. فراهم کردن تغییرات لازم بدان معنا نیست که زن فقط دارای یک یا دو نقش است. زنان اعضاء ارجمند جامعه هستند. مفهوم توسعه مداوم که تأکید بر تعادل پویا بین منابع انسانی و منابع طبیعی دارد بر نقش کلیدی زنان در روند توسعه مداوم تأکید می کند. انحطاط محیط روستایی یکی از علل رشد شهرهاست. کره زمین با سرعت زیادی شهری می شود و تا سال ۲۰۰۰ نصف

جمعیت دنیا شهری می‌شود یعنی مصرف انبوه، تولید انبوه و ضایعات انبوه و بالاخره یعنی نابود شدن محیط زیست. جمعیت جهانی حدود ۵/۲ میلیارد است که تا پایان قرن، ۹۰ میلیون به آن اضافه می‌شود و تا سال ۲۰۲۵ حدود ۸/۵ میلیارد خواهد شد. این افزایش نشان می‌دهد که امروز باید وارد عمل شد، فردا خیلی دیر است. عوامل مؤثر در تعداد فرزندان، سلامت، اطلاعات و دسترسی به تنظیم خانواده است. پایگاه زنان در میزان رشد جمعیت تأثیر ژرفی دارد. زنان یا صغیران همیشگی؟ امروز پذیرفته شده است که فقر ارتباط نزدیک با رشد جمعیت دارد و این دو باید باهم حل شوند. تغییرات در سطح جمعیت و توسعه اهمیت نقش و پایگاه زنان را نشان می‌دهد. هرگاه کودک منبع بزرگ امنیت زندگی زن نباشد، زنان خواسته فرزندان کمتری هستند.

زن و آموزش: در سطح جهانی زنان دسترسی کمتری به آموزش دارند. در ۱۹۸۵ در مقابل ۷۸ درصد پسران فقط ۶۵ درصد دختران در جهان سوم در دبستان ثبت‌نام کرده‌اند. آموزش متوسطه برای دختران رقم ۳۷ درصد را نشان می‌دهد و برای پسران ۴۸ درصد. می‌دانیم هرچه مردم با سوادتر باشند، بهداشت بهتر و مرگ و میر کودکان کمتر خواهد بود. اما اگر از آموزش برای زنان سخن می‌رود تنها به معنای خواندن و نوشتن نباید باشد بلکه آموزش به معنای آگاهی یافتن و بیداری حس انتقاد، گفتیم که زنان فقط دارای یک یا دو نقش نیستند. نقشهای متعدد زنان عبارتست از همسری، مادری، خویشاوندی، اجتماعی، فردی، تولیدی و خانه‌داری و زنانه شدن توسعه به معنای آن نیست که باز هم بیشتر از گذشته از زن کار بکشیم بلکه به معنای آن است که شرایط را طوری فراهم کنیم که از دشواریهای نقشهای متعدد او بکاهیم. دشواری کار خانه را کاهش دهیم. زنانی که ۶۳ ساعت در هفته کار می‌کنند فقط ۱۳/۹ درصد آنها (بین ۲۵ تا ۵۴ سال) جمعیت فعال ذکر می‌شوند. در بعضی از مناطق جهان سوم، تهیه آب، جمع‌آوری

چوب برای سوخت، تهیه علوفه برای دام، کار در مزرعه و کمک به همسر، تهیه نان، تهیه مواد غذایی برای مصرف خانوار. تهیه پوشاک، نگهداری فرزندان و در یک کلام اقتصاد معیشتی با زنان است. زنان این فعالیت را با علاقه و عشق انجام می‌دهند و پاسخ جامعه به آنها ارتقاء پایگاه اجتماعی زنان است و می‌دانیم که پایگاه اجتماعی یک بُعدی نیست و ابعاد مختلف دارد یعنی بُعد اقتصادی که شامل درآمد و ثروت است. بُعد سیاسی که قدرت تصمیم‌گیری است و بُعد اجتماعی همان‌است که وجاهت و منزلت اجتماعی گفته می‌شود که با درجه احترام، تحسین، مورد تقلید بودن و نقش پیشنهاددهنده داشتن مشخص می‌شود. ارتقاء پایگاه یعنی در نظر گرفتن همه این ابعاد و نه فقط توجه به یکی از ابعاد کوچک آن. ارتقاء پایگاه یعنی افزایش قدرت تصمیم‌گیری در امور فردی و اجتماعی، قدرت مالی بیشتر و پرستیژ اجتماعی داشتن که هریک در دیگری مؤثر است. توسعه و یکی از تنگناهای آن یعنی جمعیت و کنترل آن بستگی نزدیک به پایگاه اجتماعی زن دارد و به همین جهت موفقیت در حل مسأله دشوار جمعیت بدون توجه به پایگاه اجتماعی زن نمی‌تواند موفق باشد. نتیجه آن که توسعه به نفع زن توسعه به نفع همه جامعه است، زیرا که زن آینده جامعه و فردای مرد است.

سهند، آتشفشان پلیو - پلیوستسن و تحول ژئومورفولوژیکی آن در کواترنر

در بازدیدهای مطالعاتی برخی از مرتفعات آذربایجان در طول چند سال گذشته خصوصاً از ناهمواری سهند واقع در بخش جنوبی شهر تبریز به این نتیجه می‌رسیم که این عارضه جزء ناهمواری‌های مرتفع فلات آذربایجان در طول کواترنر بشدت تحت تأثیر نوسانات اقلیمی قرار گرفته و مورفولوژی کنونی آن معلول اثرات سیستمهای فرسایشی دوره‌های سرد بوده است.

براساس این مطالعات، مطالبی که به دنبال می‌آید، تحول این عارضه کوهستانی را که یکی از واحدهای ژئومورفولوژیکی فلات آذربایجان به‌شمار می‌آید با تأکید بر اثرات کواترنر آغازین به‌شرح زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم:

الف - جایگاه توده سهند در آذربایجان

بنا به تعریف توپوگرافی که آذربایجان را به‌عنوان یک فلات مرتفع معرفی می‌کند و قرابت نزدیکی با وضع توپوگرافی زمینهای مجاور خود از جمله فلات ارمنستان و فلات آناتولی دارد لیکن این فلات به‌وسیله عوارض کاملاً مشخصی متعارض شده که می‌توان از این عوارض توده‌های آتشفشانی مهم سهند و سبلان و دهها نقطه ولکانیکی را که به‌صورت اقماری در اطراف این دوتوده عظیم

پراکنده‌اند ذکر کرد.

ناهمواری سپند یکی از این رویدادهای آتشفشانی مکان جغرافیایی ویژه‌ای در بطن این منطقه مرتفع ایران برای خود ایجاد کرده است که از وجوه مشخصه‌ای برخوردار است.

با ملاحظه نقشه توپوگرافی می‌توان جایگاه آن را در شرق چاله دریاچه ارومیه به‌خوبی بازشناخت که قله مرتفع آن اختلاف سطح مهمی با کناره این هامون داخلی ایجاد کرده است که از مرز ۲۴۰۰ متر تجاوز می‌کند. شکل شماره ۱۰.

مشاهده این ناهمواری براساس عکس‌های ماهواره‌ای نشان می‌دهد که حواشی این کوهستان از جمله مراکز سکونت‌ی شهر تبریز و مراغه و آذرشهر و... از ارتفاع همگنی برخوردار است و این عارضه بزرگ همانند مخروط عظیمی از یک سطح هم ارتفاع بخش بزرگی از شرق دریاچه سربرافراشته است.

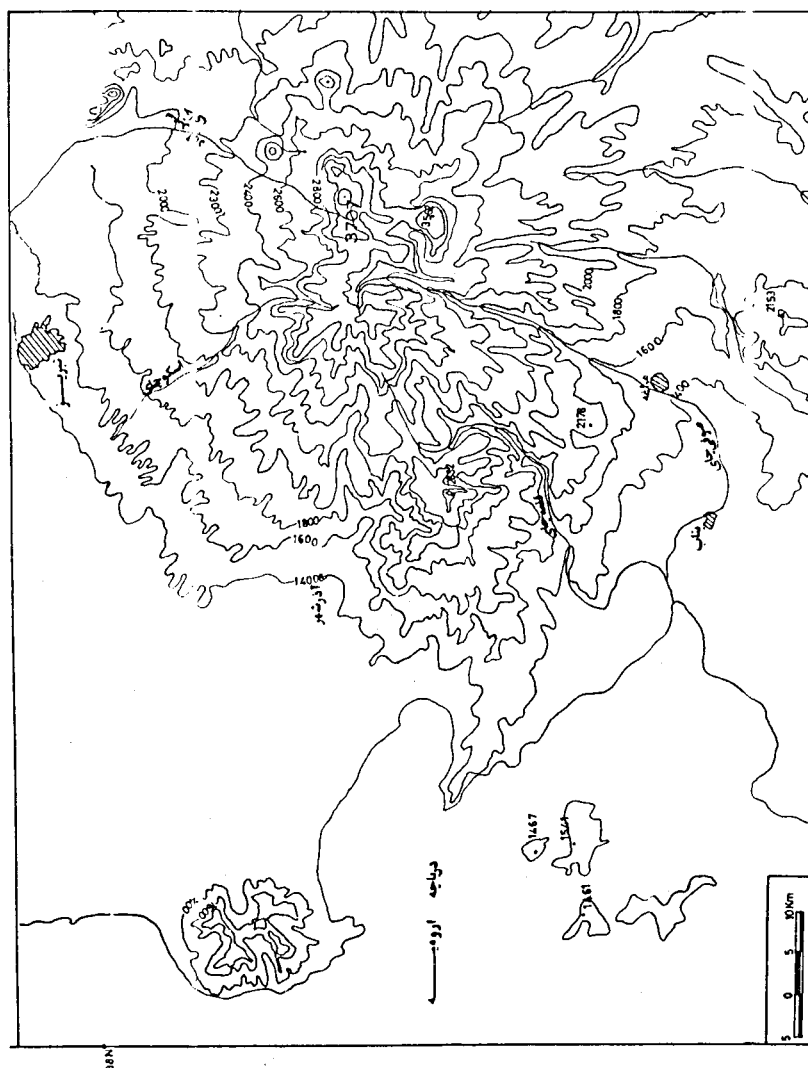
تحول این ناهمواری خصوصاً در کواترنر و نقش جریانهای رودخانه‌ای و سیلابی در دیواره این مخروط نمونه مشخصی از مورفولوژی مخروطهای آتشفشانی را به‌وجود آورده است.

این ناهمواری به‌عنوان حوضه آبریز دریاچه ارومیه و قسمتی از حوضه سفیدرود است که آبهای دیواره شرقی آن را به دریای خزر هدایت می‌کند.

ب - تحول ساختمان زمین‌شناسی و چگونگی پیدایش این ناهمواری

تحول زمین‌شناسی این توده کوهستانی جدا از تحول زمین‌شناسی آذربایجان نیست بنابراین در اینجا ضرورت دارد به‌طور اجمال تحول ساختمانی آذربایجان را به‌شرح زیر طرح نماییم.

اطلاعات ما در رابطه با تاریخ زمین‌شناسی آذربایجان قبل از اتوسن به‌دلیل گسترش و ضخامت زیاد سنگهای رسوبی و آتشفشانی دوران سوم چندان کافی



شکل ۱- موقعیت توده سهند در شرق دریاچه ارومیه

نیست لیکن به نظر می‌رسد که آذربایجان در طول دوران دوم بصورت یک پلاتفرم^۱ بوده در حالی که حاشیه شمال و شرق این پلاتفرم منطقه بسیار فرونشسته^۲ در کرتاسه فوقانی به‌شمار می‌رفت که موجبات پیدایش رشته کوههای چین‌خورده البرز و فلکسور^۳ تالش شده است و حاشیه جنوبی آن نیز زون تکتونیکی تبریز - سلطانیه را تشکیل می‌داده است.

در دوره انوسن، این پلاتفرم در معرض فعالیت شدید آتشفشانی قرار گرفته که این امر موجب درهم‌گسیختگی و شکستگی این ناحیه مقاوم^۴ شده است لیکن این منطقه با توجه به ویژگی خاصی که از نظر اهمیت و گسترش و تظاهرات آتشفشانی داشته و ابعاد آن به بیش از ۲۰۰ کیلومتر از شمال به جنوب می‌رسیده است دارای مراکز آتشفشانی به‌صورت رشته‌ای از شرق به غرب بوده که موجبات جدایی حوضه‌های دریاچه‌ای می‌شده است که توفهای آتشفشانی به این دریاچه‌ها می‌ریخته‌اند. آذربایجان با توجه به این مشخصات تکتونیکی و هم‌چنین با عنایت به ضخامت زیاد مواد آتشفشانی دوره انوسن که در برخی موارد به ۳۰۰۰ متر نیز می‌رسد در طول دوره انوسن در معرض یک کمپرسیون مهم قرار گرفته که نتیجه آن به‌وجود آمدن یک ریفتم بین قاره‌ای بوده است به‌دنبال تشکیل این ریفتم و بر اثر پیدایش یک گنبد حرارتی^۵ و بالا آمدن توده‌ای از ماگما موجب دوباره سخت‌شدن فلات گردیده است.

در پایان اولیگوسن، این پلاتفرم تحت تأثیر یک رژیم کمپرسیونی عمومی N.N.E. و S.S.W. قرار گرفته است. بالاخره جابه‌جاییهای میو پلیوسن موجب

1- Plate-Forme.

2- Subsidente.

3- Flexure.

4- Stable.

5- Dome thermique.

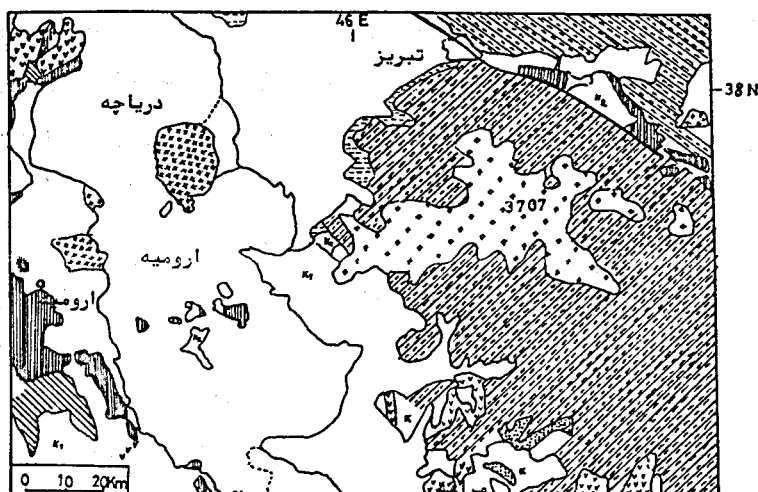
درهم گسیختگی فلات شده و مرحله آتشفشانی میوسن بر روی هورستهای بزرگ دوره اولیگوسن از جمله سبلان و سهند جایگزین گردیده است. شکل شماره ۴۰.

در دوره پلیوسن، قله‌های معروف آتشفشانی سهند ساخته می‌شود (آتشفشان آستاری - آتشفشان کوه سلطان و...) بعلاوه چندین نقطه ولکانیکی کوچک انفجاری خصوصاً در شمال شرق ماسیف نشانه آشکار آتشفشان پلیو - پلیوستن به شمار می‌آید. آرشیکت کلی آن به مانند یک آنتی کلینال یا آنتی کلیناریوم آتشفشانی مربوط به دوره میوسن است که در جهت شمال غرب - جنوب شرق گسترش دارد. ودویال پریکلینال آن نیز به سمت شمال غرب و جنوب شرق کشیده شده است.

ج - تحول ژئومورفولوژیکی

با توجه به وضع ساختمانی این توده کوهستانی و آرشیکت اولیه آن که تفاوت آشکاری با معماری کنونی دارد به نظر می‌رسد مورفولوژی کنونی آن معلول تحولات اقلیمی کواترنر آغازین بوده است. بنابراین طرحی از پالئوکلیمای این منطقه ضرورت پیدا می‌کند، جهت تعیین آب و هوای دیرینه و اثرات مورفوزنیک آن از داده‌های آزمایشگاهی یعنی تکنیک‌های گرانولومتری و مورفوسکپی و جدا کردن کانیه‌های سنگین در آزمایشگاه ژئومورفولوژی و منابع اطلاعاتی موجود خصوصاً کار روی زمین و مشاهدات عینی استفاده شده است و نتایج مطلوبی نیز به دست آمده است و به جرأت می‌توان گفت که علاوه بر سیستم‌های مورفوزنر کنونی حاکم بر این کوهستان نقش تحولات اقلیمی کواترنر آغازین در شکل‌بندی این ناهمواری انکارناپذیر است.

آنچه که معلوم است در کواترنر به دنبال تغییرات اقلیمی درویلافرانشین که کلاهک‌های یخی در قطبین و ارتفاعات تشکیل می‌شد و به تدریج وسعت پیدا کرده و گسترش می‌یافته است لیکن این یخچالها هرگز به عرضهای جغرافیایی فلات ایران



کواترنر □

لس (کواترنر) ▨

پلیو پلیوستسن ▩

میوسن ▧

الیگومیوسن ▤

کرتاسه ۱- کرتاسه تحتانی ۲- کرتاسه فوقانی $k_1 k_2 k_3$

پالئوزوئیک ▦

سنگهای آذرین اسیدی ▧

سنگهای آذرین حدواسط ▨

سنگهای آذرین بازیک ▩

گسل /

شکل ۲- نقشه موقعیت و زمین شناسی ماسیف آتشفشان سهند در آذربایجان
(براساس نقشه و دیگران سال ۱۹۷۷)

نمی‌رسیده است، اما نقش این پیشروی در تقلیل درجه حرارت و پایین آمدن حد برفی نواحی کوهستانی ایران مسلم بوده است که این امر موجب استقرار یخچالهای محلی بر روی مرتفعات کوهستانی می‌شده است.

با این که ناهمواریهای فلات ایران از جمله موقع جغرافیایی فلات آذربایجان تحت تأثیر همان شرایطی که در کواترنر بر اروپا و امریکای شمالی حاکم بوده قرار نداشته است اما از نوسانات اقلیمی آن نیز مصون نبوده است و بعلاوه واحدهای مورفولوژی حاصله از آن شرایط اقلیمی به علت استقرار فلات ایران در عرض‌های جغرافیایی پایین‌تر و دریافت میزان بالایی از انرژی تابش خورشیدی و همچنین به علت وجود جریان‌های سیلابی و رودخانه‌ای بیشتر دستخوش دگرگونی و تغییر قرار گرفته و شناسایی اشکال باقی‌مانده را تا حدودی دشوار ساخته است بهمین جهت نمی‌توان انتظار داشت که اشکال تپیک و نمونه که در عرض‌های بالاتر از جمله مرتفعات آلپ به چشم می‌خورند در ناهمواریهای ایران از جمله منطقه مورد تحقیق نیز مشاهده نمود.

لیکن آنچه با قاطعیت می‌توان گفت، وجود یخچالهای محلی کوهستانی در دوره پلیوستسن محقق است تراکم آثار این یخچالها بویژه در عرض جغرافیایی فلات آذربایجان بیش از سایر نواحی است. بنابراین توده کوهستانی سهند از آغاز کواترنر مانند عصر حاضر تحت تأثیر مراکز فشار قطبی و مراکز فشار از غرب و شمال غرب بوده است به عبارت دیگر بادهای باران‌زا در آغاز کواترنر با اصطلاح بادهای غربی بوده است که امروزه نیز این منطقه تحت همان شرایط قرار دارد. و با توجه به حاکمیت دوره‌های سرد در آذربایجان، کوهستان سهند از بالا به پایین اشکوبهای مورفوژن متفاوتی داشته است در حد فوقانی اشکوب مورفوژن یخچالی و در پایین دست آن اشکوب مورفوژن پریگلاسیر یا مجاور یخچالی حاکمیت داشته است. البته باید یاد آور شد که آثار یخچالی را نمی‌توان به حد برفهای دائمی

نسبت داد زیرا برف بعد از تبدیل به یخبرف دارای دینامیک داخلی می باشد بدین ترتیب درحد برفهای دایمی که معمولاً با ایزوترم تابستانی صفر درجه سانتی گراد مشخص می شود نقاط پایین دست و بالادست این ارتفاع واکنشهای متفاوتی دارد بالاتر از ارتفاع معینی که دارای ایزوترم تابستانی صفر درجه سانتی گراد است عمل ذخیره سازی برف انجام می گیرد درحالی که در پایین تر از این ارتفاع عمل ذوب و تقلیل بودجه برفی برتری دارد، بدین ترتیب در یخچالها دره های این کوهستان نیز که پویایی یخچالها در پایین تر از ایزوترم صفر درجه سانتی گراد و تابستانی موجب مورفوزن می گشته را نمی توان به حد برفهای دایمی نسبت داد. یکی از نکاتی که موجب قوت تحلیل پالئوکلیمای این منطقه بوده است تعیین حد برف دائمی این ناهمواری با استفاده از داده های ایستگاههای هواشناسی است.

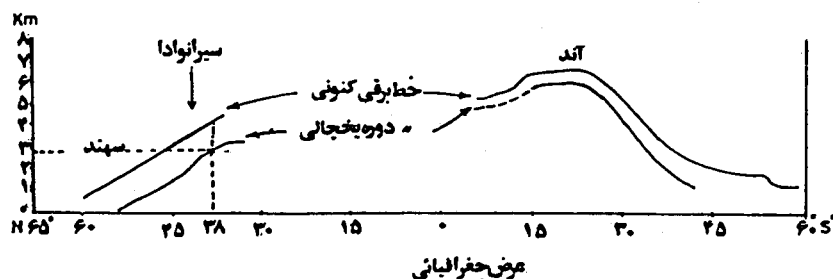
با اذعان این نکته که داده های این ایستگاهها اغلب ناقص و نارسا است و ازسوی دیگر تعداد این ایستگاهها نیز بسیار کم است تنها به داده های دو ایستگاه سعیدآباد و دره ليقوان اکتفا می شود که هر دو این ایستگاه در دامنه شمالی این کوهستان جای گرفته اند.

با عنایت به این داده ها متوسط درجه حرارت تابستان در حال حاضر در ایستگاه سعیدآباد ۱۸ درجه سانتی گراد است، حال چنانچه بپذیریم در دوره یخبندان دمای عرض های جغرافیایی میانی (مثلاً ۳۸ درجه) بطور متوسط ۱۰ تا ۱۲ درجه کمتر از زمان حال بوده است، درجه حرارت در این منطقه کمتر از ۶ درجه سانتی گراد متصور خواهد شد با توجه به نرخ Lapse Rate یا کاهش (افت) دما با افزایش ارتفاع که معادل $0/62^{\circ}\text{C}/100\text{ m/H}$ درجه سانتی گراد دوره ورم ۳۷۰۰ متر خواهد بود حال چنانچه پشت به آفتاب بودن این منطقه را نیز دخالت دهیم این مقدار تا ۲۵۰۰ متر کاهش می یابد (لازم به یادآوری است که در دامنه جنوبی این

کوهستان در ارتفاع ۲۵۰۰ متر انتهای دره صوفی چای به هیچ گونه مواریث دوره یخبندان برخورد نشده است به دلیل روبه آفتاب بودن دامنه).

لیکن مواریث یخچالی همان گونه که ذکر آن رفت نمی تواند در ارتفاعات پایین تر نیز شناسایی گردد، مشاهداتی که در دامنه شمالی کوهستان انجام گرفته از جمله در حوضه ليقوان، گنبر، سعیدآباد و... مؤید این نظریه است.

بدین لحاظ به نظر می رسد خط برفی که توسط فلینت^۶ برای زمان معاصر و دوره یخچالی مشخص کرده با واقعیات موجود در منطقه با اختلاف کمی هماهنگی دارد براساس پروفیل تعمیم یافته، خط برفی برای عرضهای جغرافیایی مختلف، برای کوهستان سهند که تقریباً در عرض جغرافیایی ۳۸ شمالی قرار دارد ارتفاع ۲۷۰۰ متری خط برفی دوره یخچالی است (شکل شماره ۳).



شکل ۲- پروفیل خط برفی در عرضهای جغرافیایی مختلف
(نقل از استراپلر صفحه ۳۷۱)

با عنایت به تعیین خط برفی و طرحی که از پالئوکلیمای منطقه آورده شد می توان تحولات اقلیمی یعنی یخبندان دوره کواترنر را یکی از عوامل موفوزئیک کوهستان سهند به شمار آورد.

نتیجه : دوره یخبندان ورم یعنی آخرین دوره یخچالی (در حدود ۱۰۰۰ سال قبل کوهستان سهند تحت تأثیر سیکلونهای قطبی که کليمای سرد داشته قرار گرفته بود، ریزشهای جوی بیشتر به صورت برف بوده است، با وجود سرمای شدید و کمبود نسبی رطوبت که مانع از گسترش وسیع یخچالهای محلی بوده است، خط برفی دائمی احتمالاً ۲۵۰۰ متر بوده است و کاهش تبخیر موجب بوده که سطح آب دریاچه ارومیه نیز بالا بیاید.

در دوره بعد یخچالی، شرایط اقلیمی حاضر حاکم شده، در نتیجه قدرت و پسروی آنتی سیکلونهای قطبی کاهش یافته و حاکمیت سیکلونهای غربی همانند امروز و به احتمال دخالت سیکلونهای عربستان و افریقا و... موجبات بحران آب و هوایی بعد یخچالی را در این منطقه به وجود آورده است. مسلماً این بحرانها نقش عمده و مهمی در مورفوزن کوهستان داشته است و می توان موارث آنرا تحت عنوان پالئومورفو کلیما طرح کرد.

در این رابطه ملاحظات ما بیشتر مربوط به آخرین دوره یخبندان یا یخچالهای دوره ورم خواهد بود زیرا اگر چنانچه اثراتی از یخبندانهای دوره های قبل از ورم یعنی گونز - میندل - ریس نیز در این کوهستان وجود داشته است مسلماً بر اثر حاکمیت و استقرار یخچالهای دوره ورم اثرات آنها از بین رفته و یا حداقل تکنیک ها و امکانات تحقیقی ما اجازه تعیین اثرات آنها نیست.

بنابراین با استقرار آخرین دوره یخچالی (ورم) که همزمان با گسترش کلاهکهای یخی در مرتفعات و یخچالهای سیرکی در دامنه قله ها است، مکانیزم دینامیک یخچالی در درّه ها و پهنه های مسطح به صورت زبانهای یخی موجبات فرسایش شدید و در نهایت تراکم مواد را فراهم ساخته است با توجه به پروسه بسیار فعال یخچالی در دوره ورم، اشکال زیادی به یادگار مانده است که معرف وضعیت آب و هوای آخرین دوره یخبندان است، از جمله این اشکال به صورت:

سیرکهای یخچالی، دره‌های یخچالی، درّه‌های معلق، سنگهای مخطط و از آثار تراکمی سنگهای سرگردان خصوصاً تراکم مورنی را می‌توان یاد کرد. در دامنه شمالی این کوهستان بعلت قرب مسافت با تبریز که بیشتر مورد بازدید این‌جانب قرار گرفته و همچنین در دامنه شمال غربی آن مشرف به شهر آذرشهر و اسکو سیرکهای بسیار تپییک شناسایی شده است که نشانه آشکار فعالیت‌های یخچالی است، این‌جانب ده‌ها سیرک به ابعاد مختلف مشاهده کرده‌ام که در این‌جا از ذکر مشخصات تک‌تک آنها خودداری می‌نمایم و فقط به تشریح یکی از آنها همراه با تصویر اکتفا می‌کنم.

سیرک قوج گلی داغ - تصویر (۱) در دامنه شمالی کوهستان مشرف به درّه سعیدآباد از نوع سیرکهای لانه‌ای است و به دامنه شمالی کوه قوج داغ آویخته است ارتفاع دیواره سنگی آن که در حال حاضر بر اثر تخریب فیزیکی تقلیل یافته بیش از ۱۲۵۰ متر است، کف آن تاحدی مسطح و قطر بزرگ آن ۲۵۰ متر و قطر کوچک در حدود ۱۰۰ متر است.

نگاه دیواره سنگی این سیرک که پایه آن در ارتفاع ۳۲۰۰ متری قرار گرفته است به طرف شمال شرق است بدین ترتیب همانند سیرکهای عرضهای میانی نیمه کره شمالی علاوه بر پشت به آفتاب بودن دامنه شمالی خود از دخالت پناهگاهی در برابر بادهای غربی متأثر گشته و به محل تجمع برف و یخ تبدیل گردیده است.

سیرک قوج گلی داغ جزء معدود سیرکهای دامنه شمالی سهند است که تاحدودی حالت طبیعی خود را حفظ نموده است و به علت داشتن ضدشیب در قسمت پیشانی خود موجب تشکیل دریاچه کوهستانی دایمی یا دریاچه سیرکی گردیده است (یادآور می‌شود که در کوه‌های آلپ از این قبیل دریاچه‌های سیرکی فراوان دیده می‌شود) در چاله سیرک آب موجود است لیکن منابع تغذیه‌کننده آب که اغلب به صورت چشمه‌های ناشی از ذوب برف و یخ است دیگر فعالیت



تصویر ۱- سیرک قوچ گلی داغ در ارتفاع ۳۲۰۰ متری دامنه شمالی سهند که اکنون تبدیل به یک دریاچه سیرکی شده است (عکس از آقای رضائی).

ندارند.

همچنین در دامنه شمالی این کوهستان بویژه در دامنه شیرشیرداغی سیرک بزرگی به چشم می خورد که در ارتفاع ۳۷۰۰ متری تشکیل شده است، این سیرک در دامنه روبه شمال به طرف پایین به وسیله یک ضدشیب مسدود می گردد و نمونه کلاسیک دیگری از سیرکهای لانه ای است. در فراز قله سلطان در ارتفاع ۳۴۰۰ متری دو سیرک یخچالی کاملاً مشخص مشرف به روستای آستاری جای

گزیده، مشخصات مورفومتری این سیرکها که در سنگهای داسیتی به وجود آمده‌اند نشانه آشکاری از فرسایش یخچالی کواترنر است.

در دامنه شمال غربی این کوهستان در حوضه آذرشهرچای در دونقطه سیرکهای بسیار تپیک شناسایی شده است، سیرک گواهر - سیرک یخچالی توش کوه - سیرک حسامه در ارتفاع ۳۳۰۰ متری از جمله آنها به شمار می‌آیند.

اغلب این سیرکها همانگونه که گفته شد در دیواره مخروطهای آتشفشانی داسیتی مستقر هستند لیکن به احتمال برخی سیرکها نیز در سنگهای نامقاوم به وجود آمده‌اند که بعد از دوره ورم متلاشی گردیده است.

دره‌های یخچالی :

دره گنبر واقع در دامنه شمال غربی کوهستان، دره کندوان، دره عنصرودو هم چنین قسمت علیای دره ليقوان و دره متنق از برجسته‌ترین شاهکارهای فرسایش یخچالی دوره یخبندان کواترنر آغازین در این کوهستان است. بدین معنی که همزمان با آغاز دوره ورم که مصادف با گسترش دوباره کلاهکهای یخی محلی و یخچالیهای سیرکی در قتل سهند می‌باشند حوضه‌های یادشده، دستخوش تحول جدیدی شده‌اند کالوتهای یخی که به صورت کلاهکهای یخی نقاط مرتفع ناهمواری را می‌پوشاند به آرامی زبانه‌های یخی به طرف پایین دست منتشر می‌کردند و ضمن فرسودن ارتفاعات و شکل دادن دره‌ها بقایایی از خود به جا می‌گذاشتند. بدیهی است فرسایش یخچالی همانند دیگر عوامل فرسایشی، کار خود را از نقاط ضعیف و پست دامنه‌ها شروع می‌کنند و بر طبق این قاعده دره‌های یادشده قبل از دوره ورم نیز وجود داشته لیکن یخچالهای دره‌ای در این کانال‌ها جایگزین شد و به مناطق پایین دست هدایت می‌شدند. کارهایی که در رابطه با ژئومورفومتری برخی از این دره‌ها انجام گرفته نشان می‌دهد که در نیمرخ طولی

دره فروافتادگیها و برآمدگیهای واضحی مشاهده می شود مسلماً برای بستر آبراهه ای معمولی چنین مسأله ای پیش نمی آید مگر این که تکتونیک موجبات بی نظمی نیمرخها گردد مشاهدات صحرایی از این مناطق، وجود اومبیلیک، وروها را محقق می سازد. بعنوان مثال در دره هزارچای در مجموع چهار اومبیلیک تشخیص داده می شود. مهمترین و فراخترین آنها اومبیلیک جنوبی مثال داغی است که از ارتفاع ۲۶۰۰ تا ۲۷۰۰ متری به طول ۳۰۰ متر هزارچای را اشغال کرده است در برخی قسمتها بازشدگی دره بیش از ۴۰۰ متر است، برآمدگی و یا وررو این امبیلیک در ارتفاع ۲۶۰۰ متر از سنگهای داسیتی فعالیتهای جوان آتشفشانی سهند تشکیل یافته است.

بنابراین با توجه به برون زدگی سنگهای داسیتی در این منطقه بطور قاطع می توان گفت که در دوره یخچالی ورم مقاومت سنگهای آتشفشانی داسیتی از شدت جریان یخچال کاسته است و موجب ایجاد چاله های اومبیلیکی گردیده است و به دنبال گرم شدن هوا دریاچه ای در آن تشکیل شده بوده است، آنالیز گرانولومتری نهشته های این چاله مؤید رسوب گذاری در یک محیط آرام است که احتمالاً می تواند مربوط به محیط دریاچه ای اومبیلیک باشد.

و با پسروی یخچالها و افزایش مقدار آب، عمل جریان خطی تسریع شده و آب از فراز وررو داسیتی جریان یافته و رودخانه هزارچای با بریدن توده داسیتی به مسیر خود ادامه داده است به طوریکه در حال حاضر این مکان بصورت گلوگاهی درآمده است.

نهشته های جوان دریاچه امبیلیکی را بیشتر ماسه های نرم، لیمون و رس تشکیل می دهد (تصویر ۲) در این جا جهت اجتناب از طول کلام، از ده ها دریاچه اومبیلیکی که در حال حاضر دارای رسوبات دریاچه ای هستند و در مسیر دره های یخچالی کوتاه تر فعال بودند خودداری می شود. دره های معلق، نیز یکی از

نشانه‌های آشکار فرسایش یخچالی در این کوهستان است سنگهای مخطط، در ارتفاع ۲۷۰۰ متری در بستر هزرچای در آندزیت‌ها به وجود آمده است (تصویر ۳).
 موارث تراکمی مهمترین آثاری که در حال حاضر بر فعالیت و عمل کرد یخچالها در ارتفاعات این کوهستان مهر تأیید می‌زند موارث تراکمی یخچالها به‌صورت مختلف است.



تصویر ۲- نهشته‌های دریاچه‌ای اومبیلیکی دره ليقوان در ارتفاع ۲۳۰۰ متر (عکس از آقای اسدی زنگنه)

موارث تراکمی یخچالها را مورن‌ها و سنگهای سرگردان تشکیل می‌دهد (تصویر ۴).

مورن‌ها جز موارث کاملاً مشخص فعالیت یخچالی در این کوهستان است



تصویر ۳- مورن کناری دره ليقوان در ارتفاع ۲۳۵۰ متری دامنه شرقی توده آتشفشانی
قلعه متروکه دامنه شمالی سهند

هرچند با دید ظاهری نیز می‌توان تباین آنرا نسبت به آبرفت‌های رودخانه‌ای



تصویر ۴- سنگ مخطط از مواريث يغچالي کواترنر در ارتفاع ۲۴۰۰ متر جنس سنگ آندزيت می باشد.

مشخص نمود لیکن برای تشخیص دقیق آنها از روش های گرانولومتری استفاده شده و در این زمینه دهها نمونه از مناطق مختلف برداشته شده و در آزمایشگاه ژئومورفولوژی تجزیه شده و منحنیهای نیمه لگاریستی کلیه نمونه ها، گستره مورن ها را تأیید می نماید.

مطالعه موردی دره هرزچای، منتق جای در دامنه شمالی سهند، در حاشیه این دره ها مورنهای لاترال یا کناری بوضوح قابل تشخیص است لیکن از ارتفاع

۲۴۰۰ متر به پایین به علت شدت عمل فرسایش رودخانه‌ای و تحول دامنه‌ها از وضوح کمتری برخوردار است. انترفلو واقع در حدفاصل دره‌های هزارچای و متنق چای از ارتفاع ۲۶۰۰ متر به بالا از مواد مورنی ساخته شده است.

مطالعه مورفوسکی نیز که از عناصر ماسه‌ای این مورن‌ها به عمل آمده نشان می‌دهد که خرده‌سنگ‌ها از درجه گردواری کمتری برخوردار بوده‌اند، پس پهن‌شدگی آنها نیز عدد بزرگی را نشان می‌دهد. بعلاوه در سطح کوارتر نیز خراشیدگی‌ها ملاحظه می‌گردد.

مجموعه ویژگی‌های یادشده در جدول‌هایی تنظیم شده نقش عملکرد یخچال‌ها را به اثبات می‌رساند. سنگ‌های سرگردان - همانند مورن‌ها آثاری از عملکرد و پیشروی زبانه‌های یخچالی است در دره سعیدآباد، سنگ‌های سرگردان جزء مورن‌های سطحی زبانه‌های یخی هستند که به دنبال پشروی یخچال‌ها در حاشیه دره‌ها و بعضاً بر روی شانه‌های دره‌های یخچالی استقرار یافته‌اند. حجم و اندازه سنگ‌های سرگردان خصوصاً موضع قرارگیری آنها به صورتی است که نمی‌توان آنها را به جریان‌های رودخانه‌ای نسبت داد.

مثال موردی :

سنگ‌های سرگردان بالادست روستای متنق که به صورت نواری شکل مشاهده می‌شود از مراکز مهم تجمع سنگ‌های سرگردان دامنه شمالی سهند است. علاوه بر موارد سیستم فرسایش یخچالی کوارترن آغازین که قطعاً در اشکوب فوقانی کوهستان ملاحظه می‌گردد، در اشکوب زیرین آن که سیستم فرسایش پریگلاسیر یا مجاور یخچالی فعال بود، آثار و نشانه‌های مشخصی به جا گذاشته شده است که تحت عنوان پالئوپریگلاسیر می‌توان مورد بررسی قرار داد که مجال بحث آن در این کوتاه نوشته نیست.

به عنوان نتیجه می توان مسائل را به شرح زیر خلاصه کرد:

به دنبال ژنر این ناهمواری که محققاً نیروهای درونی دخالت داشته اند، و این رویداد در پلیو - پلیوستسن خاتمه یافته است نقش تحولات اقلیمی کواترنر آغازین در شکل بندی این ناهمواری بسیار مهم و عمده بوده است. بدین معنی که در دوره های یخبندان نیمه شمالی ایران از جمله فلات آذربایجان تحت تأثیر سیکلونهاى قطبی دارای اقلیم سرد قرار گرفته که بر اثر کاهش تبخیر دریاچه های بسته گسترش می یافته است، ریزش های جوی به صورت برف بوده و با توجه به سرمای شدید کمبود نسبی رطوبت که مانع از گسترش وسیع یخچالهای کوهستانی در نواحی مرتفع شمال و شمال غرب ایران شده است خط برفی دائمی احتمالاً در ۲۵۰۰ متری قرار داشته است.

- در دوره بین یخچالی - شرایط اقلیمی تاحدودی مشابه آب و هوای کنونی بوده است پس از پسروی آنتی سیکلونهاى قطبی و حاکمیت سیکلونهاى غربی همانند وضعیت کنونی و دخالت سیکلونهاى عربستان و افریقا...، ناهمواری سپند نیز وارد مرحله جدید از سیستم فرسایشی شده است که می توان به آن تحولات کواترنر جدید نام داد.

سیستم فرسایش پریگلاسر و رودخانه ای حاکمیت پیدا کرده و هریک از این سیستمها در کواترنر جدید متناسب با موقعیت ارتفاعی، وضع قرار گیری دامنه ها، پوشش گیاهی، خاک و حتی میکروکلیمای ویژه در تکوین و پیدایش مورفولوژی کنونی این توده آتشفشانی نقش عمده به عهده دارند.

منابع مورد استفاده :

1- Lescuyer Jean - Luc et Ricou Robert, 196 Geologie de la region de Mianeh (Azerbaijan) Contribution a l'etude du Valcanisme tertiaire de l'Iran. These Docteur de Specialito, Grenoble, FRANCE.

2- Berberian, M. and ARSHADI, S. The SHIBLI Ript Systeme (Sahend Region, N.W. Iran).

ترجمه به فارسی، واحد فرهنگی علمی جهاد دانشگاهی تبریز با همکاری ثیاب

قدسی.

۳- دکتر امین سبحانی، دکتر معین وزیری، ۱۳۵۶، سهند از نظر ولکانولوژی و

ولکانوسدیماتالوژی، انتشارات دانشگاه تربیت معلم، تهران.

۴- اسدی زنگنه، ۱۳۶۹، پژوهشهای ژئومورفولوژی در دامنه شمالی سهند،

حوضه آبریز لیقوان پایاننامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز.

۵- سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۰، نقشه توپوگرافی ۱:۵۰۰۰۰۰

ارومیه.

ویژگیهای شوراهای اسلامی روستایی استان خراسان*

شوراهای اسلامی روستایی، نهادهایی هستند که پس از انقلاب در روستاها به وجود آمدند و عهده‌دار امور روستاها شدند. در تشکیل این شوراها، جهاد سازندگی که بخش عمده فعالیت‌هایش در روستاها است نقش عمده و اساسی داشته است. شوراهای اسلامی روستایی که به عنوان نهادی انقلابی و از جمله دستاوردهای عمده انقلاب در سطح روستاها به شمار می‌روند، جایگزین نهادهای قبلی (کدخدا و انجمن ده) شدند. بنابراین مناسب است که تحقیقات و پژوهشهای متعدد و گوناگونی در مورد این نهاد نوپا بعمل آید تا ضمن شناسایی علمی آن، بتوان مشکلات و نارساییها و موفقیت‌های آن را بررسی نمود و در برنامه‌ریزی‌های آینده از این تجارب استفاده کرد.

پژوهش حاضر تلاشی است در این جهت که طی چهار مبحث: نحوه تشکیل شورا، مشخصات اعضای شوراها، شرایط و چگونگی انتخابات و مشارکت در انتخابات به بررسی ویژگیهای عمده شوراهای اسلامی روستایی استان خراسان

* مقاله حاضر بخشی از نتیجه تحقیق پیمایشی «توسعه روستایی و مشارکت: بررسی وضعیت و عملکرد شوراهای اسلامی روستایی و نقش آنها در مشارکت و توسعه در استان خراسان» است که با استفاده از امکانات جهاد سازندگی خراسان در ۲۱۵ روستای نمونه، به انجام رسیده است.

می پردازد.

«نحوه تشکیل شورا»

۱- نهاد تشکیل دهنده شورا

تشکیل شوراهای اسلامی ابتدا و پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط فرمانداری و جهاد و سایر نهادها انجام می گرفت. اما نهایتاً این امر به عنوان یکی از وظایف جهاد سازندگی درآمد. این است که بیشتر شوراهای اسلامی روستایی توسط جهاد تأسیس شده و شکل گرفته است. در روستاهای مورد بررسی نیز جهاد سازندگی در تأسیس شوراها سهم مهمی ایفا کرده است. چنانکه ۸۷/۴ درصد این شوراها توسط جهاد به وجود آمده اند و بقیه توسط سایر نهادها.

جدول شماره ۱- نهادهای تشکیل دهنده شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی

نهاد تشکیل دهنده شورا	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده
جهاد	۱۸۸	۸۷/۴	۸۸/۷
فرمانداری	۲۴	۱۱/۲	۱۱/۱
نامشخص	۳	۱/۴	-
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰

۲- سال تشکیل شورا

بیشترین تعداد شوراهای اسلامی روستایی در سال ۱۳۵۹ تشکیل شده اند، که تأسیس شورا در ۱۰۴ روستا (۸/۴ درصد) را شامل می شود و بقیه شوراها در سالهای دیگر تأسیس شده اند سال تأسیس شوراهای اسلامی روستایی در روستاهای مورد بررسی به قرار جدول زیر می باشد.

جدول شماره ۲- سال تأسیس شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی

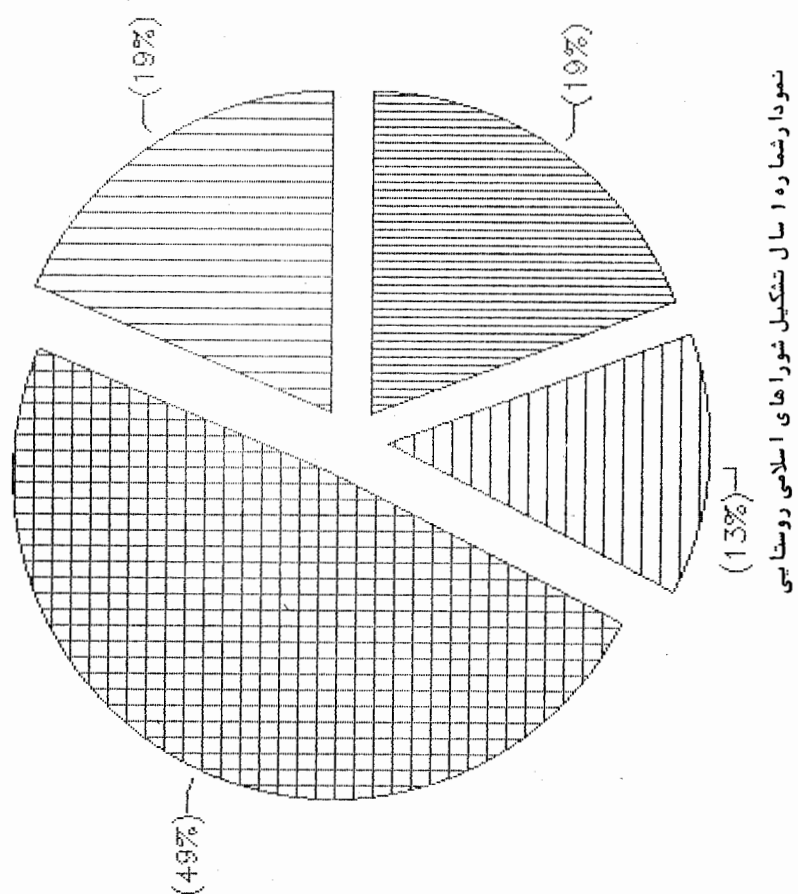
سال تأسیس شورا	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
۱۳۵۸	۴۰	۱۸/۷	۱۸/۷	۱۸/۷
۱۳۵۹	۱۰۴	۴۸/۴	۴۸/۸	۶۷/۵
۱۳۶۰	۲۸	۱۳/۰	۱۳/۲	۸۰/۷
بعد از ۱۳۶۰	۴۱	۱۹/۱	۱۹/۳	۱۰۰
نامشخص	۲	۰/۹	-	-
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	

اگر سال تشکیل شورا با نهاد تشکیل دهنده شورا را در نظر بگیریم، مشخص می‌شود که از شوراهای مورد بررسی که توسط فرمانداری تأسیس شده، ۴ شورا در سال ۵۸، ۵ شورا در سال ۵۹، ۲ شورا در سال ۶۰ و ۳ شورا بعد از سال ۶۰ بوده است و از میان شوراهایی که توسط بخش‌داری تأسیس شده، ۵ شورا در سال ۵۸ و ۵ شورا در سال ۵۹ تأسیس شده و بقیه شوراهای توسط جهاد سازندگی تأسیس شده‌اند.

جدول شماره ۳- توزیع شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی بر حسب سال تشکیل و نهاد تشکیل دهنده

نهاد تشکیل دهنده سال تشکیل	جهاد	فرمانداری	نامشخص	جمع
۱۳۵۸	۳۱	۹	-	۴۰
۱۳۵۹	۹۴	۱۰	-	۱۰۴
۱۳۶۰	۲۶	۲	-	۲۸
بعد از سال ۱۳۶۰	۳۷	۳	-	۴۰
نامشخص	-	-	۳	۳
جمع	۱۸۸	۲۴	۳	۲۱۵

۱	۲	۳	۴
			
۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱ به بعد



۳- شرایط تشکیل شورا

منظور از شرایط تشکیل شورا این است که آیا به هنگام تشکیل شورا افراد یا گروههایی بوده‌اند که با تأسیس آن مخالفت کنند یا نه؟ افرادی از قبیل بازماندگان رژیم سابق در روستاها و یا مالکین و عمال آنها. از این لحاظ در ۲۷ روستای مورد بررسی یعنی ۱۲/۷ درصد جامعه نمونه، مخالفت با تأسیس شورا انجام گرفته است و در بقیه روستاها یعنی ۱۸۵ روستا (۸۷/۳ درصد) مخالفتی صورت نپذیرفته است.

جدول شماره ۴- توزیع روستاهای مورد بررسی از نظر وجود مخالفت با تشکیل شورا

وجود مخالفت	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
بلی	۲۷	۱۲/۶	۱۲/۷	۱۲/۷
خیر	۱۸۵	۸۶	۸۷/۳	۱۰۰
نامشخص	۳	۱/۴	-	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	

«مشخصات اعضای شورا»

۱- تعداد اعضای شورا

تعداد اعضای شوراهای اسلامی روستایی متناسب با حجم جمعیت روستاها می‌باشد و از این لحاظ شوراهای اسلامی روستایی به ۳ نوع تقسیم می‌شوند. شوراهای ۳ نفره، شوراهای ۵ نفره و شوراهای ۷ نفره که توزیع آنها در روستاهای مورد بررسی در جدول شماره ۵ نشان داده می‌شود. اما از آنجا که در زمان تکمیل پرسشنامه برخی از اعضای شوراهای اسلامی به دلایل مختلف از جمله فوت،

مهاجرت و یا استعفاء در شورا عضویت نداشته‌اند. در این جدول، شوراهایی که تعداد آنها غیر از ۳، ۵ و ۷ نفر است را مشاهده می‌کنیم. واقعیت این است که شوراهای اسلامی ۱۲ نفره باید جزو شوراهای ۳ نفره و شوراهای ۴ نفره جزو شوراهای ۵ نفره و شوراهای ۶ نفره جزو شوراهای ۷ نفره در نظر گرفته شوند. همانطور که ملاحظه می‌شود، شوراهای ۵ نفره بیشترین تعداد را دارا هستند که این مقدار معادل $47/6\%$ درصد کل شوراهای می‌باشد و اگر براساس مطلب فوق شوراهای ۴ نفره را نیز به این شوراهای اضافه کنیم، تعداد آنها بالغ بر ۱۲۰ روستا و یا $56/6\%$ درصد شوراهای را شامل می‌گردد.

جدول شماره ۵- توزیع شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی بر حسب تعداد

اعضای شورا

تعداد اعضای شورا	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
۱ نفر	۲	۰/۹	۰/۹	۰/۹
۲ نفر	۱۴	۶/۵	۶/۶	۷/۵
۳ نفر	۴۲	۱۹/۵	۱۹/۸	۲۷/۴
۴ نفر	۱۹	۸/۸	۹	۳۶/۳
۵ نفر	۱۰۱	۴۷	۴۷/۶	۸۴
۶ نفر	۵	۲/۳	۲/۴	۸۶/۳
۷ نفر	۲۹	۱۳/۵	۱۳/۷	۱۰۰
نامشخص	۳	۱/۴	-	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	-

۲- سن

حداقل سن اعضای شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی ۲۰ سالگی بوده

است که در مجموع این روستاها ۳ تن (۴/۱ درصد) در این شرایط سنی بوده‌اند و حداکثر سن این اعضاء در کل روستاهای مورد بررسی ۸۲ سالگی می‌باشد که فقط یک تن (۵/۰ درصد) را شامل می‌شود. اما در هر یک از روستاهای مورد بررسی اعضای شورا دارای سنین متفاوتی بوده‌اند که در هر روستا میانگین سنی اعضای شورا محاسبه و به‌قرار جدول زیر می‌باشد.

جدول شماره ۶- توزیع اعضای شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی براساس

میانگین سنی

گروه‌های سنی	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
کمتر از ۳۰	۱۰	۴/۷	۴/۷	۴/۷
۳۱-۴۰	۸۸	۴۰/۹	۴۰/۹	۴۵/۶
۴۱-۵۰	۹۶	۴۴/۶	۴۴/۶	۹۰/۲
۵۱-۸۲	۲۱	۹/۸	۹/۸	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	
$\bar{X} = ۴۱/۳۳$ $Md = ۴۱/۵۴$ $S^2 = ۶۷/۷۴$ $MO = ۳۶$ $S = ۸/۲۳$				

۳- محل تولد اعضای شورا

محل تولد اکثر اعضای شوراهای اسلامی مورد بررسی در همان روستا بوده اکثریت قریب به اتفاق آنها روستایی می‌باشند. فقط در ۱۱ روستا (۱/۵ درصد) هیچ کدام از اعضای شورا در همان روستا متولد نشده‌اند، درحالی که در بقیه ۲۰۴ روستا (۹/۹۴ درصد) اعضای بوده‌اند که محل تولد آنها در همان روستا بوده

است. در ۱۷۱ روستا اعضای شورای اسلامی روستایی که متولد روستاهای دیگر همان شهرستان بوده‌اند، عضویت نداشته و فقط در ۴۴ روستا (۵/۲۰ درصد) اعضای بوده‌اند که در این گونه روستاها متولد شده‌اند. در سه روستا از روستاهای مورد بررسی یک تن از اعضای شورا متولد روستاهای شهرستانهای دیگر استان خراسان بوده‌اند و در ۴ روستا هر کدام یک تن از اعضای متولد روستاهای سایر استانها بوده‌اند.

در ۶ روستای مورد بررسی نیز مجموعاً ۸ تن از اعضای در شهرهای همان شهرستان متولد شده‌اند و از ۶ روستا هر کدام یک تن از اعضای متولد شهرهای دیگر استان خراسان می‌باشند. در مجموع روستاهای مورد بررسی فقط در یک روستا یک تن از اعضای متولد خارج از کشور است.

جدول شماره ۷ - توزیع اعضای شوراهای اسلامی مورد بررسی بر حسب محل تولد

محل تولد	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
همان روستا	۸۲۴	۸۳/۸	۸۸/۸	۸۸/۸
روستاهای دیگر همان شهرستان	۸۲	۸/۳	۸/۸	۹۷/۶
روستاهای دیگر خراسان	۳	۰/۳	۰/۳	۹۷/۹
روستاهای سایر استانها	۴	۰/۴	۰/۴	۹۸/۳
شهرهای همان شهرستان	۷	۰/۷	۰/۸	۹۹/۱
شهرهای دیگر خراسان	۶	۰/۶	۰/۷	۹۹/۸
شهرهای دیگر کشور	۱	۰/۱	۰/۱	۹۹/۹
خارج از کشور	۱	۰/۱	۰/۱	۱۰۰
نامشخص	۵۶	۵/۷	-	
جمع	۹۸۴	۱۰۰	۱۰۰	

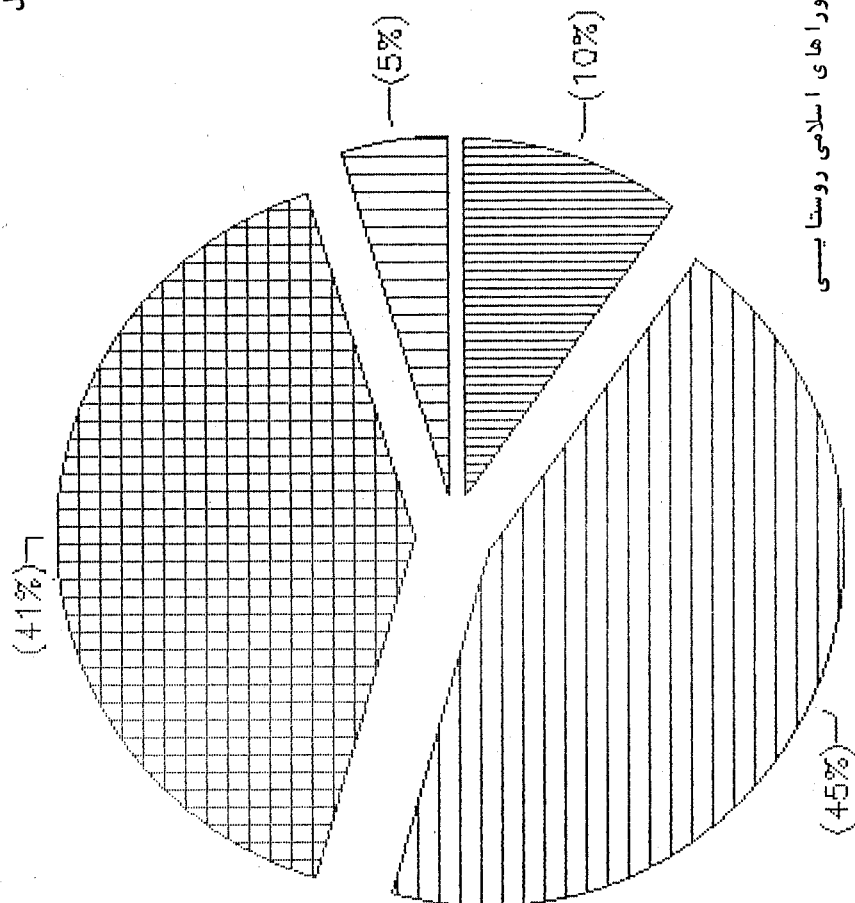


کمتر از ۳۰ سال

۳۱ - ۴۰

۴۱ - ۵۰

۵۱ - ۸۲



نمودار شماره ۲ سن اعضای شوراهای اسلامی روستایی

در مجموع روستاهای مورد بررسی ۹۸۴ نفر در شوراهای اسلامی عضویت داشته‌اند که از نظر محل تولد آنان ۸۲۴ نفر (۸۳/۸ درصد) در همان روستایی که عضو شورای آن هستند متولد شده‌اند و ۸۲ نفر (۸/۳ درصد) در روستاهای همان شهرستانی که شورا تابع آن است متولد شده‌اند و ۳ نفر (۰/۳ درصد) در روستاهای دیگر استان و ۴ نفر (۰/۴ درصد) در روستاهای سایر استانها و ۷ نفر (۰/۷ درصد) در شهرهای شهرستانی که شورای روستا تابع آن است متولد شده‌اند و ۶ نفر (۰/۶ درصد) در شهرهای دیگر استان و ۱ نفر (۰/۱ درصد) در شهرهای دیگر کشور و ۱ نفر (۰/۱ درصد) در خارج از کشور متولد شده‌اند. لازم به تذکر است که ۵۶ نفر (۵/۷ درصد) محل تولد خود را اعلام نکرده‌اند که به صورت نامشخص در نظر گرفته شده است.

۴- شغل اصلی اعضای شورا

شغل اصلی اکثریت اعضای شوراهای اسلامی روستایی کشاورزی است. در میان جامعه نمونه ۷۲۶ تن کشاورز بوده‌اند که این عده معادل ۷۴ درصد، کل اعضای شوراهای مورد بررسی است. مشاغل دیگر به ترتیب عبارتند از: دامداری ۶ درصد، کارمندی ۵ درصد، رانندگی ۳/۶ درصد، کارگری ۳/۱ درصد، قالیبافی ۲/۶ درصد، کاسبی ۲/۳ درصد و روحانی ۱ درصد.

۵- سابقه خدمت اعضا در شورا

سابقه خدمت هریک از اعضای شوراهای اسلامی در روستاهای مختلف، متفاوت است و از آنجا که در هر شورا سابقه خدمت تمامی اعضا یکسان نیست، لذا برای محاسبه سابقه در هر شورا، میانگین سوابق خدمت تمامی اعضای شورا محاسبه گردیده است که به شرح جدول ۹ می‌باشد.

جدول شماره ۸ - توزیع اعضای شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی بر حسب شغل اصلی

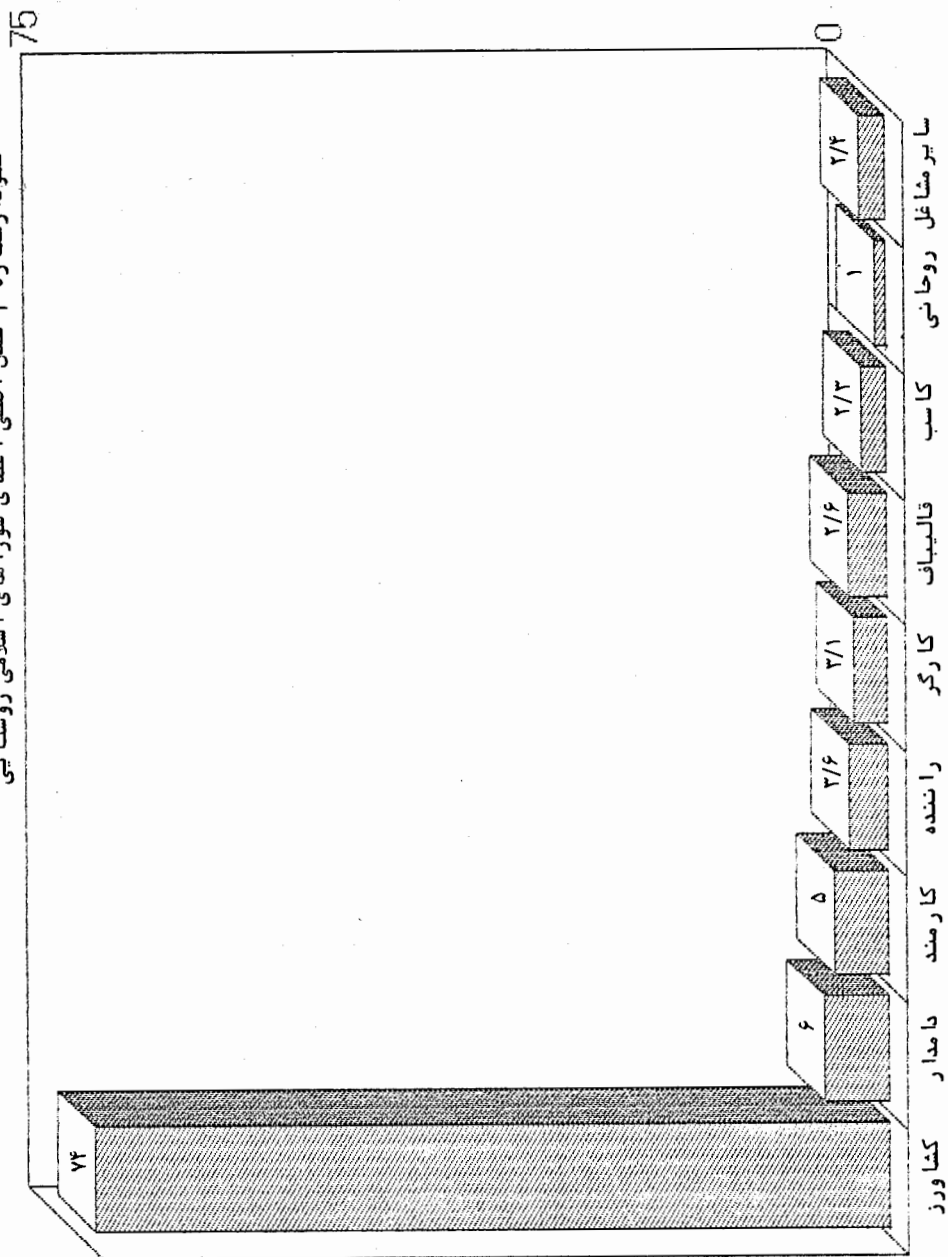
شغل اصلی	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
کشاورز	۷۲۶	۷۳/۸	۷۴/۰	۷۴/۰
دامدار	۵۸	۵/۹	۶/۰	۸۰/۰
کارمند	۴۹	۵/۰	۵/۰	۸۵/۰
راننده	۳۵	۳/۹	۳/۶	۸۸/۶
کارگر	۳۰	۳/۱	۳/۱	۹۱/۷
قالیباف	۲۶	۲/۶	۲/۶	۹۴/۳
کاسب	۲۳	۲/۳	۲/۳	۹۶/۶
روحانی	۱۰	۱/	۱/۰	۹۷/۶
سایر مشاغل	۲۴	۲/۴	۲/۴	۱۰۰
نامشخص	۳	۰/۳	-	۱۰۰
جمع	۹۸۴	۱۰۰	۱۰۰	

جدول شماره ۹ - توزیع میانگین سابقه خدمت اعضای شوراهای اسلامی روستایی

مورد بررسی

سابقه خدمت	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی تجمعی
کمتر از یکسال	۲	۰/۹	۰/۹
۱-۳	۳۶	۱۶/۷	۱۷/۷
۳-۵	۱۴۳	۶۶/۵	۸۴/۲
۶ سال و بیشتر	۳۴	۱۵/۸	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	
$\bar{X} = 4/03$ $Md = 3/99$ $S2 = 2/121$ $MO = 4$ $S = 1/456$			

نمودار شماره ۳ شغل اصلی اعضای شوراهای اسلامی روستایی



۶- وضعیت فعلی اعضای شورا و تمایل آنها به ادامه فعالیت در شورا

در میان اعضای شوراهای مورد بررسی تعداد نسبتاً زیادی ۴۳۹ تن (۷/۴۴ درصد) متمایل به ادامه فعالیت در شوراها بوده‌اند و تعداد ۱۸۸ تن (۱/۱۹ درصد) به دلایل مختلف متمایل به ادامه فعالیت در شورا نبوده‌اند، ۱۵ تن (۵/۱ درصد) استعفا داده و ۵ تن (۵/۰ درصد) مهاجرت کرده‌اند. جدول زیر بیانگر این وضعیت می‌باشد.

جدول شماره ۱۰- وضعیت فعلی اعضای شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی

وضعیت فعلی	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده
متمایل به ادامه فعالیت	۴۳۹	۴۴/۷	۴۵/۶
غیر متمایل به ادامه فعالیت	۱۸۸	۱۹/۱	۱۹/۵
غایب	۱۳۵	۳۲/۰	۳۲/۸
مستعفی	۱۵	۱/۵	۱/۶
مهاجرت کرده	۵	۰/۵	۰/۵
نامشخص	۲۲	۲/۲	-
جمع	۹۸۴	۱۰۰	۱۰۰

۷- شرکت در دوره‌های آموزشی

به منظور افزایش آگاهی و بالابردن عملکرد شوراهای اسلامی، همواره از سوی جهاد سازندگی اردوهای در مناطق جنگی تحت عنوان اردوی هجرت برگزار می‌شده است که اعضای شوراهای اسلامی روستایی در آنها شرکت کرده‌اند. دوره این اردوها بیست روزه بوده است. از میان شوراهای مورد بررسی، اعضای ۱۵۰ شورا (۸/۶۹ درصد) در این اردوها شرکت کرده و بقیه شوراهای مورد بررسی (۲/۳۰ درصد) در اردوها شرکت نکرده‌اند.

جدول شماره ۱۱- توزیع شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی برحسب شرکت
اعضاء در اردو

وضع شرکت	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی
شرکت کرده	۱۵۰	۶۹/۸
شرکت نکرده	۶۵	۳۰/۲
جمع	۲۱۵	۱۰۰

نکته قابل ذکر این است که تمامی اعضای شوراهایی که در اردو شرکت کرده‌اند، در این اردوها حضور نداشته‌اند بلکه از ۱۵۰ شورای فوق‌الذکر، برخی از اعضای شوراها در این اردوها حضور یافته‌اند. جدول زیر نمایانگر تعداد اعضای است که از این گونه شوراها در اردو شرکت کرده‌اند.

جدول شماره ۱۲- تعداد اعضای شوراهای اسلامی که در اردو حضور داشته‌اند

تعداد اعضای شرکت‌کننده	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح‌شده	فراوانی نسبی تجمعی
۱ نفر	۶۷	۴۴/۷	۴۶/۸	۴۶/۸
۲ نفر	۴۶	۳۰/۷	۳۲/۲	۷۹/۰
۳ نفر	۱۶	۱۰/۷	۱۱/۲	۹۰/۲
۴ نفر	۷	۴/۷	۴/۹	۹۵/۱
۵ نفر	۵	۳/۳	۳/۵	۹۸/۶
۶ نفر	۱	۰/۶	۰/۷	۹۹/۳
۷ نفر	۱	۴/۷	۰/۷	۱۰۰
نامشخص	۷	۴/۷	-	۱۰۰
جمع	۱۵۰	۱۰۰	۱۰۰	

در ۶۷ روستا (۷/۴۴ درصد) از روستاهای مورد بررسی تنها یک نفر از اعضای شورا در اردو شرکت کرده است و در ۴۶ روستا (۷/۳۰ درصد) ۲ نفر از اعضای شورا و در ۱۶ روستا (۷/۱۰ درصد) ۳ نفر از اعضای شورا در اردو شرکت کرده‌اند. در ۷ روستا (۷/۴ درصد) چهار نفر و در ۵ روستا (۳/۳ درصد) ۵ نفر و در یک روستا (۶/۰ درصد) ۶ نفر و در یک روستا (۶/۰ درصد) ۷ نفر از اعضای شورا در اردو شرکت کرده‌اند و در ۷ روستا (۷/۴ درصد) نیز تعداد شرکت کنندگان نامشخص بوده است.

اما غیر از اردوگاه هجرت، دوره‌های کوتاه مدت دیگری هم برای اعضای شوراهای اسلامی روستایی در سطح استان، شهرستان و عمدتاً در روستاها برگزار می‌شده است که اعضای ۱۷۵ شورا از روستاهای مورد بررسی در این دوره‌ها نیز شرکت داشته‌اند که در جدول شماره ۱۳ نشان داده شده است.

جدول شماره ۱۳- شرکت اعضای شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی در

دوره‌های کوتاه مدت

وضعیت شرکت در دوره‌های کوتاه مدت	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده
شرکت کرده	۱۷۵	۸۱/۴	۸۲/۹
شرکت نکرده	۳۶	۱۶/۷	۱۷/۱
نامشخص	۴	۱/۹	-
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰

۸- تداوم عضویت

عده‌ای از افرادی که در ابتدای تشکیل شورا انتخاب شده‌اند، پس از انتخاب به دلایل متفاوتی نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند به فعالیت خود در شورا ادامه دهند. از مجموع شوراهای مورد بررسی، تعداد اعضای ۱۴۹ شورا (۳/۶۹ درصد)

تغییری نکرده‌اند و تنها در ۶۶ شورا (۳۰/۷ درصد) برخی از اعضای شورا نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند به ادامه فعالیت بپردازند.

جدول شماره ۱۴ - توزیع شوراهای اسلامی مورد بررسی بر حسب تداوم عضویت

تداوم عضویت	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی
تغییری نکرده	۱۴۹	۶۹/۳
تغییری کرده	۶۶	۳۰/۷
جمع	۲۱۵	۱۰۰

۹- دلایل عدم ادامه فعالیت

عدم ادامه فعالیت آن عده از اعضای شوراهای اسلامی روستایی که فعالیتشان در شورا تداوم نیافته است، به دلایل مختلفی می‌باشد که بیشتر به دلیل فوت اعضا بوده است. این دلایل در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول شماره ۱۵ - دلایل عدم ادامه فعالیت اعضای شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی

دلایل عدم فعالیت	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده
فوت	۲۱	۲۳/۹	۲۶/۹
مهاجرت	۱۶	۱۸/۲	۲۰/۵
عدم صلاحیت	۱۲	۱۳/۶	۱۵/۴
گرفتاری شنلی	۸	۹/۱	۱۰/۳
استعفا	۷	۷/۹	۹/۰
رهاکردن بدون استعفا	۳	۳/۴	۳/۸
ناسازگاری با ادارات	۲	۲/۳	۲/۶
سایر موارد	۹	۱۰/۲	۱۱/۵
نامشخص	۱۰	۱۱/۴	-
جمع	۸۸	۱۰۰	۱۰۰

با توجه به دو جدول فوق می‌توان گفت در ۶۶ شورایی که پس از انتخابات، تغییراتی به‌وجود آمده، این تغییرات عدم ادامه فعالیت ۸۸ تن از اعضای این شوراها می‌باشد که به دلایل فوق به فعالیت خود ادامه نداده‌اند.

شرایط و چگونگی انتخابات

۱- نحوه انتخاب

انتخابات شوراهای اسلامی روستایی معمولاً به صورت رأی‌گیری مخفیانه و با ورقه صورت گرفته است، اما در موارد معدودی انتخابات از طریق خواندن نام کاندیدها و رأی‌گیری انگشتی انجام شده، به این شکل که افراد موافق با کاندیدایی که نامش خوانده می‌شده است، دست خود را به نشانه موافق بودن بلند می‌کرده‌اند که از میان شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی تنها انتخابات ۱۱ روستا (۱/۵ درصد) این گونه انجام گرفته است.

جدول شماره ۱۶- نحوه انتخابات اعضای شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی

نوع رأی‌گیری	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی
با ورقه	۲۰۴	۹۴/۹
با انگشت	۱۱	۵/۱
جمع	۲۱۵	۱۰۰

۲- تاریخ آخرین انتخابات

تاریخ آخرین انتخابات در شوراهای اسلامی در روستاهای مورد بررسی متفاوت است. جدول زیر تاریخ آخرین انتخابات را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱۷ - تاریخ آخرین انتخابات شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی

زمان	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
تا سال ۵۹	۲۲	۱۰/۲	۱۰/۹	۱۰/۹
۱۳۶۰	۱۲	۵/۶	۵/۹	۱۶/۸
۱۳۶۱	۳۹	۱۸/۱	۱۹/۳	۳۶/۱
۱۳۶۲	۶۱	۲۸/۴	۳۰/۲	۶۶/۳
۱۳۶۳	۴۵	۲۰/۹	۲۲/۳	۸۸/۶
۱۳۶۴	۲۱	۹/۸	۱۰/۴	۹۹/۰
۱۳۶۵	۲	۰/۹	۱/۰	۱۰۰
نامشخص	۱۳	۶/۱	-	-
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	

۳- زمان برگزاری انتخابات

با توجه به این که روستاییان در طی روز به کارهای کشاورزی و دامداری و سایر کارها اشتغال دارند، بهترین زمان برگزاری انتخابات شب می باشد. در روستاهای مورد بررسی نیز اکثریت انتخابات (۳/۵۶ درصد) در شب برگزار شده است و کمترین انتخابات (۱۳ درصد) قبل از ظهر برگزار شده است.

جدول شماره ۱۸ - زمان برگزاری انتخابات در شوراها

زمان برگزاری	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی
قبل از ظهر	۲۸	۱۳
بعد از ظهر	۶۶	۳۰/۷
شب	۱۲۱	۵۶/۳
جمع	۲۱۵	۱۰۰

«مشارکت در انتخابات»

۱- تعداد کاندیداهای اولیه

در انتخابات شوراهای اسلامی روستایی، ابتدا کسانی که تمایل به عضویت در شورای اسلامی روستا را داشته‌اند، کاندیداتوری خود را اعلام کرده، سپس جهاد سازندگی با توجه به ملاکهای خاصی، صلاحیت کاندیدها را بررسی و کسانی را که واجد صلاحیت بوده‌اند، به عنوان نامزد اعلام می کرده است. در این بررسی افرادی که در هر روستا نامزد انتخاب شده‌اند، تحت عنوان «کاندیداهای اولیه» و کسانی که صلاحیتشان مورد تأیید جهاد سازندگی قرار گرفته است، تحت عنوان «کاندیداهای ثانویه» مشخص شده‌اند. البته واضح است که تعداد این کاندیدها در هر روستا تا اندازه زیادی به نسبت جمعیت آن روستا بستگی دارد. این نسبت در مباحث آینده تحت عنوان شاخص نامزدهای انتخاباتی محاسبه و مورد بررسی قرار گرفته است. در بین روستاهای مورد بررسی، کمترین تعداد کاندیداهای اولیه ۳ نفر و بیشترین آن ۵۰ نفر بوده است. جدول زیر نشانگر تعداد کاندیداهای اولیه در روستاهای مورد بررسی می باشد.

جدول شماره ۱۹- توزیع تعداد کاندیداهای اولیه عضویت در شوراهای اسلامی روستایی

تعداد کاندیدها	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
کمتر از ۱۰ نفر	۹۰	۴۱/۸	۴۹/۲	۴۹/۲
۱۱-۲۰	۷۸	۳۶/۳	۴۲/۶	۹۱/۸
۲۱-۳۰	۱۲	۵/۶	۶/۶	۹۸/۴
۳۱-۵۰	۳	۱/۴	۱/۶	۱۰۰
نامشخص	۳۲	۱۴/۹	-	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	
$Md = 10/615$ $S = 6/294$ $S^2 = 46/156$ $MO = 12/000$ $\bar{X} = 11/622$				

۲- تعداد کاندیداهای ثانویه

همان‌طور که گفته شد، منظور از تعداد کاندیداهای ثانویه کسانی هستند که صلاحیت نامزدی آنان برای عضویت در شورای اسلامی روستایی از سوی جهاد سازندگی مورد تأیید قرار گرفته است. در بین روستاهای مورد بررسی، کمترین تعداد این کاندیداها ۳ نفر و بیشترین تعداد ۴۰ نفر بوده است.

جدول شماره ۲۰- توزیع تعداد کاندیداهای ثانویه عضویت در شوراهای اسلامی

روستایی

تعداد کاندیداها	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
کمتر از ۱۰ نفر	۱۵۲	۷۰/۷	۷۲/۴	۷۲/۴
۱۱-۲۰	۵۲	۲۴/۲	۲۴/۷	۹۷/۱
۲۱-۳۰	۵	۲/۳	۲/۴	۹۹/۵
۳۱-۴۰	۱	۰/۵	۰/۵	۱۰۰
نامشخص	۵	۲/۳	-	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	
$\bar{X} = ۸/۸۹۵$ $MD = ۸/۳۱$ $S^2 = ۲۳/۶۴۴$ $MO = ۵/۰۰۰$ $S = ۴/۸۶۳$				

۳- حداکثر آراء

به هنگام برگزاری انتخابات، بدیهی است که تمامی کاندیداها انتخاب نشده و منتخبین نیز با تعداد آراء مساوی انتخاب نگردیده‌اند، به‌منظور بررسی مشارکت در انتخابات، تعداد رأی اعضای شوراهای اسلامی روستایی که در روستای خود بیشترین رأی را به‌دست آورده (حداکثر آراء هر شورا) و همچنین

تعداد رأی آن اعضای که کمترین رأی را داشته‌اند (حداقل آراء هر شورا) یعنی اولین عضو و آخرین عضو براساس تعداد رأی در هر شورا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی کمترین عدد مربوط به حداکثر آراء ۱۲ رأی و بیشترین آن ۶۵۰ رأی بوده است.

جدول زیر نمایانگر توزیع حداکثر آراء در شوراهای اسلامی مورد بررسی می‌باشد. البته این رقم نیز در روستاهای مختلف بایستی نسبت به جمعیت آنها در نظر گرفته شود. این نسبت در مباحث آینده تحت عنوان «شاخص حداکثر آراء» محاسبه شده است.

جدول شماره ۲۱- توزیع شوراهای اسلامی بر حسب آراء حداکثر در شوراهای

اسلامی روستایی مورد بررسی

تعداد آراء	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
کمتر از ۳۰	۳۶	۱۶/۷	۲۲/۸	۲۲/۸
۳۱-۵۰	۳۹	۱۸/۲	۲۴/۷	۴۷/۵
۵۱-۸۰	۳۱	۱۴/۴	۱۹/۶	۶۷/۱
۸۱-۱۱۰	۱۹	۸/۸	۱۲/۰	۷۹/۱
۱۱۱-۱۵۰	۱۱	۵/۱	۷/۰	۸۶/۱
۱۵۱-۲۰۰	۱۰	۴/۷	۶/۳	۹۲/۴
۲۰۱-۳۰۰	۱۱	۵/۱	۷/۰	۹۹/۴
۳۰۱-۶۵۰	۱	۰/۵	۰/۶	۱۰۰
نامشخص	۵۷	۲۶/۵	-	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	
$\bar{X} = ۷۹/۶۵۲$ $Md = ۵۲/۵۰$ $S = ۷۷/۰۴$ $MO = ۴۰/۰۰۰$ $S^2 = ۵۹۳۶/۲۳۴$				

۴- حداقل آراء

حداقل آراء برای اعضای انتخاب شده در شوراهای اسلامی روستایی نیز مورد بررسی قرار گرفته است که کمترین آن ۳ رأی و بالاترین آن ۲۷۰ رأی می‌باشد.

جدول زیر بیانگر توزیع این آراء می‌باشد. این ارقام نیز به جمعیت روستاها مرتبط می‌باشد.

جدول شماره ۲۲- توزیع آراء حداقل در شوراهای اسلامی روستایی مورد بررسی

حداقل آراء	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
کمتر از ۱۰ نفر	۱۷	۷/۹	۱۰/۹۶	۱۰/۷
۱۱-۲۰	۳۳	۱۵/۳	۲۱/۳	۳۱/۴
۲۱-۳۰	۴۳	۲۰/۰	۲۷/۷	۵۸/۵
۳۱-۵۰	۲۴	۱۱/۲	۱۵/۵	۷۳/۶
۵۱-۸۰	۲۲	۱۰/۲	۱۴/۲	۸۷/۴
۸۱-۱۳۰	۱۲	۵/۶	۷/۷	۹۵/۵
۱۳۱-۲۷۰	۴	۱/۹	۲/۶	۱۰۰
نامشخص	۶۰	۲۷/۹	-	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	
$\bar{X} = 63/528$ $S^2 = 23615/281$ $S = 153/673$ $MO = 20/000$ $Md = 27/438$				

۵- تعداد شرکت کنندگان در انتخابات

تعداد کسانی که در انتخابات شوراهای اسلامی روستایی شرکت کرده‌اند،

به نسبت جمعیت روستاها تفاوت می کند این نسبت تحت عنوان شاخص شرکت در انتخابات محاسبه شده است. در بین روستاهای مورد بررسی کمترین تعداد شرکت کننده در انتخابات ۱۰ نفر بوده که این رقم مربوط به یک روستا می باشد و بیشترین تعداد شرکت کننده ۱۵۰۰ نفر بوده که ۲ روستا دارای این تعداد شرکت کننده بوده اند.

توزیع شرکت کنندگان در انتخابات در جدول زیر نشان داده می شود.

جدول شماره ۲۳- توزیع تعداد شرکت کنندگان در انتخابات شوراهای اسلامی

روستایی مورد بررسی

تعداد شرکت کنندگان	فراوانی مطلق	فراوانی نسبی	فراوانی نسبی اصلاح شده	فراوانی نسبی تجمعی
کمتر از ۵۰ نفر	۳۸	۱۷/۶۷	۲۳	۲۳
۵۰-۱۰۰	۵۴	۲۵/۱۱	۳۲/۸	۵۵/۸
۱۰۱-۱۵۰	۱۹	۸/۸۳	۱۱/۵	۶۷/۳
۱۵۰-۲۵۰	۲۳	۱۰/۶۹	۱۳/۹	۸۱/۲
۲۵۱-۵۰۰	۲۳	۱۰/۶۹	۱۳/۹	۹۵/۲
۵۰۱-۱۵۰۰	۸	۳/۲۷	۴/۸	۱۰۰
نامشخص	۵۰	۲۳/۲۵	-	۱۰۰
جمع	۲۱۵	۱۰۰	۱۰۰	
$\bar{X} = 179/471$ $Md = 99/972$ $S = 240/186$ $MO = 100/000$ $S2 = 57689/254$				

نگاهی به واژه‌های مرکب فارسی بر پایه نظریه زایاگشتاری

یکی از فرآیندهای ساخت واژه در زبان فارسی «ترکیب» است. واژه مرکب از دو یا چند «تکواژ آزاد»^۱ ساخته می‌شود مانند: دریادل، تکاپوی، نوروز گرانمایه، زبردست، دلپذیر و غیره. به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود اجزای این واژه‌های مرکب به‌تنهایی در زبان فارسی کاربرد دارند و وجودشان وابسته به واژه‌های دیگر نیست.

تعریف بالا درعین جامع بودن مانع از تداخل شناسایی واژه‌های مرکب و «گروه‌های اسمی»^۲ نیست. به این دلیل برای تشخیص واژه‌های مرکب معیارهایی را ذکر کرده‌اند. این معیارها عبارتند از: ۱- معیار آوایی، ۲- معیار صرفی (درمحور جانشینی) ۳- معیار نحوی (درمحور همنشینی) □ ۴- معیار قاموسی. ۱- معیار آوایی: در زبان فارسی هر واژه از جمله واژه مرکب یک «تکیه» می‌گیرد بدین معنی که «وقتی کلمه‌ای را تلفظ می‌کنیم همه هجاهایی که در آن هست به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی‌شود، بلکه یک یا چند هجا برجسته‌تر است... این صفت خاص بعضی از هجاها را که موجب انفکاک اجزاء

❖ Paradigmatic axis.

○ Syntagmatic axis.

کلام از یکدیگر است در فارسی تکیه کلمه یا به اختصار تکیه می‌خوانیم»^۳. با این توضیح باید گفت که وجه امتیاز واژه‌های مرکب از گروه‌های اسمی در این است که این گونه واژه‌ها از نظر تکیه با واژه‌های بسیط تفاوتی ندارند و بیش از یک تکیه نمی‌پذیرند و به عبارت دیگر دارای «وحدت صوتی»^۴ هستند. معیار آوایی دیگر برای تشخیص واژه‌های مرکب «مکث بالقوه» است به این بیان که مثلاً بین اجزاء واژه مرکب «کتابخانه» مکثی وجود ندارد و اگر این مکث صورت گیرد دیگر ما با یک واژه روبرو نیستیم بلکه دو واژه «کتاب» و «خانه» از یکدیگر متمایز می‌شوند.^۵

۲- معیار صرفی - «واژه‌های مرکب را به این دلیل معادل یک واژه می‌گیریم که به «محور جانشینی» واژه‌های بسیط تعلق دارند و در یک نقطه از زنجیره گفتار (محور همنشینی) به جای آنها انتخاب می‌شوند و بنابراین انتخابشان معادل یک واحد است و نه بیشتر، تفاوت «زن پدر» و «زنی پدر» برای نمونه به همین اصل برمی‌گردد... نتیجه مهمی که از این استدلال می‌توان گرفت این است که وجود کسره اضافه پیش از هر چیز عاملی تباین‌دهنده و مرزنا و خود در تقابل با واحدهای نقش‌نمای دیگر انتخاب نمی‌شود بلکه فقط نشان می‌دهد که میان دو واژه مستقل رابطه‌ای نحوی ایجاد شده است و به همین دلیل اگر گروه دو واژه به واژه‌ای مرکب بدل شود، کسره اضافه می‌افتد یا با اصطلاح فک اضافه می‌شود زیرا دیگر رابطه نحوی اضافی میان دو واژه وجود ندارد بلکه رابطه‌ای صرفی میان اجزای یک کلمه مرکب مطرح است»^۶. سخن دیگری که به بیان فوق می‌افزاییم این است که بسامد واژه‌های مرکب در زبان تقریباً معادل بسامد واژه‌های بسیط و از گروه اسمی بیشتر است. مثلاً «کارخانه» به طور نسبی همان مقدار در زبان کاربرد دارد که واژه‌های بسیط «خانه» و «کار» و به مراتب کاربرد آن از گروه «کارخانه» بیشتر است.

۳- معیار نحوی - بارزترین ملاک نحوی که در تشخیص کلمه مرکب قابل ذکر است چگونگی پیوند وابسته‌های دستوری و قاموسی بدان است. این معیار به روشنی کلمه مرکب را از گروه واژه جدا می‌سازد. معنی روشنتر این سخن این است که وابسته‌های اسمها و صفت‌های بسیط - مثلاً نشانه جمع و صفت برتر - با اسمها و صفت‌های مرکب نیز به کار می‌روند و به کل واژه مرکب مربوط می‌شوند درحالی که در گروه اسمی وضع چنین نیست. مثلاً واژه مرکب «کارخانه» می‌تواند وابسته‌های «این» و «ها» را بپذیرد و صورتهای «این کارخانه» و «کارخانه‌ها» به وجود آید. به گونه‌ای که می‌بینیم وابسته‌های ذکرشده به کل ترکیب مربوط شده‌اند نه به جزء جزء آن. همین واژه اگر به صورت گروه اسمی «کارخانه» درآید می‌توان گفت «کارهای خانه» و «این کارخانه» و «این کارهای خانه» و «کارخانه‌ها» و «کار این خانه» ملاحظه می‌شود که این وابسته‌ها به اجزاء گروه اسمی مربوط می‌شود درحالی که واژه‌های مرکب به کل واژه و نه به عناصر سازنده آنها.

۴- معیار قاموسی - هرچند هر واژه مرکبی دارای معنایی واحد است که معادل معنی مجموع اجزاء ترکیب - و نه جزء جزء معانی عناصر سازنده ترکیب^۷ - است لیکن در برخورد با واژه مرکب ابتدا اجزاء آن کلمه را به عنوان صورتهایی که در بافت‌های دیگر نیز می‌توان باز یافت در نظر می‌آوریم مثلاً هنگامی که واژه مرکب «گلاب» را به کار می‌بریم از نظر قاموسی این نکته را درمی‌یابیم که واژه‌های «گل» و «آب» در بافت‌های دیگر نیز می‌توانند به کار روند و معنی کلمه مرکب ما از مجموع معنی اجزاء آن حاصل شده است هرچند که معنی مجموع با معنی اجزاء تفاوت داشته باشد. لازم به یادآوری است که بعضی برای تشخیص واژه‌های مرکب از «معیار معنایی»^۸ نیز یاد کرده‌اند و اکثر دستورنویسان سنتی در تعریف واژه‌های مرکب از این معیار سود جسته‌اند. چنانکه مثلاً شخصی ممکن است عناصر

سازنده کلمه «سرباز» را شناسد ولی کل مفهوم آن یعنی «شخصی که وظایف لشکری را برعهده دارد و دارای لباس نظامی است.» برای او شناخته شده است و بدین گونه استدلال می شود که آنچه در ترکیب مهم است کل مفهوم ترکیب است با این همه هرچند بپذیریم که واژه های مرکب به علل معنایی صورت ترکیبی یافته اند لیکن بررسی و شناخت این علتها به آسانی میسر نیست و به این خاطر است که از نظر زبان شناسی عامل یا معیار معنایی در تشخیص واژه های مرکب ضعیف است و زبان شناسان در پی این برآمده اند که تظاهر علل معنایی را در معیارهای صوری بیابند و از صورت ترکیب به معنی رسند و نه بالعکس.

اکنون که به تعریف جامعی از واژه های مرکب دست یافتیم و معیارهای تشخیص آنها را از گروه های اسمی بازشناختیم به بحث اصلی این گفتار درباره توصیف واژه های مرکب از دیدگاه نظریه دستور زایا گشتاری * می پردازیم. برابر نظریه مزبور برخی از واژه های مرکب دارای یک زنجیره ژرف ساختی ○ است که این ژرف ساخت ○ می تواند دارای عناصر یک جمله کامل باشد که اجزاء سازنده آن واژه مرکب دارای روابط دستوری جمله زیرساختی مربوط به خود است. مثلاً واژه مرکب «پرخور» می تواند صورت تبدیل یافته جمله زیرساختی «او پر می خورد». باشد که رابطه دوجز «پر» و «خور» براساس این جمله زیرساختی، از نوع رابطه قید و فعل است. عنصر محذوف در این جا نهاد یا فاعل می باشد که کل ترکیب نیز مفهوم نهاد یا فاعل را دربردارد.

برپایه نظریه زایا گشتاری جمله های زیرساختی (ژرف ساخت) واژه های مرکب به وسیله «قاعده های گشتاری» □ به واژه مرکب تبدیل می شوند. به بیانی

* Generative transformational grammar.

○ Underlying string.

● deep structure.

□ transformational rules.

دیگر براساس این نظریهٔ زبانی بر هر جملهٔ زیرساختی یا زنجیرهٔ ژرف ساختی یک سلسله قاعده‌های گشتاری اعمال می‌شود تا آن جمله به صورت واژهٔ مرکب در «روساخت» * درآید. بدین گونه قاعده‌های گشتاری در دستور زبان زایاگشتاری قواعدی است که زنجیره‌های ژرف ساختی حاصل از «قاعده‌های سازه‌ای»^۱ را به صورت روساخت عادی زبان درمی‌آورند که اغلب بر روی معنی تأثیری نداشته و تنها عامل پیونددهندهٔ ژرف ساخت به روساخت است. این قاعده‌ها عبارتند از: افزایش ○، حذف ○، جانشینی □ و جابه‌جایی. برای مثال عمل قاعده‌های گشتاری را بر زنجیرهٔ ژرف ساختی یک واژهٔ مرکب توضیح می‌دهیم:

واژهٔ مرکب «دست پرورد» می‌تواند دارای زنجیرهٔ ژرف ساختی زیر باشد:

زنجیرهٔ ژرف ساختی ← او + پرورده + دست + است.

گشتار اول حذف نهاد ← پرورده + دست + است.

گشتار دوم حذف است یا رابطه ← پرورده + دست.

گشتار سوم جابه‌جایی ← دست + پرورده.

گشتار چهارم حذف هاء غیرملفوظ ← دست + پرورده ← دست پرورد.

به گونه‌ای که می‌بینید صورتهای روساختی واژه‌های مرکب از زنجیره‌های ژرف ساختی مربوط با استفاده از قاعده‌های سازه‌ای و نیز گشتارهای مناسب تولید می‌شوند. با مثالی دیگر موضوع را روشنتر می‌کنیم: واژهٔ مرکب «کارفرما» می‌تواند از زنجیرهٔ «ژرف ساختی ← انسان + کار + می‌فرماید.» که خود از به کار بستن قاعده‌های سازه‌ای زیر حاصل شده است تولید گردد:

هسته + [○ + مفعول صریح + گروه فعلی].

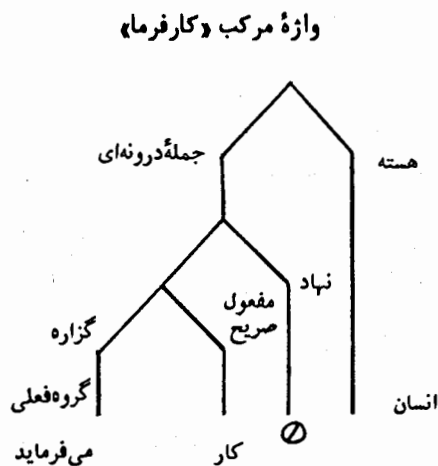
* surface structure.

○ adjunction.

○ deletion.

□ substitution.

چنانکه می‌بینید این زنجیره ژرف ساختی از یک «هسته» و یک «جمله درونه‌ای» * تشکیل شده است که می‌توان آن را به صورت «نمودار درختی» ○ زیر نمایش داد:



براساس این زنجیره ژرف ساختی رابطه عناصر سازنده واژه مرکب «کارفرما» از نوع رابطه مفعول صریح و فعل متعدی است. نهاد که در این زنجیره به صورت ○ درجمله درونه‌ای نمایش داده شده در واقع همان «هسته» است که تکرار نشده است. «هسته» که در این زنجیره نقش «نهاد» را برعهده دارد با اعمال قاعده‌های گشتاری در «روساخت» ظاهر نشده، لیکن کل ترکیب مفهوم هسته را در خود حفظ کرده است.

تحلیل ژرف ساختی بالا نشان می‌دهد که تجزیه‌های روساختی واژه‌های مرکب که اکثر دستورنویسان فارسی فقط بدان پرداخته‌اند تنها ساختمان روبنایی

* embedded sentence.

○ tree diagram.

ترکیبات را نشان می‌دهند و رابطه‌های دقیق نحوی و ژرف ساختی آنها را منعکس نمی‌نمایند درحالی که برابر تحلیل‌های ژرف ساختی این گونه روابط نیز مشخص می‌شوند. با مثالی دیگر این سخن را روشنتر می‌نماییم:

واژه‌های مرکب «کتاب‌فروش» و «دست‌دوز» براساس تجزیه روساختی هردو دارای روساخت: «(اسم + بن مضارع) هستند؛ در صورتی که برابر تحلیل ژرف ساختی عناصر سازنده واژه مرکب «کتاب‌فروش» دارای رابطه مفعول صریح و فعل می‌باشد ولی واژه مرکب «دست‌دوز» در ژرف ساخت با آن متفاوت است و رابطه نحوی متمم و فعل میان عناصر سازنده آن برقرار است

کتاب‌فروش $\xleftarrow{\text{زنجیره ژرف ساختی}}$ کسی + کتاب + را + می‌فروشد
دست‌دوز $\xleftarrow{\text{زنجیره ژرف ساختی}}$ کسی + با + دست + می‌دوزد

واژه‌های مرکب «خودبین» و «خودنویس» نیز با وجود روساخت همانند در ژرف ساخت با یکدیگر متفاوتند.

خودبین $\xleftarrow{\text{زنجیره ژرف ساختی}}$ کسی + خود + را + می‌بیند.
خودنویس $\xleftarrow{\text{زنجیره ژرف ساختی}}$ چیزی + خود + می‌نویسد.

نکته دیگری که شایسته یادآوری است این که: بعضی از واژه‌های مرکب تنها حاصل ترکیب مؤلفه‌های معنایی سازه‌های ژرف ساختی نیستند، بلکه نقش نحوی خاصی عامل پیونددهنده سازه‌های ژرف ساختی آنهاست که نحوه این رابطه را معین می‌کند مثلاً واژه مرکب «کتابخانه» فقط از ترکیب مؤلفه‌های معنایی دو واژه «کتاب» و «خانه» به دست نیامده است بلکه رابطه نحوی «خانه + برای کتاب» و نه «کتاب + برای خانه» را نیز باید دربرداشته باشد تا معنی موردنظر حاصل شود. لذا به نظر می‌رسد که اهل زبان به هنگام ادای این گونه ترکیبات رابطه‌هایی از این نوع را نیز در ذهن داشته باشند زیرا اگر چنین روابطی وجود نداشته باشد از یک سازه ژرف ساختی صورتهای متعددی با روابط نحوی

متفاوت می‌توانند به‌وجود آیند.

در این مقاله به تحلیل ژرف ساختی همه واژه‌های مرکب نپرداخته‌ایم بلکه تنها به نشان دادن روش این گونه تحلیل بسنده کرده‌ایم. در پایان برای وضوح بیشتر این گونه تحلیل چند واژه مرکب که دارای روساختهای متفاوت هستند را از نظر ژرف ساخت تحلیل می‌کنیم:

خداداد ← روساخت ← تکواژ آزاد غیر فعلی + بن ماضی فعل

ژرف ساخت ← خدا + چیزی را + داده است.

گشتار اول حذف مفعول صریح ← خدا + داده است.

گشتار دوم حذف عناصر صرفی ← خدا + داد ← خداداد.

به‌طوری که ملاحظه می‌شود زنجیره ژرف ساختی واژه مزبور با اعمال دو گشتار از نوع حذف به‌صورت واژه مرکب در روساخت ظاهر شده است. براساس زنجیره ژرف ساختی داده شده رابطه عناصر سازنده این واژه با یکدیگر از نوع رابطه فاعل و فعل متعدی است. عنصر محذوف اصلی از زنجیره ژرف ساختی، «مفعول صریح» است که کل ترکیب معنی مفعولی را در خود نگهداشته و این مفهوم به روساخت رسیده است.

کرده کار = مجرب ← روساخت ← صفت مفعولی + تکواژ آزاد غیر فعلی.

ژرف ساخت ← کسی + کار + کرده است

گشتار اول حذف فاعل ← کار + کرده است

گشتار دوم حذف فعل ربطی ← کار + کرده

گشتار سوم جابه‌جایی ← کرده + کار ← کرده کار

چنانکه می‌بینیم عناصر سازنده این ترکیب برابر زنجیره ژرف ساختی از نوع رابطه دستوری مفعول صریح و فعل است. عنصر محذوف از این زنجیره نهاد یا فاعل است

نامہ رسان $\leftarrow$ ^{روساخت} تَکواژ آزاد غیر فعلی + بن مضارع فعل
 زنجیره ژرف ساختی $\leftarrow$ کسی + نامہ را + می‌رساند
 گشتار اول حذف فاعل $\leftarrow$ نامہ را + می‌برساند
 گشتار دوم حذف عناصر صرفی $\leftarrow$ نامہ + رسان $\leftarrow$ نامہ رسان
 به گونه‌ای که از زنجیره ژرف ساختی بالا پیداست رابطه عناصر سازنده این
 واژه از نوع رابطه دستوری مفعول صریح و فعل است. عنصر محذوف از زنجیره
 ژرف ساختی فاعل یا نهاد است و کل ترکیب نیز معنی فاعلی را در خود نگه داشته
 است.

واژه‌هایی با روساخت بالا در زبان فارسی کاربرد فراوان دارند مانند:
 جامعه‌شناس، روان‌شناس، پیامبر، راهبر، وغیره.
 واژه‌هایی با همین روساخت وجود دارند که هم از نظر معنی و هم از لحاظ
 ژرف ساخت با واژه‌های قبلی متفاوتند مانند: دست‌دوز، دست‌نویس.
 دست‌نویس $\leftarrow$ ^{روساخت} تَکواژ آزاد غیر فعلی + بن مضارع فعل.
 ژرف ساخت $\leftarrow$ کسی + چیزی را + با دست + می‌نویسد
 گشتار اول حذف نهاد $\leftarrow$ چیزی را + با دست + می‌نویسد
 گشتار دوم حذف مفعول صریح $\leftarrow$ با دست + می‌نویسد
 گشتار سوم حذف حرف اضافه $\leftarrow$ دست + می‌نویسد
 گشتار چهارم حذف عناصر صرفی فعل $\leftarrow$ دست + نویس $\leftarrow$ دست‌نویس
 برابر زنجیره ژرف ساختی بالا رابطه عناصر سازنده این واژه رابطه دستوری
 متمم و فعل است. عنصر اصلی محذوف مفعول صریح می‌باشد که کل ترکیب
 معنی مفعولی را در خود نگاه داشته است.

گروهی دیگر از واژه‌های مرکب از نظر روساخت حداقل از دو تکواژ
 غیر فعلی تشکیل شده‌اند. این گروه از واژه‌ها را می‌توان بدون آن که آنها را تأویلی

از یک جمله ژرف ساختی دانست فقط زنجیره‌ای از سازه‌های ژرف ساختی با رابطه نحوی خاصی یا حتی بدون چنین رابطه‌ای تصور کرد. مثلاً واژه مرکب «نیک‌خو» می‌تواند دارای زنجیره ژرف ساختی سه‌عنصری: «انسان + نیک + خو» باشد که با گشتار حذف «انسان» به صورت «نیک + خو» در روساخت درآمده است. به گونه‌ای که می‌بینیم مؤلفه‌های معنایی سازه محذوف (انسان) در مجموعه مؤلفه‌های معنایی واژه مرکب باقی مانده است. رابطه دو عنصر روساختی از نوع رابطه مالکیت (دارندگی) بوده و کل ترکیب یک ترکیب ملکی یا اضافه اسمی است. در عین حال این گونه واژه‌های مرکب را می‌توان صورت تغییر یافته از یک جمله ژرف ساختی نیز دانست. به مثال زیر توجه کنید:

نیک سیرت ← ^{روساخت} صفت + اسم.

زنجیره ژرف ساختی ← او + سیرت + نیک + دارد

گشتار اول حذف نهاد ← سیرت + نیک + دارد

گشتار دوم حذف فعل ← سیرت + نیک

گشتار سوم جابجائی عناصر ← نیک + سیرت ← نیک سیرت.

به صورتی‌هایی از این گونه واژه‌های مرکب که از راه عمل گشتار حذف یک سازه پایه از ژرف ساخت آنها حذف و معنای سازه حذف شده به روساخت می‌رسد در اصطلاح زبان‌شناسی «برون مرکز» می‌گویند.

واژه‌هایی نظیر: پرکار، خوشبخت، بدخو با توجه بالا سازگارند. در پاره‌ای از واژه‌های مرکب یکی از عناصر سازنده واژه مرکب و در بعضی از آنها هردو عنصر بیش از یک «نمای معنایی»^{*} دارند که یکی از نماهای معنایی یک عنصر با تمام مؤلفه‌های معنایی عنصر دیگر ترکیب می‌شود و واژه مرکب جدیدی را می‌سازد مثلاً واژه «کور دل» از تلفیق یکی از نماهای معنایی واژه کور (ناپنا -

* semantic representation.

سیاه) و دل (قلب، عامل معرفت و شناخت) حاصل شده است یا واژه‌های «سردسیر» و «گرمسیر» که از تلفیق تمام مؤلفه‌های معنایی واژه‌های «سرد و گرم» و یکی از نماهای معنایی سیر (پر، بی‌نیاز، انباشته) تشکیل شده است برای پاره‌ای از ترکیبات زنجیره‌ژرف ساختی معینی نمی‌توان ارائه کرد. عناصر این نوع واژه‌های مرکب غالباً در جهان بیرون باهم وجود دارند و میان اجزاء آنها رابطه «همپایگی» * وجود دارد مانند: گاومیش، شترمرغ، تاریک روشن. بعضی از این گونه واژه‌ها با حروف ربط با یکدیگر می‌پیوندند مانند: زناشویی.

پاره‌ای از واژه‌های مرکب تنها از طریق تکرار یک پایه واژگانی به دست می‌آیند که برای این گونه واژه‌ها نیز نمی‌توان جمله‌ژرف ساختی ارائه کرد مانند: اندک اندک، دیر دیر، زود زود، کم کم. بعضی از این گونه واژه‌ها ممکن است به وسیله حرف ربط به یکدیگر پیوندند مانند: تنگاتنگ، پیشاپیش و غیره. ترکیباتی از این نوع که از همنشینی ساده یک عنصر واژگانی تشکیل می‌شود از لحاظ معنایی بر تأکید دلالت دارند.

در این مقاله تنها به بررسی نمونه‌هایی از واژه‌های مرکب فارسی برپایه نظریه زایاگشتاری پرداخته‌ایم. توصیف کامل واژه‌های مرکب براساس نظریه مزبور مجالی وسیع‌تر از یک مقاله را می‌خواهد.

یادداشتها

۱- تکواژ یا morpheme به هریک از اجزای تجزیه اول زبان اطلاق می‌شود. در تجزیه اول اجزایی که به دست می‌آید هم دارای صورت صوتی و هم دارای محتوای معنایی است. به تکواژهایی که از نظر نحوی مستقل‌اند و به عبارت دیگر وجودشان وابسته به وجود کلمات دیگر نیست «تکواژ آزاد» می‌گویند مانند: در، راه، سر و غیره.

۲- گروه اسمی (nominal group) واحدی نحوی است که از یک یا چند سازه تشکیل می‌شود و بنابر نقش نحوی ویژه‌اش در جایگاه نهاد، مفعول، مسند، متمم، قید و جز اینها قرار می‌گیرد. برای آگاهی بیشتر در این خصوص رک: مشکوة‌الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی برپایه نظریه گشتاری (مشهد، ۱۳۶۶) ص ۱۴۵. و نیز: باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، چاپ دوم (تهران، ۱۳۵۶) ص ۱۳۲.

۳- نائل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، جلد اول، (تهران، ۱۳۵۴) ص ۸۶.

همچنین برای تعریف تکیه و مشخصات و کارکردهای آن در زبان فارسی رک: مشکوة‌الدینی، مهدی، ساخت آوایی زبان، (مشهد، ۱۳۶۴)، ص ۱۰۰.

4- Shaki, Mansour. A study on nominal compounds in neopersian, Naklada Telstvi cecoslovenske Anka demie ved, Praha, 1964. p. 15.

۵- برای آگاهی بیشتر رک: به Shaki, Mansour, ibid, p. 15.

۶- میلانیان، هرمز، «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی» مجله دانشکده

ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۱۸، شماره ۳، اسفند ۱۳۵۰، ص ۷۱.

۷- رک. به Shaki, Mansour, ibid, p. 26.

۸- برای آگاهی بیشتر رک. به: فرشیدورد، خسرو، «کلمه مرکب و مرزهای آن

در زبان فارسی»، نشریه دومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، مشهد، ۱۳۵۱،

ص ۱۷۲ و نیز Shaki, Mansour, ibid, p. 26-27.

۹- قاعده‌های سازه‌ای یا Phrase-structure rules مجموعه محدودی از قاعده‌های بازنویسی (rewriting rules) است که هریک از عناصر دستوری را به صورت عنصر یا زنجیره‌ای از عناصر دیگر بازنویسی می‌کنند مانند:

جمله $\leftarrow$ نهاد + گزاره، نهاد $\leftarrow$ گروه اسمی. رک به مشکوة الدینی - مهدی، دستور زبان فارسی برپایه نظریه گشتاری، پیشین، ص ۳۴.

توانش زبانی

در نظریه زباناگشتاری چامسکی، توانش زبانی عبارت از دانش انسان از زبان خود و به مفهوم دستگاهی از قوانین ساختاری و مجموعه‌ای از واژگان است که انسان در مراحل مختلف کسب زبان مادری خود به آن دست می‌یابد. بطوری که می‌تواند با این دانش زبانی بی‌نهایت جمله، بویژه جمله‌های تازه‌ای که احتمالاً تولید نکرده است، بسازد و همه جملات زبان خود حتی جملاتی را که احتمالاً هنوز نشنیده است، بفهمد. براساس این دانش زبانی او قادر است جملات درست را از جملات نادرست تمیز دهد و ابهام جملات دارای ابهام را مشخص نماید. توانش زبانی در مقابل کنش زبانی که به گفتار می‌انجامد، قرار می‌گیرد. براساس نظریه چامسکی، زبان‌شناسی قبل از نظریه زبانا به جای پرداختن به توانش پایه زبان تمام سعی خود را به کنش یک نمونه زبانی مبذول می‌کرده است. بطور کلی تفاوت بین توانش و کنش زبانی در حد گسترده‌ای پذیرفته شده است، ولی اغلب زبان‌شناسان بر این عقیده هستند که تمایزات بین دوسطح توانش و کنش آن‌طور که چامسکی آنها را به‌وضوح از هم جدا می‌کند، روشن نیست، بطوری که اغلب این مشکل وجود دارد که نمی‌توان تصمیم قطعی گرفت که پاره‌ای از ویژگی‌های زبانی را باید به توانش یا کنش زبانی مرتبط دانست. به‌رحال تعریف فوق سه پیش‌فرض را در خود نهفته دارد:

۱- دانش زبانی از دانش غیرزبانی متمایز است و به عبارت دیگر زبان پدیده‌ای یگانه و خودمحور است^۱.

۲- از آنجا که زبان ایستا نیست و پیوسته در حال تغییر است و این تغییرات در دو محور جغرافیایی و اجتماعی به صورت مجموعه‌ای از متغیرها^۲ عینیت پیدا می‌کند، بنابراین در تعریف بالا وجود یک شبکه ثابت قوانین بناچار (ایده‌آل) مطلوب‌سازی این مجموعه را در قالب یک گونه واحد زبانی الزام آور کرده است.

۳- توصیف ویژگیهای زبانی برپایه یک تحلیل همزمانی امکان‌پذیر شده است، به عبارت دیگر بین آنچه زبان‌شناسی همزمانی و زبان‌شناسی در زمانی گفته می‌شود، خط فاصلی وجود دارد.

اکنون اگر شواهدی ارائه شود که نشان دهد پیش‌فرضهای فوق فاقد انسجام علمی لازم‌اند، آنگاه باید بتوان نتیجه گرفت که مفهوم توانش زبانی به عنوان دانشی متمایز از دانش غیرزبانی بهترین راه تبیین تحلیلی همه‌جانبه از دانش انسانی و به تبع آن دانش زبانی نیست. مجموعه دانش انسانی می‌تواند در سه طبقه کلی قرار گیرد:

اول، دانشی که انسان از دیگران کسب می‌کند و بنابراین با دیگران مشترک است. این دانش کسب شده مشترک اجتماعی که از طریق والدین، اطرافیان، مؤسساتی مانند مدارس و دانشگاهها و مانند اینها در یک جامعه در اختیار ما قرار می‌گیرد در واقع فرهنگ ما را شکل می‌دهد. فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از ارزشهای کسب شده اجتماعی است که شخص با وقوف بر آن شبکه ارزشی و اعمال آنها هویت خود را به عنوان عضوی از یک جامعه فرهنگی تعیین می‌کند. بنابراین عضویت در جامعه فرهنگی مستلزم (الف) دانستن و (ب) به کار بستن مجموعه‌ای از دانشهای مشترک است. یک جامعه فرهنگی خود از

1- Autonomous.

2- Variable.

تراکم وجود یک شبکه ارزشهای مشترک شکل می گیرد و مرزهای آن جامعه با رقیق شدن این شبکه مشخص می گردد.

دوم، دانش مشترک ولی غیراکتسابی ناشی از ویژگیهای نوع انسان از جمله ساختمان مغز و توانیهای آن و همچنین مجموعه ای از دانشهای ارثی است. مانند دانشی که کودک انسان را وامی دارد که بلافاصله پس از تولد شروع به مکیدن پستان مادر کند. چنین دانشی نزد همه کودکان یکسان است و اکتسابی نیست.

سوم، دانش غیرمشترک و غیراکتسابی است که بر تجربه های فردی و خصوصی، استوار است مانند احساسی که از درد یا بوی خاصی داریم.

بنابراین به وجود آمدن آگاهی یا دانش در انسان در تمام موارد بالا بجز آن بخش که حاصل ویژگیهای ارثی است، محتاج به رویارویی و تجربه جهان بیرون است و به عبارت دیگر بدون ادراک و تجربه جهان هیچگونه دانشی حاصل نخواهد شد و تحقق نخواهد پذیرفت. بررسی چگونگی تحقق دانشهایی که حاصل تجربه و ادراک ما از جهان بیرون از ماست در حوزه فلسفه قرار می گیرد. می توان گفت که جهان مقوله ای یک پارچه است و عناصر سازنده آن به هم پیوسته و دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر و درعین حال فاقد مرزبندی اند. انسان در رویارویی با این بیکران، قادر به درک آن به صورت مجموعه ای متصل و به هم پیوسته نیست بنابراین دست به تقطیع^۳ جهان خود می زند. می توان گفت تقطیع اولین مرحله زبانی کردن جهان است. به این ترتیب انسان جهان خود را پاره پاره می کند تا از طریق شناخت پاره ها و سپس درک روابط بین پاره ها، پی به ماهیت آن ببرد.

تقطیع جهان دارای دو ویژگی عمده است: نخست این که اندازه قطعات چون مبتنی بر مرزبندیهای طبیعی نیست از جامعه ای به جامعه دیگر و از زمانی به

زمان دیگر متغیر است و دوم این که شناخت ویژگیهای هر قطعه با توجه به نوع ارتباط و میزان تواناییهای انسان در کشف ماهیت آنها در طول تاریخ یکسان نیست. هریک از این پاره‌ها در واقع یک مفهوم^۴ را به دست می‌دهد. بنابراین شکستن جهان به مفاهیمی که دارای مرز و ویژگیهای مشخص کننده هر مفهوم است یکی از دو راه درک آن است ولی ادراک تنها از راه تجربه مفاهیم حاصل نمی‌گردد، بلکه انسان جهان را از طریق درک ارتباط بین مفاهیم در قالب قضایا^۵ نیز استنتاج می‌کند.

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که جهان بیرون در دو صورت مفهوم و قضیه قابلیت احساس شدن می‌یابند. در عین حال رابطه بین مغز و درک از یک سو و جهان بیرون در قالب مفاهیم و قضایا از سوی دیگر، بر حواس پنجگانه متکی است. به این ترتیب که ابعاد و ویژگیهای مفاهیم از طریق اعضاء حسی و سلسله اعصاب مربوطه به مغز هدایت می‌شود. بخش دریافت کننده در مغز، پیام را که به صورت ضربانهای عصبی است به حافظه می‌برد و با آنچه قبلاً تجربه شده است مقایسه می‌کند. نتیجه چنین فرایندی استنتاج^۶ خواهد بود. اگر آنچه که درک شده است تجربه جدیدی باشد به حافظه^۷ سپرده می‌شود و گرنه درحد استنتاج باقی می‌ماند. مجموعه دومقوله بیرونی یعنی مفهوم و قضیه و دو مفهوم درونی یعنی استنتاج و حافظه تفکر ما را شکل می‌دهد.

اکنون باید دید که بین دانش انسانی و دانش زبانی که در واقع بخشی از آن است چگونه رابطه‌ای برقرار است. دیدیم که جهان بیرون از ما در قالبهای مفاهیم و قضایا ابتدا استنتاج شده و سپس به صورت دانش به حافظه سپرده می‌شود.

4- Concept.

5- Proposition.

6- Inference.

7- Memory.

مفهوم دارای یک حوزه معنایی است که از تقطیع حاصل شده است یعنی بخشی از جهان که از بقیه آن جدا گشته و به اعتبار داشتن ویژگیهایی در مقابل عدم وجود آن، از سایر پاره‌ها جدا شده است. این ویژگیها در واقع همان مؤلفه‌های معنایی یک مفهوم است که برابر معنای یک واژه خواهد بود. آوایی شدن قراردادی یک مفهوم در قالب نمادسازی^۸ مرحله بعدی زبانی کردن جهان است. نمادین کردن مفهوم در واقع صورت واژه را به دست می‌دهد که دارای ویژگیهای آوایی و ساختی است و با معنی آن ارتباطی قراردادی دارد. این باور نزد بسیاری از محققین منجمله ژان پیاژه وجود دارد که رشد زبانی وابسته به رشد شناختی است و توانایی شناختی مقدم بر توانایی زبانی است. پیاژه از ابتدای تولد تا ۲۴ ماهگی را مرحله حسی - حرکتی می‌نامد که در آن کودکان یاد می‌گیرند که محیط را تجربه کنند. زبان در پایان این دوره به عنوان سیستمی از علائم برپایه ساختهای شناختی کودک که قبلاً کسب نموده است استوار می‌شود. وجود ارتباط بین رشد زبانی و رشد شناختی در مرحله حسی - حرکتی و اعتقاد به وجود نوع خاصی از رشد شناختی به عنوان پیش شرط و لازمه رشد زبانی مورد تأیید بسیاری از محققین است. در مورد ماهیت مفاهیم و چگونگی شکل‌گیری آنها در ذهن انسان تحقیقات فراوانی صورت گرفته است و نظریات متفاوتی وجود دارد. لکن امروزه دو نظریه طرفداران بیشتری دارد، که یکی نظریه مشخصه‌های تمایزدهنده^۹ و دیگری نظریه نوع مادر^{۱۰} است. بر مبنای نظریه مشخصه‌های ممیز هر مفهوم مجموعه‌ای از مشخصه‌ها یا مؤلفه‌های است که برای تبیین یک مفهوم لازم و کافی است. مثلاً مفهوم پرنده عبارت خواهد بود از مشخصه بالها، پرها، تخم‌گذاری، نوک و مانند اینها. براین نظریه ایرادات زیادی وارد است از جمله این که نمی‌توان بطور دقیق

8- Codification.

9- Criterial Features.

10- Prototype.

مشخص کرد که چه تعداد مشخصه‌هایی برای تبیین یک مفهوم لازم و کافی است و دیگر این که اغلب تعداد مشخصه‌های لازم و کافی چنان زیاد می‌شود که به حافظه سپردن این مجموعه مؤلفه‌ها برای شکل‌گیری یک مفهوم غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

النور راش^{۱۱} محقق روان‌شناس در این زمینه نظریه نوع مادر را معرفی می‌کند که براساس آن شکل‌گیری یک مفهوم در ذهن انسان در واقع به خاطر سپردن یک نمونه مادر از آن مفهوم است. بنابراین مفهوم پرنده عبارت از توصیفی از یک پرنده مشخص به عنوان مفهوم پایه‌ای پرنده در ذهن خواهد بود. این توصیف پرنده خود دارای یک جنبه عینی و یا مجموعه‌ای از مؤلفه‌هاست. به این ترتیب در طبقه پرنده‌ها، هر پرنده به نسبت این که به چه اندازه به مفهوم پرنده مادر نزدیک باشد، درجه‌ای نسبی از پرنده بودن می‌یابد. براساس آزمایشات انجام گرفته مشخص شده است که سخنگویان به تناسب نوع محیطی که در آن زندگی می‌کنند و نوع فرهنگی که بر جامعه آنها حاکم است موارد یک مفهوم را به درجات طبقه‌بندی می‌کنند.

نظریه بالا چندین فرضیه را در خود نهفته دارد: اول این که مفهوم نوع مادر در هر سخنگویی بشدت به محیط اطراف او بستگی پیدا می‌کند. مثلاً مفهوم پرنده مادر اولین و پُربسامدترین پرنده‌ایست که او تجربه می‌کند. این مفهوم برای کسی که در کوهستان زندگی می‌کند می‌تواند در قالب عقاب شکل گیرد و برای شخصی که در شهری شلوغ است شاید به صورت یک گنجشک یا کبوتر و برای یک اسکیمو در شکل یک پنگوئن تجلی کند. فرضیه دوم این که شکل‌گیری مفهوم مادر راه را بر تجربه دیگر موارد آن طبقه نخواهد بست و شخص در طول زندگی خود می‌تواند پیوسته دهها نوع دیگر مثلاً پرنده را تجربه کند و به درجات

به همان مفهوم مادر بیافزاید. سوم این که ماهیت یک مفهوم در طول زندگی ما یکسان باقی نمی ماند، بنابراین آنچه امروز می اندیشیم ممکن است با تجربه ای نوین فردا دگرگون شود یا لااقل ابعاد جدیدی بگیرد. و بالأخره آنچه که موضوع را بمراتب پیچیده تر می کند این است که نوع نگرش و ارتباط ما با مفاهیم از یک سو و شرایط بیرونی موجود در زمان تجربه یک مفهوم از سوی دیگر، در چگونگی شکل گیری مفاهیم در ارتباط با ابعاد و مؤلفه های آنها بشدت مؤثرند. در واقع هر مفهوم جهان خارج در قالب یک واژه در یک گونه زبانی علی رغم داشتن صورت آوایی واحد اجباراً دارای مؤلفه های معنایی یکسان برای همه سخنگویان آن زبان نیست.

ملاوه بر آنچه که در مورد شکل گیری مفاهیم ذکر شد، نوع ارتباط سخنگویان با مفاهیم جهان بیرون حتی در یک مقطع خاص تاریخی، تعابیر متفاوتی که متناسب با نوع رابطه است در ذهن آنها ایجاد خواهد کرد. مثلاً مفهوم آب برای سخنگویی که در آپارتمانی در شهر زندگی می کند در مقایسه با یک کشاورز که ارتباطی بمراتب متنوع تر با آب دارد و یک آب شناس، مؤلفه های منطبق بر یکدیگر ندارند. عامل بسیار مهم دیگر در شکل گیری مفاهیم عنصر شرایط بیرونی در هنگام تجربه یک مفهوم است. این که در چگونه شرایط محیطی، جسمی و روحی یک مفهوم را تجربه کنیم تأثیر عمده ای بر ابعاد معنایی آن خواهد داشت. تجربه رنگ سفید در قالب لباس سفید پرستاران و پزشکان در یک بیمارستان می تواند احساس گنگی از نوعی ترس را در فراخوانی مفهوم رنگ سفید در ما برانگیزد. با آنچه گفته شد و در تحلیل نهایی به ناچار باید بگویم که معنی یک تجربه شخصی است و آنچه به عنوان درک مشترک زبانی مطرح می شود تنها درجه ای نسبی از تشابهات مفاهیم را بین سخنگویان نشان می دهد. طبیعی است که هرچه عناصر و عوامل برشمرده بالا به عنوان شرایط شکل گیری

مفاهیم به هم نزدیکتر باشد، درجهٔ نسبی درک بالاتر خواهد بود. بنابراین آنچه که ما به عنوان دانش زبانی در حافظه داریم مجموعه‌ای از مفاهیم‌اند که به صورت واژگان و توزیع اجتماعی آنها و به صورت قضایا به تعبیر معنی جملات به حافظه سپرده شده‌اند. زمانی که سخن می‌گوییم یا به سخن دیگران گوش می‌دهیم از دانشی که نسبت به مفاهیم داریم استفاده می‌کنیم و معنای جمله را که همان قضایا باشند در چهارچوب عناصر اجتماعی درک می‌نماییم. به عبارت دیگر بخش اعظم دانش زبانی، دانش مشترک کسب شده اجتماعی یا دانش فرهنگی است. بنابراین زبان یک جامعه در واقع جنبه‌ای از فرهنگ آن است. لکن تقطیع جهان را می‌توان ویژگی به حساب آورد که از نوع دانش غیراکتسابی ولی مشترک بین انسانهاست. یعنی توانایی قطعه قطعه کردن جهان که با مرحله آغازین رشد شناختی کودک تا رسیدن به مرحله رشد زبانی به اعتبار آوایی کردن و به عبارتی نمادین کردن مفاهیم انطباق دارد. بنابراین باید گفت انسان در درک جهان خویش بر الگوهای عمل می‌کند که ویژه ذاتی اوست. و همین ویژگی او را از سایر موجودات متمایز می‌کند. مراحل کسب این دانش عمومی است و بنابراین آنچه دانش زبانی تلقی می‌گردد، جزئی از این دانش عمومی و چنان پیوسته به آن است که جدا کردن و مرزبندی بین آنها و تصور زبان به عنوان پدیده‌ای یگانه و خودمحور غیرمنطقی بنظر می‌رسد.

بررسی این مسأله حائز اهمیت است که بدانیم سخنگوی یک زبان دارای چگونه دانشی است که او را قادر می‌سازد که جملات وابسته به محیط بیرونی و وابسته به بافت را بفهمد و یا تولید کند. او باید از چگونه دانشی بهره‌مند باشد تا بتواند بطور مؤثر در موقعیت‌های مختلف اجتماعی با دیگران ارتباط برقرار کند. این دانش او بنابراین باید تعیین‌کنندگی اجتماعی^{۱۲} رفتار زبانی‌اش را که شامل

مقولات محیطی مانند رابطه سخنگو و شنونده و تأثیر زمان و مکان و مانند اینهاست دربرگیرد. هایمز (Hymes) در سال ۱۹۷۱ در بحثی علمی و منطقی مفهوم توانش ارتباطی^{۱۳} را مطرح می‌کند. دانشی که شخص را قادر می‌سازد که تمامی دستگاه نشانه‌ای را که در دسترس دارد، بشناسد. بنابراین توانش زبانی یا به عبارت روشن‌تر دانش دستگاه زبانی بخشی از توانش ارتباطی است. از طرفی می‌دانیم که بخش اعظم توانش ارتباطی به عنوان رفتار زبانی و یا به تعبیر عناصر غیر زبانی^{۱۴} از الگوی تحلیل زبانی زبان‌شناس خارج می‌شود. درحالی که باید گفت آنچه که دانش زبانی به حساب می‌آید بمراتب گسترده‌تر از آن چیزی است که به عنوان توانش زبانی در نظریه چامسکی مطرح می‌شود.

اگر این تصور را داشته باشیم که الگوی زبان‌شناس از دستگاه زبانی شامل یک رشته قوانین باشد که تنها جملات درست را در یک زبان تولید می‌کند، می‌توان تصور کرد که چنین قوانینی باید بخشی از یک شکل گسترده‌تر توانش زبانی باشد که این جملات را که از نظر ساختمانی درست هستند براساس متناسب بودن با موقعیت تولید کند. هیچ کس دانش کامل زبانی ندارد و هر کس به نسبتی بریک زبان وقوف پیدا می‌کند. با این حال گویشور به توانایی همه‌جانبه‌ای نیاز دارد که هم بتواند از نظر ساختمانی جملات درست را از جملات نادرست تشخیص دهد و هم بتواند متناسب بودن جمله را در بافت اجتماعی چه در تولید و چه در درک تشخیص دهد. بنابراین در ارتباط زبانی عوامل اجتماعی مانند سن، جنس، طبقه اجتماعی، تحصیلات، دوزبانگی، زمان و مکان و بسیاری مانند اینها مؤثرند و محاوره تنها به زبان به عنوان دستگاهی از قوانین متکی نبوده بلکه به کلیه رفتارهای نشانه‌ای مرتبط است. هریک از طرفین محاوره باید نقش و جایگاه خود را بدانند. رابطه بین سخنگو و شنونده در قالب مقوله قدرت و همبستگی^{۱۵} موجود

13- Communicative Competence.

14- Non-Linguistic.

15- Power and Solidarity.

میان طرفین می‌تواند طیف گسترده‌ای از امکانات زبانی را در ارتباطی دقیق با موقعیتهای ممکن دربرگیرد.

یکی از مهم ترین نشانه‌های ارتباط ، جایگاه اجتماعی در رفتار زبانی است که با بهره‌گیری از واژگان خاص و ضمائر در مورد سخنگو و مخاطب اعمال می‌شود . این عناصر واژگانی با عوامل باصطلاح غیر زبانی مانند حرکت چشمها ، حرکت اندامها مانند دست و سر ، حالت‌های بدن ، تماس بدنی و رعایت فاصله ایستادن بین طرفین همراه است . بطوری که انتخاب واژگانی یا به عبارتی انتخاب زبانی خاص با ویژگیهای هر یک از عوامل غیر زبانی فوق مطابقت دارد . جنس نیز عامل دیگری است که در رابطه با قدرت و همبستگی بین طرفین محاوره نقش خاصی دارد ، علاوه زنان اصولاً سخنگویان محافظه کارتری هستند . همچنین سخنگو باید بتواند جملات را با تناسب منطقی با زمان و مکان خاص به کار برد و یا به عبارت دیگر سخنگو باید قادر باشد که جدا از تولید جمله درست آن را با شرایط خاص زمانی و مکانی مطابقت دهد، جمله:

«امسال زمستان در مشهد برف زیادی باریده است»

تابع زمان و مکان خاص است و در زمان و مکانی دیگر فاقد معنای لازم خواهد بود. البته شنونده می‌تواند عدم مطابقت منطقی شرایط بیرونی ساخت جمله را آگاهانه نادیده بگیرد ولی معنای متفاوتی از آن استنباط نماید. مثلاً به کارگرفتن جمله «شما همیشه سر ساعت به کلاس می‌آیید» به دانشجویی که پیوسته در رأس ساعت معین به کلاس می‌آید به علت تطابق با شرایط بیرونی دارای معنای مثبت خواهد بود. لکن تولید همین جمله با همه ویژگیهایش درمورد دانشجویی که در آخر وقت به کلاس می‌آید، در او و دیگر دانشجویان تعبیر منفی و وارونه‌ای را القاء خواهد کرد و همه این مطلب را درک می‌کنند که او همیشه دیر به کلاس می‌آید.

در موقعیت‌های فوق نشانه وجود دو نوع آگاهی از یک ساختار واحد زبانی نزد شنوندگان وجود دارد. الف: شنونده می‌داند که باید رابطه‌ای منطقی بین ساخت جمله و تطابق شرایط بیرونی وجود داشته باشد. ب: او به کمک دانش فوق زبانی می‌داند که عدم تطابق ساختار جمله با موقعیت بیرونی هم می‌تواند جمله نادرست به دست دهد و هم می‌تواند با توجه به شرایط خاص جمله درستی با تعبیر معنایی متفاوتی به وجود آورد. تشخیص درستی و یا نادرستی یک جمله در ارتباط با تطابق یا عدم تطابق آن با شرایط بیرونی متکی به عوامل قراردادی غیرزبانی است که در یک جامعه زبانی از یک طبقه به طبقه دیگر اجتماعی متفاوت است. به عبارتی چنانکه سخنگویی از طبقه دیگری با قراردادهای فوق زبانی لازم آشنا نباشد، موقعیت دوم را به عنوان موردی از یک جمله نادرست تلقی خواهد کرد. سخنگویان می‌توانند درجه رسمی بودن موقعیت‌ها را تشخیص دهند مثلاً گونه رسمی را در یک موقعیت محاوره‌ای روزمره به کار نمی‌گیرند و بالعکس در موقعیت رسمی بطور مشخصی بسمت گونه رسمی گرایش خواهند داشت. در واقع بین ساختارهای نحوی، صرفی و واجی یک جمله و موقعیت بیرونی به تناسب درجه رسمی بودن ارتباط برقرار است. سخنگویان می‌دانند که در یک جامعه دو یا چند زبانه باید پیام خود را با توجه به محیط بیرونی از طریق کدام گونه زبانی ادا کنند. موضوع پیام نیز در انتخاب گونه زبانی نقش عمده دارد بیان موضوعات خاص به ناچار گونه زبانی خاص خود را می‌طلبند، و سخنگویان با توجه به تنوع موارد و موضوعات می‌دانند که کدام گونه را در ارتباط با کدام موضوع انتخاب نمایند.

روشن است که آگاهی سخنگویان از موضوع، عامل مؤثری در تشخیص معنای واژه یا جمله در رفتار روزمره زبانی است. سخنگو می‌داند که یک واژه خاص در ارتباط با موضوعی خاص چگونه تعبیر معنایی پیدا می‌کند. سخنگو

می‌داند که چگونه گفتار خود را با موضوع و ویژگیهای محیطی مسلط بر محاوره هماهنگ نماید و بالأخره او می‌داند که چگونه احساسات و حالات خود را در ارتباط با شنونده در مجموعه عناصر زبانی‌اش ملحوظ نماید. وقتی می‌بینیم که سخنگوی زبان مادری یک چنین آگاهی گسترده و روشنی از محدودیتها و امکانات اجتماعی حاکم بر ساختهای زبانی خود دارد، آنگاه یک نظریه زبانی باید بناچار چنین عوامل قانونمندی را در تحلیل زبانی دربرگیرد.

مسئله پویایی تاریخی زبان دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است که متأسفانه در آغاز شکوفایی زبان‌شناسی ساخت‌گرا با عقاید سوسور در مورد جدایی زبان‌شناسی همزمانی از زبان‌شناسی در زمانی در حاشیه قرار گرفت. سوسور بر این اعتقاد بود که زبان‌شناسی همزمان لا‌اقل در آن حد که به تحلیل زبانی مربوط می‌شود از مقولات و مفاهیم زبان‌شناسی در زبانی بی‌نیاز است. او مرزی بین همزمانی و در زمانی کشید، مرزی قراردادی که با ماهیت پویای زبان در تضاد است. مشکلاتی که تحلیل همزمانی گونه‌های زبانی به آن مواجه است بناچار گرایشهای منطقی را به سوی عقاید دارونستی نودستوریان برمی‌انگیزد و به نظر می‌رسد که علی‌رغم تقدم زمانی، نظرات نودستوریان از عقاید متأخرین زبان‌شناسی متریقی‌تر است. از آن جا که هر پدیده همزمانی حاصل‌شدنهای قانونمند تاریخی است چگونه می‌توان تحلیل زبانی را بدون ارجاع به کمیتها و کیفیتهای تغییرات تاریخی که شکل حاضر نتیجه در حال تغییر آن است، به دست داد؟ اعتبار یک تحلیل ایستا از پدیده‌ای پویا منطقاً تنها در همان لحظه تحلیل است.

می‌دانیم که تغییرات تاریخی زبان در دو بستر جغرافیایی و اجتماعی دهها هزار گونه زبانی بوجود آورده است، گونه‌هایی که در یک طیف زبانی به هم پیوسته و با یکدیگر دارای رابطه خویشاوندی‌اند. تغییرات زبانی در قالب متغیرهای نحوی، صرفی، واجی و معنایی در هر مقطع زمانی دارای ماهیتی چنان پیچیده

است که یک نگرش همزمانی صرف موارد فراوان عناصر باصطلاح «بی‌نظم» را در آن خواهد یافت. تغییر زبانی مانند تغییر هر پدیده دیگری در جهان منظم و قانونمند است و آنچه در تحلیل همزمانی به بی‌نظمی تعبیر می‌شود در واقع حاصل نگرش نادرست و ضعف شیوه تحلیلی است. از آن جا که گسترش تغییرات تاریخی زبان بر زمان استوار است بنابراین در یک برش زمانی از یک گونه زبانی پیوسته با عناصری تغییر یافته و بدون تناوب^{۱۶}، عناصری همراه با تناوب و در جریان پذیرش تغییر و بالأخره عناصری بدور از تغییر روبرو خواهیم بود. از طرفی تغییرات زبانی در سطوح مختلف ساختاری، همزمان، هم سرعت و هم جهت نیستند. نتیجه بررسی صرف همزمان چنین وضعیت پیچیده‌ای دستوری خواهد بود که در آن تعداد استثناها در واقع از قواعد بیشتر خواهد شد. بنابراین تصادفی نیست که چامسکی در ۱۹۶۵:۳ می‌گوید:

«نظریه زبانی اساساً با یک گوینده و شنونده ایده‌آل (مطلوب) سروکار دارد که در جامعه‌ای بکلی همگن از نظر زبانی می‌زنند و زبان آن جامعه را بطور کامل می‌دانند و از محدودیتهای حافظه و هرگونه غفلت در توجه و اشتباه که از نظر دستوری وضعیتهای غیر معتبر دستوری‌اند، در کنش زبانی‌شان مبری هستند».

بنابراین چاره کار در مطلوب‌سازی^{۱۷} است. مطلوب‌سازی در قالب منظم کردن^{۱۸} به معنای نادیده گرفتن خطاهای تولید گفتار، اشتباه در تلفظ، مکشای غیر لازم، لکنت و مانند آن که چامسکی از آنها به عنوان محدودیت حافظه و منحرف شدن حواس نام می‌برد و همچنین نادیده انگاشتن عدم عملکرد مکانیسمهای فیزیولوژیک و عصبی که چنین برداشتی با تمایز قایل شدن بین

16- Alternation.

17- Idealisation.

18- Regularization.

دوسطح توانش زبانی و کنش عمل آن مغایرت خواهد داشت. همچنین مطلوب سازی در قالب استاندارد کردن^{۱۹} به معنی نادیده گرفتن گونه های جغرافیایی و گونه های اجتماعی و به عبارتی نادیده انگاشتن ماهیت پویای زبان در قالب متغیرهای پیوسته در حال حرکت زبانی، و بالأخره مطلوب سازی در قالب بی بافت کردن^{۲۰} جملات زبانی، به معنای نادیده انگاشتن تمامی دانشهای غیر ساختاری زبان!

مسخ همه این واقعیات به قصد مطلوب سازی، زبان را از واقعیت آن به دور می کند و نتایج حاصل از تحلیل چنین شبی از زبان به ناچار مشکوک خواهد بود. بنابراین می توان به این پنداشت منطقی رسید که زبان شناسی باید بار دیگر شاهد انقلاب دیگری باشد، انقلابی سترگ تر از آنچه تا کنون بر این علم گذشته. زبان شناسی نیازمند نظریه ای است که در آن زبان با همه ویژگیهایش به عنوان بخشی از دانش انسانی مورد تحلیل قرار گیرد. نظریه ای که بتواند بدون حذف خصلتهای عینی زبان همه عناصر دخیل را با یکدیگر تحلیل نماید.

19- Standardization.

20- Decontextualization.

ماخذ

- Chomsky, N. (1965) *Aspects of the theory of Syntax*, Mass.: MIT Press.
- Giglioli, P.P. ed. (1972) *Language and Sociol Context*. Harmondsworth, Middx: Penguin.
- Hudson, R.A. (1980) *Sociolinguistics*, Cambridge University Press.
- Hymes, D.H. (1971) *Competence and performance in Linguistic theory*. In R. Huxley & E. Ingram eds. *Language acquisition: Models and method*. London. Academic Press.
- Jahangiri, N. (1980) *A Sociolinguistic Study of Persian in Tehran*. University of London Ph. D thesis.
- Jahangiri, N & Hudson, R. (1982) *Pattern of Variation in Tehrani Persian*. In Suzanne Romaine (ed.) *Variation in Speech Communities*. Arnold Pub.
- Lyons, J. (1977) *Semantics*. Cambridge University Press.
- Rosch, E. (1976). *Classification of real-world objects: Origins and representations in Cognition*. In Johnson - Laird & Wason (1977) *Thinking: Readings in Cognitive Science*. Cambridge: Cambridge University Press.

درباره ریشه و اشتقاق چند واژه کهن فارسی

یکی از نیازهای جامعه علمی و ادبی امروز ما تنظیم فرهنگ ریشه‌شناسی واژه‌های فارسی است. گرچه در این راه کوششی که باید نشده و تا کنون مستقلاً جز دوسه کتاب در این باره انتشار نیافته است^۱ اما پهنه وسیع ادب فارسی و واژگان گسترده آن عملاً نیز تدوین چنین کتابی را دشوار می‌سازد. هزارها واژه فارسی در فرهنگها، متنهای ادبی و بویژه تفسیرهای فارسی به کار رفته است که پیشینه تاریخی آنان روشن نیست و دستیابی بر اشتقاق آنها به سادگی امکان ندارد. در زیر چند واژه را که درباره آنها نکاتی گفتنی به نظر رسیده است، می‌آورد.

۱- آسا

آسا دو است یکی دهان دره باشد که از کاهلی یا از خواب آلودگی دهان به بیداری باز کنند از هم به نفسی دراز چنان که بهرامی گفت:
چنان نمود به ما دوش ماه نو دیدار چو یار من که کند گاه خواب خوش آسا
لغت فرس ص ۲۳^۲

واژه‌ای که می‌تواند با «آسا» پیوستگی داشته باشد واژه اوستایی - ah است به معنی «دهان». که در هندی باستان به گونه as و به همان معنی دهان به کار رفته است. در فرهنگها، متنهای فارسی و گویشها برای «دهن‌دره» و «خمیازه»

واژه‌های ویاس، گیاس، بیاستو و... به کار رفته است.^۳ می‌توان احتمال داد که واژه‌ای که معنی دهان داشته است در طول زمان تحول معنی یافته و به معنی «دهن‌دره» (= دهان‌باز) به کار رفته باشد.

۲- «پالیک»

پالیک یا فتاوه را گویند و این به زبان آذربایجان است و به تازی لقافه گویند چنان که قریع‌الدهر گفته است:

بر آورد پالیک تا خم به زانو پیاده همی رفت در پیش خاتون

لغت فرس ص ۱۵۹

واژه ترکیبی است از «پل» که در لغت فرس و فرهنگ‌های کهن دیگر به معنی «پا» و «پاشنه پا» آمده است (نیز بسنجید با «سِپَل» به معنی «سم شتر و ناخن فیل»). واژه «پل» همان «پَد» باستانی است که در فارسی رسمی به صورت «پا» و «پای» درآمده است. تبدیل «د» به «ل» در گویشهای ایرانی باز هم وجود دارد؛^۴ بخش دوم واژه پسوند «ایک» است که در فارسی ادبی به صورت «ای» درآمده اما در بسیاری از واژه‌های گویشی و حتی در زبان رسمی ادبی نیز برجای مانده است.^۵ بنابراین «پالیک» برابر واژه «پتک» در گویشهای جنوب خراسان است و «پافتاوه» همان «پایتاوه» است.^۶

۳- پز

پز عقبه باشد چنان که خسروی گفت:

سفر خوش است کسی را که با مراد بود اگر سراسر کوه و پز آید اندریش

لغت فرس ص ۱۲۰

واژه صورت دیگری از «بَشَن» پهلوی است به معنی «سر، قله، بالا».

اوستایی - barasmu. فارسی نو «بَش» «بُش» «فَش» و بژ^۷.

۴- تجن

در تاریخ سیستان^۸ در عبارت زیر این واژه معادل جویبار به کار رفته است: معمور گردانیدن [ولایت خشکروود و]... و از هیرمند تجنی نونهادن و عمارت و زراعت در آن مواضع رفتن...

تجن در فارسی به عنوان نام خاص بر چند رودخانه اطلاق شده که مشهورترین آنها همان رود تجن در شمال ایران است. واژه مشتقی است از ریشه باستانی Vtak: «دویدن و تاختن» که در اوستا بارها برای جریان آب نیز به کار رفته است^۹ بنابراین اشتقاق واژه تجن چنین است.

^{۱۰} tazan, tajan فارسی میانه > tacana > tak/tač + ana

۵- درواخ

درواخ آن بود که از بیماری برخیزد، چنان که رودکی گفت:

چون که نالنده تر و گستاخ شد در درستی آمد و درواخ شد

لغت فرس ص ۶۵

واژه به معنی درست، سالم، در متنها به کار رفته و در گویشهای خراسان هنوز زنده است مثلاً در گویش بیرجند «نانِ درواخ» به معنی «نان سالم و تکه نشده» است. بینوایان وقتی برای جلب کمک تقاضا می کنند می گویند به «درواخی جان خود»... یعنی برای «سلامت تن خود»... واژه ترکیبی است از

اوستایی:

^{۱۱} drva + aka > drvakā > drvāk/drvāx

ریشه drva با پسوند tāt - نیز به کار رفته است و drvatāta اوستایی در

فارسی میانه و نو به صورت «درو» در آمده و معنی «تندرستی و سلامت» دارد. در پایان کتابهای پهلوی عبارت pad drōd ud šādīh به معنی به «تندرستی و شادی» است.

۶- دریواس

دریواس گرد بر گرد در بود آن که او را دربان خوانند رود کی گفت:
دیوار و دریواس فرو گشت و برآمد بیم است که یکباره فرود آید دیوار
لغت فرس ص ۱۲۵
پیدا است که اسدی آن را به معنی چهارچوب در گرفته و این معنی با شعر
نقل شده نیز مناسبت دارد این واژه در پهلوی به صورت darbās و به معنی «کاخ»
است و در یک مورد از زند بهمن یسن به این معنی به کار رفته است.^{۱۲}

۷- دید

در تاریخ سیستان زیر عنوان «گرفتن امیر خلف حصار و آغاز حرب با سپاه
خراسان» سخن از امیر ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور است و گفتگوی او
با امیر خلف صفاری و پیغامی که بوالحسن سیمجور به خلف می دهد. در این پیغام
آمده است که: «امیر خلف به طاق شد و بوالحسن به کوشه دید فرود آمد و به حصار
طاق شد»^{۱۳}.

درباره «کوشه دید» در زیر نویس آمده است که: «رید هم خوانده
می شود، زید (?) و معلوم است نام قیصری بوده و کوشه به معنی کوشک است
شاید هم کوشک زید».

واژه کوشه به معنی کوشک بارها در تاریخ سیستان آمده در روستاهای
اطراف بیرجند «کوشه» و کوشک هردو به معنی نام خاص برای روستاها به کار

رفته است. اشتقاق واژه را می‌توان از اوستایی *kaušā-* دانست که صورت تحول یافته آن در فارسی نو واژه «کوشه» است و کوشک اشتقاقی از آن با پسوند *aka* است.^{۱۴}

واژه «دید» نیز همان *didā* فارسی باستان است که در اوستایی *diza-*^{۱۵} است و به معنی «حصار» و «دژ» است. واژه‌های «دز» و «دژ» در فارسی نو نیز بازمانده همان *diza* اوستایی هستند. واژه اگر از صورت *didā* فارسی باستان تحول یابد می‌تواند در فارسی نو «دید» باشد بنابراین «کوشه دید» در تاریخ سیستان به معنی «قصر دژ» یا «کاخ درون حصار» شهر است.

۸- ژم

ژم بچ بود چندان که گوشت دهان بود از بیرون و درون رودکی گفت:
آرزومند آن شده تو به گور که رسد نان پاره یک ژم

لغت فرس ص ۱۸۷

بچ در گویش افضل آباد به دو صورت بُوچ: *buč* و بچ: *boč* به کار می‌رود، بوچ به همان معنی یاد شده در لغت فرس است و از این صورت اسم «بوچی»: *bučči* نیز به کار می‌رود و بوچی بازی کودکانه‌ای است بدین گونه که وقتی دو کودک با یکدیگر مثلاً «تيله» بازی می‌کنند گرو می‌بندند که برنده به‌ازای هر دور بردن به بازنده یک بوچی بزند و در این مورد بازنده ناچار است باد در دهان کند تا بوچ او بالا آید و برنده با ضربه ناخن (= *znbloğ*) (اسدی زیگر)^{۱۶} یا با مشت گره کرده ضربه‌ای را وارد کند. صورت *bočč* به معنی یک لقمه نان است مقداری که در درون «بوچ» جا می‌گیرد و تصغیر این واژه (= *boččuk*) نیز به معنی یک لقمه کوچک کاربرد دارد.

در شعر نقل شده از رودکی می‌توان «نان پاره یک ژم» را به معنی یک

«بیج نان» یا یک «تکه کوچک نان» پنداشت.

یادداشتها

۱- باید نخستین اثر را در این مورد کتاب هورن دانست با مشخصات زیر:

Horn, paul, Grundriss der neupersischen Etymologie, Strassbourg, 1893.

و دیگر اثر هوبشمان که حکم تکمله‌ای بر کتاب هورن دارد با نام و مشخصات:

Hubschmann, H. Persische Studien Strassburg. 1985.

علاوه بر این هنینگ و نویرگ و دانشمندان دیگر اروپایی و ایرانی به‌طور پراکنده در کتابها و مقاله‌های خود درباره ریشه بسیاری از واژه‌ها گفتگو کرده‌اند که همه آن‌چه تا زمان تصحیح متن برهان قاطع انتشار یافته است، روان‌شاد دکتر معین در حواشی برهان قاطع با دقت و صحت نقل کرده است و آنچه پس از آن نوشته شده است هنوز گردآوری و مدون نشده است.

۲- اسدی طوسی، احمدبن علی، لغت فرس تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبائی، علی‌اشرف صادقی، تهران شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵. واژه‌های نقل شده از لغت فرس در این مقاله از همین چاپ است اما شیوه املایی کتاب رعایت نشده است.

۳- نگاه کنید به روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخانی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، صص ۱۱۰-۱۰۹.

۴- تبدیل «د» باستانی را به «ل» در گویشهای شرقی ایران می‌توان دید:

اوستایی : - zasta فارسی باستان: - dasta فارسی نو: دست پشتو «لس» نیز بسنجید با «لاس» در فارسی عامیانه.

۵- بازمانده «ایک» باستانی را در واژه‌های «تاریک»، «نزدیک» در فارسی ادبی می‌توان دید. در گویش افضل آباد (روستایی در پنجاه کیلومتری جنوب بیرجند واقع در بخش خوسف دهستان قیس آباد): بنیک (از بن + ایک) تخم مرغی که معمولاً به عنوان نشانه درجایی می‌گذارند تا مرغها با دیدن آن در همان محل تخم بگذارند. «نژیک» (از نر + ایک) ادرار کردن به طوری که تا فاصله دور دست برود «خودیک» منسوب به «خود» و....

۶- نگاه کنید به مقاله نگارنده زیر نام: «واژه‌های کهن و گویشی در البلقه» فرهنگ، کتاب ششم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بهار ۱۳۶۹ ص ۱۲۲.
۷- نگاه کنید به :

Bartholomae, C. Altiranisches Worterbuch (Airwb) Berlin, 1904, p. 951.

واژه اوستایی صورت دیگری است از صفت baroz : بلند. که واژه‌های: برز، برزو، بلند بازمانده آن در فارسی نو است.

۸- نگاه کنید به تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، چاپ دوم ۱۳۵۲ ص ۴۰۴.

۹- نگاه کنید به : Airwb. p. 623.

۱۰- پسوند ana - در اوستایی به ریشه افزوده می‌شود و از آن اسم و صفت می‌سازد. این پسوند با حذف وا که پایانی در فارسی نو به an - تبدیل شده است مانند این ترکیب در فارسی نو بسیار است از جمله:

نهنبین : از نهنب (ماده مضارع از نهفتن) + -ن

گردن : از اوستایی vart : «گردیدن» + ana

روزن : اوستایی raok/č : «روشنی دادن» + ana

هاون : اوستایی : hav «کوبیدن» + ana

۱۱- نگاه کنید به : Airwb, p. 782

تبدیل āk به āx در واژه‌های دیگر نیز دیده می‌شود: پهلوی sūrāx فارسی نو. سوراخ. پهلوی: stāk : شاخه فارسی نو: استاخ و استاک نگاه کنید به:

Grundriss der iranischen Philologic, Erster Band 2. Abteilung, p. 175 N. 3.

۱۳- در زنده‌یمن یسن آمده است :

ud darbās ud xwēdih ud deh ud dūdāg ud xwastag... o awēšān ānērān rased

و کاخ و خویدی (= سبزی) و ده و دوده و خواسته... به انیران رسد. برای متن پهلوی نگاه کنید به:

Anklesaria, B.T. Zand i vohūman yasn Bambay, 1957 p. N. 61.

۱۳- تاریخ سیستان صص ۳۳۸-۳۳۷ و زیرنویسهای مربوط به آن.

۱۴- نگاه کنید به :

Baily, H.W. Dictionary of Khatan Saka, Cambridge university Press, 1979, p. 63.

۱۵- نگاه کنید به : Airwb, p. 746, 674

۱۶- نگاه کنید به لغت فرس ص ۹۹.

امثال و تعبیرات فارسی و فرانسه و مضامین مشترک بین آنها

امثال و تعبیرات و اصطلاحات رایج در میان هر قوم و ملت یکی از ارکان مهم زبان و ادب آن قوم و نموداری از ذوق و قریحه و صفات روحی و اخلاقی و افکار و تصورات و رسوم و عادات آن ملت است. این امثال در طی هزاران سال در میان اقوام مختلف جهان شکفته و نشر یافته و در هر کشور بر حسب اختصاصات قومی و فرهنگی و آداب و سنن و مذهب و حتی وضع جغرافیایی و سیاسی آن کشور ویژگیهای خاصی یافته‌اند.

اغلب امثال در لباس استعاره و کنایه و در قالب کلامی موزون و دلنشین بیان شده‌اند و حاوی اندیشه‌ای عمیق و سودمند و یا انتقادی شدید و طنزآمیز از رفتار و گفتار آدمیان و نابسامانیهای اخلاقی و وضع غلط جامعه هستند. این امثال در روزگاران گذشته توسط مردمانی با ذوق و حساس و شوخ طبع و نکته سنج و علاقمند به تربیت و هدایت خلق ساخته شده‌اند، مردمی که به سبب عشق به حقیقت و راستی از رواجِ ریاکاری یا فساد اخلاقی در جامعه سخت متأثر شده و برای فرونشاندن خشم خود و ابراز نفرت نسبت به برخی نابسامانیها یا نجات گمراهان و ستمدیدگان و بیداری و تنبّه هموعان آنچه در دل داشته‌اند در قالب عباراتی کوتاه و پُر معنی به نام «مَثَل» ریخته و از طریق هزل و شوخی یا انتقاد و طعن و تمسخر سعی

کرده‌اند که ما را در راه زندگی بیدار و هوشیار کنند و به ما بیاموزند که وظیفه ما در اجتماع چیست، چگونه باید ناملایمات و دشواریها را تحمل کنیم و در رویارویی با ناکسان و فرومایگان و ابلهان چه روشی درپیش گیریم، چگونه از اعمال زشت پرهیزیم، چسان به صفات نیک بگرویم، در کجا جانب احتیاط را رعایت کنیم که به دام نیفتیم و در کجا روشی معقول و مقبول درپیش گیریم که پشیمان و سرافکنده نگردیم. زبان صفات زشت و کردار ناپسند چیست و راه عافیت و سلامت کدام است. این سخنان کوتاه و سودمند و دلنشین که هر کدام از آنها اندیشه‌ای ژرف و لطیف یا پندی نغز و ظریف دربردارد به سبب سادگی و روانی و عمق اندیشه در طی روزگاران دراز مقبولیت عامه یافته و سرانجام در زبان خاص و عام جاری و ساری گشته و نام «مَثَل» به خود گرفته‌اند.

مَثَل کلام گوینده یا نویسنده را آرایش می‌دهد و از خشکی و جمود بیرون می‌آورد، به عبارت دیگر نمک و تزئین سخن آدمی است و چون از کلام معمولی بیشتر به دل می‌نشیند نه تنها مردم عامی بلکه گویندگان و نویسندگان بزرگ نیز در بسیاری از موارد برای تقویت نیروی استدلال و افزایش تأثیر انفعالی سخن خویش بدان استشهاد می‌کنند. بدین طریق کلام آنها کمال و جمال بیشتری پیدا می‌کند و تأثیر و جذبه‌اش دوچندان می‌شود و در حقیقت امثال سایره در هر زبان نمک آن زبان هستند و به مصداق سخن سنائی شاعر قرن پنجم هجری «بی نمک هیچ دیگ جوش نیاید».

شعرا و نویسندگان بزرگ نیز گاهی برای بیان مقصود و تفهیم بیشتر سخن خویش به امثال توسل جسته، عبارتی زیبا و دلنشین رقم زده و یا ابیات نغز و لطیفی سروده‌اند.

سعدی در نکوهش جهالت و فضل فروشی و خودنمایی نادانان از مَثَلِ عامیانه «بالان ترمه خر را عوض نمی‌کند» بهره جسته و بیت زیر را سروده است:

نه فَنعم به مال از کسی بهتر است خر ار جَلّ اطلّس بیوشد خر است
(بوستان، باب چهارم)

فردوسی شاعر گرانمایه ایران نیز در ستایش همنشین خوب و نکوهش
همنشین بد با الهام گرفتن از مفهوم برخی امثال عامیانه نظیر «با ماه نشینی ماه
شوی با دیگ نشینی سیاه شوی» بهره جسته و دوبیت دلنشین و بدیع زیر را سروده
است:

به عنبر فروشان اگر بگذری شود جامه‌ات سربر سربری
و گر بگذری نزد انگشتگر از او جز سیاهی نبینی اثر
استفاده از امثال سایره به عنوان چاشنی سخن و زیبایی کلام و استحکام
بخشیدن به نیروی استدلال در نزد نویسندگان و گویندگان ادب فارسی خاصه در
شعر در تمام ادوار ادبی ایران رایج بوده است و ما در این جا شواهدی چند از این گونه
تمثل را از آثار منظوم هزارساله زبان فارسی نقل می‌کنیم:

مَثَل سَایر :

باران سفید از ابر سیاه می‌بارد.

مَثَل :

به هنگام سختی مشو نا امید
که ابر سیه بارد آب سفید

(نظامی)

خر را که به عروسی می‌برند برای
خوشی نیست، برای آبکشی است.

خران را کسی در عروسی نخواند
مگر وقت آن، کآب و هیزم نماند

(نظامی)

آشنایی روشنایی است.

شنیدی این مثل در آشنایی
که باشد آشنایی روشنایی

(ویس رامین)

از پردویدن پا افزار پاره می‌شود.

به اقتضای زمان کار خویشتن بگذار

که «سعی بیهده پاپوش می‌دزد»

مَثَل است (سلیم)

جوینده یابنده است.

شنیدم که جوینده یابنده باشد

به معنی درست آمد این لفظ بازی

(فرّخی)

شترسواری دولّ دولّ نمی‌شود.

با زهد و وَرَع شائبه‌کاری چه کنی؟

با دامن تر شرع مداری چه کنی؟

یا اهل ریا باش و یا مرد خدا؟

دولّ دولّ شترسواری چه کنی؟

(آصف ابراهیمی)

بایّت را به اندازه گلیمت دراز کن.

۱- مجوی آنچَتّ آرد سرانجام بیم

مکش پای از اندازه بیش از گلیم

(اسدی)

۲- زین سرزنش که کرد تو را دوست حافظا

بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده‌ای

(حافظ)

چاقو دسته خودش را نمی‌بزد.

کی تراشد تیغ دسته خویش را

رو به جراحی سپر این ریش را

(مولوی)

آدم طمعکار رنگش زرد است.

طمع آرد به مردان رنگ زردی

طمع را سر ببر گر مرد مردی

(ناصرخسرو)

حسد درد بی درمان است.

و گر ز درد بترسی حسد مکن که حکیم

مثل زَنَد که حسد هست درد بی درمان

(فرخی)

جایی که نمک خوری نمکدان مشکن.

هر کس که نمک خورد و نمکدان بشکست

در محفل رندان جهان سگ به از اوست

(لاادری)

دستی را که نمی توان برید باید بوسید.

چو دستی نتانی گزیدن ببوس

که با غالبان چاره زرق است و لوس

(سعدی)

سختگیر سخت میر است.

مَشو در جهان سختگیر

که هر سختگیری بُوَد سخت میر

(نظامی)

کوزه خالی زود از لب بام می افتد.

نیست اوج اعتبار بوج منزان را ثبات

کوزه خالی فتد زود از کنارِ بامها

(صائب)

گر به که به تنگنا افتاد چشم آدمی
را بر آرد.

نبینی که چون گربه عاجز شود

بر آرد به چنگال چشم پلنگ

(سعدی)

موش و گربه که باهم بسازند دکان
بقالی خراب می شود.

از صلح میانِ گربه و موش

بر بباد رُوَد دکان بقال

(ایرج میرزا)

مرغ همسایه غاز می نماید.

نعمتِ ما به چشم همسایه

صد برابر فزون کند سایه

چون به چشم نیاز می‌بیند

مرغ همسایه غاز می‌بیند

(رشید یاسمی)

نظایر این امثال و اشعار در گنجینه کهن ادب ایران فراوان است و با مراجعه به دواوین شعرا و فرهنگهای امثال می‌توان صدها و بلکه هزاران از این نوع امثله را یافت.

صنعت «ارسال المثل» یکی از لطائف علم بدیع است و توسل بدان در میان سرایندگان و گویندگان فارسی‌زبان همواره متداول و معمول بوده است. استاد این فن ظریف در ادب فارسی نیز مولانا جلال‌الدین رومی است که در مثنوی خود امثال فراوانی را آورده و یا بدانها استناد جسته است. اما ظاهراً این صنعت بیشتر اختصاص به زبانهای شرقی علی‌الخصوص، زبان فارسی و عربی دارد و در نزد شاعران اروپایی کمتر به چشم می‌خورد و این مطلبی است درخور توجه و تأمل و مستحق تحقیق و مطالعه.

اما نکته جالبی که در ضمن تحقیق در امثال رایج در ایران و کشورهای مختلف جهان و غور و تأمل در مضامین آنها برای ما کشف می‌شود این است که بسیاری از امثله مشهور به همان صورت و با همان مضمون و مفهوم مشابه - و گاهی فقط با تفاوت یکی دولغت - در میان سایر کشورهای دیگر جهان نیز جاری و ساری است. این وجه تشابه از دو طریق حاصل شده است: یکی آن که یک دسته از این امثال در دورانی بسیار کهن - که از چند هزار سال تجاوز می‌کند - در میان اقوام هند و اروپایی رواج داشته و در محاورات روزمره آنان به کار می‌رفته ولی بعدها که این اقوام از محل اولیه خود کوچ کرده و در نقاط مختلف آسیا و اروپا و آفریقا سکونت اختیار کرده‌اند امثال مذکور همچنان به صورت اول در نزد اقوام مذکور حفظ شده و در برخی از آنها نیز به سبب تأثیر محیط و خصوصیات زندگی

و ذوق و آداب و سنن هر قوم تغییراتی روی داده است. دسته دیگر امثالی هستند که از طریق ترجمه کتب و رسالات کهن و نقل آثار ادبی و فرهنگی و تبادل افکار یا جنگها و روابط بازرگانی و سیاسی در میان ملل مشرق زمین و اقوام اروپایی نشر یافته‌اند، یعنی از قومی به قوم دیگر سرایت کرده و اندک اندک در همه جا رایج و سایر شده و جنبه جهانی به خود گرفته‌اند.

از میان امثال دسته اول می‌توان به عنوان نمونه از سه مثل «اسب پیشکشی را به دندان‌ش نگاه نمی‌کنند» و «مار پوست می‌گذارد اما خوی نمی‌گذارد» و «کوه به کوه نمی‌رسد اما آدم به آدم می‌رسد» نام برد که تقریباً بی هیچ تفاوتی در میان بسیاری از اقوام و ملل جهان وجود دارد. از امثال دسته دوم نیز می‌توان به سه مثل «سگ زنده به که شیر مرده» و «هیچ کس در خانه پیغمبر نشد» و «گاه را در چشم دیگران دیدن و شاه تیر را در چشم خود ندیدن» اشاره کرد که اولی از امثال سلیمان بن داود است و از طریق ترجمه و نقل نورات (کتاب امثال سلیمان) به ملل شرق رسیده و دومی و سومی از امثال انجیلی است و از طریق ترجمه اناجیل اربعه در مشرق زمین رواج و انتشار یافته است.

نویسنده این سطور که چندی است به منظور یافتن مضامین مشترک و مشابه در آثار منظوم و منثور نویسندگان و شعرای فارسی زبان و ملل اروپایی به مطالعه و تحقیق پرداخته است ضمن مقابله امثال رایج در ایران با امثال سایر در کشورهای غربی متوجه این نکته شده است که وجوه مشابهت میان امثال فارسی با امثال فرانسوی بیش از مشابهت آنها با امثال سایر کشورهای اروپایی است و این نزدیکی و مشابهت تا بدان حد است که در بسیاری از امثال دو زبان تقریباً تمام عبارات و حتی الفاظ موجود در آنها یکسان است، چنانکه گویی یکی ترجمه دیگری است و یا هردو مثل از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند.

برای آن که شواهدی در این باب به دست داده باشیم ذیلاً به ذکر چند نمونه

از آنها می‌پردازیم:

امثال سایره در زبان فارسی :

اگر گفتن سیم باشد خاموشی زر
است (یا: سخن اگر زر است، سکوت
گوهر است).

مار پوست می‌گذارد اما خوی
نمی‌گذارد.

سگ زنده به که شیر مرده.

کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم
می‌رسد.

نیم طبیب خطر جان، نیم فقیه خطر
ایمان.

در شهر کوران یک چشم سلطان است.

خدا سرما را به قدر بالاپوش می‌دهد.

سگ لاید و کاروان گذرد.

زورش به خر نمی‌رسد پالان را می‌زند.

معادل یا نظیر آنها در زبان فرانسه :

Si la parole est d'argent, le
silence est d'or.

Le serpent change de peau, mais
point de nature.

Chien en vie vaut mieux que
lion mort.

Deux hommes se rencontrent bien,
Mais jamais deux montagnes point.

Avec une moitié de médecin tu
perds ta santé, avec une moitié de
pretre tu perds ta foi.

Au royaume des aveugles les
borgnes sont rois.

Dieu donne le froid selon le drap.

Les chiens aboient et la
caravane passe.

Qui ne peut frapper l'âne,
frappe le bât.

Noire géline pond blanc oef	ماکیان سیاه تخمش سفید است.
(Ancien proverbe, XIIIe siècle)	
A cheval donné on ne regarde pas à la dent.	اسب پیشکشی را به دندانش نگاه نمی کنند.
Il ne faut pas vendre la peau de l'ours avant qu'on ne l'ait mis à terre.	خرس شکار نکرده پوستش را بفروش.
Nul n'est prophète en son pays.	هیچ کس در خانه پیغمبر نشد.
Tête de fou ne blanchit jamais.	هرگز سر دیوانه نگریدید سپید.
Tant qu'il y a la vie, il y a de l'espoir.	تا جان هست امید هست.
Le moineau à la main vaut mieux que la grue qui vole.	گنجشک به دست به که باز پرنده.
Bien mal acquis ne profite jamais.	مال حرام برکت ندارد.
Ane convié à noces, eau et bois y doit porter.	خر را که به عروسی می برند برای خوشی نیست، برای آبکشی است.
Il faut manger pour vivre et non vivre pour manger.	خوردن از بهر زیستن است، نی زیستن از بهر خوردن ^۲ .
A plus grand'peine est cicatrisée	زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.
Plaie de langue que plaie d'épée.	

۱- املاء قدیم کلمه oeuif است.

۲- سعدی می فرماید:

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

Tant va la cruche à l'eau qu'à la fin elle se brise. سبویه راه آب می شکند (یا: کوزه در سرچشمه چون بسیار شد خواهد شکست)

Il faut tourner sept fois sa langue dans sa bouche avant de parler. حرف را باید هفت بار در دهان چرخاند

C'est trop d'un ennemi et pas assez de cent amis. هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

Jaloux ne se calme jamais. حسود هرگز نیا سود

Que le coq chante ou non, viendra le jour. اگر خروس نخواند سحر نمی شود؟

L'argent va sur l'argent. پول پول را می کشد (یا: پول روی پول می رود).

Qui crache en l'air recoit le crachat sur soi. تف سربالا به ریش برمی گردد.

Baise la main que tu ne peux pas couper. دستی را که نمی توان برید باید بوسید.

Ce qui nuit à l'un profite à l'autre. زیان کسان سود دیگر کس است.

Voir la paille dans l'oeil de son voisin et ne pas voir la poutre dans le sien. کاه را در چشم دیگران می بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی بیند.

دهها و صدها مثال دیگر از این قبیل می توان نقل کرد که در دو زبان با یکدیگر مشابهت کامل دارند. این وجه مشابهت تنها منحصر به امثال نیست بلکه در اصطلاحات و تعبیرات نیز به حد وفور دیده می شود، از آن جمله اند اصطلاحات

و تعبیرات ذیل:

Bouder contre son ventre.	از شکم خود قهر کردن
Mettre des bâtons dans les roues.	چوب لای چرخ گذاشتن
Ne pas arriver à la cheville de quelque'un.	به قوزک پای کسی نرسیدن
Puier de l'eau au crible.	آب به غربال پیمودن
Rentrer dans sa coquille.	توی لاک خود رفتن
Avaler des couleuvres.	مار خوردن (تحمل خفت و خواری کردن و دم برنیاوردن)
Tirer une épine au pied de quelque'un.	خار از پای کسی در آوردن
Se cacher sous l'eau pour la pluie.	از ترس باران به زیر آب رفتن
Attacher le grelot au chat.	زنگوله به گردن گربه بستن

این وجه تشابه در این همه تعبیر و مثل از کجاست و چه عواملی سبب ایجاد آن شده‌اند؟ این مطلبی است از هر جهت درخور توجه و تأمل که باید درباره آن تحقیق کرد و با ذکر قرائن و شواهد و نقل موارد بسیار به تفصیل مورد بررسی و پژوهش قرار داد، یعنی علل و اسباب این وجه تشابه را از جهات مختلف یافت و در صورت امکان تحقیق نمود که مضامین و تعبیرات موجود در دو زبان کدام یک اصیل‌تر و ابتدائی‌تر است و کدام یک از دیگری تقلید و اقتباس شده است. نگارنده این سطور امیدوار است که بتواند حاصل مطالعات و بررسیهای خود را در این باب در طی مقاله دیگری به خوانندگان تقدیم کند.

دُره نادره و اشعار عربی آن «نقد و نظر»

چندی پیش، چاپ دوم «دُره نادره» اثر معروف و گرانسنگ میرزا مهدی خان استرآبادی، منشی نادرشاه افشار با «تجدیدنظر» دردسترس ادیبان و مورخان و دوستداران انشاء مصنوع قرار گرفت. آن که چاپ اول این کتاب را دیده باشد و اکنون چاپ دوم را پژوهشگرانه بنگرد، درخواهد یافت که ۲۵ سال فاصله دو چاپ، به مصحح و شارح دانشمند «استاد دکتر سیدجعفر شهیدی» فرصت داده است تا با سعی شخصی و بهره‌جویی از نظر دانشورانی که به یاری ایشان برخاسته‌اند (آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی و...) نادرستیها و نارساییهای چاپ نخست را تا حد زیادی سامان بخشند. کتاب در ۱۱۰۰ صفحه با چاپ افست و صحافی نسبتاً خوب از سوی «شرکت انتشارات علمی و فرهنگی» نشر یافته و ۲۳۰ صفحه تلخیص و تعلیقات و فهرست آن، کارگشای دانش‌پژوهان است.

نقدنویسی بر دُره نادره و بررسی همه‌جانبه آنچه استاد شهیدی در تصحیح

* مقدمه چاپ دوم. - در تصحیح اصلی و چاپ نخست، مصحح محترم از مساعدت این اشخاص برخوردار بوده‌اند: شادروان دکتر معین، شادروان استاد فروزانفر، شادروان استاد عبدالحمید بدیع‌الزمانی، دکتر مهدی محقق، دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی - مقدمه چاپ نخست ب، ج.

و توضیح آن کرده‌اند، کاریست سودمند که را مشی دیگر می‌جوید و در این آشفته جانیها، دست و دل من از آن کوتاه است. بنابراین، در این گفتار تنها به اظهار نظر درباره «اشعار عربی کتاب» که ذوقی‌ترین و احتمالاً فنی‌ترین بخش دُرّه نادره است، بسنده می‌شود و باختصار از چگونگی متن و ترجمه برخی از این شعرها که بیشتر جای سخن داشته، گفتگو می‌رود.

این که «دُرّه نادره» در میان آثار ادبی فارسی براستی «دُرّه» یعنی مرواریدی یگانه باشد، امری است اعتباری و در گرو سلیقه و رای من و شما، اما در «نادره» و بسیار هم نادره بودن این اثر، به هیچ روی جای سخن نیست. زیرا این کتاب اسماً تاریخی و رسماً ادبی، یا فوق ادبی، در گرانباری از واژه‌های دیرباف فارسی و تازی و انباشتگی از آیات و احادیث و امثال و اشعار عرب و برخورداری شدید از صنایع گوناگون لفظی و انواع کرشمه‌کاریهای منشیانه، بی‌گفتگو، نادره نادرات ادب فارسی است. مفهوم ایهامی «نادره» هم تنها در حدّ به‌ذهن‌کشاندن نادرشاه باید معتبر شناخته شود. زیرا کتاب، بسیار بیش از آن که نشان‌دهنده چهره تاریخی نادر و بازگوکننده کشاکشهای نظامی و سیاسی این فرزند غیور ایران زمین باشد، فراخ میدان خودنماییها و فضیلت‌مآبیها و تردستیهای ادبی منشی بلاغت شعار اوست.

در حقیقت جناب منشی الممالک نادری، در سراسر این کتاب بیش از آنچه در واقعه «چشم زخم میرزامهدی خانی»^{**} از خود و قلم خود نشان داد، دولتخواهی و نادر دوستی نکرده است.

شعرهای عربی «دُرّه» هم از لحاظ کمیت (۳۳۰ بیت) و هم از جهت کیفیت و ارزش ادبی، شایان هرگونه توجه و رسیدگی است و احاطه بر آنها، گذشته از دریافت نظر نویسنده و اشراف بر شعرهایی دلپسند، می‌تواند کلید بسیاری از

** امثال و حکم دهخدا، ذیل چشم زخم میرزا.

مشکلات را در دیگر متون ادبی به دست دهد. طبیعی است که ضبط و ربط و ترجمه این اشعار یکی از دشواریهای چندگانه تصحیح و توضیح کتاب بوده است. بویژه که این گونه اشعار استشهادی و تضمینی غالباً به گونه تک بیت یا چندبیت متوالی، از میان آثار بلیغ و درجه اول تازی برگزیده می شوند و صرفاً به خاطر همین برگزیده بودن و این واقعیت که گاه مصحح، گوینده آنها را نمی شناسد و به ابیات پیش و پس آنها دسترس ندارد، می تواند دشواری آفرین باشند.

گفتیم که مصحح کار آزموده دُرّه کوشیده اند تا به اشعار عربی این متن درشتناک نیز رسیدگی آگاهانه نمایند، اما به هر حال هنوز هم نادرستیهای چشمگیری در برخی از این شعرها و نیز ترجمه فارسی آنها واقعیت دارد و اینک بیان مهمترین این نادرستیها:

۱- صفحه ۱۷۸ :

وَاصِلَتْ عَلَى الزَّبَّانِ مِنْ عَذَابَاتٍ وَفَرَعَكَ الْعَذَابُ

بی تردید «واصلت» در این بیت، نادرست و محرف «واصب» است (امر، از صَبَّ ۱. الماء، آب را ریخت) و بیت اقتباسی دارد از «وَصَّبَ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطًا عَذَابٍ» قرآن کریم ۱۳/ ۸۹ - چنان که در صفحه ۶۸۷ از همین متن، بیت دیگری نیز با همین برخورداری قرآنی آمده است:

وَصَّبَ عَلَى النَّاسِ سَوْطَ الْعَذَابِ كَأَنَّ الْإِلَهَ بِهِ وَكَلَهُ

و ترجمه بیت مورد سخن چنین تواند بود:

از کاکل تازیانه‌ات بر این مگسان شکنجه بیفشان.

ثعالبی که نصّ درست بیت را (برابر نظری که گذشت) همراه با چهاربیت پیش از آن به دست داده، گوینده شعر را چنین معرفی می کند: «الشیخ العمید ابوالفتح المظفر بن الحسن الدامغانی الثعالبی ۲۲۵» *** عَذَابَات، که ما آن را به کاکل

*** وجود این بیت و ابیاتی دیگر از «خاص الخاص» در «دُرّه نادره» توجه ویژه

ترجمه کردیم، جمع «عَذَبَه» است و آن تسمه‌های باریک و درهم‌بافته و افشان سر است در انتهای تازیانه که برای نرم‌زدن، اشاره شاهانه و... به کار می‌رود و همان است که در شعر خاقانی به «شیب تازیانه» و نیز «شیب مقرعه» از آن تعبیر شده و همانندی آن به گیسو و کاکل نیز از چشم سخن سالار شروانی دور نمانده است:

گر توانی بهر شیب مقرعه‌ش زلف حوران هرچه پیرایی فرست

(دیوان خاقانی ۸۳۷)

و صورت ساده‌تر این «شیب تازیانه» همان «سر تازیانه» است که در شعر سعدی هم آمده: که سلطنت به‌سر تازیانه می‌فرمود (مواظ سعدی ۱۷۱) و نیز بر قلم ابوالفضل بیهقی: و لشکری را به‌سر تازیانه بشمردند (۵۸۶/۱) دیوان خاقانی ۵ و ۷ و لغت‌نامه دهخدا «شیب» نیز دیده شود و همچنین دیوان سنائی ۳۷۶ برای صورت دیگر این ترکیب «نوک تازیانه» دیدنی است.

گذشته از صورت صحیح شعر عربی، در همان صورت نادرست هم که در کتاب آمده «بران بر» در ترجمه «واصلت علی» هیچ مربوط نمی‌نماید و نادرستی متن و ترجمه و نیز رابطه آن دوقطعی است.

۲- صفحه ۱۸۳ و کاد یَحْکِیهِ صَوْتُ الْغِیْثِ مُنْسَكِبًا

لَوْ كَانَ طَلَقُ الْمُحَيَّا يُمْطَرُ الذَّهَبَا

والدهرُ لَوْ لَمْ يَخُنْ وَالشَّمْسُ لَوْ نَطَقَتْ

وَاللَّيْثُ لَوْ لَمْ يَصِدْ وَالتَّجَرُّ لَوْ عَذَّبَا

ابیات چنین ترجمه شده است: «حکایت کردن خواست او را آواز باران ریزنده - هرگاه خندان رو بود و طلا می‌بارید»

که هم متن و هم ترجمه نادرست است، زیرا:

در مصراع نخست «صوت الغیث» بی‌تردید مصحّف «صوب الغیث» است

(صاب یصوب صوباً و مصاباً به معنی بارش و ریزش باران است که می‌تواند کنایه از عطا و بخشش نیز باشد) و «غیث» در این بیت نه به معنی باران که به معنی «ابر» است (گاهی به ابر هم گفته شود. لغت‌نامه، از منتهی‌الارب. غیث) و می‌دانیم که ابر و آسمان ابری در ادب عربی و فارسی به بداحمی و چهره درهم‌داشتن وصف می‌شود:

قال السماء كثيفة و تجهما قلت ابتسم يسكفي التجهم في السما

(ابوماضی، الخمائل ۵۸)

گاهی ذر بارد، گهی عذر خواهد همان ابر بدخوی کافور بارش

(ناصر خسرو، دیوان ۳۳۵)

تا نباشی همچو ابر ای نایب دریادرم (سنائی، دیوان ۷۳۲) ابر آنک افشاند نمک وز چهره سبک ریخته (خاقانی، دیوان ۳۷۹) بدین ترتیب ترجمه بیت چنین می‌تواند بود:

اگر ابر، با بارش تندی که دارد (چهره درهم نمی‌داشت) گشاده‌روی می‌بود و (به جای قطره‌های باران) زر می‌بارید، بسی نمی‌ماند که به ممدوح همانند شود.

در ترجمه‌ای که در کتاب آمده، گذشته از پریشانی عبارت، جای این سؤال وجود دارد که «آواز باران» خود باران، چگونه ممکن است «خندان‌رو باشد و طلا ببارد»؟ اعراب کلمه «طلق» را نیز که در متن دُرّه نادره مرفوع آمده باید اشتباه چایی فرض کرد زیرا این واژه که خبر است برای «کان» باید منصوب باشد.

ضبط ثعالبی نیشابوری که این دو بیت را از ابوالفضل همدانی دانسته، برابر نظر ما «صوب الغیث» است ولی در بیت نخست «یحکیک» و در دومین بیت «لم یکن» و «لم یصل» دارد (خاص‌الخاص ۳-۱۹۲) که «لم یکن» غلط است.

گفتنی است که مضمون بیت اول را به گونه‌ای روشتر در این ابیات از ابوالفرج الواواء می‌بینیم:

مَنْ قَاسَ جَدَاكَ بِالْغَنَامِ فَمَا أَنْصَفَ فِي الْحَكَمِ بَيْنَ شَيْئَيْنِ
أَنْتَ إِذَا جُدْتَ ضَاحِكٌ أَبَدًا وَ هُوَ إِذَا جَادَ هَامِغُ الْعَيْنِ
(التعالی ۱۵۱)

و از پارسی گویان نیز داریم:

ابر از نظر شعاع خورشید دیده پُر از آب مانده جاوید
مخدوم چنان که دل پسندد زر بخشد و همچو برق خندد
(قمری آملی. دیوان ۶۶۳)

۳- صفحه ۲۰۲ :

هَذِي مَخَايِلُ بَرَقِ خَلْفَهُ مَطَرٌ جُودٌ وَ وَرَى زِنَادٍ خَلْفَهُ لَهَبٌ
وَ أَرْقُ الْفَجْرِ يَبْدُو قَبْلَ ابْيَاضِهِ وَ أَوَّلُ الْفَيْثِ قَطْرٌ ثُمَّ يَنْسَكِبُ
این دوبیتی زیبا، بی ترجمه رها شده است درحالی که برای خوانندگان عادی، در بافت معنای آن از شعرهای ترجمه شده کتاب آسانتر نیست. هشت واژه‌ای هم که از این شعر بیرون کشیده شده و از روی فرهنگها، در هامش معنی شده است، با وجود اشغال سطر از فضای زیرنویس، هیچ دردی را از خواننده دوا نمی‌کند. ترجمه شعر می‌تواند چنین باشد:

این جلوه‌گریهای آذرخش را بارانی سنگین، و شرارِ فروزین (سنگ آتش‌زنه) را زبانهای از آتش در پی است - سپیده‌دمان را رنگِ کبود پیش از سپیدی نمایان گردد و باران با قطره آغازد و سپس سنگین فروریزد.

۴- صفحه ۲۱۸ :

خَنَازِيرُ نَامُوا عَنِ الْمَكْرَهَاتِ فَتَبَّهَتْهُمْ زَمَنٌ لَمْ يَنْمِ
فِيَا قُبْحَهُمْ فِي الذِّى خُوِّلُوا وَ يَا خُسْتَهُمْ فِي زَوَالِ النِّمِ

در ترجمه این دو بیت بسیار نیرومند، هرگاه از «چیزهایی» نظیر «زشت بادشان در آنچه باشد آنان را» به اندازه لازم فاصله بگیریم، شاید به گزارشی در این حدود دست یابیم: خوکانی بودند از نابکاری خفته (دست کشیده) که روزگارِ ناخفته بیدارشان ساخت. وه که چه زبیدشان بهره مندیهائی که یافته اند و چه زبیدشان از دست شدن آن نعمتها!

۵- صفحه ۲۳۶:

كَأَنَّ سَوَادَ اللَّيْلِ زَنْجٌ بَدَّالَهُمْ مِنْ الضُّحَى تَرْكُ فَاستَگَانُوا إِلَى الْهَرَبِ

در کتاب چنین ترجمه شده است: «گویا سیاهی شب زنگی است که پدید شد بر آنان در صبح ترکی، پس فروتنی نمودند به گریختن»
و ترجمه همو در آن چنین تواند بود:

پنداری تیرگی شام، زنگیانی بودند که چون (سپاه) ترک صبحگاه
برایشان پدیدار گشت، دل بر فرار نهادند (ویا با توجه به حرف اضافه الی) ... در
«دامن» فرار برآسودند.

۶- صفحه ۲۳۹: متی تک من ...

توضیح این بیت به آخر کتاب موکول شده اما در بخش تعلیقات، هیچ
نشانی از بیت یا توضیح آن نیست.

۷- صفحه ۲۵۴:

إِذَا حَضَرَ الشَّتَاءُ فَانَتْ شَمْسٌ وَ إِنْ حَضَرَ الْمَصِيفُ فَانَتْ ظِلٌّ

ترجمه مصراع دوم چنین آمده است: «و اگر بیاید تابستان جای، تو
سایه‌ای» درحالی که «مَصِيف» در این جا همان تابستان است و بس، در برابر
«مَشْتِی» که زمستان است و نیز در برابر «الشتاء» که در مصراع نخست آمده. و
اصولاً اگر سؤال شود «تابستان جای چیست؟ و چگونه می آید؟» سؤالی خوشایند
نیست.

البته «مصیف» را در کتاب لغت به معنی ییلاق و تابستان جای می یابیم، اما این معنی را با بیت مورد سخن کار نیست چه، واژه مورد سخن اسم زمان است نه اسم مکان و گویا سایه هم در تابستان جای، چندان ارزشی نداشته باشد. در این دوبیت ابوتمام نیز مصیف را به صورت اسم زمان و به معنی تابستان می بینیم:

نزلت مقدمة المصیف حميدة ويذا الشتاء جديدة لا تكفر
لولا الذي غرس الشتاء بكفه قاسى المصيف هاشماً لا تئمر
(المجانی الحديثه ۹۵/۳)

۸- صفحه ۲۵۷ :

فَأَضَحَّتِ الْخُرَّةُ مَقْرُونَةً بِالْخَرِ فِى دَوْلَتِهِ الْخُرَّة
در ترجمه بیت آمده است: «پس چاشت کرد آزاده زن جفت با آزادمرد در دولت آزاده وی (نادر)»
و ترجمه صحیح بدین گونه تواند بود: «در دولت آزاده نادر، آن آزاده زن همسر زادمرد شد».

۹- صفحه ۳۰۵ :

كَأَنَّ سَنَا الْمَرْيَخِ شَعْلَةً قَابِسٍ تَلَوَّحَ عَلَى بُعْدٍ فَتَخَفَى ضِرَائُهَا
ترجمه کتاب چنین است: «گویا روشنایی مریخ، شعله آتش افروخته ای است که از دور می درخشد و شعله آن دیده نمی شود».
و ترجمه درست چنین تواند بود: «پنداری فروغ مریخ شعله ایست از آتش اخگرچینی (کسی که حبه ای آتش از دیگران گیرد) که از دوردستان گاه پیدا و گاه پنهان شود».

۱۰- صفحه ۳۱۵ :

و هاجرة خُرّها واقد تُصِيبُ لِحَاجِبِهَا حَاجِبِي

تَلُوذٌ مِّنَ الشَّمْسِ أَطْلَانُهَا لَوَاذِلُ الْغَرِيمِ مِنَ الطَّالِبِ

بیت اول بدین گونه ترجمه شده است: «و نیمروزی که گرمی آن فروخته است، آسیب می‌رساند ابروی مرا کرانه آن که نخست برمی‌آید» بیت دوم ترجمه نشده ولی درباره آن آمده است: اطلاق، ج طلا، بچه گاو و گوسفند و ریزه‌های خرد از هر چیزی(?) درحالی که اصولاً متن بیت دوم نادرست است و «اطلانها» بنابر قرائن و روابط روشنی که در بیت وجود دارد، صورت متخرف «أَطْلَانُهَا» است. در بیت پیشین هم «حاجبها» بمعنی تاب و فروغ خورشید است. بنابراین ترجمه دوبیت چنین تواند بود:

بسا نیمروزان که گرمائی افروخته داشت و پیشانیم را از تاب خورشیدش آسیب می‌رساند.

و سایه‌هایش از خورشید چنان می‌گریخت که بدهکار از بستانکار گریزد.
نظر استاد دانشمند، جناب آقای دکتر محمد فاضلی این است که «عبارت لحاجبها، ظاهراً باید بحاجبها باشد» مراحم اصلاحی ایشان در چند مورد دیگر نیز این نوشته را بهبود بخشیده است که باوقی شکرالله نستدیم هذه النعمة.
۱۱- صفحه ۳۱۸:

قُلْتُ إِذْ صَكَّ حَزْهَ حَرْزٍ وَجْهِي رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ

در ترجمه آمده است: «گفتم چون کوفت گرمی آن گرمی صورت مرا...
و به این صورت، هم ضبط و تشکیل «حَرْزٍ وَجْهِي» نادرست است که یابد با صَمَّ اول باشد نه با فتح (چنان که در کتاب آمده) و هم معنای بیت. زیرا «حَرْزُ وَجْهٍ» با ضمه بر حرف نخست، رویهم به معنای «گونه» است و تفاوتی که با «وجه» دارد این است که تبیین بیشتری می‌کند لحدوا له حُرُالْوَجْوه نعالا (ابوالعتاهیه، مجانی‌الحديثه ۳/۳۲). و ترجمه بیت چنین می‌شود:
چون تاب خورشید گونه‌ام را زد، گفتم پروردگارا شکنجه دوزخ را از ما

بگردان.

۱۲- صفحه ۳۳۹:

اِذَا مَا غَدَوْنَا قَالِ وَلَدَانُ اِهْلِنَا تَعَالَوْا اِلَى اَنْ يَأْتِنَا الصِّيدُ نَخْطُبُ

بیت ترجمه نشده و در حاشیه به عنوان توضیح آمده است: «اخطبک الصید» به تو نزدیک شد و در دسترس قرار گرفت (رب) که این توضیح ربطی به بیت ندارد و ظاهراً در این مورد باید مقداری از مسؤولیت را متوجه مگسی دانست که با افزودن یک نقطه «نخطب» را در نسخه های خطی به صورت «نخطب» تصحیف کرده و ایجاد زحمت نموده است.

به هر حال بیت لحنی حماسی دارد و گویی از زبان دلاوری است که با اطمینان به پیروزی به نبرد یا به شکار می رود و ترجمه ای چنین می تواند داشت:

چون صبحگاهان براه افتیم، کودکان قبیله ما گویند: «بیایید تا شکار به ما می رسد، هیزم فراهم آوریم»

۱۳- صفحه ۳۶۳:

وَالْجَوُّ ثَوْبٌ بِالنَّسْرِ مَطَيَّرٌ وَالْأَرْضُ فَرْشٌ بِالْجِيَادِ مُخَيَّلٌ

بیت ترجمه نشده و پس از توضیحی نارسا درباره مصراع نخست، در معنی «مُخَيَّلٌ» آمده است: «دارای خال» که بی چند و چون نادرست است. زیرا مُخَيَّلٌ از کلمه «خَیْل» به معنی اسب است و «دارای نقش اسبان» معنی می دهد. بیت را که تصویری بدیع از صحنه جنگ است، می توان چنین معنی کرد:

هوا از انبوهی کرکسان (که برای خوردن کشتگان به پرواز درآمده اند) شادروانی است با نقش پرندگان و زمین با اسبان نژاده (که بر آن می تازند). فرش است با نقش اسبان. و گفتنی است که این بیت از عضدیه ابوالحسن بن محمدالسلامی، شاعر معروف دربار صاحب بن عبّاد است و ثعالبی آن را با بیت بعدش چنین آورده است:

والنقغ ثوب بالنسور مُطَيَّرُ والارضُ قَرشٌ بِالْجِيَادِ مُخَيَّلُ
تهفوالنقاب على العقاب و يلتقى بين الفوارس أجدل و مُجَدَّلُ
(ثعالبی، خاص الخاص ۱۷۰-۱۷۱)

۱۴- صفحه ۴۳۴ :

كَأَنَّ مَثَارَ النَّقَعِ عِنْدَ اسْتِدَائِهِ وَ هِنْدِيَّةٍ كَالْبَرْقِ فِي اللَّيْلِ لَامِعِ
ضبط بیت نادرست است. «مَثَارِ» با ضم اول درست است به معنی
«برانگیخته» که در متن (با فتح اول) آمده و تشبیه را نیز که اصل این بیت است،
تباه کرده. در مصراع دوم نیز «هندیة» با تاء تانیث و تنوین جرّ نادرست است و
صحیح آن «هندیَّة» با هاء ضمیر متصل می باشد به معنی «شمشیر او». تنوین های
رفع نیز در روی کلمات قافیه (درهر دویبت) نادرست است چه اصولاً قوافی
تنوین پذیر نیستند.

مضمون بیت و ترکیب آن تقلیدی است از بیت مشهور بشارین برد:
كَأَنَّ مَثَارَ النَّقَعِ فَوْقَ رُؤْسِنَا وَاسِيْفَانَا لَيْلُ تِهَآوَى كَوَاكِبِهِ
(دیوان ۱/۳۸۱)

و ترجمه بیت چنین تواند بود:
گَرْدِ انگِخته، چون مایه گیرد، و تیغ هندی او (که در گرد می درخشد) به
آذرخش شبتاب ماند (آذرخی که در سیاهی شب بدرخشد).

۱۵- صفحه ۵۵۹ :

وَالنَّازُ نَوْرُ أَنْيَقُ فِي تَفْتِيحِهِ وَقَتَّ الْخُمُودِ إِذَا لَمْ تُرْجَ أَنْوَارُ
که سخت نادرست و بدین گونه ترجمه شده است:
«و آتش مانند غنچه زیبایی است هنگام بازشدن، آنگاه که فسرده است
(آن آتش) و امید نیست به روشنائی های (دیگر)».
ترجمه درست را می توان چنین داشت :

آتش که به هنگام افسردگی طبیعت و آنگاه که امیدی بر گلبها نیست،
شکوفان می شود، خود گلی است زیبا.

۱۶ - صفحه ۵۸۲ :

الْفَيْ فِي الْفِيَاءِ خَضِرُ بِرَحْمَتِهِ وَ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ الْيَاسُ الْيَاسُ

بیت دقیقاً با همین ضبط و تشکیل آمده و در حاشیه توضیح شده: «این شعر در شش نسخه چنین ضبط شده و چنان که مشاهده می شود وزن آن درست نیست و به ضبط کلمات نیز اطمینان حاصل نشد. فی سایه، قطعه ای از پرندگان. فیفاء، بیابان بی آب» چنان که دیده می شود، بیت و توضیحاتش معما در معماست و البته بر مصحح دانشمند هم حرجی نیست.

صورت زیر و توضیح مختصری که همراه آن است، از راه کوشش در تصحیح قیاسی بیت به دست آمده و - اگرچه سخن را پایانی نیست - می تواند به عنوان راهگشای در تصحیح نهایی مفید باشد:

وَ الْفَيْ فِي الْفِيَاءِ خَضِرُ بِرَحْمَتِهِ وَ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ الْيَاسُ بِه الْيَاسُ

ترجمه: با رحمت او خضر «گمشده» در بیابان و الیاس در گیر با نومیدی و «گمشده» در موج خیز دریا، باز یافته می شوند (یا گمشدگان با ایشان برخورد می کنند و رستگار می گردند).

بنابر باورها، خضر راهبر گمشدگان صحرا و الیاس نجات بخش غریقان و گمشدگان دریاست و هدف بیت بیان بی کرانگی رحمت ممدوح است. نظامی جای خضر و الیاس را مبهم بیان می کند «یکی شد به دریا یکی شد به دشت» و دکتر ثروتیان در شرح آن، خضر را به دریا و الیاس را به خشکی نسبت داده اند (شرفنامه ۸۵۰ و ۵۱۹) و این برابر است با گزارش ترجمه تفسیر طبری (ج ۴/ ۹۴۸) ولی در دیوان فیضی دکنی می خوانیم:

«چو نوح گشتم طوفان نورد دریایی چو خضر بودم تنهارو بیابانی.

دیوان ۱۱۴»

که این یک برابر است با روایت جویری در قصص الانبیاء که استاد شهیدی هم در «شرح لغات و مشکلات دیوان انوری» از آن بهره جسته‌اند (ص ۲۴ انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴).

این گوناگونیه‌ها می‌رساند که هردو صورت از روایت برای گویندگان اسلامی اعتبار داشته است و مضمون حاصل از بیت مورد تصحیح، یعنی وابستگی خضر به بیابان و دریایی بودن الیاس، درست است.

استاد دانشمند، جناب آقای دکتر فاضلی صورت زیر را از حدس این جانب - با قید شاید - مناسبتر دانسته‌اند:

للفی فی الفیفاء خضر برحمته و فی لجة البحر للیاس الیاس

که با توضیحات گذشته معنایش روشن است.

۱۷- صفحه ۶۱۲ : درباره قطعه «هو الفیث...» آنچه در حد «احتمال» به نظر و قلم مصحح محترم آمده، از احتمال بیشتر و واقعیتی روشن است و براستی در این دویست، جای مصراع دوم با چهارم عوض شده است. بنابراین، خواننده متوقع است صورت درست شعر را در متن کتاب ببیند و در حاشیه بخواند که ضبط نسخه‌ها چگونه بوده است. و می‌نماید که شرعاً هم چنین توقعی مردود نیست.

۱۸- صفحه ۶۸۵ : ما حال متجر مستبضع حُقباً مسکاً و...

ترجمه شده است «چگونه است حال بازرگانی که بضاعت می‌سازد باردانهایی را از مشک...» که «باردانهایی» در ترجمه «حقیب» نادرست است و «حُقب» معنی مستمی دارد که «سال و سالیان» است. ظاهراً در این مورد معنی «حقیبه» که «چمدان» و مانند آن است، و جمع آن «حقائب» در اثر اشتباه به ترجمه راه یافته است. به دیگر سخن، حُقب را در متن به جای حقائب گرفته‌اند.

۱۹- صفحه ۷۰۹ :

أَقَامَ جَمِيلَ الصَّبْرِ فِي السَّجَنِ بُرْهَةً فَأَفْضَى لَهُ الصَّبْرُ الْجَمِيلُ إِلَى الْمَلِكِ
 «افضی له» در مصراع دوم نادرست و محرف «افضی به» است چون این
 فعل با حرف اضافه «باء» به معنی متناسب این بیت، متعدی می شود. و در معنای
 آن نیز باید گفت: «وی را به پادشاهی رساند» نه چنان که در کتاب آمده: «وی را
 به پادشاهی کشاند». زیرا در فارسی فعل «رساندن» بار و معنی مثبت دارد و فعل
 «کشاندن» بار و معنی منفی، و پادشاهی امری نامطلوب و منفی نیست.

۲۰- صفحه ۷۱۹ :

فَقُلْ لِلدَّهْرِ أَنْتَ أَصَبْتُ فَالْبَسْ بَرَّغْمَكَ دُونَنَا ثَوْبَ حَدَادَ
 إِذَا قَدَّمْتَ خَاتِمَةَ الرِّزَايَا فَقَدْ عَزَّضْتَ سَوْكَكَ لِلْكَسَادِ
 با صرف نظر از اعراب عجیب «ثوب حداد» و توجه مصحح محترم به این
 که «ضبط شعر درست نیست» و این که در یکی از نسخه ها «ثوبی حداد» بوده،
 هرگاه همین ضبط اخیر در متن جایگزین می شد، بیت صورت درست و منطقی
 خود را باز می یافت، زیرا در مورد لباس بسیار معمول است که صیغه مثنی را به کار
 برند، به اعتبار این که یکدست جامه از دوپاره عمده تشکیل می شود (إِنَّ فِي بُرْدَتَيَّ
 جَسْمًا نَاحِلًا - وَ ثَوْبَتَيَّ مِمَّا يَرْجُمُ النَّاسُ طَاهِرٌ - بَشَارُ الْمَجَانِي الْحَدِيثُ
 ۱۹/۳، لابی فراس دیوانه ۱۱۹) واژه فارسی «دوتایی» نیز که در شعر سنائی
 (دیوان ۷۷۴) و غزلیات و مواظ سعدی (۲۸۰-۱۳۴) برای جامه صوفیانه آمده،
 از این معنی تهی نیست.

از متن که بگذریم، ترجمه قطعه را که در سوک بزرگی سروده شده است،
 به این صورت می توانیم داشت:

روزگار را بگوی: این تویی که مصیبت زده باشی، پس بنا کام و به تنهایی و
 بی ما، سوک جامه درپوش. چه آنگاه که مصیبت فرجامین را به پیش افکندی

به حقیقت بازار خویش را شکستی (بنابر آنچه معمول بازاریان است و فروشندگان نباید در عرضه کالای گزین و بهین شتاب ورزند - و نیز بنابر سرشت روزگار که او را جز آسیب‌رسانی شغلی نیست)

جز آنچه یاد شده، هنوز جای سخن در شعرهای عربی «دُرّه نادره» و دیگر بخشهای این کتاب مردافکن هست. اما کار دانشمندان را از کمی و کاستی و قلم منصفان را از سپاس خدمتگزاران گزیر نیست. بویژه که دُرّه نادره، چنان که یاد شده، براستی نادره نادر است و رخس باید تا تن رستم کشد. تندرستی استاد دکتر شهیدی و توفیق ایشان را در ارائه خدمات بی‌شائبه آرزو می‌کنم.

شرح مراجع

- ۱- ابوفراس، الحمّدانی، دیوان، حقه‌الدکتر محمدالتونجی، المستشاریة الثقافیة الایرانیة دمشق ۱۹۸۲.
- ۲- ابوماضی، ایلیا، الخمائل، الطبعة الثامنة، دار للملايين، بیروت ۱۹۶۹.
- ۳- استرآبادی، میرزاهدی‌خان، دُرّه نادره، به اهتمام دکتر سیدجعفر شهیدی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.
- ۴- البستانی، فؤاد افرام، المجانی‌الحدیثه، الطبعة الثانية، المطبعة الکاتولیکیه، بیروت.

- ۵- بشار بن برد، دیوان، لجنة التألیف والنشر والترجمة، القاهرة، ۱۹۵۰.
- ۶- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، کتابفروشی سنائی.
- ۷- الثعالبی، ابومنصور، خاص الخاص، حسن الامین، دارمکتبة الحیاة، بیروت.
- ۸- خاقانی، افضل الدین بدیل. دیوان، تصحیح دکتر سیدضیاءالدین سجادی، چاپ دوم کتابخانه زوار، مشهد.
- ۹- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، امثال و حکم.
- ۱۰- سعدی، شیخ مشرف الدین، کلیات، تصحیح فروغی و ینمائی، کتابفروشی بروخیم، تهران.
- ۱۱- سنائی، مجدود بن آدم، دیوان، تصحیح استاد مدرس رضوی، کتابفروشی سنائی، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۲- فیضی دکنی، دیوان، تصحیح ای - دی - ارشد با مقدمه آهی، انتشارات فروغی ۱۳۶۲.
- ۱۳- قمری آملی، سراج الدین، دیوان، تصحیح دکتر یدالله شکری، انتشارات معین ۱۳۶۸.
- ۱۴- نظامی گنجوی، شرفنامه، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، چاپ اول، انتشارات توس، تهران.

توسعه فقر یا فقر توسعه ؟

نظری به استراتژی توسعه و فقرزدایی در ایران

فقر را فقدان شدید کالری^۱ و فقر اقتصادی را عدم برخورداری از حداقل امکانات معاش و یا به تعبیر دیگر عدم برخورداری از قوت لایموت دانسته‌اند.^۲ فقر مطلق چیزی فراتر از کمبود درآمد بوده و شامل سوء تغذیه، کمبود امکانات درمانی و بهداشتی و فقدان آموزش می‌باشد.^۳

فقر دارای مفهومی نسبی است و از گرسنگی و در عسرت بودن تا عدم تعادل بین درآمد و هزینه می‌تواند متفاوت باشد. خط فقر و یا سید زندگی حدی است که برای تأمین نیازهای اساسی افراد تعیین می‌نمایند و معمولاً آنرا شامل هزینه برای تأمین حداقل غذا، پوشاک، مسکن، سوخت و روشنایی، حمل و نقل و بهداشت می‌دانند.

فقر را معمولاً به فقر عمومی و ملی تقسیم می‌کنند. اگر فقر عمومی را تفاوت بین درآمد ملی یا درآمد سرانه افراد یک جامعه نسبت به جوامع یا کشورهای دیگر بدانیم، فقر ملی نشان از تفاوت فاحش درآمد گروههای مختلف اجتماعی در یک کشور دارد.

اختلاف موجود در برخورداری گروه یا گروههایی از افراد جامعه از رفاه عمومی آن جامعه را، فقر ملی یا به قول گالبرایت فقر موردی می‌گویند. این نوع

فقر خود می‌تواند شامل فقر مطلق و فقر نسبی باشد. منظور از فقر مطلق، آن سطح از درآمد است که امکان تأمین حداقل معیشت را نمی‌دهد و به لحاظ گرسنگی و بیماری سبب عذاب جسمی افراد می‌شود و کودکان بی‌گناه را به کام مرگ می‌فرستد به عبارتی گرسنگی کانون دردآور فقر مطلق است.^۴

فقر نسبی در رابطه با سطح توقع و انتظارات مطرح می‌گردد و در واقع بیشتر در رابطه با احساس نیازها که ممکن است در اثر گسترش روابط با جوامع دیگر و یا حتی بطور عامدانه و از طریق نیروهای خارج از جامعه و بطور القایی پدید می‌آید. هریسون معتقد است که فقر نسبی خود به اندازه فقر مطلق مخرب است.^۵

در این مقاله سعی بر آن است که پس از اشاره‌ای کوتاه به موضوع فقر عمومی در رابطه با کشورهای دیگر بر موضوع فقر داخلی و نقش استراتژی توسعه بر آن تکیه شود. لیکن قبلاً بحثی کوتاه راجع به برنامه و واژه استراتژی ضرورت دارد.

سابقه برنامه ریزی :

برنامه ریزی متمرکز توسط سوسیالیسم و در دهه ۱۹۲۰ در شوروی به مرحله اجراء درآمد و سوسیالیسم خود عکس‌العمل و بازتابی بود در مقابل سلطه بی‌چون و چرای لیبرالیسم، با اصل اساسی مربوط به آن - Laissez - Faire, Laissez - Passer (سه‌فر، ل. پ) یعنی اصل عدم دخالت دولت در امور اقتصادی.

از زمانی که شعار آزادی، برابری، برادری انقلاب کبیر فرانسه در لیبرالیسم تحقق پیدا کرد براین باور بودند که دستی‌نামری از آستین مصرف‌کننده و تولیدکننده و توزیع‌کننده بیرون خواهد آمد و تعادل اقتصادی را برپایه نفع‌گرایی این گروهها برقرار خواهد ساخت، لکن واقعیات حاصل از صنعتی‌شدن کشورهای اروپائی از یک طرف و بروز مسائل و مشکلات عدیده خاصه برای اقشار

وسعی از مردم که به دلیل عدم توان تولید و رقابت از حالت خویش فرمایی خارج شده و به صف طویل فروشندگان نیروی کار درآمده بودند، از طرف دیگر به سرعت به تعداد فقرا و میزان فقرشان افزوده و از تعداد اغنیاء کاست. بحرانهای مختلف اقتصادی و عکس‌العملهایی که به صورت ایسمهای مختلف مثل سوسیالیسم، کنوپرانیسم و... مطرح شده بود، لیبرالیستهای دوآتشه را وادار به عقب‌نشینی کرد. بیسمارک صدر اعظم آلمان در اواخر قرن نوزدهم گور اصل عدم دخالت دولت در امور اقتصادی را کند. و روزولت در دهه ۱۹۳۰ با الهام از نظرات کینز آن را دفن کرد. و بعد از مدتی کوتاه اغلب کشورهای صنعتی آن زمان از آن شیوه یعنی نظری که کینز مطرح می‌کرد و مستلزم دخالت دولت در امور اقتصادی بود پیروی کردند. کینز معتقد بود که کشورهای سرمایه‌داری اکنون به مرحله‌ای از رشد رسیده‌اند که بدون دخالت دولت و با به کار بردن مکانیسمهای مختلف قادر به اداره خود نیستند.^۶ این نظر ابتداء در طرح مارشال برای بازسازی اروپا بعد از جنگ جهانی دوم به کار گرفته شد و بعد از آن در دهه ۱۹۶۰ که توسط کشورهای سرمایه‌داری دهه توسعه برای جهان سوم اعلام شد، کارکردی اساسی داشت. لذا برنامه‌ریزی در غرب، از اروپا و در سالهای ۱۹۵۴ آغاز شد. چون برنامه بطور کلی عبارت است از اتخاذ تصمیماتی در جهت استفاده مطلوب از منابع و امکانات در جهت رسیدن به اهداف مورد نظر برنامه‌ریزان. از آن جا که ایجاد هماهنگی بین منابع مختلف از طریق تلاش آگاهانه صورت می‌گیرد لذا دست مرئی (دولت) مطرح می‌شود که تا قبل از آن توسط بازار و بطور خودکار صورت می‌گرفت. (یعنی دست نامرئی).

رویه‌مرفته راه کارهای به کار برده شده در برنامه را برای رسیدن به هدف یا اهداف کلی برنامه استراتژی یا راهبرد می‌نامند.

استراتژیهای به کار برده شده در برنامه‌های مختلف متفاوت‌اند و حتی در

برنامه‌هایی با هدف رشد اقتصادی ممکن است از استراتژیهای متنوع سود گرفته شود.

استراتژیهای توسعه و فقر عمومی

کمتر از پنج سال از سابقه برنامه‌ریزی ارشادی در اروپا و یا همان طرح مارشال نگذشته بود که کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، پدیده کمک اقتصادی، علمی و فنی به کشورهای جهان سوم را مطرح کردند که اصل ۴ ترومن در ایران نمود آن بوده است به عبارتی استراتژیهای برنامه و رشد و توسعه کشورهای سرمایه‌داری از همان ابتداء در رابطه با سایر کشورها بویژه کشورهای جهان سوم مطرح بود. به استقلال رسیدن کشورهای مختلف جهان سوم بعد از جنگ دوم جهانی و تغییر خطمشی استعمار و به کارگرفتن نظرات کینز موجب گردید که کشورهای مزبور مسائل و مشکلات متعاقب شکوفایی اقتصادی دهه ۵۵-۱۹۴۵ خود را در رابطه با کشورهای پیرامون یا حاشیه حل کنند. لذا بر نظریه وابستگی رشد اقتصادی تأکید بیشتری کرده و دهه ۱۹۶۰ با القاء استراتژیها و طرحها و پروژهای مختلف به کشورهای جهان سوم، برنامه‌هایی را پی ریختند که نه تنها بحرانها و مشکلات اقتصادی خود را در کشورهای در حال توسعه دفن کنند بلکه تاحد زیادی با ایجاد تغییرات ساختی و اساسی آنها را عقیم و ناتوان ساخته و رشته وابستگی را محکم نمایند.

کندی به نمایندگی سرمایه‌داری جهانی با بهره‌گیری از نظرات کینز و اصل دخالت دولت و مکانیسمهای تثبیت کننده به اجرای طرحهایی پرداخت تا وسیله آن به تنظیم روابط دولتها و بازار جهانی دست یافته و بتواند بازار مورد نیاز کشورهای سرمایه‌داری و صنعتی را توسعه داده و از جوامع سنتی و روستایی کشورهای جهان سوم بازارهای مناسب و درخور رشد صنایع مصرفی بسازد و خلاصه بازار یگانه

منسجمی در راستای منافع سرمایه‌داران کشورهای صنعتی پدید آورد. بعلاوه سلطه سیاسی خویش را از طریق تحکیم موقعیت دست‌نشانندگان خود پایدار کنند و وابستگی کشورهای جهان سوم را از طریق وابستگی غذایی تشدید نموده و بالاخره بحرانهای خود را به کشورهای حاشیه یا پیرامون صادر کرده و آنها را به‌ساختار تخریب‌شده اقتصادی اجتماعی جهان سنتی تحمیل نماید.^۷

از ابتدا هدف اساسی برنامه‌ها در کشورهای جهان سوم، رشد اقتصادی بوده است. رشد اقتصادی به معنای افزایش تولید ناخالص ملی در هر سال از طرف استراتژیهای مختلف و از همه مهمتر راه صنعتی‌شدن شتابان مدنظر بوده است. جان فریدمن و داگلاس در سال ۱۹۷۵ در ناگویای ژاپن اعلام می‌کنند «... عقیده رایج در گذشته براین بود که سعادت انسانی و احساس بهروزی از تلاش پیگیر و برقراری رشد اقتصادی کم و بیش همزمان حاصل خواهد شد و رشد اقتصادی در کمال آسانی از صنعتی‌شدن سریع به‌دست خواهد آمد صنعتی‌شدن سریع یا خیلی کارآمد در چند مرکز شهری بزرگ به‌تحقق خواهد پیوست و منافع آن به‌سراسر سرزمین «سرایت» خواهد کرد...»^۸.

استراتژیهای مربوط به رشد اقتصادی و یا توسعه اقتصادی ضمن پدیدآوردن تغییرات اساسی در ساختارهای سنتی این‌گونه کشورها در مجموع دارای پیامدهای زیر بودند:

- توسعه شهری بی‌رویه به‌این دلیل که برنامه رشد صنعتی را در قالب قطبها و مراکز رشد مطرح کردند لذا رشد جمعیت‌های شهری از رشد کلی جامعه گذشت که این امر مبین مهاجرت‌های شدید روستایی نیز بوده است.

- ایجاد تغییرات عمده در ساختارهای سنتی کشورهای جهان سوم خصوصاً آن‌دسته از کشورهایی که دارای ظرفیت‌های مناسب اقتصادی بودند، از جمله انهدام یا تضعیف بخش کشاورزی سنتی.

- افزایش سطح مصرف که در آغاز موجب رضایت خاطر افراد شد ولی بعداً موجب تداوم و تشدید وابستگی خصوصاً وابستگی غذایی شد.

- تظاهر به دموکراسی و تأکید بر انتخابات و به کرسی نشاندن نخبگان مورد نظر که در واقع نقش واسطه بین ساخت سنتی جوامع و مراکز سرمایه داری را برعهده داشتند.

- بیکاری و کم کاری از طریق ایجاد بخش شرکتی و سرمایه گذاری برای تولید صنعتی و کشاورزی تجاری که قادر به جذب نیروی کار روبه تزايد این کشورها نبود.

نابرابری و فقر استراتژی رشد شتابان صنعتی و یا اصولاً رشد اقتصادی موجب افزایش ضریب جینی (Gini) گردید. بعلاوه موجب افزایش درآمد شهری نسبت به درآمد روستایی گردید. نمونه کشاورزی فیلیپین، هند، تایلند و...

- کمبود همیشگی غذا، تکیه بر تولیدات صنعتی و کشاورزی تجاری موجب شد تا کشورهای مزبور جز تایلند و برخی دیگر از کشورها دچار کمبود تولیدات غذایی گردند و رابطه وابستگی آنها به غذا را تشدید نمود.

- دوگانگی شهر و روستا و رشد شهرها نه تنها موجب تشدید تفاوت درآمد شهری و روستایی شد، بلکه بازار شهری خود را بر روستایان تحمیل کرده و قیمتهای نهاده‌ها و وسایل مورد نیاز روستایان بر نرخ محصول آنها پیش گرفت.

اثرات برنامه‌های عمرانی و تأثیر آن در فقر در ایران

از زمانی که هسته اولیه سازمان برنامه و بودجه در ایران با کمک مشاوران و کارشناسان خارجی پدید آمد (سال ۱۳۲۵) دوسال طول کشید تا برنامه هفت ساله اول در سال ۱۳۲۷ به مرحله اجراء درآید. تحت تأثیر القانات خارجی خصوصاً آمریکا و به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم، و تثبیت موقعیت

دست‌نشانندگان خود و از همه مهمتر پیشبرد جریان‌ات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی کشور در جهت مصالح و منافع استراتژی استعمار نو، برانجام تغییرات ساختی در قالب رفرمهای اجتماعی، اقتصادی کوشیدند.

طرح مقوله اصلاحات ارضی از همان آغاز به منظور جلوگیری از بروز نهضت‌های داخلی در کشورهای جهان سوم بود زیرا در آن دوره در چین و برخی دیگر از کشورها روستاییان و موضوع تقسیم زمین منجر به دگرگونی‌های اساسی شده بود. لذا آمریکا به عنوان رهبر امپریالیسم جهانی تحت تأثیر شرایط کشورهای مزبور بعد از جنگ دوم جهانی طرح اصل ۴ ترومن را مطرح کرد. در این باره ترومن اعلام کرد این طرح یک اقدام عملی برای نشان دادن رویه ما نسبت به کشورهای است که مورد خطر سلطه کمونیسم قرار گرفته بودند.^{۱۰}

فانو نیز نظر خود را در کتابی تحت عنوان «اصلاحات ارضی، نقائص در ساخت ارضی به مثابه موانع رشد اقتصادی» در سال ۱۹۵۱ منتشر کرد. «کنفرانس جهانی زمین‌داری» که در سال ۵۱ در آمریکا تشکیل شد با توجه به تجربه اصلاحات ارضی در ژاپن که به دستور آمریکا در سال ۱۹۴۶ صورت گرفته بود بر تقسیم زمین بین دهقانان، استفاده از تکنولوژی و اصلاح روابط مالک و زارع تأکید کرد.

اجرای برنامه‌های عمرانی اول تا پنجم در ایران با محور قراردادن رشد اقتصادی نتایجی به بار آورد که برخی از آنها جزء اهداف اعلام نشده و یا پنهان استراتژی رشد شتابان صنعتی بود و در مجموع موجب گردید که علاوه بر تشدید فقر و افزایش نابرابری درآمد، شرایطی را در جامعه پدید آورد که در شرایط بعد از انقلاب اسلامی کار را برای اجرای برنامه‌ای مناسب بس دشوار نموده است. در زیر به برخی از پیامدهای استراتژی مزبور عمدتاً در رابطه با جامعه روستایی اشاره می‌شود:

۱- فدا کردن بخش کشاورزی به نفع بخش صنعت وابسته و علی‌رغم جریانانی از جمله اجرای اصلاحات ارضی در جامعه روستایی ضمن تضعیف بخش کشاورزی، درصدد معکوس نمودن جمعیت شهری و روستایی برآمدند و قصد آن داشتند که جمعیت روستانشین را که در آن زمان سه چهارم جمعیت بود... به یک چهارم تقلیل دهند، برهم زدن ساخت سنتی بخش کشاورزی زمینه مهاجرت سیل‌وار روستاییان را به شهرها فراهم آورد، الگوی مصرف را متحول کرد، بسط ارتباط شهر و روستا و گسترش وسایل ارتباطی نیازهای تازه مصرفی را القاء کرد و همزمان واردات محصولات غذایی به کشور فزونی یافت به نحوی که خودبسندگی کشور در گندم و برنج تا سال ۱۳۴۶. بتدریج تبدیل به وابستگی شد. بطوری که در سال ۱۳۶۲ بیش از سه میلیون تن گندم وارد کشور شد و وابستگی گندم را به بیش از ۳۰ درصد رسانید و در همان سال بیش از نیم میلیون تن برنج به کشور وارد شد و وابستگی به برنج را به بیش از ۴۰ درصد رسانید در سال ۱۳۵۶ وابستگی گندم تا ۲۰ درصد و برنج حدود ۴۰ درصد و گوشت حدود ۵۰ درصد بوده است.^{۱۲}

درصد وابستگی محصولات زراعی و فرآورده‌های دامی در سال ۱۳۶۳ عبارت بوده است از گندم ۲۳/۵ درصد، برنج ۲۷/۶ درصد، جو ۲۱/۹ درصد، ذرت ۶۸/۵ درصد، کنجاله ۹۷/۴ درصد، گوشت قرمز ۲۲/۷ درصد، کره ۴۰ درصد، پنیر ۹۳ درصد، روغن خام ۸۰ درصد، شکر ۵۵ درصد^{۱۳} و..... با توجه به این که علی‌رغم رشد جمعیت، مصارف برخی از مواد مزبور نظارت شده می‌باشد عدم توجه برنامه‌ریزان به این بخش از اعتبارات تخصیص یافته مشخص می‌شود. سهم اعتبارات بخش کشاورزی که در برنامه اول ۲۸ درصد بوده است در برنامه سوم به ۲۰ درصد و در برنامه چهارم به ۸ درصد و بالاخره در برنامه پنجم به ۷/۵ درصد رسیده است.^{۱۴}

۲- اولیت دادن به مراکز شهری و استراتژی صنعتی شدن شتابان موجب

گردید تا توجه مسئولان و برنامه ریزها به شهرها معطوف گردد.

در سال ۵۶ حدود ۴۰ درصد از کل سرمایه گذاریها و ۶۰ درصد از کل سرمایه گذاریهای صنعتی در تهران صورت گرفته است. $\frac{۲}{۳}$ از سرمایه گذاریهای خارجی در تهران بوده ۴۰ درصد اشتغال خرده فروشی و ۶۰ درصد اشتغال عمده فروشی در تهران وجود داشته، ۸۴ درصد وامهای مسکن در تهران پرداخت شده است. در سال ۵۵ معادل ۳۵ درصد از بانکهای موجود با ۷۵ درصد سپردههای بانکی در تهران قرار داشته است و بالاخره با این که جمعیت تهران در سال ۵۵ حدود $\frac{۱}{۸}$ تا $\frac{۱}{۱۰}$ جمعیت کشور بوده ولی بیش از نیمی از دانش آموزان در تهران مشغول تحصیل بوده اند.

۳- نیاز بخشهای سودآور به نیروی کار و عدم وجود کار در روستا موجب گردید تا جمعیت فعال روستاها به سوی شهرها سرازیر شوند فقط در ظرف دهه ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شاغلین بخش کشاورزی از ۴۶ درصد به ۴۴ درصد کاهش یافت در حالی که شاغلین بخش ساختمان حدود ۲ برابر شد ($\frac{۷}{۴}$ درصد در سال ۴۵ به $\frac{۱۳}{۵}$ درصد در سال ۵۵ رسید). آمار سال ۵۱ نشان می دهد که ۵۸ درصد مهاجرین به مناطق شهری جذب بخش خدمات شده اند و ۲۶ درصد در بخش صنعت مشغول شده اند.

۴- نابرابری درآمد: برآوردهای مرکز آمار ایران نشان می دهد که در سال ۱۳۵۳ درآمد متوسط خانوار روستایی حدود نصف ($\frac{۳۷}{۴۷}$ درصد) متوسط درآمد خانوار شهری است آمارگیری نمونه در شهر تهران نشان می دهد که در سال ۱۳۵۳ درآمد ماهانه مهاجرین در تهران به حدود دوهزار تومان در ماه (۲۰۲۴۰ ریال) می رسد در حالی که درآمد همین خانوارهای مهاجر تا قبل از مهاجرت تنها حدود دویست و هفتاد تومان (۲۶۹۰ ریال) در ماه بوده است یعنی در اثر مهاجرت درآمد آنها $\frac{۷}{۵}$ برابر شده است.

۵- گسترش بیکاری در روستا : در سرشماری ۱۳۵۵ آمار نشان داد که حدود ۸۰ درصد بیکاران کشور در روستا به سر می بردند و نسبت بیکاری که در شهرها ۱/۵ درصد بوده در همان سال در روستاها ۲/۱۴ درصد بوده است در فاصله دو سرشماری ۱۳۴۵ و ۵۵ بالغ بر ۳/۳ میلیون نفر از روستا به شهرها مهاجرت کردند.

تشدید فقر روستایی

روستاها سنگ مادر شهرها به حساب می آیند یا به عبارتی خداوند روستاها را آفرید و روستاها شهرها را، نه تنها جمعیت شهری منشاء روستایی دارند بلکه غذای آنها را روستاها تأمین می کردند. در ایران وجود شیوه تولید آسیایی که مستلزم وجود قدرت مرکزی بود، موجب گردیده که همواره خزانه در بازار روستاها پُر شود. بطوری که در اواخر عهد ناصری حدود ۱۲ کرور تومان (۶ میلیون تومان) به خزانه دولت می رسید و عواید گمرکات فقط هشتصد هزار تومان بود^{۱۵}. نگاهی به تحول مالکیت املاک مزروعی و روابط شهر و روستا نشانگر این است که روزبه روز روستاییان که بیش از $\frac{۴}{۵}$ جمعیت کشور را تشکیل می دادند، تحت سلطه اربابان، مالکان و خلاصه جامعه شهری قرار می گرفته اند، لذا زندگی محقری داشته و از آن جا که کمتر در ارتباط با جوامع شهری بوده و شدیداً تحت کنترل مالک و عوامل مربوط قرار داشتند، لذا غذای عمده آنها غلات و برخی فرآورده های دامی بود و حتی مبادله و خرید خدمات توسط آنان اغلب پایاپای بوده و مبادله پولی کمتر رواج داشت. فروش نیروی کار هم نظر به محدودیت کار در شهرها و وجود بیکاری در روستا ناشناخته بوده باین ترتیب زندگی آنها در رابطه با عنایت طبیعت، فعالیت خود و انصاف مالک در حد بخور و نمیر تأمین می شد. وضعیت روستاها تقریباً به همین ترتیب بود تا در دهه ۱۳۳۰ و

شروع فعالیت اصل؛ در ایران و اجرای برنامه‌های عمرانی اول و دوم که با وجود نظام مالک و رعیتی انجام شد.

انجام اصلاحات ارضی بنا به خواست آمریکا رهبر امپریالیسم غرب و با تکیه بر نسق زراعی و بدون هیچ گونه اقدام زیربنائی انجام شد. واگذاری بخشهای عمده‌ای از اراضی مرغوب تحت عنوان مستثنیات مالک و یا تقسیم آن و زمین بین مالک و زارع و تشبثات مالکین موجب گردید تا زارعین روی زمینهای کم در قطعات پراکنده، بدون داشتن امکانات مادی و سرمایه لازم و مدیریت کلی تولید به کار مشغول شوند و بتدریج ضمن تقویت واحدهای بزرگ کشاورزی، واحدهای سنتی به حال خود رها شد و بیش از سه میلیون خانوار روستایی در شرایط کشاورزی معیشتی باقی ماندند.

عدم توجه به اشتغال جمعیت روبه‌تزايد روستایی نه تنها بیکاری و فقر آنان را تشدید نمود بلکه پدیده مهاجرت را در سطحی وسیع مطرح کرد. از طرف دیگر سیاست دیکته شده در قالب استراتژی رشد اقتصادی و صنعتی شدن شتابان اقدام به القاء نیازهای مصرفی نموده و فقر روستاییان را که تا آن زمان دارای زندگی مختصری بودند، تشدید نموده و آنها را در پی کسب درآمد و ارضاء نیازهای مصرفی و غیرواقعی به شهرها کشانیده و چرخ صنایع وابسته را به دست آنها چرخاندند و زحمت ساخت بناهای شهری را بر گرده آنها نهادند.

اجرای پنج برنامه عمرانی در ایران ظاهراً در جهت ارتقای سطح زندگی و پیشرفت و سعادت انسانها حرکت کرد ولی متأسفانه با محسوس کردن نیازهای نامحسوس و واداشتن روستاییان به عدم تطابق و سازگاری با محیط روستایی و زندگی روستایی و رها کردن آنها در حاشیه شهرها و یا واداشتن شان به کار گِل در شهرها، مسائل و مشکلات عدیده را امروزه مطرح کرده است، که حل آن با توجه به شرایط تحمیل شده از سوی رژیم گذشته و در شرایط فعلی نیز در مواردی به دلیل

نا آگاهی و یا عدم توجه، دامن زده شده است، امری بس حساس و حیاتی است که قبل از هرگونه تصمیم گیریهای عجولانه و سلیقه‌ای و مبارزه با معلول، نیازمند تفکر، تدبر و شناخت واقعیتهاست.

تودارو می‌نویسد: «فقرا معمولاً در روستاها زندگی می‌کنند و عمدتاً به کشاورزی می‌پردازند، دوسوم افراد بسیار فقیر زندگی خود را از طریق کشاورزی معیشتی چه به صورت زارعین فقیر و یا کارگران کشاورزی می‌گذرانند از یک سوم بقیه بخشی در مناطق روستایی به فعالیتهای خدماتی کوچک می‌پردازند و بخشی دیگر در حاشیه مراکز شهری زندگی می‌کنند. حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد گروههای فقیر در آسیا و آفریقا در روستاها ساکن هستند»^{۱۶}. نظر تودارو می‌تواند علت فقر روستاییان را به اشتغال در بخش کشاورزی مربوط نماید. که در این صورت اشاره به دومطلب ناشی از استراتژی رشد شتابان صنایع در ایران ضروری است:

- اول این که قیمت محصولات کشاورزی در ایران عمداً پایین نگاه داشته می‌شد و اهرم این اقدام واردات فراوان محصولات ارزان قیمت، مثل گندم و برنج بود که حتی در اوایل به طور رایگان بین روستاییان توزیع می‌شد. قیمت محصولات کشاورزی وارداتی به قدری پایین بود که دولت حدود صد درصد و حتی بیشتر بر قیمت برنج وارداتی می‌افزود.

- دوم این که سرمایه‌گذاری عمده‌ای برای کشاورزی سنتی نمی‌کرد. در برنامه چهارم و پنجم حدود ۸ درصد اعتبارات به بخش کشاورزی تعلق داشت و آن هم برای کشت و صنعتها و واحدهای بزرگ کشاورزی سرمایه‌داری بود نه برای زارعین. سهم زارعین از اعتبارات بخش کشاورزی، دریافت چند هزار تومان وام کوتاه مدت مصرفی بود که خرید ۱۴ قلم کالاهای اساسی از جمله نوشابه و سیگار خارجی را تسهیل نماید. اگر فقر نسبی را تفاوت درآمد و هزینه بدانیم، طبعاً این فقر را دو علت عمده می‌تواند پدید آورد: یکی القاء نیازهای جدید مصرفی و آن هم

مصرفی غیر خوراکی و دیگری پایین بودن درآمد به دلیل پایین نگاه داشتن قیمت محصولات و مکیدن زالوصفتانه بخش عمده‌ای از این درآمد بالقوه توسط واسطه‌های ریز و درشت. فقری که به این ترتیب پدید آمد طبعاً عکس‌العملهایی از جانب روستاییان دارد و مهاجرت را مطرح می‌کند که آن را پدیده گریز از فقر دانسته‌اند. درحالی که این پدیده گریزی از فقر به فقر دیگری است. یعنی گریز از قناعت و سلامت به فقری معمولاً گناه‌آلود و انحرافی، چون فقر در شهر، منحرف اجتماعی می‌پرورد درحالی که فقر روستایی را مناعت طبع و سلامت نفس به بند می‌کشد، مراد تأیید فقر نیست، بلکه اگر قرار باشد از بین دو فقر یکی انتخاب شود. طبیعتاً فقر روستایی مطلوب‌تر است.

عوامل مؤثر در پیدایش فقر

معمولاً چهار عامل را برای فقر می‌شمارند^{۱۷} : عامل جغرافیایی، عامل اقتصادی، عامل اجتماعی و عامل سیاسی. طبیعت خود نابرابر است و ایجاد فقر می‌کند و نظام موجود در کشورهای جهان سوم از جمله ایران در پیروی از سیاست رشد اقتصادی این نابرابری را تشدید می‌کند. وجود قوانین مربوط به مالکیت، استقراض، عدم تأمین اجتماعی و... نکاتی هستند که آن‌چنان را آن‌چنان‌تر می‌کند یعنی در تقویت جاقها به همان اندازه مؤثراند که در لاغر کردن لاغرها. نظریه پردازان راهبرد اول توسعه یعنی صنعتی شدن معتقد بودند که باید درآمد گروههای بالای جامعه افزایش یابد تا موجب پس انداز و سرمایه گذاری مجدد گردد. و گرنه توزیع عادلانه درآمد مصرف را بالا می‌برد و رشد درآمد ملی را متوقف کرده یا کاهش می‌دهد. درحالی که انقلاب اسلامی ایران نشان داد که سرمایه داران پس انداز کرده بودند، لکن در بانکهای سویس و سایر کشورها و وقتی فرار کردند، آنچه که به جا گذاشته بودند متعلق به بانکها بود. نابرابری مبادله،

رقابت نابرابر میان کشاورزان سنتی و صنعتی و تولیدکنندگان خویش فرما و سرمایه داری، دسترسی نابرابر به منابع بانکی و... از دیگر عوامل تشدید فقر به حساب می آیند. و بالاخره استفاده از قدرت دولت به نفع گروههای مرفه، توسل به زور، و قبضه نمودن قدرت تصمیم گیریها در دست نخبگان و استفاده از آن در حمایت از ثروتمندان و... از دیگر عواملی است که مانع توزیع برابر امکانات و درآمدها می گردد.

موضوع رشد اقتصادی از طریق استراتژی رشد صنعتی یا جایگزینی واردات و... در رابطه با توزیع عادلانه درآمد در تعارض قرار داشته و یا لاقط تجربه و پی آمد اجرای چنین برنامه هایی گواه افزایش ضریب جینی (Gini) می باشد. امروز صاحب نظران توسعه موضوع دیگری را مطرح نموده و نظراتی را القاء می کنند که راهبرد دوم، یعنی راهبرد تأمین نیازهای اساسی است. از آن جا که استراتژی اساسی راهبرد اول را صنعتی شدن می دانستند، در راهبرد دوم روی بخش کشاورزی تکیه می شود و تأمین نیازهای غذایی را اولویت می بخشند و حمایت اساسی دولت را از این بخش ضروری می دانند. ساموئلسن می نویسد: «کشاورزی ممکن است پسر بدبخت طبیعت باشد ولی فرزند رضاعی و محبوب دولت به شمار می رود و دولت ناچار است برای آن دایه ای مهربان باشد»^{۱۸}. انتخاب چنین راهبردی ملزوماتی دارد و لازم است تضادها و تعارضات مطرح و حل شود. از جمله انتخاب تکنولوژی سرمایه بر یا کاربر، توزیع عادلانه درآمد در مقابل رشد اقتصادی، مشارکت مردم در برابر دخالت دولت یا بخش خصوصی، درون زابودن یا بیرون زابودن توسعه و...

چه باید کرد ؟

گالبرایت دو راه را برای مبارزه وسیع با فقر روستایی مطرح می کند: راه اول مبارزه با تطابق و سازگاری افراد روستایی با شرایط موجود خود یا تعادل فقری است که سالها گرفتارش هستند و راه دوم حمایت از این گونه افراد تا، یا به تحرک جدیدی در تولیدات کشاورزی خود دست یازند و یا به فعالیت دیگری مشغول شوند^{۱۱}. این نظریه می تواند مبنای خوبی برای ارائه نکاتی چند به عنوان ماحصل بحث قرار گیرد. موضوع ناسازگاری و تطابق افراد با ارزشها و هنجارهای جامعه روستایی به دلیل محدود بودن جمعیت روستا از یک طرف و وجود کنترل شدید اجتماعی به دلیل وجود روابط چهره به چهره از طرف دیگر و داشتن روحیه قناعت و بردباری ناشی از کار و فعالیت با عواملی طبیعی موجب گردید که روستایی ضمن پایین بودن درآمد و سطح زندگی، احساس عدم رضایت ننموده و به قول برخی از جامعه شناسان معتقد به «خیر محدود» باشد. شاید این وضعیت تا چند دهه گذشته وجود داشت ولی از دهه ۱۳۴۰ در ایران که ارتباطات شهر و ده گسترده شد و زمینه های لازم برای ورود ارزشها و هنجارهای جامعه شهری فراهم شد، جملگی در جهت مبارزه روستاییان خصوصاً جوانان روستایی با روحیه سازگاری با وضع موجود و تبعیت از زندگی محقر روستایی مؤثر بودند و اقدامات متنوع دولت در این مورد گریز از وضعیت موجود را تسهیل نمود ولی موضوع دوم یعنی پرداختن به کشاورزی نوین و پویازده یا توسعه فعالیت های وابسته به کشاورزی در جامعه روستایی و ایجاد شغل، به بوته فراموشی سپرده شد. زیرا ظاهراً کارخانه های مونتاژ شهری نیاز به کارگر داشت و از طرف دیگر هدف این نبود که کشاورزی رونق گیرد. به اظهار نظر یکی از مقامات امریکایی توجه کنید: «... سلاح غلات و مواد غذایی نیرومندترین سلاحی است که تا اکنون برای تأمین صلح در اختیار داریم در ۲۰ سال آینده و تا هنگامی که سایر کشورها برای تأمین غذای خود

به آمریکا وابسته باشند، این وضع ادامه خواهد یافت و کشورهای مزبور پیش از آن که ما را دچار زحمت سازند مجبورند به عواقب کار خویش سخت بیندیشند»^{۲۰}.

نمی‌توان انکار کرد که اقدامات سپاهیان ترویج، دانش، بهداشت به برخی از نیازهای نامحسوس روستاییان را آشکار و محسوس کرد و راه گریز از تطابق را تسهیل نمود و حتی نظام آموزش و پرورش با اجرای همان برنامه شهری در روستا سعی در با سواد کردن آنان نمود و تقریباً جملگی را برای جامعه شهری و مهاجرت تربیت و تحریک کرد. امروزه سطح گریز از وضع موجود در جامعه روستایی گسترده‌تر از آن است که تصور می‌شد. ولی اصلاح کشاورزی سنتی با وجود داشتن حدود ۲/۵ میلیون واحد بهره‌برداری خانوادگی با اراضی حدود ۲ هکتار و آن هم قطعه قطعه و پراکنده چیزی نبود که مورد توجه باشد.

امروز اگر قصد فقرزدایی و انتخاب استراتژی جدیدی در میان باشد و ساخت اقتصادی اجتماعی موجود اجازه حرکت بدهد می‌توان در انتخاب استراتژی به نکات زیر توجه داشت:

۱- چون فقر در جامعه روستایی بیشتر است و از طرفی مهاجرین به جامعه شهری سوای گروه معدودی که وضع مادی مناسبی دارند و در جهت استفاده از خدمات رفاهی به شهر می‌آیند بقیه بیکار و فقیر هستند. و بعلاوه رشد جمعیت در جامعه روستایی بالاتر است و به عنوان مولد جمعیت برای شهر فعالیت می‌کند. اگر توسعه را به معنای شکوفایی استعدادهای بالقوه انسان بدانیم و یا اهداف توسعه را عبارت از توزیع عادلانه منافع حاصل از رشد، اشتغال بعنوان وسیله و هدف جهت تأمین درآمد و معنی دادن به زندگی، مشارکت داوطلبانه و ارادی مردم از طریق وجود نظامی تعاونی شورائی و دموکراتیک، اعتماد به نفس و حذف عقده خودکم‌بینی، تأمین نیازهای اساسی و ریشه کن کردن فقر شدید، توزیع مجدد

داراییها، توسعه خلاقیت و استعدادهای انسان و... بدانیم. استراتژی توسعه می‌بایست یا بر توسعه روستایی مبتنی باشد و یا بیشترین توجه خود را به روستا معطوف کند. در غیر این صورت هر چه در شهر بافته شود خیل روبه‌فزونی مهاجران روستایی آن را پنبه می‌کند و بر تقاضا برای واردات مواد غذایی و مصرفی می‌افزاید. باش تا صبح دولتت بدمد این هنوز از طلایه سحر است

۲- توجه به روستا مستلزم ابعاد مختلفی است، از جمله محور قراردادن واحدهای بهره‌بردار خانوادگی با مساحت‌های کوچک ۲ هکتاری و سعی در زدودن مسایل و مشکلاتی که آنها را از تولید بیشتر و اشتغال اعضای خانوادگی باز داشته است. ترویج فعالیت‌های کشاورزی مثل دامداری، صنایع دستی، باغداری در کنار زراعت و حتی ایجاد واحدهای صنعتی کوچک و... ایجاد اشتغال در روستا از طریق تزریق، اعتبارات بانکی و تهیه امکانات لازم، به نحوی که درآمد روستاییان بالا رود که این خود همزمان می‌تواند در ارائه خدمات رفاهی مؤثر باشد.

۳- توجه به سازمان یا نظام بهره‌برداری باین ترتیب که واحدهای کوچک را مثل ژاپن، کشورهای اسکاندیناوی و هند به عنوان سازمان تولید پذیرفت و با ادغام افقی آنها از طریق ایجاد تعاونیها آنها را قادر به رقابت با بخشهای دیگر اقتصاد نموده و مورد حمایت قرار داد. تأکید می‌شود این تعاونیها باید بدون دخالت صوری و عملی دولت فعال شوند و از تجزیه سه دهه اخیر عبرت گرفته شود.

۴- اصل مهم و اساسی در اشاعه و تثبیت فقر، جدایی کار و سرمایه است، توجه به بند ۲ اصل ۴۳ قانون اساسی که از مهمترین مطالب قانون اساسی نشأت گرفته از اسلام است، شرط دیگر راهبرد توسعه در جهت فقرزدائی است «تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادن وسائل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ولی وسائل کار ندارند، در

شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر که نه به تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروههای خاص منتهی شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ مطلق در آورد».

۵- ایجاد یک نظام تأمین اجتماعی یکپارچه برای قشرها و گروههای مختلف با استفاده از اهرم مالیاتی در جهت توزیع مجدد و عادلانه تر درآمد ضروری است. تعیین مرز فقر و تأمین نیازهای ضروری کسانی که قادر به کار نیستند و یا شرایط جامعه آنها را بیکار نموده است برای ایجاد یک جامعه سالم لازم است.

۶- محدود کردن مصرف و تغییر جهت اساسی آن برای سرکوب کردن مصرف کور و کاذب که مولود نامیمون برنامه های گذشته است که اگر همت اقدام در این مهم را نداشته باشیم، فشار افزایش جمعیت و تقاضای مصرف نامعقول القائی ما را وادار به اتخاذ سیاستهایی خواهد کرد که در راستای استراتژی های اخیر جهان سلطه گر قرار دارد.

در سال ۱۳۵۶ رژیم گذشته در جمع بندی برنامه های قبلی و تدوین درونمای توسعه اقتصادی بر اجتماعی برای برنامه ششم و هفتم به نکات جالبی اشاره می کند. رشد سالانه تولید ناخالص ملی بیش از ۲۰ درصد بوده که بدون احتساب بخش نفت به ۱۳ درصد می رسد و برای این کار حجم اعتباری سه برابر مجموع اعتبارات چهار برنامه گذشته به یمن افزایش قیمت نفت صرف شده است.

افزایش قیمت ها ۲۴ درصد بوده یعنی بیشتر از رشد تولید ناخالص ملی و سهم بخش کشاورزی رشدی در حدود ۴ درصد بوده است. گزینه های مطرح شده برای چارچوب برنامه دهساله عبارت بوده است از:

گزینه اول: فرض بر این است که روند گذشته در برنامه ششم و هفتم ادامه یابد، نتایج این گزینه تصویر تحقق ناپذیری از آینده را نشان می دهد زیرا... از

دیدگاه تعادل داخلی فشار تورمی را به بیش از ۱۲۰۰ درصد در سال می‌رساند و از دیدگاه تعادل خارجی نیز موجب استقراض بیش از ۲۵ میلیارد دلار در برنامه ششم و ۱۰۰ میلیارد دلار در برنامه هفتم می‌شود.

گزینه دوم : ... در این گزینه از طریق رسیدگی به برنامه‌ها و طرحهای عمرانی و تعدیل تقاضاهای بی‌رویه دستگاهها سیاست متعادلی از نظر مالی و پولی منظم می‌گردد... تحقق این گزینه مستلزم تلاش نهادی در جهت تجهیز پس‌انداز ملی و رعایت انضباط پولی و مالی است.^{۲۱} رژیم گذشته در این گزینه، سفت کردن کمر بندها را مطرح کرده است.

۷- اجرای هرنوع استراتژی دیگر سوای آنچه که تا حال انجام شده و یا در سالهای اخیر اظهار شده است. نیازمند کار فکری و وجود کارشناسان بومی و ملی با تجربه استراتژی‌های مطرح شده از جمله استراتژی رشد شتابان صنایع دارای اهداف صوری و اعلام شده این است که نه تنها ظاهر پسند و عامه‌پسند است بلکه حتی روشنفکر فریب هم هست^{۲۲}

کارشناسانی که غرب را الگوی خویش قرار داده‌اند به همان نتیجه‌ای رسیده‌اند که اینک در بسیاری از کشورهای جهان سوم شاهد آن هستیم. اگر به خود نیاییم و واقعیات را نگاه نکنیم و مشکلاتی را که برنامه‌های آنها بر کشور تحمیل کرده است درک نکنیم هر برنامه‌ای هرچقدر هم خوب و اصولی تهیه شود در اجراء با اشکالاتی اساسی مواجه شده و نتایجی به بار می‌آورد که مطلوب یک جامعه مستقل و متعادل نیست اگر قرار است استراتژی برنامه بر فقرزدائی و توزیع عادلانه منافع حاصل از توسعه و مشارکت مردم و... تکیه نماید باید کارشناسان و مجریان به آن اعتقاد داشته باشند و جملگی فعالیت‌های خود را در جهت تحقق آن به کار برند. به نظر می‌رسد در حال حاضر نیاز شدید به آموزش و تربیت چنین مجریان و کارشناسانی وجود دارد که معلوم نیست دانشگاه‌های ما تا چه حد قادر

به این کار باشند.

خلاصه این که فقر ما در فرهنگ توسعه و استراتژی های مربوط و عدم تدوین استراتژی های مناسب حال کشور موجب شده است که محصول برنامه های اجراء شده منجر به توسعه فقر شود.

منابع و مأخذ

- ۱- گالبرایت، جان کنت، ماهیت فقر عمومی، ترجمه سید محمدحسین عادل، انتشارات اطلاعات ۱۳۶۶ صفحه ۴۸.
- ۲- همان منبع به نقل از Jhingan. M.L. The economics... صفحه ۱۱.
- ۳- همان منبع به نقل از Meier, G.M. Leading Usuesin... صفحه ۱۱.
- ۴- هریسون، بل، درون جهان سوم، ترجمه شاداب وجدی صفحه ۴۹۱.
- ۵- همان منبع صفحه ۴۹۲.
- ۶- آلریلو، رضا استراتژی استعمار نو و دگرگونیها و بحرانها، امیرکبیر، ۱۳۶۶ صفحه ۱۳.
- ۷- همان منبع صفحه ۱۶.
- ۸- فریدمن، جان و داگلاس، مایک، توسعه روستا شهری، ترجمه عزیز کیاوند، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۳ صفحه ۹.
- ۹- همان منبع صفحه ۳۱.

- ۱۱۰- مطالعه گروه اقتصاد سیمای جمهوری اسلامی راجع به شهر و روستا، صفحه ۵ و ۶ آرشیو گروه اقتصاد.
- ۱۲- مجموعه بررسیهای بازرگانی داخلی ۱۳۶۶، صفحه ۵-۱۳۳، به نقل از پایان نامه آقای عبدالرضا افتخاری راجع به توسعه روستایی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۳- رزاقی، اقتصاد ایران، نشر نی ۱۳۶۷.
- ۱۴- منبع ردیف ۱۰.
- ۱۵- مصدق، محمد، خاطرات و تألمات دکتر مصدق، ۱۳۶۶ صفحه ۴۲.
- ۱۶- تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه فرجاد، سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۵.
- ۱۷- درون جهان سوم، صفحه ۴۹۵.
- ۱۸- ساموئلسن، پل، اقتصاد، ترجمه پیرنیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴ ص ۱۲۴.
- ۱۹- ماهیت فقر عمومی، ص ۸۵.
- ۲۰- مورگان، غول غلات، ترجمه امیرحسین جهاننگلو، نشر نو، ۱۳۶۳، ضمیمه.
- ۲۱- به خلاصه برنامه پنجم نگاه کنید.
- ۲۲- گزارش برنامه ششم و دورنمای توسعه اقتصادی اجتماعی ایران، سازمان برنامه و بودجه، ۲۱ اسفند ۱۳۵۶.

Table des Matières

<i>Titres</i>	<i>Auteurs</i>	<i>Pages</i>
Unicité et monothéisme chez Nizami.	Mohammad Mehdi Rokn, département de la langue et la littérature persanes.	(5-34)
Images dans "KHOSROW-CHIRINE" de Nizami.	Mohammad Djavidi Sabbaghian, département de la langue et la littérature persanes.	(35-64)
Beauté et grandeur divines dans le "PANDJ GANDJ" (les cinq trésors) de Nizami.	Hossein Razmdjou, département de la langue et la littérature persanes.	(65-86)
Amour et foi dans le "MAKHZAN al-ASRAR" (le trésor des mystères) de Nizami.	Mohammad Réza Rached Mohassel, département de la linguistique, Université de Téhéran.	(87-106)
ROMEO-JULIETTE de Shakespeare et KHOSROW-CHIRINE de Nizami (une étude comparée).	Bahram Toussi, département de la langue et la littérature anglaises.	(107-126)
L'image de la société dans la poésie de Nizami.	Réza Anzabi Nejad, département de la langue et la littérature persanes.	(127-148)
Traits particuliers du travail domestique et ses différences avec l'emploi rémunéré.	Rampour Sadre Nabavi, département de la sociologie.	(149-180)
Les femmes et le développement dans le Tiers Monde.	Homa Zandjanizadeh, département de la sociologie.	(181-201)
SAHAND, volcan plio-pléistocène et son évolution géomorphologique durant le quaternaire.	Maghsoud Khayyam, département de la géographie, Université de Tabriz.	(202-221)
Particularités des coopératifs islamiques ruraux de la province de Khorassan.	Ahmad Hamed Moghaddam Ra'fati, département de la sociologie.	(222-244)
Un regard sur les mots composés persans du point de vue de la théorie générative - transformationnelle.	Mohammad Mosta'djer Haghighi, département de la linguistique.	(245-257)
Compétence linguistique.	Nader Djehanguiri, département de la linguistique.	(258-272)
Sur l'étymologie et la dérivation de quelques vieux termes persans.	Mohammad Taghi Rachéd Mohassel, département de la linguistique, Université de Téhéran.	(273-280)
Ressemblances et points communs entre les proverbes et dictons français et persans.	Ebrahim Chakourzadeh Bolouri, département de la langue et la littérature françaises.	(281-291)
"DORRE-ye NADEREH" et ses poèmes arabes, une étude critique.	Mo'ayyed Chirazi, département de la langue et la littérature persanes, Université de Chiraz.	(292-307)
Développement de la pauvreté ou pauvreté du développement? Un regard sur la stratégie du développement et le déracinement de la pauvreté en Iran.	Mehdi Taleb, de la Faculté des Sciences Sociales, Université de Téhéran.	(308-328)

Sous la direction du Comité de Rédaction.

Adresse : Faculté des Lettres et Sciences Humaines, (Ali Chariati) Machhad. IRAN.

Imprimerie de l'Université de Ferdowci de Machhad.